فرهنگ اخلاقی

معصومین علیهم السلام

حرف (د - ذ)

احمد رضوانفر



بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام حرف (د - ذ)

نویسنده:

احمد رضوان فر

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام حرف (د – ذ)

مشخصات کتاب

فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام (حروف د - ذ)

سرشناسه: رضوان فر، احمد، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام ؛ (حروف د - ذ) / احمد رضوان فر

مشخصات نشر: قم: صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ، مرکز پژوهش های اسلامی، ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۴۷۱ ص.

ISBN: ۹۷۸ – ۹۶۴ – ۵۱۴ – ۲۸۳ – ۲ ۱۴۲۰۰۰ ریال ؛.

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: اخلاق اسلامی.

موضوع: احادیث اسلامی.

موضوع: چهارده معصوم -- اخلاق.

شناسه افزوده: صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ، مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندیکنگره: ۱۳۹۲ ر ۶۶ ف ۴ / ۸ / BP ۲۴۷

رده بندیدیویی: ۶۱ / ۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۶۳۵۱۱

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

ص: ۱۴

ص: ۱۵

ص: ۱۶

ص: ۱۷

ص: ۱۸

ص: ۱۹

ص: ۲۰

ص: ۲۱

ص: ۲۲

ص: ۲۳

دیباچه

دیباچه

آفریدگار جهان، آفریده خود را بر اساس عقل و فطرت آفریده و سراپای وجود او را با محبت سرشته و شریف ترین مظهر خود را نماینده خویش در روی زمین قرار داده است.

دو یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ یعنی قرآن و سنت، آموزه های شیرینی را دربردارند که دریچه رستگاری را به روی همگان می گشایند و آنان را به کمال مطلوب می رسانند.

در سراسر متون ارزشمند دینی، برای تربیت این آفریده، برنامه هایی ارائه شده است تا بدان جا که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله غایت بعثت خود را به کمال رساندن انسان معرفی فرمود:

«اِنَّما بُعِثتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الاَخلاقِ»

پس سپاس خدایی را سزاست که فراخنای گیتی را چشم انداز انسان ساخت و وی را به زیور خرد آراست و هر آنچه را در زمین و آسمان است، رام او کرد تا وی به کاوش در این حقایق بپردازد و با دو بال عقل و دین، بر فراز جهان، به جان جهان بنگرد و از بزرگ آموزگاران دین، عالی ترین سطح دانش و بینش را فرا گیرد.

این مجموعه، برگ سبزی است پیش کش به بوستان دانش و ادب تا

ص: ۲۴

دانش پژوهان با صـرفه جویی در زمان، به دانسـتنی های دین دست یازند و از دریای بی کران قرآن و حدیث و کردار بزرگان دین، گوهرها بیابند.

نگارنده محترم، حجت الاسـلام والمسـلمین احمد رضوانفر با قلم شیوای خود، این مجموعه الفبایی فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السـلام را با نظارت و ارزیابی جناب حجت الاسـلام و المسلمین محمدحسین درافشان تحفه همگان ساخته است. پس از بیان مقدمه ای دربـاره عنوان هر یـک از موضوع هـا و بررسـی اهمیت و ضـرورت آن، «گلبانـگ حـدیث»، گلچینی از احادیث کوتاه و گویای معصومین علیهم السـلام با موضوع بنـدی خاصـی جهت اسـتفاده گویندگان و مجریان صدا و سـیما و برای اسـتفاده میان برنامه ها و زیرنویس سـیما تهیه شـده است. از آنجا که مسایل اخلاقی تنها در قالب ارائه نمونه های رفتاری بسـیار زیبا تأثیر بسـزایی بر خواننده خواهد داشت، نمونه های رفتاری نیز آورده شده است. افزون بر آن، شیرازه هر موضوع با اشاره ای به پی آمدها و آموزه های مورد نظر تکمیل گشته است تا خواننده به نتیجه مطلوب برسد.

اکنون خرسـندیم که حروف «د ذ» از مجموعه فرهنگی اخلاـقی معصومین علیهم السـلام را به حضور شـما خوبـان که اهل انـدیشه و ایمان و انتخابیـد، پیش کش می کنیم. امیـد است رهاورد این اثر، گشایش افق های تازه ای در چشم انداز زندگی همه باشد. آری، اگر می خواهیم زنـدگی مان معنادار و هـدف منـد و حرکت مان جهت دار باشد، باید از فرهنگ اخلاقی و تربیتی پیشوایان معصوم خویش الگو بگیریم و تنها از آنان پیروی کنیم.

در پایـان، از ویراسـتار ارجمنـد اثر، محمـدصادق دهقان و همکارانم در بخش نمونه خوانی و رایانه سپاس گزاریم. افزون بر آن، از همه خوانندگان محترم خواهانیم تا هرگونه کاستی در این مجموعه را به

ص: ۲۵

آگاهی برسانند تا در جلدهای پسین، از کاستی های احتمالی، پیش گیری و در پرتو به کار بستن نظرهای ارزشمند اهل قلم، بر غنای مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۲۶

ص: ۲۷

پیش گفتار

پیش گفتار

اِنی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَینِ مَا اِن تَمَسَّکتُم بِهِما لَن تَضِلُّوا بَعدِی کِتابَ اللهِ وَ عِترَتِی اهلَ بَیتی... فَانظُرُوا کَیفَ تَخلُفونِی فِیهِما...(۱)

به درستی که من دو چیز گران مایه میان شـما می گذارم که هرگاه به آن دو تمسّک جویید، پس از من، گمراه نمی شوید. (آن دو عبارتند از:) کتاب خدا (قرآن کریم) و عترتم، اهل بیتم... پس بنگرید پس از من در مورد این دو چگونه رفتار می کنید.

حمد و سپاس بی پایان خداوندی را سزد که همه چیز از او است.

بـار دیگر بـا عنـایت حضـرت حق در کنـار تلاـش مرکز پژوهش های اسـلامی صـدا و سـیما، مجلـد دیگری از مجموعه ی فرهنگی اخلاقی معصومین علیهم السلام به زیور چاپ آراسته شد.

مجموعه حاضـر، سـخنان برگزیدگان خاص درگاه الهی است که چراغ هدایت بشرند. بر هر مسلمانی فرض است در حدّ توان خود، این سخنان نورانی را به مردم برساند. استخراج این سخنان از متون حدیثی و عرضه

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، باب ۱۴، من یجوز اخذ العلم منه، ص ۹۹.

ص: ۲۸

آن در این قالب، کوششی است در این راستا. امید است، همه کسانی که در این راه تلاش می کنند، مشمول دعای امام رضا علیه السلام قرار گیرند که فرمود: «خداوند، بنده ای که امر ما را زنده می کند، رحمت کند». وقتی از حضرت پرسیدند: امر شما را چگونه زنده می کند؟ ایشان فرمود: «دانش های ما را می آموزد و به مردم یاد می دهد. به یقین، مردم اگر خوبی های سخنان ما را بدانند، از ما پیروی می کنند».

صلوات و سلام خدا بر روح ملکوتی بنیان گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی رحمه الله باد که همه به امید آنکه، نسل های حال و آینده، پاسدار این نعمت الهی باشند و فرهنگ علوی را در این کشور و جهان، نهادینه سازند.

ص: ۲۹

حرف «د»

اشاره

حرف «د»

ص: ۳۰

ص: ۳۱

۱.در گوشی سخن گفتن (نجوا)

اشاره

۱.در گوشی سخن گفتن (نجوا)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إذا كانُوا ثَلاثَةً فلا يَتَناجى اثنانِ دُونَ الثّالِثِ؛ هرگاه سه نفر با هم بودند، دو نفر آنها نباید با یکدیگر درگوشی صحبت کنند».(۱)

در روایات اسلامی آمده است: آنچه برای خود دوست دارید و می پسندید، برای مردم هم دوست داشته باشید. این یکی از کلی ترین سفارش های امامان معصوم علیهم السلام در خصوص روابط اجتماعی است که باید شاخص و معیار بسیاری از رفتارهای ما در جامعه باشد.

زندگی، تنها در پرتو اخلاق و آداب اسلامی می تواند پاک و آرام باشد و البته لازمه این زندگی، شناخت اخلاق و آداب و سپس به کار بستن آنهاست.

در معارف دینی دو واژه آشنا داریم: ادب (آداب) و اخلاق.

۱- متقی هندی، کنزالعمال، ح ۲۴۷۶۶.

ص: ۳۲

اخلاق، ناظر به خلق و خوی انسان است و به باطن توجه دارد. هر قدر خلق و خوی های زیبا در انسان محقق باشد، رفتارهای فردی و اجتماعی او زیباتر خواهد بود؛ زیرا رفتار آدمی تجلی فکر و خلق و خوی اوست.

خداوند، پیامبر خود را با جمله «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم»(۱) می ستاید. آن حضرت در سایه این خلق و خوی بزرگوارانه توانست جامعه اسلامی را بسازد. در حدیثی از حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود: از پدرم، امیرمؤمنان، علی علیه السلام درباره ویژگی های پیامبر و اخلاق او پرسیدم و پدرم مفصل به من پاسخ داد. در بخشی از این حدیث آمده است: پیامبر با هم نشینانش همواره خوش رو، خندان و ملایم بود. هرگز خشن، سنگ دل و پرخاشگر و بدزبان و عیب جو و مدیحه گر نبود. هیچ کس از او نا امید نمی شد و هر کس به در خانه وی می آمد، ناامید بازنمی گشت. سه چیز را از خود جدا کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود.

سه چیز را نیز درباره مردم رها کرده بود: کسی را نکوهش نمی کرد، کسی را سرزنش نمی فرمود و لغزش ها و عیب های پنهانی مردم را جست وجو نمی کرد.(۲)

در کنار بحث اخلاق، واژه آشنای دیگری به نام ادب و آداب نیز وجود دارد که اهمیت آن اگر بیشتر از اخلاق نباشد، کمتر نیست و می توان آداب را هم سنگ اخلاق برشمرد؛ زیرا انسان از دروازه آداب وارد

۱- «ای پیامبر، تو بر خلق و خویی بزرگ هستی»، قلم: ۴.

۲- نک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۷۸.

ص: ۳۳

سرزمین اخلاق حسنه می شود و در مقام آموختن و آموزش، آداب، مقدّم بر اخلاق است. ازاین رو انسان از راه آداب اولیه اسلام، با واژگان الله، محمد و علی آشنا می گردد؛ وقتی در گوش راست نوزاد اذان و در گوش چپ او اقامه گفته می شود.

آداب سلام، آداب راه رفتن، آداب خوردن و آشامیدن، آداب میهمان، آداب سفر و ...؛ مسلمانان با اجرای این آداب می توانند اخلاق خود را به اخلاق نیک و شایسته نزدیک تر کنند.

یکی از آداب مهم که در قرآن و سنت به آن توجه ویژه شده، آداب گفت و شنود است.

گفت و شنود، کاری است که انسان ها همه روزه با آن سروکار دارند. به وسیله همین گفت و شنود است که ارتباط با همسر، فرزند، پدر و مادر، رهبر، مردم و... . محقق می شود و کسانی در این امر مهم موفقند که در مرحله اول، آداب آن را بدانند و در مرحله بعد، آن را در عمل به کار گیرند.

اگر افراد جامعه این آداب را نشناسند و به کار نگیرند، روابط آنها دچار مشکل خواهد شد؛ از سردی روابط گرفته تا انواع تنش ها و حتی ممکن است در مواردی به قطع روابط منتهی شود.

آداب گفت و شنود و اهمیت آن

اشاره

آداب گفت و شنود و اهمیت آن

مسلمان باید تلاش کند اصول اخلاقی مانند عدالت، شجاعت، ایثار و ... را در خود به صورت ملکه درآورد تا بتواند در سایه آن، اخلاق خود را به اخلاق پیامبرش نزدیک سازد.

از آداب عام در بحث گفت و شنود، آن است که انسان پیش از هر سخنی بیندیشد و چنانچه در آن سخن، فایده اخروی یا دنیایی ندید، دم

ص: ۳۴

فروبندد و سکوت اختیار کند. «السکوت راحه للعقل؛ سکوت، مایه آرامش و راحتی عقل آدمی است».(۱)

هنگام سخن گفتن، رعایت آداب سخن و آداب گوش دادن، در ایجاد ارتباطی سالم و خداپسندانه مؤثر است.

مکتب اسلام به آداب سخن چنان اهمیت می دهد که در سوره حجرات، به آداب سخن گفتن با رسول خدا اشاره می کند. ازاین رو، این سوره به سوره آداب مشهور شده است.

بعضی از آداب سخن از دیدگاه قرآن، از این قرار است:

۱. سخن باید طیّب، پاک و دل پسند باشد: «الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»؛(۲)

۲. رسا و شفاف باشد: «قَوْلاً بَلیغاً»؛(۳)

۳. بعضی گفتارها باید نرم بیان شود: «قَوْلاً لَیِّناً»؛(۴)

۴. بزرگوارانه باشد: «قَوْلاً کَریماً»؛(۵)

۵. پذیرش و عمل آن آسان باشد: «قَوْلاً مَیْسُوراً»؛(۶)

۶. لغو و باطل نباشد: «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزّورِ»،(۷) «عَنِ اللّغْوِ مُعْرِضُونَ»؛(۸)

۷. بجا، درست و استوار باشد: «قَوْلاً سَدیداً»؛(۹)

۱- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ح ۵۸۶۵.

۲- نک: حج: ۲۴.

۳- نک: نساء: ۶۳.

۴- نک: طه: ۴۴.

۵- نک: اسراء: ۲۳.

۶- نک: اسراء: ۲۸.

۷- نک: حج: ۳۰.

۸- نک: مؤمنون: ۳.

۹- نک: احزاب: ۷۰.

ص: ۳۵

۸. پسندیده و شایسته باشد: «قَوْلاً مَعْرُوفاً»؛(۱)

بنـابراین، گفت وگوی خداپسـندانه آدابی دارد و این آداب، دو نوع است: آداب مثبت که بایـد رعایت شود؛ و آداب منفی که باید ترک شود.

آدابی که باید رعایت شود:

آدابی که باید رعایت شود:

۱. نرم گویی و کریمانه سخن گفتن؛

۲. عفت کلام؛

۳. احترام گزاردن به مخاطب؛

۴. رازداری؛

۵. در سطح مخاطب سخن گفتن؛

۶. گوش دادن به سخن مخاطب؛

۷. راست گویی و درست گویی؛

۸. آگاهانه سخن گفتن؛

۹. رعایت عدالت؛

۱۰. تفکر پیش از سخن.

آدابی که باید ترک شود:

آدابی که باید ترک شود:

۱. پرگویی؛

۲. سرزنش؛

۳. چاپلوسی؛

۴. تمسخر؛

۱- نک: نساء: ۵.

ص: ۳۶

۵. به کار بردن لقب های زشت؛

۶. سخن گفتن زنانه (نرم)؛

۷. پرسش های بی جا و بنی اسرائیلی؛

۸. خودستایی؛

۹. دروغ گفتن؛

۱۰. درگوشی سخن گفتن.

درگوشی سخن گفتن

اشاره

درگوشی سخن گفتن

با توجه به مقدمه، معلوم شد از آداب سخن، پرهیز کردن از سخن گفتنِ درگوشی است. در این میان، چند پرسش مطرح می شود:

۱. درگوشی سخن گفتن به چه معناست و چه واژه ای در قرآن کریم به این معنا اشاره دارد؟

۲. نظر قرآن کریم در این باره چیست؟

۳. این مسئله در روایات چگونه مطرح شده است؟

۴. درگوشی سخن گفتن از نظر فقه چه حکمی دارد؟

۱. معنای نجوا و درگوشی سخن گفتن

۱. معنای نجوا و درگوشی سخن گفتن

درگوشی سخن گفتن، در عرف کاری ناپسند به شمار می رود و جزو آدابی است که باید ترک شود. درگوشی سخن گفتن در جمع، نوعی بی ادبی در گفت و شنود است.

واژه عربی معادل برای درگوشی، واژه «نجوا» است. در کتاب قاموس قرآن در معنای نجوا چنین آمده است: «بیخ گوشی حرف زدن و سخن سرّی (راز، و راز گفتن)». اسم و مصدر هر دو به کار رفته است. در

ص: ۳۷

لغت آمده است: «نجا فلانا نجوا و نجوی سارّه؛ یعنی پنهانی با او گفت و گو کرد».(۱)

برای سخن گفتنِ درگوشی، حضور دست کم سه نفر لازم است که دو نفر درگوشی سخن بگویند و نفر سوم ناظر باشد. که گفته شد، این کار از نظر آداب اسلامی، نوعی بی ادبی است و در روایات نهی شده است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هرگاه جمع سه نفره ای بود، نباید دو نفرشان درگوشی صحبت کنند؛ زیرا این کار مایه اندوه و آزار فرد سوم می شود.»(۲) روشن است که آزار دیگران به هر شکل، از نظر عقل و شرع، کاری ناپسند است.

علت درگوشی سخن گفتن، معمولاً پنهان کاری است. که با حضور شخص سوم، موجب آزار و اذیت او می شود.

ممکن است کسی بخواهد مسئله ای خصوصی یا رازی را به دیگری بگوید و دوست نداشته باشد که دیگران از آن مطلب آگاه شوند؛ و بناچار باید مطالب را درگوشی بگوید، ولی این مطالب باید در جایی گفته شود که دیگران حضور ندارند.

۲. درگوشی سخن گفتن در قرآن

اشاره

۲. درگوشی سخن گفتن در قرآن

در قرآن کریم به انواع نجوا اشاره و در بعضی آیات به طور کلی سفارش شده است که در نجواهای تان تقوا را رعایت کنید و توجه داشته باشید که خدا سخنان محرمانه شما را می شنود. بنابراین سخنی نگویید که

۱- سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۳۷.

۲- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۰، ح ۱ .

ص: ۳۸

خلاف مصلحت اسلام و برخلاف تقوا باشد. خداوند در بعضی از آیات، مسلمانان را از نجواهای خلاف مصلحت باز داشته و در بعضی از آیات، مواردی را ذکر فرموده است که نجوا گفتن در آنها مانعی ندارد.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوى إِذْ يَقُولُ الظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّ رَجُلاً مَسْحُورًا. (اسراء: ۴۷)

هنگامی که به سوی تو گوش فرا می دارنـد، ما بهتر می دانیم به چه [منظور] گوش می دهنـد، و [نیز] آنگاه که به نجوا می پردازند؛ وقتی که ستمگران گویند: جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلى وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ. (زخرف: ۸۰)

آیا می پندارند که ما راز آنها و نجوای شان را نمی شنویم؟ چرا و فرشتگان ما پیش آنان [حاضرند و] ثبت می کنند.

يـا أَيُّهَا الَّـذينَ آمَنُوا إِذا نـاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَـدِّمُوا بَيْنَ يَـدَىْ نَجْواكُمْ صَـدَقَةً ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِـدُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ ءَأَشْـفَقْتُمْ أَنْ تُقَـدِّمُوا بَيْنَ يَـدَىْ نَجْواكُمْ صَـدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقيمُوا الصَّـلاهَ وَ آتُوا الزَّكاهَ وَ أَطيعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ. (مجادله: ۱۲و۱۳)

ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، هرگاه با پیامبر [خـدا] گفت وگوی محرمانه می کنیـد، پیش از گفت وگوی محرمانه خود صـدقه دهید. این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه تر است؛ و اگر چیزی نیافتید، بدانیدکه خدا آمرزنده مهربان است.

ص: ۳۹

آیا ترسیدید که پیش از گفت وگوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود، پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آنچه می کنید، آگاه است.

أَلَمْ تَرَ أَنّ اللّهَ یَعْلَمُ ما فِی السّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلاّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلاّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلاّ هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا ثُمّ یُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنّ اللّهَ بِکُلّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ. (مجادله: ۷)

اگر سه نفر باشید، خدا چهارمی شماست و اگر پنج نفر باشید، ششمی شماست و اگر کمتر باشید، مثلاً دو نفر باشید، خدا سومی است و اگر بیشتر باشید، مثلاً هفت نفر باشید، خدا هشتمی است. بنابراین به حضور خدای متعال، در همه جا توجه داشته باشید و تقوا را رعایت کنید.

بعد از این آیه می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الّذینَ نُهُوا عَنِ النّجْوی ثُمّ یَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ؛ نمی بینید کسانی را که از نجوا نهی شدند، باز هم همان کار را ادامه می دهند.» (مجادله: ۸) این قسمت به نهی منافقان از نجوا و نیز نجوا درباره کارهایی اشاره دارد که موجب مفسده اجتماعی است.

«وَ یَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَهِ الرّسُولِ» سپس توضیح می دهد اینها کسانی هستند که گرچه به آنها گفته شده نجوا نکنید، همچنان نجوا می کنند و محتوای نجوای آنان، گناه و دشمنی و تجاوز به حقوق دیگران و مخالفت و نافرمانی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

میان سه موردی که در این آیه نهی شده، می توان به این صورت فرق

ص: ۴۰

گذاشت که «اثم»، گناهی است که خدای متعال نهی فرموده است، ولی تجاوز به دیگران نیست؛ مانند شرب خمر.

عدوان، در مقابل اثم، گناهی است که موجب تضییع حقوق دیگران می شود. البته ممکن است «اثم» نیز با دیگران ارتباط پیدا کند، ولی حیثیت «اثم»، همان حیثیت گناه شخصی است.

«معصیه الرسول»، در مقابل «معصیه الله»، نافرمانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امور ولایتی و حکومتی است؛ زیرا سخنان آن حضرت، گاهی ابلاغ رسالت الهی است، که اطاعت از این اوامر و نواهی، همان اطاعت از خدا و رسول خداست. در این موارد نقشی جز واسطه و رسول، ندارد. اما گاهی شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمان هایی صادر می کند و بنابر مقامی که خدای متعال به ایشان مرحمت فرموده و ولایتی که بر مردم دارد، منظور از معصیه الرسول، نافرمانی از آن حضرت در این گونه دستورهای حکومتی و ولایتی است.

نجواهای منافقان یا در این باره، یا درباره گناهی بود که می خواستند دور از چشم دیگران مرتکب شوند و یا با هم برای مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توطئه می کردند که به دستورهای آن حضرت عمل نکنند یا با آنها مخالفت کنند.

«وَ اذا جاؤکَ حَیُّوکَ بِما لَم یُحَیِّکَ بِهِ الله»؛ این نجواکنندگان کسانی هستند که در حضور تو تحیت هایی به تو می گویند که خدا نفرموده است. بر اساس روایات، این جمله اشاره به یهودیانی است که چون به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسیدند، به جای سلام، «سام» می گفتند (سام در لغت عبری به معنای مرگ است) و وانمود می کردند که ادای احترام می کنند.

ص: ۴۱

ادامه آیه یاد شـده را می توان مؤیـد آن قرار داد که می فرمایـد: «وَ یَقُولُونَ فی أَنْفُسِـهِمْ لَوْ لا یُعَـذِّبُنَا اللّهُ بِما نَقُولُ» با خود می گفتند چرا خدا ما را به واسطه این سخنان عذاب نمی کند؟ «حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمَصیر»(۱) خـدا ایشان را عذاب خواهد کرد و برای عذاب شان، جهنم کافی است که آنان را در دنیا عذاب نکنیم.

به هر حال این آیه، از نجوا و سخن محرمانه ای که محتوایش نامطلوب و برخلاف مصلحت و حق باشد، نهی می کند.

«یا أَیُّهَا الّذینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْم وَ الْعُدْوانِ». از این آیه در می یابیم که همه نجواها نامطلوب نیست. ازاین رو تأکید می شود که اگر زمانی لازم شد سـخنی محرمانه بگویید، مواظب باشید در سخنانتان، «اثم» و «عدوان» و «معصیت پیغمبر» نباشد: «فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْم وَ الْعُـدْوانِ وَ مَعْصِـیَهِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی.» بنابراین نجوا همیشه ناپسـند نیست و در صورتی که مقتضای برّ و تقوا این باشد که شخص نجوا کند، اشکالی ندارد: «وَ اتَّقُوا اللّهَ الّذی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ».

در آیه بعد به نجواهای مذموم اشاره می شود: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّـیْطانِ لِیَحْزُنَ الّذینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَـیْئًا إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.» روشن است نجوایی که کار شیطان باشـد، همان نجوای نکوهیـده است؛ زیرا تناجی با موضوع برّ و تقوا، در جمله «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی» تجویز شده و نجوایی که درباره برّ و تقوا نیست و مصـلحتی ندارد، کاری شیطانی است و شیطان، آن را به مردم القا می کند تا مؤمنان را ناراحت سازد: «لِیَحْزُنَ الّذینَ آمَنُوا»؛ زیرا مؤمنان با دیدن

۱- نک: مجادله: ۸.

ص: ۴۲

نجوای نجواکنندگان اینکه از آنها مطلبی را پنهان می کنند، ناراحت می شوند و گمان می کنند که آنها قصد آسیب رسانی دارند: «وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئًا»، درحالی که کارهای منافقان ضرری به مؤمنان نمی زند «إِلّا بِإِذْنِ اللّهِ». مؤمن باید به خدا توجه داشته باشد. ممکن است کسانی توطئه هایی بکنند و در نجواها و قراردادهای محرمانه خود، اسباب زیان برای مؤمنان را فراهم کنند، ولی مؤمن باید یقین داشته باشد که هیچ چیز بدون اذن خدا اثر نمی کند و این، تربیت توحیدی است: «وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکلِ الْمُؤْمِنُون»؛ باید به خدا توکل کنند و از او بخواهند توطئه ها را خنثی کند؛ البته در کنار توجه و اعتماد قلبی به خدا باید به وظایف خود در این باره عمل کنند. به بیان دیگر، نه از کار کسی بترسند که ضرری به ایشان برساند و نه امیدشان به دیگران باشد، بلکه امیدها باید به خدا و خوف هم باید از او باشد.

انواع نجوا

انواع نجوا

از مجموع این آیات به دست می آید که چند نوع نجوا هست:

۱. نجوایی که بر اساس برّ و تقوا و برای تأمین مصلحتی است: «و تناجوا بالبر و التقوی» و این گونه نجوا اشکالی ندارد؛

۲. نجوایی که برای مخالفت با خدا و پیامبر است و محتوایش «اثم» و «عدوان» و «معصیه الرسول» است. این نجوا از گناهان به شمار می رود و باید ترک شود.

۳. نجواهای عادی که نه مصلحتی در آنها هست و نه برای زیان رساندن به مؤمنان است. این نجواها فی حد نفسه مطلوب نیست و شاید آیه «إِنَّمَا النَّجْوَی مِنَ الشَّیْطَانِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا» شامل آن هم بشود. در کل، نجوا در

ص: ۴۳

حضور دیگران، خلاف ادب و نتیجه آن حزن مؤمنان است. این عمل، به تحریک شیطان صورت می گیرد و موجب ناراحتی دیگران می شود.

انگیزه های شیطانی برای نجوا مختلف است. برای نمونه، کسانی می خواهند خودنمایی بکنند که رابطه ویژه و سخنان محرمانه با شخصی که با او نجوا می کنند، دارند که دیگران نباید از آنها باخبر شوند. این گونه انگیزه ها جدا از آثار منفی نجوا، خود به خود ضد ارزش اند.

در سوره مجادله، به این موضوع اشاره شده است که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسانی زیاد به آن حضرت مراجعه می کردند و تقاضای ملاقات خصوصی داشتند. این کار، مشکلاتی برای آن حضرت به وجود می آورد؛ از یک سو، وقت ایشان را می گرفت و مانع می شد که به کارهای مهم تری بپردازد و از سوی دیگر، کسانی با سوءاستفاده از این روش، وانمود می کردند با پیامبر رابطه ای خصوصی دارند که باید با ایشان محرمانه سخن گویند. ازاین رو خدای متعال دستور داد که هر کس می خواهد با پیغمبر نجوا کند و ملاقات خصوصی داشته باشد، باید صدقه بدهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». (مجادله: ۱۲) بر این اساس هر کس توانایی داشت، موظف بود پیش از دیدار خصوصی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صدقه ای بدهد. محدثان نقل کرده اند تنها کسی که به این آیه عمل کرد، امیرمؤمنان، علی علیه السلام بود. آن حضرت یک دینار را به ۱۰ درهم تبدیل کرد و هرگاه می خواست با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صحبت کند، یک درهم صدقه می داد. این آیه با آیه بعد از خود نسخ شد: «أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ؛ ترسیدید که اگر پیش از نجوا صدقه بدهید، فقیر بشوید».

ص: ۴۴

فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللّهُ عَلَیْکُمْ فَأَقیمُوا الصّلاهَ وَ آتُوا الزّکاهَ وَ أَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللّهُ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ. (مجادله: ۱۳)

حال که به این دستور عمل نکردید، خدا هم بر شما بخشید تاب علیکم، و این حکم را از شما برداشت. به دیگر تکالیفتان عمل کنید، نماز بخوانید، روزه بگیرید و کارهای خیر انجام بدهید.

این یکی از آیات نسخ شده است که کمتر کسی در منسوخ بودن آن شبهه دارد. با تشریع این حکم، روشن شد کسانی که اصرار داشتند با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نجوا کنند و دیدار خصوصی داشته باشند، این دیدارها برایشان یک درهم نیز نمی ارزید و مصلحتی بوده و لزومی نداشته است.

نجواهای صحیح

نجواهای صحیح

۱. نجوا برای امر کردن به صدقه دادن باشد؛

۲. برای امر به معروف باشد؛

۳. برای اصلاح بین دو نفر باشد.

در آیه ۱۱۴ سوره نساء موارد نجوای صحیح معرفی شده است. نخست می فرماید: «لا خَیْرَ فی کَثیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ» به این معنا که در بسیاری از نجواها خیری نیست. این بیان، نکوهش آمیز است؛ یعنی چرا کاری انجام می دهید که سودی ندارد؟ سپس مواردی را استثنا می کند: «إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاس؛ مگر کسی که برای امر کردن به کسی برای دادن صدقه، نجوا کند». این افراد از خودشان خدمتی برنمی آید، ولی می توانند برای انجام دادن کار خیر وساطت بکنند و برای حفظ آبروی فرد نیازمند، موضوع را خصوصی مطرح می کنند.

ص: ۴۵

«اَوْ مَعْروفٍ» یا می خواهند امر به معروف کنند، اما برای اینکه فرد مورد نظر در حضور مردم شرمنده نشود، به طور خصوصی به او می گویند.

«أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النّاسِ» یا اینکه برای اصلاح بین دو نفر، مقدمات را فراهم می سازند و ابتدا خصوصی با هم صحبت می کنند که چگونه کار را اصلاح کنند.

«وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتیهِ أَجْرًا عَظیماً» این گونه نجواها نه تنها بد نیست، بلکه کسانی که برای رضای خدا چنین کارهایی انجام دهند، اجری عظیم خواهند داشت.(۱)

۳. نجوا در روایات

۳. نجوا در روایات

در روایات، از نجوا کردن نهی و در برخی از آنها به حکمت این نهی نیز اشاره شده است. حکمت نهی از نجوا این است که نجوا شاید موجب ناراحتی و اذیت شخص سوم شود.

علت اینکه انسان درگوشی صحبت می کند، در مواردی پنهان کاری است؛ یعنی شخص نمی خواهد نفر سوم از محتوای سخن آگاه شود، ولی ممکن است این کار علت های دیگری نیز داشته باشد. در بعضی از روایات، علت دیگر، اذیت و آزار رساندن به دیگران معرفی شده است؛ یعنی شخص نجواکننده قصدش پنهان کاری نیست، بلکه فقط برای اذیت کردن شخص سوم این کار را می کند تا موجب بدگمانی و ناراحتی او شود. درگوشی سخن گفتن با این انگیزه، از خباثت باطنی خبر می دهد.

۱- کتاب خانه تبیان، محمدتقی مصباح یزدی، آداب معاشرت در قرآن، با تصرف.

ص: ۴۶

از مجموعه روایات استفاده می شود که نجوا و درگوشی سخن گفتن، از نظر اجتماعی پسندیده نیست، ولی در بعضی از روایات بر اساس پاره ای از آیات قرآن کریم، از نجواهای پسندیده سخن به میان آمده است که آن نجوا بنابر دین و تقوا و برای یک کار خیر صورت گیرد، مثلًا برای امر به معروف یا اصلاح بین دو نفر و... .

۴. نجوا و سخنان درگوشی از دیدگاه فقه

۴. نجوا و سخنان درگوشی از دیدگاه فقه

این عمل از نظر فقه اسلامی احکام مختلفی بر حسب اختلاف شرایط دارد، یعنی گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد و چنین نجوایی نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤمنان است.

در مقابل، گاه حکم وجوب به خود می گیرد، و این در صورتی است که مسئله سرّیِ لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناک، و ذکر نکردن آن نیز موجب تضییع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمانان است.

و گاه متصف به استحباب می شود و آن در جایی است که انسان برای انجام دادن کارهای نیکو (برّ و تقوا) به سراغ آن رود و همچنین حکم کراهت را می توان برای آن تصور کرد، مثلاً ـ در نجواهای عادی، که نه مصلحتی در آنها است و نه هدف اذیت و آزار دیگران است، اما فی حدّ نفسه مطلوب نیست، بنابراین ترک آن بهتر است.

ولی اصولاً هرگاه هدف مهم تری در کار نباشد، نجوا کردن کار پسندیده ای نیست و برخلاف آداب مجلس است؛ زیرا نوعی بی اعتنایی یا بی اعتمادی به دیگران خوانده می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی

ص: ۴۷

می فرمایـد: «إذَا کُنتُم ثَلاثَهَ فَلایَتناجَی إثنانِ دونَ صاحِبهِما، فِاِنّ ذلِکَ یَحزُنُه؛ هنگامی که سه نفر باشید دو نفر از شما جدای از شخص سوم به نجوا نپردازد؛ چراکه این امر، نفر سوم را غمگین می کند».(۱)

گلبانگ حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

در گوشی صحبت کردن ممنوع

حکمت نهی از درگوشی صحبت کردن

موارد جواز درگوشی صحبت کردن

در گوشی صحبت کردن ممنوع

در گوشی صحبت کردن ممنوع

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «إذا کانُوا ثَلاثَهً فلا یَتَناجی اثنانِ دُونَ الثّالِثِ؛ هرگاه سه نفر با هم باشند، دو نفر آنها نباید با یکدیگر درگوشی صحبت کنند».(۲)

حکمت نهی از درگوشی صحبت کردن

حکمت نهی از درگوشی صحبت کردن

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «إذا کنتُم ثَلاثَهً فلا یَتَناجی رجُلانِ دُونَ الآخَرِ حتّی یَختَلِطوا بالنّاسِ؛ فإنّ ذلک یَحزُنُهُ؛ هرگاه سه نفر با هم بودید، دو نفرتان با یکدیگر درگوشی سخن نگویند تا زمانی که به میان جمع مردم در آیید؛ زیرا این کار باعث ناراحتی آن دیگری می شود».(۳)

موارد جواز درگوشی صحبت کردن

موارد جواز درگوشی صحبت کردن

امام علی علیه السلام : «الکتمانُ مِلاکُ النَّجوی؛ پنهان کاری، دلیل [اصلی] در گوشی سخن گفتن است.(۴)

امام علی علیه السلام : «أفضَلُ النَّجوی ما کانَ عَلَی الدِّینِ و التُّقی، و أسفَرَ عنِ اتِّباعِ

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۶۲.

۲- کنزالعمّال، ح ۲۴۷۶۶.

۳- کنزالعمّال، ح ۲۴۷۶۷.

۴- عبدالواحدی آمدی، غررالحکم، ح ۳۵۵.

ص: ۴۸

الهُدی و مُخالَفهِ الهَوی؛ برترین رازگویی (سخن درگوشی) آن است که بر پایه دین و پرهیزکاری و ثمره اش پیروی از راه راست و مخالفت با هوای نفس باشد».(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله : «لاـ خَیرَ فی المُناجاهِ إلاّ لرجُلَین: عالِمٍ ناطِقٍ، أو مُستَمِعٍ واعٍ؛ نجوا کردن خوب نیست، مگر با دو کس: عالم گویا، یا شنونده پذیرا (حرف شنو)».(۲)

امام صادق علیه السلام : «إذا کانَ القَومُ ثَلاثَهً فلا یَتَناجی مِنهُمُ اثنانِ دُونَ صاحِبِهِما؛ فإنّ ذلک (مِ)مّا یَحزُنُهُ و یُؤذیه؛ هرگاه جمع سه نفره ای بود، نباید دو نفرشان جدا از دوستشان با هم درگوشی صحبت کنند؛ زیرا این کار مایه ناراحتی و آزار او می شود».(۳)

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. نجوای شیطانی

۲. نجوای عاشقانه

۳. نهی از نجوا و شرک خفی

۱. نجوای شیطانی

۱. نجوای شیطانی

«پس از قتل عثمان و زمینه انقلابی که فراهم شده بود، کسی جز علی علیه السلام نامزد خلافت نبود. مردم فوج فوج آمدند و بیعت کردند.

در روز دوم بیعت، آن حضرت بر منبر بالاـ رفت و برای مردم سخن گفت... . روز دیگر مردم آمدند، خودش هم آمد، موجودی بیت المال را مساوی تقسیم کرد. به هر نفر سه دینار رسید. مردی گفت: یا علی! تو به من سه دینار می دهی و به غلام من نیز که تا دیروز برده من بود، سه دینار می دهی؟ علی علیه السلام فرمود: «همین است که دیدی».

۱- عبدالواحدی آمدی، غررالحکم، ح ۳۳۰۱.

۲- عبدالواحدی آمدی، غررالحکم، ح ۱۰۸۳۵.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۰، ح ۱.

ص: ۴۹

عده ای که از سال ها پیش به تبعیض و امتیاز عادت کرده بودند مانند طلحه و زبیر و عبداللَّه بن عمر و سعیدبن عاص و مروان حکم آن روز از پذیرش سهمیه سر باز زدند و از مسجد بیرون رفتند.

روز بعد که مردم در مسجد جمع شدند، این عده هم آمدند، اما جدا از دیگران در گوشه ای دور هم نشستند و به نجوا و شور پرداختند. پس از مدتی ولیدبن عقبه را از میان خود انتخاب کردند و به نزد علی علیه السلام فرستادند.

ولید به حضور علی علیه السلام آمد و گفت: یا اباالحسن! اولاً تو خودت می دانی که هیچ کدام از ما که اینجا نشسته ایم، به واسطه سوابق تو در جنگ های میان اسلام و جاهلیت، از تو دل خوشی نداریم. از هر کدام ما یک نفر یا دو نفر در آن روزها به دست تو کشته شده است. برای مثال، پدر خودم در بدر به دست تو کشته شد، اما از این موضوع با دو شرط می توانیم صرف نظر و با تو بیعت کنیم؛ اگر تو آن دو شرط را بپذیری:

یکی اینکه سخن دیروز خود را پس بگیری، به گذشته کار نداشته باشی و عطف به ماسبق نکنی. در گذشته هر چه شده، شده؛ هر کس در دوره خلفای گذشته از هر راه مالی به دست آورده، آورده؛ تو کار نداشته باش که از چه راه بوده، تو فقط مراقب باش که در زمان خودت حیف و میل نشود.

دوم اینکه قاتلان عثمان را به ما تحویل ده که از آنها قصاص کنیم و اگر ما از ناحیه تو امنیت نداشته باشیم، ناچاریم تو را رها کنیم و برویم در شام به معاویه ملحق شویم.

علی علیه السلام فرمود: «اما موضوع خون هایی که در جنگ اسلام و جاهلیت ریخته شد، من مسئولیتی ندارم؛ زیرا آن جنگ ها، جنگ شخصی نبود،

ص: ۵۰

جنگ حق و باطل بود. شما اگر ادعایی دارید، باید از جانب باطل علیه حق عرض حال بدهید، نه علیه من.

اما موضوع حقوقی که در گذشته پامال شده. من شرعاً وظیفه دارم که حقوق پامال شده را به صاحبانش برگردانم. در اختیار من نیست که ببخشم و صرف نظر کنم.

و اما موضوع قاتلان عثمان! اگر من وظیفه شرعی خود تشخیص می دادم، آنها را دیروز قصاص می کردم و تا امروز مهلت نمی دادم».

ولید پس از شنیدن این پاسخ ها حرکت کرد و رفت و به رفقای خود گزارش داد.

... بر آنها مسلّم شد که سیاست علی منعطف نیست. از آن ساعت شروع کردند به تحریک و اخلال.

گروهی از دوستان علی علیه السلام به نزد آن حضرت آمدند و گفتند: به زودی این دسته قتل عثمان را بهانه خواهند کرد و آشوبی به پا خواهد شد. اما قتل عثمان بهانه است. درد اصلی اینها مساواتی است که تو میان اینها و تازه مسلمان های ایرانی و غیرایرانی برقرار کرده ای. اگر تو امتیاز اینها را حفظ کنی و در تصمیم خود تجدیدنظر کنی، غائله می خوابد.

علی علیه السلام روز دیگر در حالی که شمشیری حمایل کرده بود و لباسش را دو پارچه ساده تشکیل می داد که یکی را به کمر بسته بود و دیگری را روی شانه انداخته بود، به مسجد رفت و بالای منبر ایستاد، به کمان خود تکیه کرد و خطاب به مردم گفت:

«خداوند را که معبود ماست، شکر می کنیم. نعمت های آشکار و نهان او شامل حال ماست. تمام نعمت های او منّت و فضل است، بدون اینکه ما از خود استحقاق و استقلالی داشته باشیم؛ برای اینکه ما را

ص: ۵۱

بیازمایـد که شـکر می کنیم یـا کفران. افضل مردم در نزد خـدا آن کس است که خـدا را بهتر اطاعت کنـد و سـنت پیغمبر را بهتر و بیشتر پیروی کند و کتاب خدا را بهتر زنده نگاه دارد. ما برای کسـی نسـبت به کسی، جز به مقیاس طاعت خدا و پیغمبر، برتری قائل نیستیم. این کتاب خداست در میان ما و شما، و آن هم سنت و سیره روشن پیغمبر شما که آگاهید و می دانید».

آن گـاه این آیه کریمه را تلاوت کرد: «یا أَیهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُـعُوبًا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ».(۱)

پس از این خطبه، برای دوست و دشـمن، قطعی و مسلّم شد که تصمیم علی علیه السلام قطعی است؛ هرکس تکلیف خود را فهمید، آن کس که می خواست وفـادار بمانـد، وفـادار مانـد و آن کس که به چنین برنامه ای نمی توانست تن بدهـد، یا ماننـد عبـدالله عمر کناره گیری و انزوا اختیار کرد، و یا مانند طلحه و زبیر و مروان تا پای جنگ و خونریزی حاضر شد».(۲)

۲. نجوای عاشقانه

۲. نجوای عاشقانه

از مسلّمات تاریخ اسلام است و این روایت معروف را اهل تسنن بیشتر روایت کرده اند که در زمان وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، حضـرت زهرا علیها السلام زیاد گریه می کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حضرت زهرا علیها السلام نجوایی کردند و گریه ایشان افزون شـد، و بعـد از مـدتی نجوای دیگری کردنـد و حضـرت زهرا علیها السـلام متبسم شـد. بعدها که از ایشان سؤال کردند که این دو نجوا چه بود، فرمودند: «در نجوای اول، پدرم به من خبر داد که به طور قطع از دنیا

۱- نک: حجرات: ۱۳.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۴۴۲ ۴۴۶.

ص: ۵۲

می رود و [گریه ام] در فراق پدر بود و در نجوای دوم به من گفت: ولی تو به سرعت به من ملحق می شوی و خرسندی ام از این جهت بود».(۱)

۳. نهی از نجوا و شرک خفی

۳. نهی از نجوا و شرک خفی

«ابوسعید خدری گوید: ما عده ای بودیم که در زمان و شرایط سخت و دشواری، طبق نوبت تنظیم شده، از حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله حراست و پاسداری می کردیم. بعد از مدتی که گذشت، یک گروه از نگهبانان عادت کرده بودند که درگوشی و آهسته با یکدیگر نجوا کنند و سخن بگویند و من هم میان آنها بودم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک شب بر ما وارد شد، وقتی که مشاهده کرد بعضی درگوشی صحبت می کنند، فرمود: «این نجوا (درگوشی صحبت کردن) چیست؟ آیا شما [در سوره مجادله آیه ۸] از آن نهی نشده اید؟»

گفتیم: در پیشگاه خدا و رسولش توبه کردیم، ما درباره دجّال [سخن گفتیم].

فرمود: «می خواهید شما را از کسی که در نزد من خطرش بیشتر از دجّال است [آگاه کنم]؟»

آن گاه فرمود: «الشِرکُ الخَفِی اَن یقُومَ الرَّجُلُ یعمَلُ لِمکانِ رَجُل؛ آنکه خطرناک تر از دجال است، شرک مخفی است و شرک مخفی یعنی اینکه انسانی عهده دار (نردبان ترقی) کارهای ناشایسته و گناه آلود دیگران گردد. (که وزر و وبال آن به گونه مخفی در نامه عمل این شخص ثبت می شود».(۲)

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۶۳۲.

۲- مصطفی زمانی، محمد محمدی اشتهاردی، داستان ها و پندها، ج ۱۰، ص ۶۵ (با اندکی تصرف).

ص: ۵۳

آموزه ها

آموزه ها

۱. هر کاری ممکن است آسیب و آفتی داشته باشد که مسلمان باید به آسیب ها توجه کند. یکی از آسیب های گفت و شنود، درگوشی سخن گفتن است.

۲. ملاک اصلی در کارها آن است که در آن خیر و خوبی وجود داشته باشد. در بسیاری از نجواها خیری نیست. خداوند در آیه ۱۱۴ سوره نساء می فرماید: «در بسیاری از درِگوشی سخن گفتن های ایشان خیری نیست، مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده و یا سازشی میان دو نفر فرمان دهد و هر کسی برای طلب خشنودی خدا کاری کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد».

۳. باید توجه داشت که عالم محضر خداست و خداوند به همه چیز آگاه است. در آیه ۷ سوره توبه می خوانیم: «آیا ندانسته اید که خدا راز آنان و نجوای ایشان را می داند و خدا دانای رازهای نهانی است».

۴. افزون بر آگاهی حضرت حق از تمام نجواها، باید توجه داشته باشیم که آنها ثبت و ضبط می شود. در آیه ۸۰ سوره زخرف می خوانیم: «آیا می پندارید که ما راز آنها و نجوایشان را نمی شنویم؟ چرا و فرشتگان ما نزد آنان (حاضرند) و ثبت می کنند».

۵. نجوا ممکن است شیطانی و با هدف اذیت و آزار رساندن به دیگران باشد که چنین کاری زشت و به تعبیر فقهی حرام است. البته باید توجه داشت که نجوا و درِگوشی سخن گفتن، ممکن است در جایی مکروه، واجب و گاهی مستحب باشد.

۶. در اظهارنظر، باید منصفانه رفتار کرد و همه نجواها را ناپسند ندانست.

ص: ۵۴

۷. گاهی امر به معروف یا دادن صدقه آشکار، سبب لجاجت و شرمندگی فرد مورد نظر می شود که در این موارد باید پنهانی عمل کرد.(۱)

۸. در انجام دادن کارها، باید به آثار آن توجه داشت. ممکن است کاری سبب ناراحتی دیگران شود و درِگوشی سخن گفتن، یکی از این کارهاست.

۹. نجوا اعم از درِگوشی سخن گفتن است؛ زیرا نجوا شامل نشست های پنهانی هم می شود.

منابع دیگر

منابع دیگر

ایراوانی، جواد، «آداب گفت وگو از دیدگاه قرآن و حدیث»، مجله الهیات و حقوق،

، صص۳ تا ۳۴.

قاسمی، محمد جواد، «فرهنگ گفتاری و شنیداری در آینه وحی»، مجله مشکات، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، شماره ۸۴ و ۸۵، صص ۶۰ تا ۷۵.

۱- موارد ۶ و ۷ از تفسیر نور، ذیل آیه ۱۱۴ سوره نساء استفاده شده است.

ص: ۵۵

۲. دروغ گویی

اشاره

۲. دروغ گویی

«إِنَّمَا يَفْتَرِى الْكَذِبَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللّهِ وَ أُوْلئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ؛ تنها کسانی دروغ می گویند که به آیات خدا ایمان ندارند و دروغ گویان واقعی آنها هستند». (نحل: ۱۰۵)

اسلام به عنوان مکتبی که داعیه دار ساختن انسان و جامعه است، به باطن و ظاهر انسان ها توجه ویژه دارد. اسلام می خواهد انسان ها در باطن و درون خود اهل تفکر، ایمان و صدق باشند. روشن است که ویژگی های باطن، در ظاهر هم جلوه گر می شود. انسانی که اهل ایمان باشد، زبانش به صدق و راستی حرکت می کند. در عین حال ممکن است آدمی بر اثر لغزش، از راستی و راست گویی به تدریج دور شود. زبان به عنوان یک عضو ویژه، می تواند انسان را دچار گناهان بی شماری کند، مانند: دشنام، غیبت، سخن چینی، استهزا، جدال، تهمت، اشاعه فحشا و... . یکی از گناهان زبان، دروغ گویی است. دروغ، سخن ناروا، ناحق و خلاف حقیقت است که معادل عربی آن کذب است. دروغ از آفات جان و زبان به شمار می رود و با تاریخ زندگی انسان در هم آمیخته است. چنانکه شیطان، حضرت آدم و

ص: ۵۶

حوا را با دروغ و نیرنگ از راه به در کرد و سپس قابیل را. آنگاه که وی برادرش را به قتل رساند و درمانده شد که با جسد برادر چه کند، با اشاره زاغی، جسد برادر را پنهان کرد: «سپس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید، تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. قابیل گفت: وای بر من، آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از پشیمانان گردید.»(۱) پرسش مهم اینجاست که قابیل در محضر پدر چه گفت؟ آیا بر اساس صدق و راستی سخن گفت؟ او اگر می خواست راست بگوید، جسد برادر را پنهان نمی کرد.

داستان دروغ در ماجرای برادران حضرت یوسف علیه السلام هم جلوه گر می شود. گویی یکی از دام های شیطان برای گمراهی و سقوط انسان، دروغ است. از آنجا که دروغ سرچشمه بسیاری از گناهان به شمار می رود، در قرآن و سنت نیز بسیار بدان توجه شده است.

در روایات برای نشان دادن جایگاه دروغ، از یک تشبیه زیبا استفاده می شود؛ اگر تمام پلیدی ها و زشتی ها را در خانه ای قرار داده باشند، کلید ورود به این خانه، دروغ است. این بیان نورانی، برای مؤمن و حتی هر انسان عاقل، زنگ خطری بزرگ است. به دلیل این جایگاه دروغ و نسبتِ آن با دیگر گناهان، امیر مؤمنان، علی علیه السلام می فرماید: «هیچ بنده ای طعم ایمان را نمی چشد، مگر آن گاه که دروغ را، چه شوخی و جدی ترک کند.»(۲) دروغ به اندازه ای خطرناک است که از شراب خوردن هم بدتر معرفی شده است: «انَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَرِّ أَقفالاً وَ جَعَلَ مَفاتیحَ تِلکَ آلأقفال

۱- نک: مائده: ۳۱.

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۹، ح ۱۴.

ص: ۵۷

الشّرابَ، و الکِذبُ شَرٌّ مِن الشَراب.»(۱) با اینکه می دانیم خوردن شراب، عقل آدمی را زایل می کند، دروغ از آن هم بدتر معرفی شده است؛ زیرا هر چند شراب، از عقل آدمی می کاهد، این زوال عقل موقت است، درحالی که دروغ افزون بر آنکه روشنایی عقل را از بین می برد، ایمان را هم از دل آدمی خارج می کند.

دروغ، گناه کبیره و سرچشمه گناهان معرفی شده است. انسان از این دروازه وارد بندگی شیطان می شود و به کارهای زشت روی می آورد که نتیجه آن، تکذیب و دروغ پنداشتن نشانه های الهی است.

دروغ و گناه رابطه دو سویه دارند. از یک سو دروغ، انسان را وارد عرصه گناه می کند و از سوی دیگر گناه، انسان را به دروغ های بزرگ و بزرگ تر وامی دارد. گناهکار برای پنهان نگاه داشتن گناهانش، به دروغ متوسل می شود و برای فاش نشدن دروغش، به گفتن دروغ های متعدد دیگر ناچار می گردد؛ تا جایی که نور ایمان از دلش می رود. خداوند در معرفی افرادی که قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دروغ می شمارند، می فرماید: «تنها کسانی دروغ می گویند که به آیات خدا ایمان ندارند و دروغ گویان واقعی آنان هستند».(۲)

از دیدگاه روایات، دروغ، با ایمان جمع نمی شود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا می شود مؤمن ترسو و بخیل باشد؟ فرمود: بله. پرسیدند: آیا ممکن است دروغ گو باشد؟ فرمود: خیر. زیرا دروغ نشانه بی ایمانی و نفاق است و نفاق و ایمان با هم در دل جای نمی گیرد».(۳)

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲- نک: نحل: ۱۰۵.

۳- اسماعیل بن محمد بن الفضل الجوزی الأصبهانی، الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۵، ح ۲۴.

ص: ۵۸

معروف است که داریوش برای کشور خود، ایران، چنین دعا کرد: «خداوند، این کشور را از دشمن، از خشک سالی و از دروغ محفوظ دارد.» در این دیدگاه، همان گونه که دشمن و خشک سالی می تواند کشور را نابود سازد، دروغ نیز می تواند کشور را به نابودی کشاند. با توجه به ضرب المثل ها، داستان ها، پند ها و... درمی یابیم که انسان و جامعه انسانی همواره به مسئله دروغ و پی آمدهای آن توجه داشته است. در فرهنگ عمومی نیز دروغ گو دشمن خداست و حتی در کتاب های درسی تلاش می شود با داستان چوپان دروغ گو، عواقب ناگوار دروغ گویی را در ذهن کودکان ترسیم کنند. بنابراین، نه تنها از دیدگاه قرآن و روایات، بلکه در فرهنگ عمومی جوامع، زشتی دروغ امری مسلّم است که عقل انسان نیز آشکارا بدی آن را در می یابد. با توجه به اهمیت این مسئله در زندگی انسان، به برخی از ابعاد این رفتار زشت اشاره می کنیم تا چراغ راهی باشد برای نجات انسان. در این گفتار، بحث های زیر پی گرفته می شود:

۱. علت و ریشه دروغ گویی؛

۲. آثار دروغ در دنیا و آخرت؛

۳. دروغ مصلحتی؛

۴. توریه؛

۵. راه های درمان دروغ.

۱. علت و ریشه دروغ گویی

اشاره

۱. علت و ریشه دروغ گویی

در جهان امکان، هیچ چیز بدون علت نیست و هر چیزی که در جهان محقق می شود، ریشه و علتی دارد. این قانون علت و معلول، در رفتار و گفتار آدمی هم جاری است.

ص: ۵۹

ممکن است دروغ به انواع مختلفی تقسیم و بر این اساس، علت های متفاوتی برای آن تصور شود.

با توجه به آیات و روایات، عواملی مانند شیطان و ابلیس، حسادت، فرار از رسوایی و... را می توان علت های دروغ گویی برشمرد.

الف) شیطان و ابلیس

الف) شیطان و ابلیس

بعضی معتقدند(۱) ریشه برخی از دروغ ها شیطان است و اوست که با تسلط بر روح و روان آدمی، وی را به سمت دروغ می کشاند. گویندگان این سخن، به آیه ۱۹ سوره مجادله تمسک می جویند که خداوند می فرماید: «شیطان بر آنان (کسانی که به دروغ سوگند یاد می کنند) چیره شده و خدا را از یادشان برده است. آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان، همان زیان کارانند.»

این سخن، سخن دقیقی به نظر نمی رسد و ریشه و علت دروغ، شیطان و تسلط او بر انسان نیست؛ بلکه دروغ است که شیطان را بر انسان مسلط می سازد. به بیان دیگر، یکی از آثار دروغ، چیره شدن شیطان بر انسان است.

انسان دروغ گو، ماهیتش به ماهیت شیطان نزدیک می شود و نوعی سنخیت با شیطان پیدا می کند. در نتیجه، شیطان با این گونه انسان ها رابطه دوستی برقرار می کند و به تعبیر قرآن کریم بر او نازل می شود.

خداوند حکیم می فرماید: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ؛ آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟ بر هر دروغ زن گناه کار».(۲)

۱- اکبر هاشمی رفسنجانی، فرهنگ قرآن، ج ۱۳، ص ۳۸۳، ذیل ماده «دروغ».

۲- شعراء: ۲۲۱ و ۲۲۲.

ص: ۶۰

بنابراین، دروغ گویی و گناه کاری سبب فرود شیطان بر انسان می شود. با این بیان، باید علتی دیگر برای دروغ گویی پیدا کرد و البته علت دروغ گویی را در درون انسان باید جست. آیات و روایاتی نیز به این مهم اشاره دارد.

شیطان با وسوسه و تزیین «وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ ما کانُوا یَعْمَلُونَ»؛(۱) با فریب دادن و گرفتار کردن انسان به آرزوهای دور و دراز، «إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَی لَهُمْ»(۲) و با ایجاد دشمنی و کینه و دورکردن انسان از یاد خدا و نماز «إِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَن یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَن ذِکْرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلاَةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ»(۳) او را به سرازیری گناه وارد می کند که از مهم ترین آنها دروغ است.

ب) حسادت

ب) حسادت

بیماری فقط به جسم انسان منحصر نمی شود، بلکه نفس و روح انسان نیز دچار بیماری می شود. از شدیدترین بیماری های روح و روان، حسد است. ملا احمد نراقی در کتاب معراج السعاده می نویسد:

مخفی نماند که حسد، اشدّ امراض نفسانیه و دشوارترین همه است و بدترین رذایل و خبیث ترین آنهاست.

عقبه زین صعب تر در راه نیست

ای خنک آن کش حسد همراه نیست

۱- نک: انعام: ۴۳.

۲- نک: محمد: ۲۵.

۳- نک: مائده: ۹۱.

ص: ۶۱

حسد، صاحب خود را به عذاب دنیا گرفتار و به عقاب عقبی مبتلا می سازد؛ زیرا که حسود در دنیا لحظه ای از حزن و الم و غصه و غم خالی نیست؛ چه او هر نعمتی که به کسی دیده، متألم می شود.(۱)

حسود، از نعمت هایی که نصیب دیگران شده، ناراحت است و آرزوی زوال و نابودی آن را دارد و گاهی به اعمالی دست می زند که آن نعمت از دست دیگری خارج شود. در داستان فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام ، هم حسادت دیده می شود و هم دروغ. از این ماجرا نتیجه می گیریم که برخی دروغ ها در حسادت ریشه دارند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

به راستی در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسندگان، عبرت هاست. هنگامی که برادران او گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم دوست داشتنی ترند و قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است. یکی گفت: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس از آن، مردمی شایسته باشید.(۲)

این برادران حسود، به بهانه ای توانستند رضایت پدر را برای بردن یوسف علیه السلام با خودشان به دست آورند و آن بلا را سر برادر خود آوردند. «شامگاهان گریان نزد پدر خود باز آمدند. گفتند: ای پدر، ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد کالای خود نهادیم، آن گاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هرچند راست گو باشیم، باور نداری. و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند...».(۳)

۱- ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۳۲۴.

۲- نک: یوسف: ۷ - ۹.

۳- نک: یوسف: ۱۶ - ۱۸.

ص: ۶۲

در این داستان، گناهان زیادی از برادران سر زده است: نسبت دادن گمراهی به پدر خود که پیامبر خدا نیز بود، نیرنگ و خدعه، آزار دادن حضرت یوسف علیه السلام و سپس دروغ. ریشه همه این گناهان، به همان حسادتی باز می گردد که وجود آَنان را فراگرفته بود. نکته دیگری که در بعضی از تفاسیر به آن اشاره شده، این است که «دروغ، دروغ می آورد. برادران برای توجیه خطای خود سه دروغ پی در پی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گرگ او را خورد».(۱)

بعضی از ویژگی های انسان های دروغ گو از آیات این سوره نیز به دست می آید؛ برای نمونه:

۱. فراموش کاری؛ برادران یوسف از پدر خواسته بودند که یوسف را برای بازی و تفریح با آنها بفرستد، اما در گزارش شان به پدر گفتند: او را برای مراقبت نزد اثاث گذاشتیم؛

۲. دروغ گو از افشای دروغش می ترسد؛

۳. دروغ گو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند: «وَ ما اَنْتَ بِمُؤمِنٍ لَنا وَ لَوْ کَنّا صادِقِینَ».(۲)

ج) گناه و فرار از رسوایی

ج) گناه و فرار از رسوایی

گاه انسان بر اثر شهوت، دچار گناه و انحراف می شود و سپس برای فرار از رسوایی، دست به دامن دروغ می شود.

«خداوند در داستان یوسف و زلیخا، صحنه ای را به تصویر می کشد که حضرت یوسف علیه السلام از نزد زلیخا به سوی در می گریزد. زلیخا نیز در

۱- تفسیر نور، سوره یوسف، ذیل آیه ۱۷.

۲- تفسیر نور، سوره یوسف، ذیل آیه ۱۷.

ص: ۶۳

پی او به سمت در می رود تا جلوی وی را بگیرد. در این تعقیب، دست زلیخا از پشت به پیراهن یوسف می رسد و آن را می کشد. هم زمان با پاره شدن پیراهن، مرد خانه، نیز در اتاق را می گشاید و صحنه ای بسیار ناراحت کننده پدیدار می شود؛ یوسف، زن و شوهر او. زن برای سرپوش گذاشتن بر خطای خود و فرار از رسوایی، بی درنگ به دروغ متوسل می شود و جانب دارانه به شوهرش می گوید: کیفر کسی که به خانواده تو قصد کرد چیست؟ جز اینکه زندانی یا دچار عذابی دردناک شود!»(۱)

د) بی ایمانی

د) بی ایمانی

بی ایمانی، یعنی اعتقاد نداشتن به خدا و قیامت، از عوامل عمده دروغ گویی به شمار می رود. انسانی که به خدا، پیامبر و قیامت ایمان داشته باشد، حاضر نیست دروغ بگوید.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغ گویانند».(۲)

در روایات هم به این مسئله اشاره شده است و فرموده اند: «مؤمن بر هر خصلتی سرشته می شود، جز خیانت و دروغ.»(۳) بنابراین، انسان مؤمن، اهل خیانت و دروغ نخواهد بود و دروغ گویی در بی ایمانی ریشه دارد.

ه) حقارت و پستی

ه) حقارت و پستی

در برخی روایات به یک نکته اساسی اشاره و به انسان دروغ گو از جهت روانی توجه شده است. این روایات، یک عامل مهم دروغ گویی را معرفی

۱- نک: یوسف: ۲۵.

۲- نک: نحل: ۱۰۵.

۳- الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۵، ح ۲۲.

ص: ۶۴

کرده اند که شاید بتوان گفت ریشه اصلی دروغ گویی است و همه عوامل یاد شده به گونه ای به این عامل مهم بازمی گردد و آن، حقارت و پستی است که در نهاد شخص دروغ گو وجود دارد. پستی روح و روان، سبب می شود فرد، حسود یا اهل گناه و حتی بی ایمان شود و در نهایت به دروغ و نفاق و ریا رو آورد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «لا یُکَذِّب الکاذب إلاّ من مهانه نفسه علیه؛ دروغ گو، دروغ نمی گوید مگر به دلیل پستی و حقارت نفسش که حاکم بر اوست».(۱)

و) علت غایی دروغ

و) علت غایی دروغ

مقصود از علت غایی دروغ، هدف دروغ گو از دروغ گفتن است. در اینجا ممکن است ادبیات سخن عوض شود. برای مثال، برادران حضرت یوسف علیه السلام به دلیل حسادت، دچار گناهان و اشتباه های فراوان شدند و یکی از آن اشتباه ها دروغ بوده، ولی با چه هدفی این دروغ را گفتند؟ می توان گفت برای پنهان کردن جرم و فریب دادن پدر.

به طور کلی شیطان با توسل به دروغ، به هدفش که فریب دادن آدم و حوا بود، رسید.

پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه از عورت هایشان مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته شوید یا از [زمره] جاودانان گردید.(۲)

۱- کنزالعمال، ح ۸۲۳۱ .

۲- اعراف: ۲۰.

ص: ۶۵

همچنین منافقان برای فریب دادن پیامبر نزد آن حضرت می آمدند و شهادت می دادند که او رسول خداست، درحالی که به واقع چنین اعتقادی نداشتند. خداوند در این باره می فرماید:

چون منافقان نزد تو آیند، گویند: گواهی می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا (هم) می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می دهد که مردم دو چهره، سخت دروغ گویند. سوگند های خود را چون سپری بر خود گرفته و مردم را از راه خدا بازداشته اند. راستی که آنان چه بد می کنند. این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس انکار کرده اند و در نتیجه بر دل هایشان مهر زده شده است و [دیگر] نمی فهمند.(۱)

۲. آثار دروغ گویی

اشاره

۲. آثار دروغ گویی

دروغ گویی آثاری دارد. بخشی از این آثار متوجه شخص دروغ گو می شود و بخشی متوجه جامعه انسانی و اطرافیان. در مجموع، می توان آثار دروغ گویی را چنین برشمرد:

الف) خواری و روسیاهی در دنیا و عذاب آخرت

الف) خواری و روسیاهی در دنیا و عذاب آخرت

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «نتیجه دروغ، خواری در دنیا و عذاب آخرت است».(۲) و «زیاد دروغ گفتن انسان، شکوه او را از بین می برد».(۳)

۱- منافقون: ۳ ۱.

۲- غررالحکم، ح ۴۶۴۰.

۳- غررالحکم، ح ۷۱۰۰.

ص: ۶۶

ب) تباه کننده دین و ایمان

ب) تباه کننده دین و ایمان

امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «دروغ گویی زیاد، دین را تباه و گناه را بزرگ می گرداند».(۱)

ج) پشیمانی

ج) پشیمانی

به فرموده امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام : «فرجام دروغ، پشیمانی است».(۲)

د) تباهی همه چیز

د) تباهی همه چیز

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «دروغ همه چیز را تباه می کند».(۳)

ه) غیبت و بدگویی

ه) غیبت و بد گویی

امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام فرمود: «دروغ باعث غیبت و بد گویی می شود».(۴)

و) از بین رفتن آبرو و اعتماد

و) از بین رفتن آبرو و اعتماد

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در مقایسه ای زیبا، دروغ گو و مرده را همسان می شمارد و می فرماید: «دروغ گو و مرده یکسانند؛ زیرا برتری زنده بر مرده به سبب اعتماد کردن به اوست. پس هر گاه به گفته او (انسان) اعتماد نشود، حیاتش از بین رفته است».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۷۱۲۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۱، ح ۱.

۳- غررالحکم، ح ۱۱۱۶.

۴- غررالحکم، ح ۷۴۷.

۵- غررالحکم، ح ۲۱۰۴.

ص: ۶۷

ز) خشم خدا، تحقیر مردم، دشمنی فرشتگان

ز) خشم خدا، تحقیر مردم، دشمنی فرشتگان

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «دروغ گو با دروغ گویی خود سه چیز به دست می آورد: خشم خدا، نگاه تحقیرآمیز مردم و دشمنی فرشتگان را با خود».(۱)

ح) محروم شدن از نماز شب

ح) محروم شدن از نماز شب

امام صادق علیه السلام فرمود: «انسان دروغی می گوید و به سبب آن، از نماز شب محروم می شود».(۲)

ط) کم شدن رزق و روزی

ط) کم شدن رزق و روزی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «دروغ، روزی را کم می کند».(۳)

حضرت علی علیه السلام نیز در این باره فرمود: «عادت به دروغ گویی فقر می آورد».(۴)

ی) بدعت

ی) بدعت

یکی از آثار دروغ پردازی، ایجاد بدعت در دین است: «و بدان آنچه زبان شما به دروغ می پردازد، مگویید (این حلال است و آن حرام) تا به خدا دروغ نبندید؛ زیرا کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نمی شوند».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۱۱۰۲۹.
۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۰، ح ۲۹.
۳- ترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۶، ح ۲۹.
۴- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۱، ح ۳۶.
۵- نک: نحل: ۱۱۶.

ص: ۶۸

ک) محروم شدن از فهم نشانه های خدا

ك) محروم شدن از فهم نشانه های خدا

«وای بر دروغ زن گناه پیشه [که] آیات خدا بر او خوانده می شود، می شنود و باز به حال تکبر چنانکه آن را نشنیده است سماجت می ورزد. سپس او را به عذابی پر درد خبر ده».(۱)

ل) محروم شدن از هدایت و رستگاری

ل) محروم شدن از هدایت و رستگاری

« ... خداوند، دروغ پرداز ناسپاس را هدایت نمی کند».(۲)

«... کسانی که بر خدا دروغ می بندند، رستگار نمی شوند».(۳)

۳. دروغ مصلحتی

اشاره

۳. دروغ مصلحتی

مسئله دروغ مصلحتی را از دو منظر می توان بررسی کرد: الف) فلسفه اخلاق؛ ب) احادیث و فقه. این دو دیدگاه، در عین حال که بی ارتباط با یکدیگر نیستند، دو عرصه متفاوتند. در فلسفه اخلاق، مسئله را به این صورت بررسی می کنند که آیا دروغ به طور ذاتی زشت است؟ یا اینکه اقتضای قبح و زشتی را دارد؟ ممکن است گفته شود دروغ نه به طور ذاتی قبیح است و نه اقتضا و زمینه زشتی را دارد، بلکه باید دید به چه دلیل دروغ گفته می شود. درست مانند زدن طفل یتیم، که به خودی خود نمی توان قضاوت کرد بد یا خوب است؛ اگر برای ادب کردن وی باشد، خوب و اگر برای اذیت و آزار رساندن باشد، بد است.

در این مقام، برخی معتقدند دروغ مانند ظلم و ستم، قبح و زشتی

۱- نک: جاثیه: ۷ و ۸.

۲- نک: زمر: ۳.

۳- نک: نحل: ۱۱۶.

ص: ۶۹

ذاتی دارد و در نتیجه بـد و حرام است و هرگز نبایـد دروغ گفت. بنابراین، اگر در مواقعی دروغ را جایز می شـمارند، بایـد از طریق قاعده اهم و مهم و باب تزاحم، مسئله را حل کرد، چنانکه ورود به خانه دیگران بدون اجازه غصب و حرام است، ولی اگر در همین خـانه آتشـی افتـاده و بچه مسـلمانی در حال سوختن است، در مقام عمل، بین ورود بـدون اذن و اجازه به خانه دیگری و نجات یک بچه مسـلمان، تزاحم پیش آمـده و حکم عقل این است که نجات بچه مسـلمان مهم تر است. بنابراین بایـد برای نجات او اقدام کرد. همین مسـئله در دروغ هم وجـود دارد. دروغ به طور ذاتی زشت و حرام است، ولی این دروغ حرام ،گـاهی بـا یـک امر واجب، مثل نجات جان یک مؤمن تزاحم پیـدا می کند. در این مقام، نجات دادن جان انسان مؤمن، مقدّم می شود. محدوده این دروغ مصـلحتی مشخص و معیّن است. بنابراین باید دقت کرد که نمی توان هر دروغی را مصلحتی نامید.

شهید مطهری رحمه الله در این باره می نویسد:

مسـئله، دروغ مصـلحت آمیز است که سـعدی مـا هم آورده و در فقه مـا آمـده است. آیا دروغ مصـلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است یا نه؟ سـعدی می گوید: دروغ مصـلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است، و آن داسـتانی هم که ذکر کرده، نشان می دهد که درک سـعدی از این مسـئله درک خوبی بوده است. می گویـد: شخصـی را پیش پادشاهی آورده بودند. پادشاه فرمان داد که بروند گردنش را بزنند. او وقتی مأیوس شد از اینکه زنده بماند، شـروع کرد به فحش دادن، ولی پادشاه نمی شـنید. پرسید: چه می گوید؟ وزیر گفت: می گوید: «الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ

ص: ۷۰

عَنِ النّاسِ.»(۱) یک کسی که آنجا دنبال این بود که نقطه ضعفی در این وزیر پیدا کند و او را معلّق نماید و خودش به جای او وزیر بشود، گفت: در حضرت پادشاهان نشاید امثال ما را دروغ گفتن. او دارد به پادشاه فحش می دهد، تو می گویی دارد آیه قرآن می خواند؟! شاه گفت: دروغ او از راست تو بهتر است.(۲) دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است. یعنی او با یک دروغ، جانی را نجات داد و تو با یک راست، جانی را بیشتر به خطر می اندازی.

اساساً آیا این درست است که دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است؟ در اینجا ابتدا باید مطلبی را برایتان عرض بکنم و آن این است که فرق است میان دروغ مصلحت آمیز و دروغ منفعت خیز. خیلی افراد دروغ منفعت خیز را با دروغ مصلحت آمیز اشتباه می کنند یا می خواهند اشتباه کنند. دروغ مصلحت آمیز یعنی دروغی که فلسفه خودش را از دست داده و فلسفه راستی را پیدا کرده است؛ یعنی دروغی که با آن، انسان حقیقتی را نجات می دهد، ولی دروغ منفعت خیز یعنی انسان دروغ می گوید که خودش سودی برده باشد. مسئله مصلحت با مسئله منفعت نباید اشتباه بشود. مصلحت، دایرمدار حقیقت است.

مصلحت و حقیقت دو برادر هستند که از یکدیگر جدا نمی شوند. مصلحت یعنی رعایت حقیقت را کردن، نه رعایت

۱- نک: آل عمران: ۱۳۴. «فروبرندگان خشم و عفوکنندگان مردم» (آیه در مقام توصیف متقین است).

۲- البته اینها داستان است که او ساخته برای اینکه حقیقتی را گفته باشد.

ص: ۷۱

سود خود را کردن، که این منفعت است. افرادی دروغ می گویند؛ دروغی به منفعت خودشان. می گویید: چرا دروغ گفتی؟ می گوید: دروغ مصلحتی گفتم. برای اینکه شندر غاز بیشتر سود ببرد دروغ می گوید، و می گوید: دروغ به مصلحت گفتم. این مصلحت نیست، دروغی است مثل همه دروغ های دیگر. پس این مطلب اشتباه نشود: دروغ مصلحت آمیز غیر از دروغ منفعت خیز است.(۱)

دروغ مصلحتی در روایات و فقه

دروغ مصلحتی در روایات و فقه

دروغ مصلحتی، اصطلاحی است که میان مردم رواج پیدا کرده، ولی در فقه و روایات، این بحث به گونه ای دیگر مطرح است. در کتاب های فقهی ما بحث دروغ در چند مرحله مطرح می شود:(۲)

مرحله اول حرمت دروغ: دروغ در همه ادیان آسمانی و همچنین به حکم عقل حرام است. یعنی هم حرام بودن دروغ در همه ادیان آمده است، چه در دین یهود، چه در دین مسیح و چه در دین اسلام و هم اینکه عقل هر انسانی به قبح دروغ حکم می کند. بنابراین در زشتی و حرام بودن دروغ بحثی نیست؛ نه از جهت عقل و نه از جهت شرع.

مرحله دوم کبیره بودن دروغ: در این باره محل بحث است که آیا دروغ از گناهان کبیره است یا خیر؟ از ظاهر بسیاری از روایات بر می آید که دروغ جزو گناهان کبیره است. در روایات موثق آمده: «خداوند متعال

۱- مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۳۵۳.

۲- نک: شیخ مرتضی انصاری، مکاسب محرمه، بحث کذب.

ص: ۷۲

برای بدی ها قفلی قرار داده که کلید آن شراب است و دروغ از شراب بدتر است».(۱)

براساس سخنان جماعتی از فقهای شیعه، دروغ از گناهان کبیره است.(۲) البته در این مقام، بحث های تخصصی وجود دارد که باید در کتاب های فقهی و استدلالی پیگیری کرد.

مرحله سوم استثناهای دروغ: این بحث ممکن است شباهتی به همان اصطلاح دروغ مصلحتی داشته باشد. مسلّم است که دروغ حرام است، اما در دو مورد، دروغ استثنا شده است و حرمتی ندارد. به بیان دیگر، در روایات برای دروغ گفتن در دو مورد مجوز صادر شده و شاید به سبب همین دو مورد اصطلاح دروغ مصلحتی میان مردم رواج می یابد، ولی باید توجه داشت که روایات، اصل دروغ را زشت و حرام می شمرند و مواردی که ائمه اطهار علیهم السلام و پیامبر مجوّز دروغ را داده اند، محدود و مشخص است. بنابراین، فقط در محدوده همان مواردی که اجازه داده شده است می توان عمل کرد. خروج از این محدوده، درست نیست و نمی توان به هر بهانه ای به دروغ متمسک شد.

موارد استثنای دروغ

موارد استثنای دروغ

یک در مقام ضرورت: «مقام ضرورت» در روایات توضیح داده شده است؛ مانند اینکه انسان برای دفع زیان بدنی یا مالی، ناچار شود دروغ بگوید. مقام ضرورت فقط به مسئله دروغ اختصاص ندارد، بلکه در دیگر

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۲، باب ۱۳۸، از ابواب احکام عشره، ح ۳.

۲- نک: مکاسب محرمه، بحث کذب.

ص: ۷۳

مباحث فقهی نیز ضرورت کارساز است. برای مثال، خوردن مردار حرام است، ولی اگر نجات جان آدمی وابسته به آن باشد، گفته شده است به اندازه ای که ضرورت اقتضا می کند، خوردن مردار اشکال ندارد. در بحث دروغ نیز فقط در مقام ضرورت به معنایی که گفته شده است، می توان از آن استفاده کرد.

دو در مقام اصلاح میان مسلمانان: در کتاب های روایی ما، روایات متعددی وارد شده که در مقام اراده اصلاح، جایز است از دروغ استفاده شود. از دیدگاه این روایات کسی که برای اصلاح میان دو نفر یا دو گروه از دروغ استفاده کند، دروغ گو نیست. در روایت صحیح آمده است: «المصلح لیس بکذّاب؛ انسان مصلح، دروغ گو به شمار نمی آید».(۱)

با این بیان، جایگاه جواز دروغ گفتن مشخص می شود. بنابراین، کسی که می خواهد در مدار شرع حرکت کند، تکلیفش روشن است و نمی تواند با عنوان دروغ مصلحتی، در هر جا و به هر بهانه به دروغ متمسک شود.

۴. توریه

۴. توریه

در روایت ها به اندازه ای بر زشتی دروغ تأکید شده که حتی در موارد استثنا نیز توصیه می شود از آن پرهیز و به جای دروغ، از توریه استفاده شود. توریه در لغت به معنای پنهان کردن، پوشانیدن، و افشا نکردن است و در اصطلاح فقهی منظور آن است که انسان از سخن خود معنایی اراده کند و مخاطب از آن چیز دیگری بفهمد. انسان توریه کننده، به گونه ای

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۸، باب ۱۴۱، از ابواب احکام عشره، ح ۳.

ص: ۷۴

سخن می گوید که در مقام قضاوت نمی تواند آن را دروغ بخواند. به دیگر سخن، توریه راهی برای فرار از دروغ گویی است، ولی باید دقت کرد در همان محدوده باشد که شرع اجازه می دهد؛ یعنی توریه در همان مواردی استفاده می شود که برای دروغ اجازه داده شده است (ضرورت و اصلاح میان مسلمانان).

شهید مطهری رحمه الله درباره توریه می نویسد:

توریه در جایی است که دروغ گفتن واجب است؛ یعنی اگر راست بگویید، از این راست، فتنه بزرگ برمی خیزد. آن وقت مجبورید دروغ بگویید برای اینکه جلو فتنه بزرگی را بگیرید.

مثال معروفی ذکر می کنند: فرض کنید یک آدم دیوانه یا شبه دیوانه ای به شخصی حمله کرده و واقعاً هرجا گیرش بیاید، با آلت قتّاله تکه تکه اش می کند. آن شخص فرار می کند، خودش را در منزل شما می اندازد و در اتاقی مخفی می شود. بعد او با همان آلت قتّاله می رسد و می گوید که او در این خانه است یا نه؟ اگر راست را بگویید، می آید خون ناحقی را می ریزد. خدمت به هر دو نفر (آن کسی که قصد قتل دارد و آن دیگری) و خدمت به جامعه مسلمین، این است که انسان بگوید نه. اما اینجا می گویند توریه کن. تو مجبوری بگویی نه، ولی برای اینکه روحت به دروغ گفتن عادت نکند و آلوده به خیال دروغ نشود، در این یک مورد استثنایی که در عمر، یک یا دو بار ممکن است برای انسان پیش بیاید مثلاً وقتی می گوید که آیا تو او را دیدی، بگو نه، مقصود این است که دیروز ندیدم. پس در دلت آن را خطور بده و لفظت را چنین

ص: ۷۵

بگو برای اینکه روحت عـادت به انحراف نکنـد. در کجـا؟ در جـایی که مجبوری خلاـف بگویی؛ یعنی در جـایی که از راستی فتنه برمی خیزد، نه اینکه انسـان در هر موردی که منافع خودش اقتضا می کنـد، دروغ بگویـد به شـکل توریه؛ یعنی مطلبی را بگویـد که طرف از لفظ، یک مطلب می فهمد و او در دلش چیز دیگری را خطور می دهد. آن همان دروغ است و با دروغ فرق نمی کند.(۱)

۵. راه های درمان دروغ

اشاره

۵. راه های درمان دروغ

به طور طبیعی، برای درمان هر بیماری، بایـد با عوامل پیدایش آن بیماری مبارزه کرد. با توجه به اهمیت موضوع، باید در پیدا کردن علت دروغ گویی دقت بیشتری داشت. در آیـات و روایـات، علت های دروغ گویی بیان شـده است، برای نمونه ریشه دروغ گویی، در ذات انسان معرفی شده و از پستی و حقارت انسان دروغ گو سخن به میان آمده است. این عامل اصلی و کلی، خود را به صورت هـای مختلف نشان می دهـد. برای مثال، ممکن است گاهی ترس علت دروغ شود. بنابراین، برای درمان دروغ، بایـد ترس را در فرد ریشه کن ساخت؛ هرچند ترس نیز به ضعف شخصیت انسان و نوعی حقارت و پستی در او بر می گردد.

بر این اسـاس، ممکن است گـاهی به لاـیه های رویین دروغ توجه شود و گاهی به لایه های زیرین. با این نگاه، عواملی ماننـد ترس، شیطنت و دیگرآزاری، طمع، خودخواهی، حب و بغض، شوخی و معرکه گیری و...

۱- مجموعه آثار، ج ۲۷، ص ۷۹۴.

ص: ۷۶

علل دروغ گویی به شمار می رونـد. گـاهی نیز اطرافیـان، فرد را به دروغ گویی وا می دارنـد، برای مثال بـا سـخت گیری های بی حساب. یا به دلیل وجود الگوهای عملی مانند پدر و مادر دروغ گو، این عمل خواه ناخواه به کودکان سرایت می کند. بدین ترتیب راه هایی برای درمان دروغ پیشنهاد می شود:

الف) مبارزه با وسوسه های شیطان

الف) مبارزه با وسوسه های شیطان

در مجموع، شیطان با توسل به ابزار های مختلف، به هدفش که همان بازداشتن انسان از رسیدن به سعادت و رستگاری است، دست می یابد. یکی از مهم ترین ابزارهای شیطان برای منحرف ساختن انسان، دروغ است. او با وسوسه های گوناگون، آدمی را به دروغ آلوده می کنـد، برای نمونه به بهانه اینکه یک دروغ اشـکال ندارد؛ این یک دروغ مصـلحتی است و... . ازاین رو انسان باید همواره مراقب شیطان و وسوسه هـایش باشـد. برای مبارزه با وسوسه های شـیطان راه هایی وجود دارد، ماننـد: صـدقه دادن، خوانـدن نماز، تلاوت قرآن، دائم الوضو بودن، فرار از بیکاری، دوری از دوسـتان ناباب، مطالعه، ارتباط با دوسـتان خوب، ارتباط با مسـجد و عالم دینی و... .

ب) مبارزه با حسادت

ب) مبارزه با حسادت

حسادت، صفتی رذیله است که نه تنها خود، گناه است و قلب انسان را تیره و تار می کند و انسان را از یاد خدا باز می دارد، موجب بسیاری از گناهان دیگر نیز می شود. انسان حسود برای ضـربه زدن به دیگران دروغ می گویـد، غیبت می کنـد، کینه توز می شود، تهمت می زند و... . در نهایت، حسادت، آسایش خود حسود را نیز از بین می برد. وی همواره در

ص: ۷۷

حسرت نعمت های دیگران است و برای آرام کردن خویش ممکن است هر گناهی را مرتکب شود. این ضرب المثل که «حسود هرگز نیاسود»، به درستی حالت روحی انسان حسود را بیان می کند. برای در امان بودن از حسادت، باید به داشته های خود قانع بود و برای رسیدن به اهداف تلاش کرد و به خداوند توکل داشت.

حسادت و راه های مبارزه با آن، بحثی مستقل است. در این مقام باید توجه داشت که گاهی علت دروغ گویی حسادت است و برای درمان دروغ گویی باید ریشه آن را که در اینجا حسادت فرض شده است، خشکاند.

ج) تقویت ایمان

ج) تقویت ایمان

هر اندازه ایمان انسان قوی تر باشد، کمتر دچار لغزش و گناه می شود. در روایات آمده است که انسان مؤمن، دروغ گو نیست؛ یعنی ایمان و دروغ، یک جا جمع نمی شوند.

برای تقویت ایمان، راه هایی پیشنهاد می شود؛ برای نمونه: افزایش معرفت و آگاهی از راه تفکر در نشانه های الهی و ارتباط داشتن با عالمان دینی و توجه به نعمت های خدا و... همچنین با انجام دادن اعمال صالحی مانند رفتن به مسجد، یاد مرگ، خوش اخلاقی و... می توان ایمان را افزایش داد. ایمان و عمل صالح رابطه دوسویه دارند، به این معنا که ایمان، زمینه ساز و عامل انجام دادن عمل صالح است، به همان میزان، عمل صالح نیز در تقویت ایمان مؤثر است.

راه دیگر، تقویت احساسات پاک و فطری انسانی، مانند نوع دوستی، تنفر از ستم و زشتی و... است و یکی از بهترین راه های تقویت این احساسات، شرکت در مجالس روضه، مطالعه اشعار مفید و غیره است.

ص: ۷۸

د) مبارزه با شهوت

د) مبارزه با شهوت

کسی که از شهوت پیروی می کند، همواره نگران رسوایی و بی آبرویی است. در نتیجه برای فرار از رسوایی به راحتی دروغ می گوید؛ همان گونه که زلیخا برای فرار از رسوایی عملش دروغ گفت و یوسف علیه السلام را متهم ساخت. بنابراین، باید با خواهش ها و شهوت های حرام مبارزه کرد. یکی از مؤثرترین راه های مبارزه با شهوت، دوری از موقعیت های گناه است که نوعی پیشگیری به شمار می رود. یکی از نمونه های خوب برای جوانان و انسان های مؤمن، حضرت یوسف علیه السلام است او وقتی در موقعیت گناه و شهوت قرار گرفت، سه کار کرد. یک: خدا را یاد کرد؛ دو: با زبان، ذکر الهی گفت. یعنی گفت: «معاذالله؛ به خدا پناه می برم». سه: پا به فرار گذاشت. تلاش کرد از محیط گناه دور شود. در کنار این کار یعنی مبارزه با شهوت، همچنین باید کوشید از راه های حلال به خواهش های طبیعی پاسخ مناسب داد.

ه) تقویت عزت نفس

ه) تقویت عزت نفس

انسان عزیز و کریم، تلاش می کند به گناه آلوده نشود، بنابراین باید تلاش کرد عزت نفس انسان ها بالا برود.

برخی از راه های تقویت عزت نفس عبارتند از: توجه کردن به توانمندی های فردی، زمینه سازی برای کسب تجربه، افزایش میزان تحمّل، افزایش مهارت های اجتماعی، احترام گزاردن، مسئولیت دادن، تشویق، تلقین و... .

و) توجه ویژه به عبادت و نماز

و) توجه ویژه به عبادت و نماز

شهید مطهری رحمه الله می نویسد:

«روح عبادت، یاد پروردگار است... انسان وقتی که عبادت می کند،

ص: ۷۹

نماز می خوانـد، دعـایی می کنـد و هر عملی کـه انجام می دهـد، دلش بایـد بـه یـاد خـدای خـودش زنـده باشـد: «وَ أَقِمِ الصَّلوهَ لِذِکری.»(۱) قرآن می گویـد نماز را به پا بـدار، برای چه؟ برای اینکه به یاد من باشـی. و در جای دیگر، قرآن کریم می فرماید: «انَّ الصَّلوهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشـاءِ وَ الْمُنْکرِ وَ لَـذِکرُ اللَّهِ اکـبَرُ.»(۲) در این آیه خاصـیت نمـاز ذکر می شود؛ البته نمـاز حقیقی، نمـاز واقعی، نمازی که با شـرایط و آداب صـحیح صورت گرفته باشـد. می فرماید: «اگر واقعاً انسان، نمازخوان باشد و نمازِ درست بخواند، خود نماز جلو انسان را از کار زشت و منکرات می گیرد. محال است که انسان، نماز درست و مقبول بخواند و دروغ گو باشد».(۳)

گلبانگ حدیث

اشاره

دروغ نگویید

دروغ نگویید

پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله : «إیّاکم وَ الکِذبَ، فإنّهُ مَع الفُجورِ، و هُما فی النّارِ؛ از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ با فجور (انحراف از حق) همراه است و هر دو در آتشند».(۴)

دروغ، پست ترین خوی ها

دروغ، پست ترین خوی ها

امام علی علیه السلام : «تَحَفَّظُوا مِن الكِذبِ؛ فإنّهُ مِن أدنَى الأخلاقِ قَدْراً و هو نَوعٌ مِن الفُحشِ و ضَربٌ مِن الدَّناءَةِ؛ خود را از [گفتن] دروغ محافظت کنید؛ زیرا دروغ گفتن، پست ترین خوی هاست و آن نوعی از زشتی و گونه ای از پستی است».(۵)

۱- نک: طه: ۱۴.

۲- نک: عنکبوت: ۴۵.

۳- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۴۶۶.

۴- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۱۳.

۵- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۶۴، ح ۱۵۷.

ص: ۸۰

امام علی علیه السلام : «أقبَحُ شیءٍ الإفک؛ زشت ترین چیز، دروغ بستن است». (۱)

امام علی علیه السلام : «شَرُّ الأخلاقِ الکِذبُ و النِّفاقُ؛ بدترین خوی ها، دروغ گویی و دورویی است». (۲)

امام علی علیه السلام : «لا شِیمَهَ أقبَحُ مِن الکذبِ؛ خصلتی زشت تر از دروغ گویی نیست». (۳)

دروغ و ایمان

دروغ و ایمان

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یُطبَعُ المؤمنُ علی کلِّ خَلّهٍ غَیرَ الخِیانَهِ و الکذبِ؛ مؤمن بر هر خصلتی سرشته می شود، جز خیانت و دروغ». (۴)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إیّاکُم و الکذبَ؛ فإنّ الکذبَ مُجانِبٌ للإیمانِ؛ از دروغ گویی بپرهیزید؛ زیرا دروغ از ایمان بر کنار است». (۵)

کنز العمّال عن أبی الدّرداء: یا رسولَ اللّه هل یَسرِقُ المؤمنُ ؟ قال: قد یکونُ ذلک، قالَ: فهل یَزنی المؤمنُ ؟ قالَ: بلی، و إن کرِهَ أبو الدَّرداءِ. قالَ: هَل یکذِبُ المؤمنُ ؟ قالَ: إنّما یَفتَرِی الکذبَ مَن لا یُؤمِنُ، إنَّ العَبدَ یَزِلُّ الزَّلَّهَ ثُمّ یَرجِعُ إلی رَبِّهِ فَیَتوبُ فَیَتوبُ اللّهُ علَیهِ. (۶)

۱- غررالحکم، ح ۲۸۷۶.

۲- غررالحکم، ح ۵۶۸۹.

۳- غررالحکم، ح ۱۰۶۳۴.

۴- الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۵، ح ۲۲.

۵- کنز العمّال، ح ۸۲۰۶.

۶- کنز العمّال، ح ۸۹۹۴.

ص: ۸۱

در کنز العمّال از ابودرداء نقل شده است [که پرسید]: ای پیامبر خدا! آیا مؤمن دزدی می کند؟ حضرت فرمود: ممکن است. پرسید: آیا مؤمن زنا می کند؟ فرمود: بله، هرچند ابودرداء خوش نداشته باشد. پرسید: آیا مؤمن دروغ می گوید؟ فرمود: تنها کسی دروغ می گوید که مؤمن نیست. همانا بنده لغزشی می کند و سپس به سوی پروردگارش برمی گردد و توبه می کند و خداوند توبه اش را می پذیرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «وَیلٌ للذی یُحَدِّثُ فَیکذِبُ لیُضحِکَ بِهِ القَومَ! وَیلٌ لَهُ، وَیلٌ لَهُ؛ وای بر کسی که برای خنداندن مردم دروغ بگوید! وای بر او، وای بر او!».(۱)

امام علی علیه السلام : «لا یَجِدُ عَبدٌ طَعمَ الإیمانِ حتّی یَترُکَ الکذبَ هَزلَهُ و جِدَّهُ؛ هیچ بنده ای طعم ایمان را نچشد، مگر آن گاه که دروغ، چه شوخی یا جدی آن را ترک گوید».(۲)

امام باقر علیه السلام : «إنّ الکذبَ هُو خَرابُ الإیمانِ؛ دروغ، ویران کننده ایمان است».(۳)

علت دروغ گویی

علت دروغ گویی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «لا یَکذِبُ الکاذِبُ إلاّ مِن مَهانَةِ نَفسِهِ علَیهِ؛ دروغ گو دروغ نمی گوید، مگر به سبب حقارتی که در اوست».(۴)

۱- کنز العمّال، ح ۸۲۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۷۲،ص ۲۴۹، ح ۱۴.

۳- بحارالانوار، ج ۷۲،ص ۲۴۷، ح ۸.

۴- کنزالعمّال، ح ۸۲۳۱.

ص: ۸۲

آثار دروغ گویی

آثار دروغ گویی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إذا کـذَبَ العَبـدُ کذبَهً تَباعَدَ المَلَک مِنهُ مَسیرَهَ مِیلٍ مِن نَتْنِ ما جاءَ بِهِ؛ هرگاه بنده دروغ بگوید، به خاطر بوی گندی که پدید آورده است، فرشته به مسافت یک میل از او فاصله گیرد».(۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «کثرَهُ الکذبِ تَذهَبُ بالبَهاءِ؛ دروغ گویی زیاد، شکوه را از میان می برد».(۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إنّ الکذبَ یُسَوِّدُ الوَجهَ؛ دروغ، روسیاهی می آورد».(۳)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «أقلُّ النّاسِ مُرُوّهً مَن کانَ کاذِباً؛ کم مروّت ترین مردم، کسی است که دروغ گو باشد».(۴)

امـام علی علیـه السـلام : «ثَمَرَهُ الکـذبِ المَهـانَهُ فی الـدُّنیا والعَـذابُ فی الآـخِرَهِ؛ نـتیجه دروغ، خـواری در دنیـا و عـذاب در آخرت است».(۵)

امام علی علیه السلام : «کثرَهُ الکِذبِ تُفسِدُ الدِّینَ وتُعظِمُ الوِزرَ؛ دروغ گویی زیاد، دین را تباه و گناه را بزرگ می کند».(۶)

امام علی علیه السلام در سفارش به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید: «عاقِبَهُ الکذبِ النَّدَمُ؛ فرجام دروغ پشیمانی است».(۷)

امام علی علیه السلام : «الکذبُ یُؤَدّی إلَی النِّفاقِ؛ دروغ به نفاق می انجامد».(۸)

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۵۷.

۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۹، ح ۲۲.

۳- الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۶، ح ۲۸.

۴- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۹، ح ۲۱.

۵- غررالحکم، ح ۴۶۴۰.

۶- غررالحکم، ح ۷۱۲۳.

۷- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۱، ح ۱.

۸- غررالحکم، ح ۱۱۸۱.

ص: ۸۳

امـام علی علیه السـلام : «یَکتَسِبُ الکـاذِبُ بکـذِبِهِ ثلاثـاً: سَـخَطَ اللّهِ علَیهِ، و اسـتِهانَهَ النّاسِ بهِ، و مَقتَ الملائکهِ لَهُ؛ دروغ گو با دروغ گویی خود سه چیز به دست می آورد: خشم خدا، نگاه تحقیرآمیز مردم را و دشمنی فرشتگان را با خود».(۱)

امام علی علیه السـلام : «مَن عُرِفَ بالکـذبِ قَلَّتِ الثِقَهُ بهِ، مَن تَجَنَّبَ الکـذبَ صُـدِّقَت أقوالُهُ؛ کسـی که به دروغ گویی شـناخته شود، اعتماد به او کم می شود و کسی که از دروغ بپرهیزد، گفته هایش باور شود».(۲)

امام صادق علیه السـلام فرمود: «إنّ الرجُلَ لَیَکذِبُ الکذبَهَ فَیُحرَمُ بها صَـلاهَ اللیلِ؛ انسان دروغی می گوید و به سـبب آن از نماز شب محروم می شود».(۳)

دروغ و خردمند

دروغ و خردمند

امام کاظم علیه السـلام در انـدرز به هشام فرمود: «إنّ العاقِلَ لا یَکذِبُ و إن کانَ فیهِ هَواهُ؛ خردمند دروغ نمی گوید، اگر چه منافع او در آن باشد».(۴)

گستره دروغ گویی

گستره دروغ گویی

پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله : «کفی بالمَرءِ مِن الکذبِ أن یُحَدِّثَ بِکلِّ ما سَـمِعَ؛ برای دروغ گویی آدمی همین بس که هرچه می شنود بازگوید».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۱۱۰۳۹.

۲- غررالحکم، ح ۸۸۸۸ و ۹۱۸۱.

۳- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۰، ح ۲۹.

۴- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۵، ح ۱.

۵- کنزالعمّال، ح ۸۲۰۸ و ۸۲۰۹.

ص: ۸۴

معاشرت نداشتن با دروغ گو

معاشرت نداشتن با دروغ گو

امام صادق علیه السلام فرمود: «لا تَستَعِنْ بکَذّابٍ ... فإنّ الکذّابَ یُقرِّبُ لک البَعیدَ، و یُبَعِّدُ لک القَریبَ؛ هرگز از دروغ گو کمک مخواه...؛ زیرا دروغ گو دور را در نظر تو نزدیک جلوه می دهد و نزدیک را دور».(۱)

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. سخن عمار یاسر دروغ محسوب نمی شود.

۲. از همه قوی تر و نیرومندتر آن کس است که کلمه ای دروغ بر زبان نیاورد.

۳. محدوده دروغ

۴. ادعای دروغ

۵. دروغ گو

۶. دروغ گوی فاسق افشا گردید

۷. سرانجام سوگند دروغ

۸. ترک دروغ، سرچشمه ترک همه گناهان

۱. سخن عمار یاسر دروغ محسوب نمی شود.

۱. سخن عمار یاسر دروغ محسوب نمی شود.

مَنْ کَفَرَ بِاللّهِ مِنْ بَعْدِ إیمانِهِ إلاّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالإیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ. (نحل:۱۰۶)

هرکس پس از ایمان آوردن، به خـدا کفر ورزد [عـذابی سـخت خواهد داشت]، مگر آن کس که مجبور شده و[لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هر که سینه اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود.

بعضی مفسران در شأن نزول آیه چنین نقل کرده اند که این آیه درباره گروهی از مسلمانان نازل شد که در چنگال مشرکان گرفتار شدند. مشرکان، آنها را به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک مجبور کردند.

این مسـلمانان، عمار و پدرش، یاسـر و مادرش، سـمیه، صهیب، بلال و خباب بودند. پدر و مادر عمار در این ماجرا آن قدر مقاومت کردند تا کشته شدند، ولی عمار که جوان بود، آنچه را مشرکان می خواستند بر زبان آورد.

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۰، ح ۱۳.

ص: ۸۵

بـا انتشار این خبر در میان مسـلمانان بعضـی به طور پنهانی عمار را محکوم کردنـد و گفتنـد: عمار از اسـلام بیرون رفته و کافر شـده است. پیـامبر فرمود: «(من عمار را به خوبی می شـناسم) عمار از فرق تا قـدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است (او هرگز دست از ایمان برنخواهد داشت و به مشرکان نخواهد پیوست)».

دیری نگـذشت که عمار گریه کنان به خـدمت رسول خدا صـلی الله علیه و آله آمد. حضـرت از او دلیل گریه اش را پرسـید، عرض کرد: ای پیامبر، بسیار بد شده است! (اتفاق بدی رخ داده است) دست از سرم برنداشتند تا اینکه به شما جسارت، و بت های آنها را به نیکی یـاد کردم! آن حضـرت بـا دست مبـارکش، اشـک از چشـمان عمـار پاک می کرد و می فرمود: اگر باز تو را در فشار قرار دادند، آنچه می خواهند بگو [و جان خود را از خطر رهایی بخش].

در این هنگام آیه «من کفر بالله من بعد ایمانه إلّا من أکره» ... نازل شد و مسائل را در این باره روشن ساخت.(۱)

۲. از همه قوی تر و نیرومندتر آن کس است که کلمه ای دروغ بر زبان نیاورد.

۲. از همه قوی تر و نیرومندتر آن کس است که کلمه ای دروغ بر زبان نیاورد.

جوانـان مسـلمان سـرگرم زورآزمـایی و مسـابقه وزنه برداری بودنـد. سـنگ بزرگی آنجـا بود که مقیاس قوّت و مردانگی جوانان به شمار می رفت و هرکس آن را به قـدر توانایی خود حرکت می داد. در این هنگام رسول اکرم صـلی الله علیه و آله رسـید و پرسـید: «چه می کنید؟»

۱- تفسیرنمونه، ج ۱۱، ص ۴۱۸.

ص: ۸۶

داریم زورآزمایی می کنیم. می خواهیم ببینیم کدام یک از ما قوی تر و زورمندتر است.

میل دارید که من بگویم چه کسی از همه قوی تر و نیرومندتر است؟

البته، چه از این بهتر که رسول خدا صلی الله علیه و آله داور مسابقه باشد و نشان افتخار را او بدهد.

جمعیت، همه منتظر و نگران بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کدام یک را قهرمان معرفی خواهد کرد؟ هر یک پیش خود فکر می کردند اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را خواهد گرفت و قهرمان مسابقه معرفی خواهد کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از همه قوی تر و نیرومندتر، آن کس است که اگر از چیزی خوشش آمد و مجذوب آن شد، علاقه به آن، او را از مدار حق و انسانیت خارج نسازد و به زشتی آلوده نکند؛ و اگر در موردی عصبانی شد و موجی از خشم در روحش پدید آمد، تسلط بر خویشتن را حفظ کند، جز حقیقت نگوید و کلمه ای دروغ یا دشنام بر زبان نیاورد؛ و اگر صاحب قدرت و نفوذ گشت و مانع ها و رادع ها از جلویش برداشته شد، زیاده از میزانی که استحقاق دارد، دست درازی نکند».(۱)

۳. محدوده دروغ

۳. محدوده دروغ

اسماء بنت عمیس می گوید: من ساقدوش عایشه بودم که او را آماده کردم و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم. عده ای از زنان نیز با من بودند.

۱- مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۲۵۰ (با اندکی تغییر).

ص: ۸۷

به خدا قسم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ، خوراکی جز یک کاسه شیر نبود. آن حضرت، مقداری شیر نوشید و سپس کاسه را به عایشه داد.

اسماء می گوید: دختر از گرفتن کاسه شیر شرم کرد. من گفتم: دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد نکن، ظرف را بگیر. عایشه با حالت شرم کاسه را گرفت و مقداری شیر نوشید. حضرت سپس فرمود: «به بقیه زنان هم بده.» آنها گفتند: ما میل نداریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گرسنگی و دروغ را با هم جمع نکنید.» اسماء می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! اگر کسی از ما به چیزی میل داشته باشد و بگوید میل ندارم، آیا دروغ به شمار می آید؟ فرمود: «دروغ نوشته می شود؛ حتی دروغ کوچک هم، دروغ کوچک نوشته می شود».(۱)

۴. ادعای دروغ

۴. ادعای دروغ

در زمان خلافت علی علیه السلام در کوفه، زره آن حضرت گم شد. پس از چندی در نزد یک مرد مسیحی پیدا شد. علی علیه السلام او را به محضر قاضی برد و چنین اقامه دعوی کرد: «این زره از آن من است، نه آن را فروخته ام و نه به کسی بخشیده ام و اکنون آن را در نزد این مرد یافته ام.» قاضی به مسیحی گفت: «خلیفه ادعای خود را اظهار کرد، تو چه می گویی؟» او گفت: «این زره مال خود من است، در عین حال گفته مقام خلافت را تکذیب نمی کنم (ممکن است خلیفه اشتباه کرده باشد)».

قاضی رو به علی کرد و گفت: «تو مدعی هستی و این شخص منکر است؛ با این حال، بر تو است که بر مدعای خود شاهد بیاوری».

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۸، ح ۲۰.

ص: ۸۸

علی علیه السلام خندید و فرمود: «قاضی راست می گوید، اکنون من باید شاهد بیاورم، ولی من شاهد ندارم».

قاضی به این دلیل که مدعی شاهد نداشت، به نفع مسیحی حکم کرد و او زره را برداشت و رفت.

ولی مرد مسیحی که خود بهتر می دانست که زره مال کیست، پس از آنکه چند گامی پیمود، وجدانش مرتعش شد و برگشت، گفت: «این طرز حکومت و رفتار، از نوع رفتارهای بشر عادی نیست، از نوع حکومت انبیاست» و اقرار کرد که زره از آنِ حضرت علی علیه السلام است.(۱)

پس از مدتی، همان مرد مسیحی، مسلمان شد و با شوق و ایمان در زیر پرچم علی علیه السلام در جنگ نهروان جنگید.(۲)

۵. دروغ گو

۵. دروغ گو

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان، علی علیه السلام به شخصی پنج بار شتر خرما فرستاد و او شخصی آبرومند بود که جز از علی علیه السلام ، از دیگری درخواست نمی کرد. فردی خدمت حضرت بود، گفت: یا علی، آن مرد از شما تقاضایی نکرد و از پنج بار شتر، یکی او را کفایت می کرد. ایشان فرمود: «لا کثّر الله فی المؤمنین مثلك؛ مانند تو در میان مؤمنین هرگز زیاد نشود»؛ من می بخشم و تو بخل می کنی. اگر به کسی کمك کنم بعد از آنکه سؤال کند، در این صورت آنچه به او داده ام، قیمت همان آبرویی است که ریخته و سبب آبروریزی او من شده ام، در

۱- مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۲۱۶ (با اندکی تغییر).

۲- مصطفی زمانی وجدانی، داستان راستان، ج ۱، ص ۶۰.

ص: ۸۹

صورتی که رویش را فقط در موقع عبادت و پرستش به پیشگاه خداوند بر زمین می گذارد.

هر کس چنین کاری با برادر مسلمان خود کند، با توجه به احتیاج برادرش و موقعیت داشتن برای دستگیری، به خدای خویش دروغ گفته است؛ زیرا برای همان برادر دینی خود درخواست بهشت می کند، ولی از کمک مختصری به وسیله مال بی ارزش دنیا مضایقه می کند. چنانکه بسیار اتفاق می افتد بنده مؤمن در دعای خود می گوید: «اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات»؛ وقتی طلب مغفرت برای برادر خویش کند، یعنی برای او بهشت درخواست می کند. چنین شخصی دروغ می گوید که در زبان بهشت را می خواهد، ولی در عمل از مال بی ارزش مضایقه دارد و کردار او با گفتارش مطابقت ندارد.(۱)

۶. دروغ گوی فاسق افشا گردید

۶. دروغ گوی فاسق افشا گردید

ولید بن عقبه بن ابی معیط از افراد ناپاک بود که خود را در میان مسلمانان جا زده بود. او در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف آن حضرت مأمور شد به قبیله بنی المصطلق برود و زکات اموالشان را بگیرد. پس عازم مأموریت خویش شد. وقتی طایفه بنی المصطلق جریان را فهمیدند، برای استقبال از وی آماده شدند، ولی از آنجا که میان ولید و آنها در جاهلیت خصومت و کینه ای وجود داشت، ولید پنداشت که قبیله مهیا شده اند تا او را به دام اندازند و بکشند. بنابراین، بی درنگ به مدینه بازگشت و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به دروغ عرض کرد: قبیله بنی المصطلق زکات نمی دهند و کارشکنی می کنند.

۱- محمدی اشتهاردی، داستان ها و پندها، ج ۱، ص ۴۸.

ص: ۹۰

پیامبر در ظاهر سخن او را پذیرفت و تصمیم گرفت با قبیله بنی المصطلق بجنگد. در این هنگام آیه ششم سوره حجرات نازل شد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن جَاءکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه شخصی فاسق برای شما خبری آورد، [درباره راست و دروغ آن] تحقیق کنید.» به این ترتیب ولید، یک فرد فاسق معرفی شد.(۱)

۷. سرانجام سوگند دروغ

۷. سرانجام سوگند دروغ

فردی دروغ گو به منصور دوانیقی، مستبد عباسی، گزارش داد که امام جعفر صادق علیه السلام در فکر قیام بر ضد دولت است و غلامش، معلّی، را به سوی شیعیان فرستاده است تا مال و اسلحه جمع کند.

منصور خشمگین شد و به امیر مدینه نوشت که امام را به بغداد بفرستد. امام رهسپار عراق شد. هنگامی که نزد منصور رسید، پادشاه عباسی در آغاز به حضرت احترام گذاشت، ولی پس از اندکی، عتاب آغاز کرد و سخنانی بر خلاف ادب بر زبان آورد. سپس گفت: شنیده ام معلّی برای تو مال و اسلحه جمع می کند. امام تکذیب کرد و فرمود: این سخن، افترا و دروغ است. منصور که چنین شنید، گزارش دهنده را خواست. آن مرد از حضور امام شرم نکرد و گفت: هرچه گفته ام، واقعیت دارد. امام فرمود: سوگند بخور! آن مرد که آماده سوگند شد، صیغه قسم را چنین ادا کرد: «و اللهِ الَّذی لَا اِلهَ اِلّا هُو الطالب الغالِبُ الحَیَّ القَیُّوم».

امام فرمود: صبر کن! هر طور که من گفتم، سوگند بخور! سپس

۱- محمدی اشتهاردی، داستان ها و پندها، ج ۱۰، ص ۲۰ (با اندکی تغییر).

ص: ۹۱

فرمود: بگو: از حول و قوه خدا بیرون، و در حول و قوه خودم داخل باشم، اگر آنچه گفته ام دروغ باشد. دروغ گو صیغه قسم را همان طور ادا کرد و همان دم افتاد و مرد.(۱)

۸. ترک دروغ، سرچشمه ترک همه گناهان

۸. ترک دروغ، سرچشمه ترک همه گناهان

شخصی به حضور پیامبر رسید، عرض کرد نماز می خوانم و عمل منافی عفت انجام می دهم، دروغ هم می گویم! کدام را اول ترک گویم؟! پیامبر فرمود: دروغ را ترک کن. او در محضر پیامبر تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید.

هنگامی که خارج شد، وسوسه های شیطانی بر انجام دادن عمل منافی عفت در دل او پیدا شد، اما فکر کرد، که اگر فردا پیامبر از او در این باره بپرسد چه بگوید. اگر بگوید چنین عملی را مرتکب نشده، اینکه دروغ است و اگر راست بگوید، حد بر او جاری می شود. با این طرز فکر درباره دیگر کارهای خلافش، از آنها نیز دست کشید. به این ترتیب ترک دروغ، سرچشمه ترک همه گناهان او شد.(۲)

آموزه ها

آموزه ها

۱. دروغ، گناه و حرام است.

۲. خانواده ها، مراکز آموزشی و مربیان جامعه باید مسئله دروغ را جدی بگیرند؛ زیرا دروغ سرچشمه دیگر گناهان می شود.

۱- عبدالله بن نورالله بحرانی، عوالم العلوم، ج ۲۰، صص ۴۲۴ – ۴۲۶.

۲- تفسیرنمونه، ج ۱۱، ص ۴۱۴.

ص: ۹۲

۳. دروغ گویی نوعی بیماری است. بنابراین، هم پیشگیری لازم است و هم درمان.

۴. در درمان دروغ گویی باید به علت و ریشه آن توجه کرد. برای مثال، اگر دروغ گویی در حسادت ریشه دارد، باید ریشه حسادت را خشکاند؛ اگر در حقارت ریشه دارد، باید عزت نفس را به فرد بازگرداند و اگر... .

۵. دروغ در یک مرحله خطای زبان و بدترین نوع سخن است، ولی در مراحل بعد، خلق و خوی انسان می شود، که بدترین خوی به شمار می رود.

۶. شیطان گام به گام انسان را منحرف و اهل دوزخ می سازد. او از راه تزیین و فریب وارد می شود. بنابراین، باید مراقب بود تا فریب شیطان را نخورد. دروغ مصلحتی نیز یکی از دام های شیطان برای فریب آدمی است.

۷. دروغ، امری اکتسابی است. بنابراین، باید دقت کرد که زمینه اکتساب و ارتکاب آن برای فرزندان فراهم نشود.

۸. دروغ گو، دیگران را دروغ گو می پندارد. به قول معروف «کافر همه را به کیش خود پندارد».

۹. دروغ و افترا بر خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حد کفر است.

«إِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَ أُوْلئِکَ هُمُ الْکَاذِبُونَ؛ تنها کسانی دروغ می گویند که به آیات خدا ایمان ندارند و دروغ گویان واقعی آنها هستند».(۱)

این آیه تکان دهنده، درباره زشتی دروغ است و دروغ گویان را در

۱- نحل: ۱۰۵.

ص: ۹۳

زمره کـافران و منکران آیـات الهی قرار می دهـد. گرچه موضوع آیه، دروغ و افـترا بر خداونـد و رسولش است، زشـتی دروغ را نیز مجسم کرده است.

۱۰. توجه کردن به جایگاه راست گویی برای درمان دروغ.

در آموزه های اسـلام، به راست گویان و مبارزه با دروغ، بسـیار اهمیت داده شـده است. برای نمونه، راست گویی و ادای امانت، دو نشانه آشکار ایمان و شخصیت انسان معرفی شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لاتُنظُروا اِلی طُولِ رُکوعِ الرَّجلِ وَ سُجُودِهِ، فَاِنَّ ذلک شَی ءٌ قَدِ اعتادَه وَلَوتَرَکَهُ استَوُحَشَ لِذلک، وَلکِن اُنظُرُوا اِلی صِدقِ حَدیثِهِ وَ اَداءِ اَمانَتِهِ.

به رکـوع و سـجود طولاـنی افراد نگـاه نکنیـد؛ چرا که ممکن است عـادت آنهـا شـده باشـد، به گونه ای که اگر آن را ترک کننـد، ناراحت شوند، ولی به راست گویی و امانت داری آنها نگاه کنید.

ذکر این دو بـا هم (راست گـویی و امـانت داری) به این دلیـل است که ریشه مشـترک دارنـد؛ زیرا راست گـویی، چیزی جز امـانت داری در سخن نیست و امانت داری نیز راستی در عمل است.(۱)

۱۱. دروغ، سرمایه ایمان را نابود می کند.

می دانیم مهم ترین سـرمایه یـک جـامعه اعتمـاد متقابـل و اطمینان عمومی است، و مهم ترین چیزی که این سـرمایه را به نابودی می کشانـد، دروغ و خیانت و تقلب است، و یک دلیل عمده بر اهمیت فوق العاده راسـتگویی و ترک دروغ، در تعلیمات اسـلامی همین موضوع است.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۱۳.

ص: ۹۴

پیشوایان دین در احادیث اسـلامی، دوستی با چند طایفه، از جمله دروغ گویان را به شدت نهی کرده اند؛ زیرا آنها شایسـته اطمینان نیستند.

علی علیه السلام در کلمات قصارش می فرماید:

«اِیّـاکَ وَ مُصـادَقهَ الَکـذّابِ فَـانّه کَالسَّرابِ، یُقرِّبُ عَلیک البَعیـدَ، وَ یُبَعِّـدُ عَلیک القَریبَ؛ از دوستی با دروغ گو بپرهیز که او همچون سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می سازد».(۱)

منابع دیگر

منابع دیگر

حاتمی، غلامرضا، دروغ کلید پلیدی ها، مشهد، انتشارات الماس شرق، ۱۳۸۹.

حاجی کریمی، محسن، بگریز از دروغ، تهران، سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، مؤسسه نشر شهر، ۱۳۸۹.

حیدری، عزیزالله، دروغ، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹.

دقیقیان، پروین، چرا دروغ می گوییم؟، تهران، انتشارات دانژه، ۱۳۸۹.

رضوی، محمد رضا، دروغ از دیدگاه اسلام، تهران، انتشارات نیک معارف، ۱۳۷۴.

شریفی، محمود، چهل حدیث دروغ و غیبت، قم، انتشارات مهر امیرالمؤمنین، ۱۳۸۴.

کریمی، مصطفی، دروغ نگفتن، قم، انتشارات حدیث نینوا، ۱۳۹۰.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۱۶.

ص: ۹۵

۳.دزدی

اشاره

۳.دزدی

امام صادق علیه السلام :

«السُّرّاقُ ثلاثةٌ: مانِعُ الزَّكاهِ، و مُستَحِلُّ مُهُورِ النِّساءِ، و كـذلكَ مَنِ استَدانَ و لَم يَنْوِ قَضاءَهُ؛ دزدان سه نوعنـد: کسـی که زکات ندهد، کسی که کابین (مهر) زنان را [بر خود] حلال شمارد، و نیز کسی که قرضی بگیرد به نیت اینکه پس ندهد».(۱)

یکی از گناهان کبیره که زنـدگی انسان را تباه و آلوده می سازد، دزدی است. دزدی یعنی انسان از راه های مختلف، اموال دیگران را برای خود بردارد. اما در روایات در مورد دزدی، توسعه معنایی داده شده که از نظر اخلاقی تأمل برانگیز است.

این توسعه معنایی که در حـدیث امام صادق علیه السـلام مطرح شده است، با اصل معنای دزدی بی ارتباط نیست؛ زیرا دزد مخفیانه به مال دیگران تجاوز، و به ناحق آنها را ضمیه اموال خود می کند. زکات، سهمی است

۱- بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۲، ح ۱۵.

ص: ۹۶

که خداوند در اموال مسلمانان برای فقرا قرار داده است. این قانون الهی، مظهر کمک به مردم است و عبادت هم به شمار می رود، یعنی باید برای خدا زکات اموال را داد. (زکات نه چیز واجب است: اول: گندم؛ دوم: جو؛ سوم: خرما؛ چهارم: کشمش؛ پنجم: طلا؛ ششم: نقره؛ هفتم: شتر؛ هشتم: گاو؛ و نهم: گوسفند. مالک یکی از این نه مورد، با شرایطی که در فقه ذکر شده است، باید مقدار معیّنی از آنها را به یکی از مصرف هایی که دستور داده اند برساند).

شخصی که زکات بر او واجب شده است، ولی آن را نمی پردازد، در حقیقت اموال فقرا را برداشته و به مال خود افزوده است؛ زیرا آن مقدار زکات به دستور خداوند، حق فقراست.

همچنین مهریه زن، حقی است که بر عهده مرد است و مرد وظیفه دارد آن را به زن بپردازد. اگر کسی مهریه را ندهد و آن را برای خود حلال بداند، مانند کسی است که مالی دزدیده باشد.

کسی که قرض می گیرد و از همان ابتدا نیتش این است که قرض را پس ندهد، در حقیقت به نوعی، دزدی کرده است. افزون بر این، در کار او نوعی دغل کاری هم وجود دارد. درباره این توسعه معنایی، روایات دیگری نیز وارد شده که در جای خود درخور توجه است.

اما سرقت به همان معنای عرفی، یکی از معضلات جامعه بشری است؛ به ویژه در دوران حاضر و درباره سرقت از بیت المال که روش ها بسیار پیچیده شده است. سرقت، موجب ناامنی و اضطراب می شود و گاه حتی به کشتار و فروپاشی خانواده ها و انواع کینه توزی ها و دشمنی ها می انجامد. دزدی در بیت المال، اعتماد عمومی را خدشه دار می سازد. کسی که مرتکب دزدی شده، در حقیقت اموال حرام را در خانه خود

ص: ۹۷

انباشته می کند و بعید است که به راحتی از این ناپاکی نجات یابد؛ بلکه همان اموال نامشروع، روسیاهی ننگینی برای او در دنیا و آخرت به بار می آورد و آتش دوزخ در انتظار بلعیدن اوست. اسلام سه چیز را بسیار محترم شمرده است: حفظ حریم جان و مال و ناموس. هر جامعه ای که در این سه مورد امنیت داشته باشد، آن جامعه را می توان سالم و ایده آل خواند.

زندگی اجتماعی انسان، بسیار ساده آغاز شد، ولی در عصر حاضر این زندگی اجتماعی، دارای پیچیدگی های خاصی است. زندگی اجتماعی برای بقای خود، نیاز به قوانینی دارد. یکی از آن قوانین، احترام به حقوق دیگران و پرهیز از تجاوز به آن است. مالکیت، از جمله حقوق اجتماعی است که بشر برای آن احترام خاصی قایل است و دوست ندارد به آن تجاوز شود. ازاین رو، به منظور حفظ این حق، برای مبادلات اموال، قوانینی وضع کرد.

هرگونه حرمت شکنی درباره این حق، می تواند نظام اجتماعی بشر را به هم بریزد. یکی از این حرمت شکنی ها که در جامعه بشری رخ نموده است، تجاوز به مال دیگران است.

این تجاوز گاهی به صورت غصب جلوه گر می شود و گاهی به صورت سرقت، که هر دو مصداق ستم هستند.

سرقت در همه جوامع بشری، امری منفی بوده و هر فرهنگ و ملتی، با توجه به دیدگاه های خود، قوانینی برای مقابله با این عمل ناپسند وضع کرده است. در اسلام هم که دارای قوانین فردی و اجتماعی ویژه خود است، با توجه به حساسیت موضوع و با توجه به فلسفه ای که ورای حق مالکیت و همچنین حدّ دزدی وجود دارد، برخوردهای خاص خود را دارد.

ص: ۹۸

دزدی آشکار، همراه با تهدید و تجاوز به مال و اموال مردم، غارتگری و راهزنی نام دارد. از این نوع دزدی در اصطلاح قرآنی، با عنوان «محاربه با خدا و افساد در زمین» یاد شده که حدّ خاصی برای آن تشریح گردیده است.

در قرآن کریم می خوانیم:

إِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ الله وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظیمٌ. (مائده: ۳۳)

کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در زمین فساد کنند، این است که کشته یا به دار زده شوند و یا دست ها و پاهایشان بر عکس قطع شود و یا از آن سرزمین تبعید شوند. این خواری دنیای آنان است و در آخرت عذابی دردناک دارند.

ناگفته پیداست که این شدت عمل در حق محاربان، به منظور حفظ خون بی گناهان و جلوگیری از تجاوز افراد قلدر و زورمند و جانی و چاقوکش و آدم کش به جان و مال و نوامیس مردم بی گناه است.

در پایان آیه می فرماید: «این مجازات و رسوایی آنها در دنیا است و تنها به این مجازات قناعت نخواهد شد، بلکه در آخرت نیز کیفر سخت و عظیمی خواهند داشت».

از جمله پایانی آیه استفاده می شود که حتی اجرای حدود و مجازات های اسلامی، مانع کیفرهای آخرت نخواهد شد.

سپس برای اینکه راه بازگشت، حتی به روی این گونه جانیان خطرناک بسته نباشد و در صورتی که درصدد اصلاح برآمدند، راه جبران

ص: ۹۹

و تجدیـد نظر به روی آنها گشوده باشـد، می فرماید: «مگر کسانی که پیش از دسترسـی به آنها، توبه کنند که مشـمول عفو خداوند خواهند شد و خداوند غفور و رحیم است».

«إِلَّا الَّذینَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَیْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ الله غَفُورٌ رَحیم». (مائـده: ۳۴) از این جمله اسـتفاده می شود که تنها در صورتی مجازات و حد از آنها برداشـته می شود که پیش از دسـتگیر شدن، به میل و اراده خود از این جنایت چشم بپوشـند و پشـیمان شوند. البته توبه آنها سـبب نمی شود که اگر مرتکب قتلی شـده انـد یا مالی به سـرقت برده انـد، مجازات آن را نبیننـد؛ تنها مجازات تهدید مردم با اسلحه برداشته خواهد شد.

به عبـارت دیگر، توبه او تنهـا اثرگـذاری در ساقـط شـدن حق الله دارد و امـا حق النـاس بـدون رضـایت صاحبان حق، ساقط نخواهد شد.(۱)

اما دزدی یک معنای خاص هم دارد که موردنظر این مقاله است و آن اصـطلاح سـرقت است. سـرقت یعنی برداشـتن مخفیانه چیزی که حق برداشتن آن وجود ندارد و در اصطلاح شرع، برداشتن چیزی از محل مخصوص به اندازه مخصوص است.(۲)

از نظر قرآن کریم، زشتی سـرقت اموال مردم به قـدری روشن است که نیاز به توضـیح ندارد و هر انسانی زشتی آن را با فطرت خود در می یابد. بنابراین، قرآن کریم زشتی دزدی را امری مسلّم می داند و حکم آن را بیان می کند:

«وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ الله وَ الله عَزیزٌ حَکیمٌ؛ و مرد و زن دزد را به (سزای) آنچه

۱- تفسیرنمونه، صص ۳۶۰ ۳۶۳.

۲- مراجعه شود به مفردات، ذیل ماده سرق.

ص: ۱۰۰

کرده اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است». (مائده: ۳۸)

از ظاهر آیات قرآن فهمیده می شود که سرقت در جامعه آن روز عربستان بین مردان و زنان وجود داشته است؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی می خواست از زنان بیعت بگیرد، یکی از مهم ترین مواد بیعت را ترک دزدی قرار داده است؛ یعنی خداوند، پذیرش بیعت آنان را منوط به این مسئله کرد که قول دهند از دزدی و سرقت دوری کنند. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

ای پیامبر، چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با تو شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه های حرام زاده ای را که پس انداخته اند با بهتان [و حیله] به شوهر نبندند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است.(۱)

انگیزه های دزدی

انگیزه های دزدی

۱. حرص، طمع و قانع نبودن به حق خود؛

۲. احساس ظلم و سپس انتقام جویی؛

۳. اضطرار؛

۴. تفریح؛ دیده شده افرادی فقط از سر تفریح دست به این عمل می زنند.

۱- ممتحنه: ۱۲.

ص: ۱۰۱

آثار دزدی

اشاره

آثار دزدی

دزدی و سرقت آثار فردی و اجتماعی متفاوتی دارد. با توجه به آیات قرآن کریم، برای سرقت آثاری به این شرح می توان شمرد:

۱. سرقت سبب خیانت به خویشتن و قرار گرفتن در زمره خائنان است؛

۱. سرقت سبب خیانت به خویشتن و قرار گرفتن در زمره خائنان است؛

این معنا از آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره نساء به دست آید: «همانا ما این کتاب را به حق بر تو فرو فرستادیم تا میان مردم به آنچه خدا [از طریق وحی] تو را آموخته و نشان داده، داوری کنی و به نفع خیانت کاران به مخاصمت برنخیز و از خداوند طلب آمرزش کن که همانا خداوند آمرزنده مهربان است».

برای شأن نزول این آیه، دو جریان نقل کرده اند:

الف) شخصی از یک قبیله معروف، مرتکب سرقتی شد. چون موضوع به آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، آن سارق، گناه را به گردن شخص دیگری انداخت که در خانه او زندگی می کرد. متهم با شمشیر به او حمله کرد و خواستار اثبات این ادعا شد. سارق، یکی از سخنوران قبیله را همراه جمعی برای تبرئه خود خدمت پیامبر فرستاد. پیامبر طبق ظاهر و بر اساس گواهی آنان، سارق واقعی را تبرئه، و خبردهنده سرقت را (به نام قتاده) سرزنش کرد، قتاده که می دانست گواهی آنان دروغ است، بسیار ناراحت بود. پس این آیه نازل شد و مظلومیت قتاده و صحنه سازی و گواهی دروغ آنان را روشن ساخت.

ب) در یکی از جنگ ها، یکی از مسلمانان زرهی سرقت کرد. چون در آستانه رسوایی قرار گرفت، زره را به خانه یک یهودی انداخت و افرادی را مأمور کرد که بگویند یهودی سارق است. پیامبر، بر اساس ظاهر، حکم به تبرئه آن مسلمان داد، اما نزول این آیه، فرد یهودی را تبرئه کرد.

ص: ۱۰۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من طبق ظاهر حکم می کنم، اما چنانچه حق با شما نیست، به اتکای قضاوت من چیزی از کسی نگیرید؛ که قطعه ای از دوزخ است».(۱)

۲. سرقت، سبب ستم به خود و دیگران است.

۲. سرقت، سبب ستم به خود و دیگران است.

آنچه ابتدا به ذهن می رسد، آن است که سرقت، ستم به دیگران است، اما قرآن کریم سرقت را در درجه نخست، ستم به خود می داند. این معنا از آیات ۳۸ و ۳۹ سوره مائده استفاده می شود؛ آنجا که می فرماید: «دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است، اما آن کس که پس از ستم کردنش، توجه و جبران کند، خداوند توبه او را می پذیرد؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است».

۳. سرقت موجب فساد در زمین است.

۳. سرقت موجب فساد در زمین است.

خداوند در آیات ۶۹ تا ۷۶ سوره یوسف، به فرازی از زندگی آن حضرت اشاره می کند که برادرانش برای بار دوم به خدمت ایشان آمدند. حضرت یوسف علیه السلام از پیش با آنها شرط کرده بود که باید در این سفر، برادر کوچک ترتان را همراه داشته باشید.

آنان به عهد خود عمل کردند و در این سفر، برادر کوچک را همراه خود آوردند. حضرت یوسف علیه السلام ، برادران را با احترام پذیرفت و به میهمانی دعوت کرد. آن حضرت دستور داد هر دو نفر، در کنار سفره غذا کنار هم قرار گیرند. در این میان، برادر کوچک، بنیامین، تنها ماند.

۱- تفسیر نور، ج ۲، ص ۱۵۱، ذیل آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره نساء.

ص: ۱۰۳

حضرت او را خواند و در کنار خود جای داد. شب هنگام، حضرت یوسف، خود را به برادر کوچک معرفی کرد و از او پرسید که آیا دوست داری اینجا بمانی؟ او گفت: آری. بنابراین حضرت یوسف علیه السلام نقشه ای کشید تا بر اساس آن بنیامین را نزد خود نگه دارد.

فردای آن روز نقشه خود را عملی کرد. برادران یوسف که غافلگیر شدند، اظهار کردند: «به خدا سوگند شما می دانید که ما نیامده ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچ گاه سارق نبوده ایم».(۱)

از این آیه استفاده می شود که دزدی و سرقت، یکی از مصداق های فساد در زمین است؛ چرا که روابط سالم بین افراد جامعه را از بین می برد و اعتماد و امنیت را به خطر می افکند.

۴. سرقت موجب آلودگی به گناهی دیگر

۴. سرقت موجب آلودگی به گناهی دیگر(۲)

با توجه به شأن نزول آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره نساء که پیش تر اشاره شد، به روشنی معلوم است که گاهی سرقت، انسان را دچار گناهان دیگری نیز می سازد مانند دروغ و تهمت به دیگران. حتی ممکن است سبب قتل دیگران بشود.

فلسفه بریدن دست دزد

اشاره

فلسفه بریدن دست دزد

زیر فصل ها

الف) بیان امام رضا علیه السلام

ب) بیان شهید مطهری رحمه الله

الف) بیان امام رضا علیه السلام

الف) بیان امام رضا علیه السلام

«خداوند دزدی را حرام فرمود؛ چون اگر مباح بود موجب تباهی اموال و آدمکشی می شد و به خاطر اینکه غصب اموال یکدیگر، مایه کشتار و درگیری

۱- یوسف: ۷۳.

۲- نک: فرهنگ قرآن، ج۱۶، ص ۱۹۵.

ص: ۱۰۴

و حسـدورزی نسبت به یکـدیگر می شـود و نیز چون موجب می شود که تجـارت و پیشه وری ترک شود و اموال و ثروت هـای به ناحق و ناروا به دست آید.

علت بریـدن دست راست دزد، آن است که وی بـا دست راست خود با اشـیا تماس دارد و این دست، بهترین و کارآمـدترین عضـو بـدن اسـت. پس بریـدن آن کیفری اسـت برای دزد و درس عـبرتی اسـت برای دیگران که درصـدد تصـرف امـوال از راه غیرحلال برنیایند و نیز چون بیشتر با دست راستش مرتکب دزدی می شود».(۱)

ب) بیان شهید مطهری رحمه الله

ب) بیان شهید مطهری رحمه الله

شهید مطهری در این موضوع، کلامی دارد که برای روشن شدن فلسـفه حدّ دزدی که همانا بریدن انگشتان دست دزد است (البته با شرایطی که در فقه و حقوق اسلامی آمده است) مفید به نظر می رسد. آن شهید بزرگوار می نویسد:

تا این صـحبت به میان می آیـد که دست دزد را بایـد بریـد یا نه، می گویند آقا این دیگر چه حرفی است که شـما می زنید؟! دنیای امروز این حرف ها را نمی پسـندد! دزدی جرمی است که در اجتماع واقع می شود. سؤال می کنیم: آیا جلو این جرم را بایـد گرفت یا نباید گرفت؟ همه می گویند باید گرفت، ما هم قبول داریم. ما می گوییم اسـلام برای دزد، یک چنین مجازاتی وضع کرده اسـت و در عمل هم نشان داده که آن وقت که این مجازات عملی بشود، دزدی هم ریشه کن می شود. حاجی های

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۴۶۷، ح ۸۵۰۵.

ص: ۱۰۵

پنجاه سال پیش اطلاع دارند که در صحرای عربستان اصلاً آدم را می خوردند، قافله های پانصد نفری را می دزدیدند. فقط چهار تا دست بریدند، ببینید در آن صحرای وسیع چه امنیتی برقرار کرده اند! حالا شما می گویید دنیای امروز نمی پسندد. می گوییم آیا دنیای امروز فرمولی بهتر از این آورده است که این را نمی پسندد؟ اگر آورده است و بهتر از این نتیجه داده است، ما هم قبول می کنیم.

در اینجا سخنی می گویند که ما نیز آن را قبول داریم؛ می گویند باید دزد را اول تربیت کرد. مگر ما می گوییم نباید تربیت کرد؟! صحبت در این است که با آن شخص که تربیت هم در او مفید واقع نشده و باز هم دزدی کرده است چه باید کرد؟

آیا تعلیم و تربیت قادر شده است که به کلی جلو جرم و جنایت را در دنیا بگیرد؟ اگر گرفته بود که می بایست مجازات در دنیا به کلی لغو بشود، پس چرا نشده است؟ این، دلیل آن است که تعلیم و تربیت به تنهایی قادر نیست جلو جرم و جنایت را بگیرد.(۱)

«الزَّانِیَهُ وَ الزَّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ وَ لا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَهٌ فی دینِ الله إنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِالله وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ». (نور: ۲)

می گوید: زن زناکار و مرد زناکار را مجازات کنید، تازیانه بزنید و گروهی از مؤمنین هم شاهد این منظره باشند، ولی قرآن

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۱، صص ۱۳۲۱۳۳.

ص: ۱۰۶

متوجه است که وقتی می خواهند یک انسان جانی را مجازات کنند، خیلی افراد دلشان می سوزد، می گویند خوب است که از مجازات صرف نظر بشود. این یک احساس آنی است. فکر نمی کند که اگر بنا بشود هر جانی از مجازات معاف بشود، پشت سرش جنایت بعد از جنایت است که صورت می گیرد. عاطفه می گوید مجازات نکن، عقل و مصلحت می گوید مجازات بکن؛ با اینکه اینجا عاطفه، عاطفه غیردوستی است و عاطفه خوددوستی نیست.

ولی عاطفه که منطق سرش نمی شود. عاطفه دلسوزی است؛ دست آدم را گرفته، می گوید این کار را نکن. عقل و مصلحت اینجا خشونت به خرج می دهد می گوید تو نمی فهمی، تو نزدیک را می بینی و دور را نمی بینی؛ اگر می توانستی دور را مثل نزدیک ببینی چنین حکم نمی کردی. قرآن می گوید: «وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فى دينِ الله»؛ آنجا که پای مجازات الهی در میان است و به مصلحت عامّه بشریت است، یک وقت دلسوزی تان گل نکند. سعدی می گوید:

ترحم با پلنگ تیزدندان

ستمکاری بود بر گوسفندان

خیلی عالی گفته؛ ترحم به یک پلنگ، قطع نظر از منطق، مصلحت و عقل و اراده، یک امر عاطفی است. فرض کنیم پلنگی است که گوسفندان ما را خورده است. آیا باید او را مجازات کنیم یا رها [سازیم]؟ اگر نزدیک بین باشیم و فقط پلنگ را ببینیم، به او ترحم می کنیم و رهایش [می کنیم]. ولی اگر دوربین باشیم، مجازاتش می کنیم. اگر جز این پلنگ،

ص: ۱۰۷

موجود دیگری در عالم نبود، این عاطفه، عاطفه درستی بود. اما اگر چشم را باز کنیم و آن طرف تر را نگاه کنیم، می بینیم ترحم ما به این پلنگ، مساوی است با قساوت نسبت به صدها گوسفند. عاطفه، دیگر سرش نمی شود که این ترحم مستلزم قساوت های دیگری است. عقل و مصلحت است که همه را با یکدیگر حساب می کند، پشت سر این عاطفه قساوت هایی را می بیند.

نظیر این، حرفی است که راجع به مجازات دزدی می گویند که دست دزد بریدن، قساوت است و با انسانیت و انسان دوستی جور درنمی آید. دزد اگر دزدی هم کرد دستش را نبُریم، بگذاریم باشد بعد تربیتش می کنیم! تربیت هایی که نتیجه اش را همیشه در دنیا دیده ایم. این جور نیست. نتیجه اش همین است که داریم می بینیم. اگر قانون ابلاغ بشود که بعد از این دست دزد از فلان جا بریده خواهد شد، دست یک دزد که بریده بشود، دیگر تخم دزدی برچیده می شود، در صورتی که ما الآن می بینیم به خاطر دزدی چه جنایت ها و آدمکشی ها می شود! یعنی خود دزدی، مستلزم آدمکشی ها و جنایت های خیلی فوق العاده می شود و شده است.(۱)

چه خوب گفت سید مرتضی در جواب ابوالعلای معرّی؛ ابوالعلاء گفت: من این قانون اسلام را نمی فهمم چطور است که در یک جا می گوید دیه یک دست پانصد دینار است و در جای

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۲، ص ۳۳۱.

ص: ۱۰۸

دیگر می گوید اگر دزدی کرد، حتی به خاطر ربع دینار بریده شود. ارزشش چقدر است؟ ربع دینار یا پانصد دینار؟ چطور تا دو هزار درجه نوسان پیدا می کند؟ سید مرتضی فرمود:

عِزُّ الْامانَهِ اغْلاها، وَ ارْخَصَها

ذُلُّ الْخِیانَهِ فَافْهَمْ حِکْمَهَ الْباری

دست به معنای این عضو گوشتی احترام ندارد. اگر می گویند دیه دست پانصد دینار است، دست امین احترام دارد. احترام مال انسانیت و امانت است؛ عزتِ امانت است که قیمتش را بالا برده است، و ذلتِ خیانت و دزدی است که این قدر درجه را پایین می آورد. امانت، ارزش را بالاـ می برد؛ خیانت، ارزش را پایین می آورد. انسانیت، ارزش خون و مال را بالا می برد و در مقابل، آن معیارهای دروغ و کذب و غیبت و آدمکشی و ظلم و تجاوز به حقوق مردم و آزادی ها و غیره، تمام ارزش ها را پایین می آورد که از هر بی ارزشی، بی ارزش تر می شود.(۱)

باید توجه داشت که سرقت را از جنبه های مختلف می توان بررسی کرد. برای مثال، دزدی از نظر فقهی و حقوقی، یک بحث فنی گسترده است. در بحث معنای دقیق سرقت از دیدگاه فقه و قانون، باید شاخص ها و معیارهای سرقتی که موجب اجرای حد می شود، کاملاً مشخص و تبیین گردد. اگر سرقت دارای این شرایط خاص نبود، ممکن است در عرف عام به آن سرقت گفته شود، اما این نوع سرقت، سرقت حدّی نیست، بلکه سرقت تعزیری خواهد بود.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۲۸.

ص: ۱۰۹

ممکن است دزدی از نظر سن و سال دزد، موضوع بحث قرار گیرد که برای مثال، بلوغ در اجرای حدّ دزدی، شرط است. با این نگاه، دزدی کودکان، در مباحث علوم اجتماعی و روان شناسی مطرح می شود.

اصلاح سارق

اصلاح سارق

سرقت در درجه اول، ستم به خود است؛ یعنی سارق، بزرگ ترین آسیب را به شخصیت و روح و روان خود وارد می کند. اما از نظر اجتماعی، او در حق مردم و جامعه هم ستم روا می دارد. بنابراین، دو نوع حق را ضایع کرده است: حق الله و حق الناس.

حق الله را ضایع کرده؛ زیرا دزدی، یک گناه کبیره به شمار می رود که خداوند از آن نهی فرموده و سارق با بی اعتنایی به فرمان خدا، به مخالفت با آن پرداخته است. او به خود جرئت داده که خلاف دستور پروردگار، صاحب، خالق و خداوند خود عمل کند.

حق الناس نیز به عهده اوست؛ زیرا در مال مردم تصرف کرده است. چنین شخصی اگر بخواهد اصلاح شود، باید ابتدا خود اقدام به اصلاح عمل خویش کند و اگر کسی یا کسانی بخواهند به اصلاح او کمک کنند، باید جهت تلاش آنها به گونه ای باشد که این اصلاح به صورت جدی از خود سارق آغاز شود. در این صورت، می توان گفت آن سارق در مسیر اصلاح قرار گرفته است.

در قرآن کریم برای برگشت آدمی به راه راست، دو مرحله بیان شده است:(۱) توبه؛ اصلاح و تدارک.

۱- مائده: ۳۹.

ص: ۱۱۰

توبه به معنای پشیمانی و عزم به ترک کار خلاف و بازنگشتن به سوی آن است. این پشیمانی و عزم، امری درونی و لازم است، اما کافی نیست. انسان گناه کار باید یک قدم دیگر نیز بردارد و آن، اصلاح کار زشت گذشته است. در سرقت اصلاح کار، آن است که مال مردم را به آنان برگرداند و از آنان حلالیت خواست. البته اگر کسی موفق به توبه و اصلاح شود، این برگشت او، هم از لحاظ شرعی و هم از لحاظ معنوی آثاری به دنبال دارد:

اوّلاً، حد سرقت از او برداشته می شود؛

ثانیاً، خداوند مهربان، به او توجه می کند و آمرزش و رحمت خود را نثارش می کند.

در سوره مائده، بعد از بیان حد سرقت و امر به قطع دست، می فرماید: «فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ الله يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ الله غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران کند، خداوند توبه او را می پذیرد؛ [و از این مجازات معاف می شود؛ زیرا] خداوند، آمرزنده و مهربان است». (مائده: ۳۹)

در بعضی از روایات، درباره دزدی که حدّ بر او جاری شده است می خوانیم، او آمرزیده می شود و به گونه ای از گناه پاک می گردد که گویی تازه از مادر متولد شده؛ پاک و پاکیزه، معصوم و بدون گناه.

چرا حدّ دزدی در کشور اجرا نمی شود؟

چرا حدّ دزدی در کشور اجرا نمی شود؟

هر سرقتی سبب نمی شود که چهار انگشت دزد را قطع کنند. سرقتی که سبب قطع دست می شود، دارای شرایطی است. این شرایط، با نحوه دزدی، مقدار دزدی، زمان دزدی، شرایط خود دزد و... ارتباط مستقیم

ص: ۱۱۱

دارد. بنابراین، در بسیاری از دزدی ها، همه شرایط ذکر شده در فقه و حقوق، جمع نمی شود و نمی توان آن حدّ خاص را بر دزد جاری کرد. امام خمینی رحمه الله شرایط متعددی را برمی شمرد که در صورت تحقق آنها، سارق، مستحق قطع دست (چهار انگشت) می شود. از جمله آن شرایط، می توان این موارد را نام برد:

۱. بلوغ (اگر کودکی سرقت کرد، حد نمی خورد، بلکه حاکم بر اساس صلاح دید خود، او را تأدیب می کند)؛

۲. عقل؛

۳. اختیار؛

۴. نبود اضطرار؛

۵. سارق، خود به حرز (مکان نگهداری کالا) دستبرد بزند؛

۶. سارق، خودش یا با مشارکت دیگران کالا را از حرز خارج سازد؛

۷. سارق، پدر صاحب مال نباشد؛

۸. مخفیانه دزدی شود. (۱)

گلبانگ حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

مواردی مصداق حد دزدی نمی شود

توسعه در معنای دزدی

مواردی مصداق حد دزدی نمی شود

مواردی مصداق حد دزدی نمی شود

۱. امام علی علیه السلام : «لا ـ أقطَعُ فی الدَّغارَهِ المُعلَنَهِ و هِیَ الخُلْسَهُ و لکنْ اُعَزِّرُهُ؛ در اختلاس و ربودنِ آشکار دست نمی بُرم، اما رباینده را تعزیر می کنم».(۲)

۲. امام علی علیه السلام : «أربَعةٌ لا قَطعَ علَيهِم: المُختَلِسُ، و الغُلُولُ، و مَن سَرَقَ مِنَ

۱- تحریر الوسیله، ج۲، ص ۴۳۴.

۲- الکافی، ج۷، ص ۲۲۵، ح ۱.

ص: ۱۱۲

الغَنیمَهِ، و سَرِقَهُ الأجیرِ؛ فإنّها خِیانَهٌ؛ چهار نفرنـد که قطع دست ندارنـد: اختلاس کننـده، کسـی که خیانت کند، کسـی که از غنیمت بدزدد، و دزد اجیر؛ زیرا کار اینها خیانت محسوب می شود [نه دزدی. پس کیفر دیگری دارند]».(۱)

۳. امـام علی علیه السـلام : «لَیسَ علی الطَّرّارِ و المُختَلِسِ قَطعٌ، لأنّهـا دَغارَهٌ مُعلَنَهٌ، و لکنْ یُقطَعُ مَن یَأخُـذُ و یُخفِی؛ جیب بر و اختلاس کننده، قطع دست ندارند؛ چون کار آنها ربودن علنی است. کسی دستش قطع می شود که در خفا بدزدد».(۲)

۴. «عنه علیه السـلام فی رجُـلٍ قـد طَرَّ دَراهِمَ مِن رُدْنِ رَجُلٍ إن کانَ طَرَّ مِن قَمیصِهِ الأعلی لَم نَقطَعْهُ، و إن کانَ طَرَّ مِن قَمیصِهِ الأسـفَلِ قَطَعناهُ؛ امام علی علیه السـلام درباره مردی که چند درهم از جیب مردی ربوده بود فرمود: اگر از جیب لباسِ رو ربوده است، دستش را نمی بریم، اما اگر از جیب لباس زیرین ربوده، می بریم».(۳)

۵. امـام باقر علیه السـلام : «قَضـی أمیر المؤمنین علیه السـلام فی رَجُلَینِ سَرَقا مِن مالِ اللّهِ، أحَـدُهُما عَبـدٌ لِمالِ اللّهِ، و الآخَرُ مِن عُرْضِ الناسِ فقال: أمّا هـذا فَمِن مالِ اللّه لیس علیه شـیء من مالِ اللّه أکَلَ بعضُهُ بَعضا، و أمّا الآخَرُ فقـدّمه فَقَطَعَ یَدَهُ.؛ امام علی علیه السـلام درباره دو نفر که از بیت المال دزدی کردنـد، قضاوت کرد. یکی از آنان، غلامی بود که خود جزء بیت المال بود و دیگری یکی از مردم بـود. [پس حضـرت] فرمـود: «این یکی خـود جزء بیت المـال است و دسـتش بریـده نمی شـود؛ زیرا جزئی از بیت المـال، جزء دیگری از آن را خورده است؛ اما آن دیگری را بیاوریدش. آن گاه دستش را برید».(۴)

۱- الکافی، ج۷، ص ۲۲۵، ح ۶.

۲- بحارالانوار، ج۷۹، ص ۱۸۶، ح ۱۹.

۳- الکافی، ج۷، ص ۲۲۶، ح ۸.

۴- الکافی، ج۷، ص ۲۶۴، ح ۲۴؛ وسائل الشیعه، ج۱۸، ص ۵۱۸، باب ۲۴.

ص: ۱۱۳

۶. امام باقر یا امام صادق علیهما السلام : «لا یُقطَعُ إلّا مَن نَقَبَ بَیتا أو کَسِرَ قُفلًا؛ فقط دست دزدی قطع می شود که از طریق سوراخ کردن دیوار یا شکستن قفل وارد خانه ای شود».(۱)

۷. امام صادق علیه السلام : «إنّ امیر المؤمنین علیه السلام اُتی برجل اختَلَسَ دُرَّةً مِن اُذُنِ جاریَةٍ قال: هذِهِ الدَّغارَةُ المُعلَنَهُ، فَضَرَبَهُ و حَبَسَهُ؛ امام علی علیه السلام درباره مردی که مرواریدی از گوش دختری به زور ربوده بود، فرمود: این ربودن آشکار است. سپس او را تازیانه زد و زندانی کرد».(۲)

۸. امام صادق علیه السلام : «لا یُقطَعُ الأجیرُ و الضَّیفُ إذا سَرَقَ؛ لأنَّهُما مُؤتَمَنانِ؛ مزدور (کارگر) و میهمان اگر دزدی کنند، دستشان قطع نمی شود (کیفر دیگری دارند)؛ چون آنها امین به شمار رفته بوده اند».(۳)

۹. امام صادق علیه السلام : «لا یُقطَعُ السّارِقُ فی عامِ سَنَةٍ یَعنِی فی عامِ مَجاعَةٍ ؛ در سال های قحطی و گرسنگی، دست دزد قطع نمی شود».(۴)

۱۰. امام صادق علیه السلام : «السّارقُ إذا جاءَ مِن قِبَلِ نَفسِهِ تائبا إلی اللّهِ، و رَدَّ سَرِقَتَهُ عَلی صاحِبِها، فلا قَطعَ علَیهِ؛ دزد اگر خود بیاید و خود را معرفی و به درگاه خدا توبه کند و مال دزدی را به صاحبش برگرداند، دستش قطع نمی شود».(۵)

توسعه در معنای دزدی

توسعه در معنای دزدی

۱. امام علی علیه السلام در خطبه ای درباره فضایل اهل بیت علیهم السلام فرمود: «نَحنُ الشِّعارُ و الأصحابُ، و الخَزَنَهُ و الأبوابُ، و لا تُؤتَی البُیوتُ إلّا مِن أبوابِها، فَمَن

۱- وسائل الشیعه، ج۱۸، ص ۵۱۰، ح ۵.

۲- وسائل الشیعه، ج۱۸، ص ۲۲۶، ح ۱.

۳- علل الشرائع، ص ۵۳۵، ح ۱.

۴- الکافی، ج ۷، ص ۲۳۱، ح ۲.

۵- تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۲۲، ح ۴۸۹.

ص: ۱۱۴

أتاها مِن غَیرِ أبوابِها سُمِّیَ سارِقا؛ ماییم خاصان و اصحاب [رسول خدا] و خزانه داران و دروازه ها[ی علم]. به هر خانه ای جز از دَرِ آن نشاید وارد شد و هرکس جز از آن درها وارد گردد، دزد نامیده شود».(۱)

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. عقیل، مهمان علی علیه السلام

۲. درِ توبه برای شریرترین دزدها هم باز است

۳. نرمش در مسائل شخصی و صلابت در مسائل اصولی

۴. شأن نزول آیه ۳۳ سوره مائده

۱. عقیل، مهمان علی علیه السلام

۱. عقیل، مهمان علی علیه السلام

«عقیل در زمان خلافت برادرش، امیرالمؤمنین، علی علیه السلام به عنوان میهمان به خانه آن حضرت در کوفه وارد شد. علی علیه السلام به فرزند خویش، حسن بن علی علیه السلام ، اشاره کرد که جامه ای به عمویت هدیه کن. امام حسن علیه السلام یک پیراهن و یک ردا از مال شخصی خود به عموی خویش عقیل تعارف و اهدا کرد. شب فرا رسید و هوا گرم بود. علی علیه السلام و عقیل روی بام دارالاماره، نشسته مشغول گفت وگو بودند. موقع صرف شام رسید. عقیل که خود را میهمان دربار خلافت می دید، طبعاً انتظار سفره رنگینی داشت، ولی برخلاف انتظار وی سفره بسیار ساده و فقیرانه ای آورده شد. با کمال تعجب پرسید: غذا هرچه هست همین است؟

علی علیه السلام : مگر این نعمت خدا نیست؟ من که خدا را بر این نعمت ها بسیار شکر می کنم و سپاس می گویم.

عقیل: پس باید حاجت خویش را زودتر بگویم و مرخص شوم. من مقروضم و زیر بار قرض مانده ام. دستور فرما هرچه زودتر قرض مرا ادا کنند و هر مقدار می خواهی به برادرت کمک کنی بکن، تا زحمت را کم کرده، به خانه خویش برگردم.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴ .

ص: ۱۱۵

چقدر مقروضی؟

صدهزار درهم.

اوه، صدهزار درهم! چقدر زیاد! متأسفم برادرجان که این قدر ندارم که قرض های تو را بدهم، ولی صبر کن موقع پرداخت حقوق برسد، از سهم شخصی خودم برمی دارم و به تو می دهم و شرط مواسات و برادری را بجا خواهم آورد. اگر نه این بود که عائله خودم خرج دارند، تمام سهم خودم را به تو می دادم و چیزی برای خود نمی گذاشتم.

. ... صبر کنم تا وقت پرداخت حقوق برسد؟! بیت المال و خزانه کشور در دست تو است و به من می گویی صبر کن تا موقع پرداخت سهمیه ها برسد و از سهم خودم به تو بدهم؟! تو هر اندازه بخواهی می توانی از خزانه و بیت المال برداری. چرا مرا به رسیدن موقع پرداخت حقوق حواله می کنی؟! به علاوه مگر تمام حقوق تو از بیت المال چقدر است؟ فرضاً تمام حقوق خودت را به من بدهی چه دردی از من دوا می کند؟

من از پیشنهاد تو تعجب می کنم. خزانه دولت پول دارد یا ندارد، چه ربطی به من و تو دارد؟! من و تو هم هر کدام فردی هستیم مثل سایر افراد مسلمین. راست است که تو برادر منی و من باید تا حدود امکان از مال خودم به تو کمک و مساعدت کنم، اما از مال خودم، نه از بیت المال مسلمین.

مباحثه ادامه داشت و عقیل با زبان های مختلف اصرار و سماجت می کرد [و می گفت:] اجازه بده از بیت المال پول کافی به من بدهند، تا من دنبال کار خود بروم.

آنجا که نشسته بودند، به بازار کوفه مشرف بود. صندوق های پول

ص: ۱۱۶

تجار و بازاری ها از آنجا دیده می شد. در این بین که عقیل اصرار و سماجت می کرد، علی علیه السلام به عقیل فرمود:

اگر باز هم اصرار داری و سخن مرا نمی پذیری، پیشنهادی به تو می کنم، اگر عمل کنی می توانی تمام دین خویش را بپردازی و بیش از آن هم داشته باشی.

چه کار کنم؟

در این پایین، صندوق هایی است. همین که خلوت شد و کسی در بازار نماند، از اینجا پایین برو و این صندوق ها را بشکن و هرچه دلت می خواهد بردار!

صندوق ها مال کیست؟

مال این مردم کسبه است؛ اموال نقدینه خود را در آنجا می ریزند.

عجب! به من پیشنهاد می کنی که صندوق مردم را بشکنم و مال مردم بیچاره ای [را] که به هزار زحمت به دست آورده و در این صندوق ها ریخته و به خدا توکل کرده و رفته اند، بردارم و بروم؟

پس تو چطور به من پیشنهاد می کنی که صندوق بیت المال مسلمین را برای تو باز کنم؟ مگر این مال متعلق به کیست؟ این هم متعلق به مردمی است که خود، راحت و بی خیال در خانه های خویش خفته اند. اکنون پیشنهاد دیگری می کنم، اگر میل داری این پیشنهاد را بپذیر.

دیگر چه پیشنهادی؟

اگر حاضری شمشیر خویش را بردار، من نیز شمشیر خود را برمی دارم، در نزدیکی کوفه شهر قدیم «حیره» است. در آنجا بازرگانان عمده و ثروتمندان بزرگی هستند، شبانه هر دو بر یکی از آنها شبیخون می زنیم و ثروت کلانی به دست می آوریم.

ص: ۱۱۷

برادر جان! من برای دزدی نیامده ام که تو این حرف ها را می زنی. من می گویم از بیت المال و خزانه کشور که در اختیار تو است اجازه بده پولی به من بدهند تا من قروض خود را بدهم.

اتفاقاً اگر مال یک نفر را بدزدیم، بهتر است از اینکه مال صدها هزار مسلمان، یعنی مال همه مسلمین را بدزدیم. چطور شد که ربودن مال یک نفر با شمشیر دزدی است، ولی ربودن مال عموم مردم دزدی نیست؟ تو خیال کرده ای دزدی فقط منحصر است به اینکه کسی به دیگری حمله کند و با زور، مال او را از چنگالش بیرون بیاورد؟! شنیع ترین اقسام دزدی همین است که تو به من پیشنهاد می کنی».(۱)

۲. درِ توبه برای شریرترین دزدها هم باز است

۲. درِ توبه برای شریرترین دزدها هم باز است

«فضیل بن عیاض، در ابتدا دزد بود. بعد تحولی در او پیدا شد، تمام گناهان را کنار گذاشت، توبه واقعی کرد و بعدها یکی از بزرگان شد. او نه فقط مرد باتقوایی شد، بلکه معلم و مربی عده دیگری شد، درحالی که قبلاً یک دزد سر گردنه گیری بود که مردم از بیم او راحتی نداشتند. یک شب از دیواری بالا می رود، روی دیوار می نشیند و می خواهد از آن پایین بیاید. اتفاقاً مرد عابد و زاهدی شب زنده داری می کرد، نماز شب می خواند، دعا می خواند، قرآن می خواند و صدای حزین قرآن خواندنش به گوش می رسید. ناگهان صدای قرآن خوان را شنید که اتفاقاً به این آیه رسیده بود: «الَمْ یَأْنِ لِلَّذینَ امَنوا انْ تَخْشَعَ قُلوبُهُمْ لِذِکْرِ الله؛ آیا وقت آن نرسیده که مدعیان ایمان، قلبشان با یاد خدا نرم و آرام شود؟ یعنی تا کی

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۷۵.

ص: ۱۱۸

قساوت قلب، تا کی تجرّی و عصیان، تا کی پشت به خدا کردن؟!»(۱) آیا وقت روبرگرداندن، رو کردن به سوی خدا نیست؟ آیا وقت جدا شدن از گناهان نیست؟ این مرد که این جمله را روی دیوار شنید، گویی به خود او وحی شد، گویی مخاطب شخص اوست؛ همان جا گفت: خدایا! آری، وقتش رسیده است، الآن هم وقت آن است. از دیوار پایین آمد و بعد از آن، دزدی، شراب، قمار و هرچه را که احیاناً مبتلا به آن بود، کنار گذاشت. از همه هجرت کرد و دوری گزید. تا حدی که برای او مقدور بود، اموال مردم را به صاحبانشان پس داد یا لااقل استرضا کرد، حقوق الهی را ادا کرد، جبران مافات کرد. پس این هم مهاجر است؛ یعنی از سیّئات و گناهان دوری گزید».(۲)

«این مرد اصلاً اهل مرو است. ایرانی عرب نژاد است..... کتاب مصباح الشریعه منسوب به اوست و می گویند آن کتاب، یک سلسله درس هایی است که از امام صادق علیه السلام گرفته است. محدث متبحر قرن اخیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری، در خاتمه مستدرک به این کتاب اظهار اعتماد کرده است. فضیل در سال ۱۸۷ درگذشته است».(۳)

۳. نرمش در مسائل شخصی و صلابت در مسائل اصولی

۳. نرمش در مسائل شخصی و صلابت در مسائل اصولی

«فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ الله لِنْتَ لَهُمْ.» (آل عمران: ۱۵۹) خدا به پیغمبرش خطاب می کند: ای پیامبر گرامی! به موجب رحمت الهی به تو، در پرتو لطف خدا تو نسبت به مسلمین اخلاق لَیِّن و نرم و بسیار ملایمی داری، نرمش

۱- حدید: ۱۶.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۵۹۱ (با اندکی تغییر).

۳- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۵۶۳.

ص: ۱۱۹

داری، ملایم هستی؛ روحیه تو روحیه ای است که با مسلمین همیشه در حال ملایمت و حلم و بردباری و حسن خلق و حسن رفتار و تحمل و عفو و امثال اینها هستی.

«وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضّوا مِنْ حَوْلِکَ.» (آل عمران: ۱۵۹) اگر این خلق و خوی تو نبود، اگر به جای این اخلاق نرم و ملایم، اخلاق خشن و درشتی داشتی، مسلمانان از دور تو پراکنده می شدند؛ یعنی این اخلاق تو خود یک عاملی است برای جذب مسلمین. این خودش نشان می دهد که رهبر، مدیر و آنکه مردم را به اسلام دعوت می کند و می خواند، یکی از شرایطش این است که در اخلاق شخصی و فردی، نرم و ملایم باشد...

پیغمبر ملایم بود و باید یک رهبر ملایم باشد، مقصود این است که پیغمبر در مسائل فردی و شخصی نرم و ملایم بود، نه در مسائل اصولی و کلی. در آنجا (در مسائل اصولی) پیغمبر صددرصد صلابت داشت؛ یعنی انعطاف ناپذیر بود. یک وقت کسی رفتار بدی راجع به شخص پیغمبر می کرد، مثلاً به شخص پیغمبر اهانت می کرد. این، مسئله ای بود مربوط به شخص خودش. یک وقت کسی قانون اسلام را نقض می کرد، مثلاً ـ دزدی می کرد. آیا اینکه می گوییم پیغمبر نرم بود مقصود چیست؟ آیا یعنی اگر کسی شرب خمر می کرد، پیغمبر می گفت مهم نیست، تازیانه به او نزنید، مجازاتش نکنید؟! آن، دیگر مربوط به شخص پیغمبر نبود، مربوط به قانون اسلام بود. آیا اگر کسی دزدی می کرد باز پیغمبر می گفت مهم نیست، لازم نیست مجازات بشود؟! ابداً. پیغمبر در سلوک فردی و در امور شخصی، نرم و ملایم بود، ولی در تعهدها و مسئولیت های اجتماعی نهایت درجه صلابت داشت. مثالی عرض می کنم:

ص: ۱۲۰

شخصی می آید در کوچه، جلوی پیغمبر را می گیرد، مدعی می شود که من از تو طلبکارم، طلب مرا الآن باید بدهی. پیغمبر می گوید: اولاً تو از من طلبکار نیستی و بیخود ادعا می کنی؛ و ثانیاً الآن پول همراهم نیست، اجازه بده بروم. می گوید: یک قدم نمی گذارم آن طرف بروی (پیغمبر هم می خواهد برود در نماز شرکت کند) همین جا باید پول من را بدهی و دین مرا بپردازی. هرچه پیغمبر با او نرمش نشان می دهد، او بیشتر خشونت می ورزد تا آنجا که با پیغمبر گلاویز می شود و ردای پیغمبر را لوله می کند، دور گردن ایشان می پیچد و می کشد که اثر قرمزی اش در گردن پیغمبر ظاهر می شود. مسلمین می آیند که چرا پیغمبر دیر کرد، می بینند یک یهودی چنین ادعایی دارد. می خواهند خشونت کنند، پیغمبر می گوید: کاری نداشته باشید، من خودم می دانم با رفیقم چه کنم. آن قدر نرمش نشان می دهد که یهودی همان جا می گوید: «اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا الله وَ اشْهَدُ انَّکَ رَسولُ الله» و می گوید تو با چنین قدرتی که داری این همه تحمل [نشان می دهی؟!] این تحمل، تحمل یک فرد عادی نیست، پیغمبرانه است.

ظاهراً در فتح مکه است؛ زنی از اشراف قریش دزدی کرده است. به حکم قانون اسلام دست دزد باید بریده شود. وقتی قضیه ثابت و مسلّم شد و زن اقرار کرد که دزدی کرده ام، می بایست حکم درباره او اجرا می شد. اینجا بود که توصیه ها و وساطت ها شروع شد. یکی گفت: یا رسول الله! اگر می شود از مجازات صرف نظر کنید، این زن دختر فلان شخص است که می دانید چقدر محترم است. آبروی یک فامیل محترم از بین می رود. پدرش آمد، برادرش آمد، دیگری آمد که آبروی یک فامیل محترم از بین می رود. هرچه گفتند، فرمود: محال و ممتنع است. آیا می گویید من قانون اسلام را

ص: ۱۲۱

معطل کنم؟! اگر همین زن یک زن بی کس می بود و وابسته به یک فامیل اشرافی نمی بود، همه شما می گفتید بله دزد است، باید مجازات بشود.

آفتابه دزد مجازات بشود، یک فقیر که به علت فقرش مثلاً دزدی کرده مجازات بشود، ولی این زن به دلیل اینکه وابسته به اشراف قریش است و به قول شما آبروی یک فامیل اشرافی از بین می رود مجازات نشود؟! قانون خدا تعطیل بردار نیست.

ابداً شفاعت ها و وساطت ها را نپذیرفت.

پس پیغمبر در مسائل اصولی هرگز نرمش نشان نمی داد، در حالی که در مسائل شخصی فوق العاده نرم و مهربان بود و فوق العاده عفو داشت و باگذشت بود. پس اینها با یکدیگر اشتباه نشود».(۱)

۴. شأن نزول آیه ۳۳ سوره مائده

۴. شأن نزول آیه ۳۳ سوره مائده

خداوند در سوره مائده می فرماید:

إِنَّما جَزاءُ الَّذينَ يُحارِبُونَ الله وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْديهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظيمٌ. (مائده: ۳۳)

کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می کنند [و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند] فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا [چهار انگشت از] دست [راست] و

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، صص ۱۷۳ ۱۷۸.

ص: ۱۲۲

پای [چپ] آنها، به عکس یکدیگر بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست، و در آخرت مجازات عظیمی دارند.

«در شان نزول این آیه چنین نقل کرده اند که جمعی از مشرکان خدمت پیامبر آمدند و مسلمان شدند، اما آب و هوای مدینه به آنها نساخت، رنگ آنها زرد و بدنشان بیمار شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای بهبودی آنها دستور داد به خارج مدینه، در نقطه خوش آب و هوایی از صحرا که شترانِ زکات را در آنجا به چرا می بردند، بروند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا، از شیر تازه شتران به حد کافی استفاده کنند. آنها چنین کردند و بهبودی یافتند، اما به جای تشکر از پیامبر چوپان های مسلمان را دست و پا بریده چشمان آنها را از بین بردند و سپس دست به کشتار آنها زدند و شتران زکات را غارت کرده، از اسلام بیرون رفتند.

پیامبر دستور داد آنها را دستگیر کردند و همان کاری که با چوپان ها انجام داده بودند، به عنوان مجازات درباره آنها انجام یافت؛ یعنی چشم آنها را کور کردند و دست و پای آنها را بریدند و [سپس آنان را] کشتند تا دیگران عبرت بگیرند و مرتکب این اعمال ضد انسانی نشوند. آیه فوق در باره این گونه اشخاص نازل گردید و قانون اسلام را در مورد آنها شرح داد».(۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. قوانین جزایی اسلام برای بازدارندگی است، نه انتقام جویی. واژه «نکال» که در آیه ۳۸ سوره مائده آمده است: «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا

۱- تفسیرنمونه، صص ۳۵۸ و ۳۵۹.

ص: ۱۲۳

أَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ الله وَ الله عَزیزٌ حَکیمٌ؛ و مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببُرید، و خداوند توانا و حکیم است.» این آیه به معنای امر بازدارنده است. «نکال» به عقوبتی گفته می شود که مایه عبرت دیگران باشد.

۲. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بدترین نوع سرقت را سرقت نماز و ناقص انجام دادن رکوع و سجود دانسته است.

۳. اسلام پیش از بریدن دست، بر اهمیت و لزوم کار و اداره زندگی از طریق بیت المال، بستگان نزدیک، قرض الحسنه، تعاون و... تأکید می کند. با این حال، فقر بهانه و مجوّز سرقت نیست.

۴. کیفر زن و مرد در مسئله سرقت، یکسان است.

۵. امنیت جامعه باید با قاطعیت حفظ شود.

۶. در قوانین کیفری اسلام، در کنار تنبیه مجرم، عبرت گیری دیگران هم مورد نظر است.

۷. مالکیت شخصی و امنیت اجتماعی به قدری مهم است که برای حفظ آن، باید دست دزد قطع شود.

۸. اگر سارق پیش از دستگیری توبه کند و مال را پس دهد، هم در دنیا بخشیده می شود و هم در آخرت، ولی پس از دستگیر شدن، حد اجرا می شود و نقش توبه تنها برای قیامت است.

۹. سرقت در مرحله نخست ستم به خود؛ و در مرحله دوم ستم به جامعه و تجاوز به امنیت آن است.(۱)

۱۰. قرآن کریم در همه موارد درصدد اصلاح انسان است. بنابراین،

۱- مراجعه شود به تفسیر نور، ذیل آیه ۳۸ و ۳۹ سوره مائده.

ص: ۱۲۴

در آیه ۳۹ سوره مائده در مورد دزد، بحث توبه را مطرح می کند. خداوند با این آیه، آنان را به بازگشت و اصلاح گذشته ترغیب می کند و اعلام می دارد که خداوند غفور و رحیم است؛ یعنی توبه سارق، می تواند رحمت و غفران الهی را جلب کند.

۱۱. تشریع حدّ سرقت، جلوه ای از عزت و حکمت خداوند است: «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالاً مِنَ الله وَ الله عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است». (مائده: ۳۸)

۱۲. تشریع حدّ سرقت، زمینه ساز پرهیز از سرقت است: «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالاً مِنَ الله وَ الله عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است». (مائده: ۳۸)

۱۳. دست مرد و زن سارق را قطع کنید «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما.» در این آیه، حدّ مرد دزد بر زن دزد مقدم داشته شده، در حالی که در آیه حدّ زناکار، زن زانیه بر مرد زانی مقدم است. این تفاوت شاید به این دلیل باشد که در سرقت، عامل اصلی، بیشتر مردان هستند؛ و در ارتکاب زنا عامل و محرک مهم تر، زنان بی بند و بار!

سپس می گوید: این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده اند و مجازاتی است از طرف خداوند. «جَزاءً بِما كَسَبا نَكالاً مِنَ الله».

در حقیقت، این جمله اشاره به این مطلب است که اولاً این کیفر، نتیجه کار خودشان است و چیزی است که برای خود خریده اند؛ ثانیاً، هدف از آن پیشگیری و بازگشت به حق و عدالت است (زیرا نکال به معنای مجازاتی است که به منظور پیشگیری از گناه و ترک آن انجام

ص: ۱۲۵

می شود. این کلمه در اصل، به معنای لجام و افسار است و به هر کاری گفته شده است که از انحراف جلوگیری کند). در پایان آیه برای رفع این توهم که این مجازات عادلانه نیست، می فرمایـد: خداوند هم توانا و قدرتمند است. بنابراین، دلیلی ندارد که از کسـی انتقام بگیرد. همچنین حکیم است. بنابراین، دلیلی ندارد که کسی را بی حساب مجازات کند (و الله عزیز حکیم).

خداونـد در آیه بعد، راه بازگشت را به روی آنها گشوده است و می فرماید: «فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ الله يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ الله غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ کسـی که بعـد از این سـتم، توبه کنـد و در مقام اصـلاح و جبران برآید، خداوند او را خواهد بخشـید، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است». (مائده: ۳۹)

آیا به وسیله توبه تنها، گناه سارق بخشوده می شود یا حدّ سرقت (بریدن دست) نیز ساقط خواهد شد؟ در میان فقهای ما معروف این است که اگر قبل از ثبوت سـرقت در دادگاه اسلامی، توبه کند، حدّ سرقت نیز از او برداشته می شود، ولی هنگامی که با شهادت دو شاهد عادل، جرم او ثابت شد، با توبه از بین نمی رود.

در حقیقت، تـوبه راسـتین که در آیه به آن اشـاره شـده، تـوبه ای است که قبـل از ثبـوت حکم در محکمه صورت گیرد؛ و گرنه هر سارقی هنگامی که خود را در معرض مجازات دیـد، اظهار توبه خواهـد کرد و موردی برای اجرای حق، باقی نخواهـد ماند. به تعبیر دیگر، توبه اختیاری آن است که پیش از ثبوت جرم در دادگاه صورت گیرد.

۱۴. شرایط مجازات سارق

از مجموع روایات اسـلامی، اسـتفاده می شود که اجرای این حـدّ اسـلامی (بریـدن دست) شـرایط زیادی دارد که بـدون تحقق آنها، اقدام به

ص: ۱۲۶

این کار جایز نیست، از جمله:

یک کالایی که سرقت شده باید دست کم یک ربع دینار باشد.

دو از جای محفوظی مانند خانه و مغازه و جیب های داخلی سرقت شود.

سه در قحط سالی که مردم گرسنه اند و راه به جایی ندارند، نباشد.

چهار سارق، عاقل و بالغ باشد و در حال اختیار، سرقت کرده باشد.

پنج سرقت پدر از مال فرزند، یا سرقت شریک از مال مورد شرکت، این حکم را ندارد.

شش سرقت میوه از درختان باغ را نیز از این حکم استثنا کرده اند.

هفت همه مواردی که احتمال اشتباه برای سارق، در میان باشد که شاید مال خود را به مال دیگری اشتباه گرفته است، از این حکم مستثنی است.

و شرایط دیگر که شرح آن در کتاب های فقهی آمده است.

البته منظور از بیان شرایط یاد شده، این نیست که سرقت تنها در صورت اجتماع این شرایط، حرام است، بلکه منظور این است که اجرای حدّ قطع دست، ویژه این شرایط است؛ وگرنه سرقت به هر شکل و به هر اندازه، در اسلام حرام است.

۱۵. اندازه قطع دست سارق

حکم فقهای ما با استفاده از روایات اهل بیت علیهم السلام ، این است که تنها چهار انگشت از دست راست بریده می شود، نه بیشتر؛ اگرچه فقهای اهل تسنن بیش از این حد گفته اند.

۱۶. آیا این مجازات اسلامی خشونت آمیز است؟

بارها این ایراد از طرف مخالفان اسلام یا مسلمانان کم اطلاع مطرح

ص: ۱۲۷

شده است که این مجازات اسلامی بسیار شدید به نظر می رسد و اگر قرار باشد این حکم در دنیای امروز اجرا شود، باید بسیاری از دست ها را برید. افزون بر آن، اجرای این حکم سبب می شود که سارق، گذشته از اینکه عضوی مهم از بدن خود را از دست دهد، تا پایان عمر انگشت نما باشد.

در پاسخ این ایراد، باید به این حقیقت توجه داشت که اولاً، همان طور که در شرایط این حکم گفتیم، هر سارقی مشمول این حکم نخواهد شد، بلکه تنها گروهی از سارقان خطرناک، مشمول آن می شوند.

ثانیاً، با توجه به اینکه راه اثبات جرم در اسلام شرایط خاصی دارد، این موضوع باز هم کاهش می یابد.

ثالثاً، بسیاری از ایرادهای افراد کم اطلاع بر قوانین اسلام، به این دلیل است که یک حکم را به طور مستقل و بدون توجه به احکام دیگر بررسی می کنند. به دیگر سخن، آن حکم را در یک جامعه صددرصد غیر اسلامی فرض می کنند، در حالی که اسلام تنها این یک حکم نیست، بلکه مجموعه احکامی است که اجرای آنها در اجتماع، سبب تحقق عدالت اجتماعی، مبارزه با فقر، تعلیم و تربیت صحیح، آموزش و پرورش کافی، آگاهی و بیداری و تقوا می شود. در این صورت، مشمولان این حکم، بسیار اندک خواهند بود. البته منظور این نیست که در جوامع امروز این حکم نباید اجرا شود، بلکه منظور این است که هنگام داوری و قضاوت، باید تمام این جوانب را در نظر گرفت.

حکومت اسلامی، موظف است نیازهای ابتدایی زندگی را برای تمام افراد ملت خود فراهم سازد، و به آنها آموزش لازم را بدهد و از نظر اخلاقی نیز تربیتشان کند. بدیهی است در چنان محیطی، خطاکاران بسیار کم خواهند شد.

ص: ۱۲۸

رابعاً، اگر امروز دزدی فراوان است، به این دلیل است که چنین حکمی اجرا نمی شود. در جوامعی که این حکم اسلامی اجرا می گردد (مانند عربستان سعودی که تا سال های اخیر این حکم در آن اجرا می شد) امنیت بسیار بالایی از نظر مالی بر آنها حکم فرماست.

بسیاری از زائران خانه خدا، با چشم خود، چمدان ها یا کیف های پول را در کوچه و خیابان های حجاز دیده اند که هیچ کس جرئت دست درازی به آنها را ندارد؛ مأموران اداره جمع آوری گم شده ها، آنها را به اداره مربوط می برند و صاحب آنها با دادن نشانه، مال خود را تحویل می گیرد.

بیشتر مغازه ها در شب ها نیز حفاظی ندارند و در عین حال کسی از آنها سرقت نمی کند.

جالب اینکه این حکم اسلامی با اینکه قرن ها اجرا می شد و در پناه آن، مسلمانان از آغاز اسلام در امنیت و رفاه می زیستند، در مورد تعداد بسیار کمی اجرا شده است. آیا بریدن چند دست خطاکار، برای امنیت چند قرن یک ملت، قیمت گزافی است که پرداخت می شود؟(۱)

منابع دیگر

منابع دیگر

بری، جوی ویلت، دزدی؟! نه !، مترجم: امیر صالحی طالقانی، تهران، انتشارات نوای مدرسه، ۱۳۸۷.

جوادی، محمود، بررسی اختلالات رفتاری در نوجوانان (دزدی) شناخت علل و راهکارها، تهران، نذیر، ۱۳۸۱.

۱- تفسیرنمونه، ج ۴، صص ۳۷۴ ۳۷۹ (با تغییر).

ص: ۱۲۹

حبیب زاده، محمدجعفر، سرقت در حقوق کیفری ایران، تهران، انتشارات دادگستر، ۱۳۸۹.

حسینی، نیره السادات، کودک و دزدی کردن، انتشارات قدس رضوی، ۱۳۸۸.

رمضانی، احمد، اختلاس (بررسی فقهی و حقوقی)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سازمان انتشاراتی، ۱۳۸۳.

صفاری، علی و عذرا محمدی، سرقت در ایران، تهران، انتشارات سلمان، ۱۳۸۵.

مظفری زاده، سجاد، کلاهبرداری، سرقت، خیانت در امانت، تهران، انتشارات پندار پارس، ۱۳۹۰.

نقدیابی، شهرام، فرهنگ واژگان مبارزه با سرقت، تهران، نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، پلیس آگاهی، انتشارات کارآگاه، ۱۳۹۰.

ص: ۱۳۰

ص: ۱۳۱

۴. دشمن شناسی و دشمن ستیزی

اشاره

۴. دشمن شناسی و دشمن ستیزی

امام علی علیه السلام :

«مَن نامَ لَم یُنَمْ عَنهُ؛ هرکس از دشمن خود غافل باشد، دشمن از او غافل نباشد».(۱)

اسلام به عنوان دین الهی، به مسائل فردی و اجتماعی توجه کامل دارد. از مباحث مهمی که با زندگی اجتماعی انسان آمیخته بوده و هست، دشمنی است. از دشمنی شیطان با انسان که بگذریم، در میان فرزندان آدم نیز از همان ابتدای آفرینش، دشمنی گزارش شده است، دشـمنی هابیل و قابیل، دشـمنی دو برادر. راستی ریشه این دشـمنی چه بود؟ به نظر می رسد ریشه این نوع دشمنی به بعضی از ویژگی هـای منفی اخلاقی انسان ماننـد حسادت، خودخواهی و هواهای نفسانی بر می گردد. بنابراین، یکی از دشـمنان انسان، نفس خود اوست؛ نفس اماره.

بحث دشمن و دشمنی را از جنبه های مختلف می توان بررسی کرد.

۱- نهج البلاغه، الکتاب ۶۲.

ص: ۱۳۲

برای مشخص شدن بحث، لازم است ابتدا پرسش هایی درباره آن مطرح شود:

معنای دشمن و دشمنی چیست؟

دشمن شناسی چه اهمیتی دارد؟

شاخص ها و معیار های دشمنی کدام است؟

عوامل دشمنی چیست؟

دشمنی چه آثاری دارد؟

چه تحلیلی برای دشمنی انسان ها وجود دارد؟

سرسخت ترین دشمن انسان کیست؟

۱. معنای دشمن و دشمنی

۱. معنای دشمن و دشمنی

دشمن در مقابل دوست و دشمنی در مقابل دوستی و محبت قرار دارد. دشمنی به معنای نفرت، بد داشتن و کینه توزی است. واژگانی که در آیات و روایات، معادل دشمنی است، واژه «عدو» و «خصم» است. اهل لغت در این باره می نویسند:

عدو:

العَدْو: تجاوز و درگذشتن از حدّ است... واژه عَدْو:

۱. گاهی به اعتبار «قلب و دل» است که آن را العَدَاوَه و المُعَادَاه می گویند؛ یعنی کینه توزی و دشمنی در دل پنهان داشتن؛

۲. و زمانی به اعتبار راه رفتن گفته می شود: العَدْو: دویدن و هروله؛

۳. گاهی به اعتبار کوتاهی نمودن از عدالت و افساد در معامله، وقتی گفته می شود: له العُدْوَان و العَدْو: [یعنی] در معامله بی عدالتی و ظلم و خصومت دارد. خداوند در قرآن می فرماید: «فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَیرِ عِلْمٍ؛

ص: ۱۳۳

بدون آگاهی و علم، و از روی جهالت، خدای را خصمانه و ظالمانه سبّ می کند». (انعام: ۱۰۸)

۴. و گاهی به اعتبار مکان آرمیدن و قرار گرفتن است، [که در این موارد] گفته می شود: له العَدْوَاء: ناآرام و نامطمئن است.

رجلٌ عَدُوٌّ و قومٌ عَدُوٌّ: مرد و قومی کینه توز (که مثل واژه عدل، در جمع و مفرد یکی است). در آیه گفت: «بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ». (بقره: ۳۶)؛ درباره آغاز حیات بشر در زمین است که می گوید بعضی از شما با بعض دیگر دشمن خواهید بود. جمع آن عِدًی و أَعْدَاء است؛ گفت: «وَ یوْمَ یحْشَرُ أَعْداءُ اللَّهِ». (فصلت: ۱۹)

عداوت دو گونه است:

۱. عداوت به قصد دشمنی و خصومت، مثل آیات:

«فَإِنْ کانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَکُمْ.» (نساء: ۹۲) «جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِی عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ». (فرقان: ۳۱)؛ و دشمنی از دیگری و از غیر جنس خود در آیه «عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِ». (انعام: ۱۱۲)

۲. دشمنی و عداوتی که از روی قصد نباشد، بلکه حالتی به او دست می دهد که اذیت می شود؛ همان گونه که از دشمنان مورد اذیت و آزار قرار می گیرد؛ مثل آیه: «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعالَمِین» (شعراء: ۷۷)؛ و آیه ای درباره اولاد که می گوید: «عَدُوًّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ». (تغابن: ۱۴).(۱)

خصم:

الْخَصْمُ مصدر است. خَصَمْتُهُ، یعنی با او به خصومت و نزاع برخاستم.

۱- ترجمه مفردات، ج ۲، صص ۵۶۷ ۵۷۰.

ص: ۱۳۴

اصل «مُخَاصَمَه» این است که طرفین دعوا با یکدیگر گلاویز شوند و هر کدام از طرفین، گوشه بار و کیسه و متاع دیگری را بگیرد و بکشد.

خَصِیم، [یعنی] کسی که زیاد مخاصمه می کند. خداوند در آیه می فرماید: «فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ». (نحل: ۴)(۱)

۲. اهمیت دشمن شناسی

۲. اهمیت دشمن شناسی

پرسش اساسی در بحث دشمن شناسی، این است که آیا دشمن شناسی اهمیت دارد؟ و چرا؟

به نظر می رسد پاسخ این پرسش، روشن است؛ یعنی اگر کسی به معنای دشمن توجه کند، تصدیق می کند که باید دشمن و ترفندهای او را شناخت؛ زیرا همان گونه که از معنای دشمن برمی آید، او کسی است که درصدد بدی کردن، ضربه زدن، و در یک کلام دشمنی کردن است. عقل سلیم حکم می کند که باید دشمنان، به ویژه دشمنان کشور، حکومت و دین؛ ترفندها، نقشه ها، راهبردها و تحرکات آنها را شناخت.

خداوند وقتی از شیطان به عنوان دشمن آدمی یاد می کند، می فرماید که شما هم او را دشمن بگیرید:

«إِنَّ الشَّیطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما یدْعُوا حِزْبَهُ لِیکُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِیرِ؛ البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزبش را به این دعوت می کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند!». (فاطر: ۶)

بر این اساس، افزون بر شناخت دشمن، باید علیه او نیز قیام کرد.

دشمن اگر مجال یابد، دشمنی خود را اعمال می کند، امنیت و آرامش

۱- ترجمه مفردات، ج ۱، ص ۶۰۷.

ص: ۱۳۵

جامعه را بر هم می زند و در پی آن، هرگونه فعالیت علمی، اقتصادی و عمرانی دچار مشکل می شود.

این دستور قرآنی که می فرماید: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ»؛ (انفال: ۶۰)، اهمیت دشمن و دشمنی شیطان را آشکارتر و درک آن را راحت تر خواهد کرد. به عبارت دیگر، هیچ گاه از دشمن نمی توان خواست یا انتظار داشت که دشمنی نکند؛ بلکه لازم است از باب دفاع، او و روش هایش را شناخت؛

زیرا دفاع، مجموعه ای است از شناخت موقعیت موجود، تهیه نقشه و برنامه ریزی برای ترساندن دشمن و... که این مهم، بدون شناخت دشمن و روش های او امکان پذیر نیست.

۳. شاخص ها و معیار های دشمنی

اشاره

۳. شاخص ها و معیار های دشمنی

خداوند در قرآن کریم، شاخص ها و معیارهایی برای شناخت دشمن بیان می کند. توجه به این شاخص ها، از جنبه فردی و اجتماعی و حتی از نظر حکومتی، مفید و شایسته دقت است.

در این مقام، به تعدادی از این شاخص ها و معیارها اشاره می شود:

الف) شر و فساد

الف) شر و فساد

در قرآن کریم، از شر و فساد به عنوان یکی از شاخص های دشمن یاد شده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید! آنها از هیچ شر و فسادی درباره شما کوتاهی نمی کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. [نشانه های] دشمنی از دهان و]کلام شان[آشکار شده؛ و آنچه در دل هایشان پنهان می دارند، از آن مهم تر

ص: ۱۳۶

است. ما آیات و]راه های پیشگیری از شر آنها[را برای شما بیان کردیم، اگر اندیشه کنید!»(۱)

خداونـد در قرآن کریم وقتی از انسـان هـای منافق سـخن می گویـد، می فرمایـد: «[نشانه آنها، این است که] هنگامی که روی برمی گرداننـد [و از نزد تو خـارج می شونـد]، در راه فسـاد در زمین کوشـش می کننـد، و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازنـد؛ [با اینکه می دانند] خدا فساد را دوست نمی دارد».(۲)

ب) دعوت به بدی و زشتی

ب) دعوت به بدی و زشتی

یکی از سـاده ترین راه های شـناخت دشـمن، آن است که انسان ببینـد او را به چه سـمت و سویی دعوت می کننـد. اگر شـخص، یا گروهی، انسان را به کاری دعوت کرد که زشت و ناپسند است یا آثار نامطلوب دارد، مشخص می شود که درصدد دشمنی هستند.

خداوند وقتی می خواهد شیطان را معرفی کند، می فرماید: «یا أَیهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَـدُوٌّ مُبینٌ إِنَّما یأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ؛ ای مردم! از آنچه حلال و پاکیزه در زمین است، بخورید! و از گام های شـیطان پیروی نکنید! چه اینکه او دشـمن آشـکار شـماست. او شما را فقط به بدی ها و کار زشت فرمان می دهد؛ [و نیز دستور می دهد] آنچه را که نمی دانید، به خدا نسبت دهید». (بقره: ۱۶۸ و ۱۶۹)

۱- آل عمران: ۱۱۸.

۲- بقره: ۲۰۵.

ص: ۱۳۷

۴. عوامل دشمنی

اشاره

۴. عوامل دشمنی

عوامل ایجاد دشمنی بین انسا ن ها، متفاوت و متعدد است. بعضی از آنها به خلق و خوی آدمی برمی گردد و برخی به رفتار و کردار انسان ها. در این مقام به تعدادی از آنها اشاره می شود:

الف) خلق و خو های دشمن ساز

اشاره

الف) خلق و خو های دشمن ساز

زیر فصل ها

یک استکبار

دو غرور

یک استکبار

یک استکبار

داستان شیطان و حضرت آدم، برای فرزندان آدم درس ها و پی آمدهای متعددی دارد. در آیات ۳۴ و ۳۶ سوره بقره به سرّ دشمنی ابلیس با حضرت آدم اشاره شده است:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرینَ... فَأَزَلَّهُمَا الشَّیطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما مِمَّا کانا فیهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلی حینٍ. (بقره: ۳۴ و ۳۶)

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، [و به خاطر نافرمانی و تکبرش] از کافران شد... پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد و [در این هنگام] به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آیید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود».

در این آیات، روحیه استکباری شیطان، عامل اصلی دشمنی او با حضرت آدم علیه السلام معرفی شده است.

ص: ۱۳۸

دو غرور

دو غرور

غرور و خودبینی هم انسان را به وادی دشـمنی می کشاند. در آیه ۷۷ سوره یس، اشارتی است که آشـکارکننده این معناست: «أَوَلَمْ یرَ الْإِنْسـانُ أَنَّا خَلَقْنـاهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَـإِذا هُوَ خَصـیمٌ مُبینٌ؛ آیـا انسـان نمی دانـد که مـا او را از نطفه ای بی ارزش آفریـدیم؟! و او [چنـان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که] به مخاصمه آشکار [با ما] برخاست!».

ب) اعمال و رفتار دشمن ساز

اشاره

ب) اعمال و رفتار دشمن ساز

زیر فصل ها

یک بدزبانی

دو بی تقوایی

سه توهین به مقدسات

چهار شراب خواری، قماربازی و...

یک بدزبانی

یک بدزبانی

بـدزبانی نیز از عوامل مهم دشـمنی به شـمار می رود و نمونه های فراوانی در تاریـخ نقل شـده که بـدزبانی ها سـبب کینه و دشـمنی گردیـده است. کلام تلـخ می توانـد روابط بین افراد را خراب کند. برای مثال، بدزبانی در خانه، موجب اذیت و آزار همسـر، فرزند، پدر و مادر می شود و در محیط کار، روابط سالم و محترمانه را از بین ببرد.

دو بی تقوایی

دو بی تقوایی

بی تقوایی زمینه بسیاری از دشمنی هاست؛ چنانکه قرآن کریم اشاره شده که فقط دوستی هایی که در دنیا بر اساس تقوا بوده است، در قیامت به دشمنی تبدیل نمی شود.

سه توهین به مقدسات

سه توهین به مقدسات

در سوره انعام، به مطلبی اشاره شـده است که بر اساس آن، انسان بایـد از توهین به مقدسات دیگران خودداری کند؛ زیرا این عمل، احساسات را جریحه دار و دشمنی ها را آشکار می سازد:

ص: ۱۳۹

وَ لا تَسُبُّوا الَّذینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَیرِ عِلْمٍ کَذلِکَ زَینَّا لِکُلِّ أُمَّهٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَینَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یعْمَلُونَ. (انعام: ۱۰۸)

[به معبود] کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، مبادا آنها [نیز] از روی [ظلم و] جهل، خدا را دشنام دهند! این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم. سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می کردند، آگاه می سازد [و پاداش و کیفر می دهد].

چهار شراب خواری، قماربازی و...

چهار شراب خواری، قماربازی و...

شراب خواری، قماربازی، سخن چینی، دروغ و... از اعمالی هستند که زمینه دشمنی را در میان انسان ها فراهم می آورند. در آیه ۹۱ سوره مائده آمده است:

إِنَّما یرِیدُ الشَّیطانُ أَنْ یوقِعَ بَینَکُمُ الْعَداوَهَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیسِرِ وَ یصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاهِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ.

شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا [با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید،] خودداری خواهید کرد؟!

۵. آثار دشمنی

اشاره

۵. آثار دشمنی

دشمنی بین افراد، گروه ها، و ملت ها آثاری دارد که در رفتار دشمنانه، خود را نشان می دهد و می توان به برخی از آنها اشاره کرد: توهین؛

ص: ۱۴۰

تجاوز؛ اذیت و آزار؛ بی عدالتی؛ جنگ؛ مکر و فریب کاری؛ و در نهایت، نابودی یکی از دو طرف.

۱. اذیت و آزار

۱. اذیت و آزار

قرآن کریم، مؤمنان را از دوستی با دشمنان خدا نهی می کند. زیرا این افراد در دشمنی حد و اندازه نمی شناسند و هرگاه بر اهل ایمان مسلط شوند با دست و زبان خود به اذیت و آزار آنان می پردازند.

در سوه ممتحنه می خوانیم:

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمنان من؛ و دشمنان خود را دوست مگیرید... اگر آنها بر شما مسلّط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست ها و زبان های خود را به بدی و آزار و گزند به سوی شما می گشایند و دوست دارند که کاش شما هم کافر شوید.(۱)

۲. ظلم و ستم، بی عدالتی و تجاوز

۲. ظلم و ستم، بی عدالتی و تجاوز

حقیقت آن است که دشمنی بین انسان ها وجود دارد و شاید نتوان این حالت را در جامعه از بین برد و به صفر رساند. زیرا انسان موجودی آزاد و صاحب اختیار است و از سوی دیگر دارای هوی و هوس. بنابراین وجود اختلاف و دشمنی در بین انسان ها امری طبیعی است. البته اگر انسان ها تحت تربیت قرآن کریم و مکتب اهل بیت علیهم السلام قرار گیرند از این ویژگی می توانند فاصله بگیرند. به هر حال انسان ها در برخورد با دشمن، معمولاً دچار ظلم و ستم

۱- ممتحنه: ۱ و ۲.

ص: ۱۴۱

می شونـد. قرآن کریم آن جا که می خواهـد انسان های مؤمن را هدایت کند به آنها تذکر می دهد که حتی دشـمنی دشـمنان شـما نباید سبب شود که شما از جاده عدالت خارج شوید و دچار ظلم و ستم گردید.(۱)

۳. مکر و نیرنگ

۳. مکر و نیرنگ

یکی از آثار دشمنی آن است که انسان ها، برای ضربه به طرف مقابل به مکر و نیرنگ دست می زنند.

حضـرت یوسف علیه السـلام ، وقتی خواب خود را برای پدرش، حضـرت یعقوب علیه السـلام ، نقل می کند، آن حضرت به پسرش می گوید:

ای پسـرک من، خوابت را برای برادرانت حکـایت مکن؛ که برای تو نیرنگی می اندیشـند، زیرا شـیطان برای آدمی دشـمنی آشـکار است.(۲)

۴. نابودی جامعه

۴. نابودی جامعه

بایـد تـوجه داشـت، دشـمنی سـطوح مختلفی دارد. یعنی ممکـن است بین دو فرد، دو خـانواده، دو گروه، دو قـبیله و... اتفـاق بیفتـد. حداقل آثار دشمنی آن است که صفا و صمیمیت را از بین می برد.

در یک جامعه اسلامی، باید تلاش کرد که دشـمنی در هیچ سطحی محقق نشود. زیرا دشمنی و اختلاف، هر جامعه ای را می تواند به سمت ضعف، سستی و نابودی بکشاند.

۱- نک: مائده: ۸.

۲- یوسف: ۵.

ص: ۱۴۲

قرآن کریم، آن جا که از اختلاف در جامعه سخن می گوید، می فرماید:

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلاء دِينُهُمْ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (انفال: ۴۹)

آن گاه که منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری بود می گفتند: «اینان [= مؤمنان] را دینشان فریفته است.» و هر کس بر خدا توکل کند [بداند که] در حقیقت خدا شکست ناپذیر حکیم است.

قرآن کریم، وقتی گذشته مسلمانان را یادآور می شود، بیان می کند که اختلاف و دشمنی، شما را در پرتگاهی از آتش رسانده بود و نزدیک بود از بین بروید و این اسلام و قرآن بود که مایه نجات شما شد. پس به ریسمان الهی چنگ بزنید.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَهٍ مِنْ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (آل عمران: ۱۰۳)

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید ;و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید ;و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کند، باشد که شما راه یابید.

بله، هدف نهایی هر دشمنی، نابودی طرف مقابل است، چنانکه شیطان می خواهد انسان را جهنمی سازد. البته در دشمنی ها باید توجه

ص: ۱۴۳

داشت. آنجا که در یک طرف، حق وجود دارد و طرف دیگر، باطل محض است، از چنین دشمنی ای باکی نیست، مانند نهضت عاشورا و یا دشمنی های کفار با پیامبر و مسلمانان در صدر اسلام. اما وقتی دشمنی به سطح پایین تری می رسد، مانند دشمنی بین دو مسلمان یا دشمنی در خانواده ها؛ در این موارد، اصل آن است که به سمت اصلاح حرکت کنیم.

۶. تحلیل دشمنی انسان ها

۶. تحلیل دشمنی انسان ها

شهید مطهری رحمه الله تحلیل جالبی از دشمنی انسان دارد. او معتقد است در جهان یک قانون کلی به نام جذب و دفع وجود دارد. این قانون بر انسان و زندگی اجتماعی او هم حاکم است. ایشان در این باره می نویسد:

قسمت عمده ای از دوستی ها و رفاقت ها، و یا دشمنی ها و کینه توزی ها، همه مظاهری از جذب و دفع انسانی است. این جذب و دفع ها بر اساس سنخیت و مشابهت و یا ضدیت و منافرت پی ریزی شده است و در حقیقت، علت اساسی جذب و دفع را باید در سنخیت و تضاد جست وجو کرد، همچنان که از نظر بحث های فلسفی مسلّم است که: «السِّنْخِیهُ عِلَّهُ الْاَنْضِمام».

گاهی دو نفر انسان یکدیگر را جذب می کنند و دلشان می خواهد با یکدیگر دوست و رفیق باشند. این رمزی دارد و رمزش جز سنخیت نیست. این دو نفر تا در بینشان مشابهتی نباشد، همدیگر را جذب نمی کنند و متمایل به دوستی با یکدیگر نخواهند شد. به طور کلی نزدیکی هر دو موجود، بر یک نحو مشابهت و سنخیتی است در بین آنها.

ص: ۱۴۴

در مثنوی، دفتر دوم، داستان شیرینی را آورده است:

حکیمی زاغی را دیـد که بـا لک لکی طرح دوستی ریخته، با هم می نشـینند و با هم پرواز می کننـد! دو مرغ از دو نوع. زاغ نه قیافه اش و نه رنگش با لک لک شباهتی دارد. تعجب کرد که زاغ با لک لک چرا؟! نزدیک آنها رفت و دقت کرد، دید هر دو تا لنگند.

آن حکیمی گفت دیدم هم تکی

در بیابان زاغ را با لک لکی

در عجب ماندم، بجستم حالشان

تا چه قدرِ مشترک یابم نشان

چون شدم نزدیک و من حیران و دنگ

خود بدیدم هر دوان بودند لنگ

این یک پایی بودن، دو نوع حیوان بیگانه را با هم انس داد. انسان ها نیز هیچ گاه بدون جهت با یکدیگر رفیق و دوست نمی شوند، کما اینکه هیچ وقت بدون جهت با یکدیگر دشمن نمی شوند.

هر شخصـیتی، هم سنخ خود را جذب می کند و غیر هم سنخ را از خود دور می سازد. شخصیت عدالت و شرف، عناصر خیرخواه و عدالت جو را به سوی خویش جذب می کند و هواپرست ها و پول پرست ها و منافق ها را از خویش طرد می کند.

شخصیت جنایت، جانیان را به دور خویش جمع می کند و نیکان را از خود دفع می کند.(۱)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۲۲۴.

ص: ۱۴۵

بنابراین، دشمنی گاهی سطحی است و بین افراد جامعه یا بین دو گروه مسلمان رخ می دهد که همه باید تلاش کنند آن را به دوستی تبدیل کنند، اما دشمنی هایی وجود دارد که در عمق اعتقاد انسان ها ریشه دارد، حق و باطل به صورت اساسی در آن مطرح است و جبهه باطل می خواهد جبهه حق را ریشه کن کند. در اینجا نمی توان ساکت نشست. معمولاً این دشمنی ها به دوستی تبدیل نمی شود.

۷. دشمن سرسخت انسان از نگاه علامه طباطبایی رحمه الله

۷. دشمن سرسخت انسان از نگاه علامه طباطبایی رحمه الله

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان، به یک دشمن سرسخت انسان توجه می دهد که ما معمولاً از آن غافلیم، ولی در قرآن کریم و روایات نیز به آن توجه ویژه ای شده است. این دشمن، کسی نیست مگر ابلیس که سوگند یاد کرده است دشمنی خود را تا آخرین لحظات عمر آدمی اعمال کند. ایشان در این باره می نویسد:

موضوع ابلیس نزد ما امری مبتذل و پیش پاافتاده شده که اعتنایی به آن نداریم؛ جز اینکه روزی چند بار او را لعنت کرده، از شرش به خدا پناه می بریم و بعضی افکار پریشان خود را به این جهت که از ناحیه او است، تقبیح می کنیم؛ ولیکن باید دانست که این موضوع، موضوعی است بسیار قابل تأمل و شایان دقت و بحث، و متأسفانه تاکنون درصدد برنیامده ایم که ببینیم قرآن کریم درباره حقیقت این موجود عجیب که در عین اینکه از حواس ما غایب است و تصرفات عجیبی در عالم انسانیت دارد، چه می گوید، ... چرا در شناختن این دشمن خانگی و درونی خود بی اعتناییم؟ دشمنی که از روز پیدایش

ص: ۱۴۶

بشر تا روزی که بساط زندگی اش برچیده می شود، بلکه حتی پس از مردنش هم، دست از گریبان او برنمی دارد و تا در عذاب جاودانه دوزخش نیندازد، آرام نمی گیرد.

آیا نباید فهمید این چه موجود عجیبی است که در عین اینکه همه حواسش جمع گمراه کردن یکی از ما است و در همان ساعتی که مشغول گمراه کردن اوست، عیناً به همان صورت و در همان وقت، سرگرم گمراه ساختن همه بنی نوع بشر است؟ در عین اینکه از آشکار همه باخبر است، از نهان آنان نیز اطلاع دارد. حتی از نهفته ترین و پوشیده ترین افکاری که در زوایای ذهن و فکر آدمی جا دارد، باخبر است!

پروردگار متعال درباره حقیقت و ذات این موجود شریری که نامش را ابلیس نهاده، جز مختصری بیان نفرموده، تنها در آیه «کَانَ مِنْ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» جن بودن او را بیان کرده و در جمله «خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ» از قول خود او حکایت کرده که ماده اصلی خلقتش آتش بوده و اما اینکه سرانجام کارش چیست و جزئیات و تفصیل خلقت او چگونه بوده، صریحاً بیان نکرده است.

لیکن آیاتی هست که می توان از آنها چیزهایی در این باره استفاده کرد؛ از آن جمله آیه «قالَ فَبِما أَغْوَیتَنی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ. ثُمَّ لَآتِینَّهُمْ مِنْ بَینِ أَیدیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَیمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شاکِرینَ»(۱) است

۱- اعراف: ۱۶ و ۱۷.

ص: ۱۴۷

که حکایت قول خود اوست، و از آن استفاده می شود که وی نخست در عواطف نفسانی انسان، یعنی در بیم و امید، و در آمال و آرزوهای او، و در شهوت و غضبش تصرف می[کند] و آن گاه در اراده و افکاری که از این عواطف برمی خیزد.

میدان عمل تاخت و تاز شیطان، همانا ادراک انسانی، و ابزار کار او، عواطف و احساسات بشری است... .

وقتی انسان کارش به جایی رسید که از هر چیزی تنها وجهه باطل آن را درک کند و از وجه حق و صحیح آن غافل شود، رفته دچار غفلتی دیگر می گردد که ریشه همه گناهان است و آن، غفلت از مقام حق تبارک و تعالی است.

خدای تعالی در باره این گونه اشخاص می فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنْ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمْ الْغَافِلُونَ».(۱)

بنابراین، خود را مستقل دیدن و از پروردگار خود غافل شدن، و جمیع اوهام و افکار باطل و هر شرک و ظلمی که مترتب و متفرع بر آن است، همه از تصرفات شیطان است...

ابلیس را در کارهایش اعوان و یارانی است از فرزندان خود و از جن و انس که هر کدام به طریق خاصی اوامر او را اجرا می کنند و او به آنان دستور می دهد که در کار بنی نوع بشر مداخله نموده، از دنیا و هر چه در آن است؛ هر چیزی که با زندگی بشر ارتباط

۱- اعراف: ۱۷۹.

ص: ۱۴۸

دارد، در آن تصرف نموده، باطل آن را به صورت حق و زشت آن را به صورت زیبا وانمود کنند ایشان نیز اوامر او را امتثال نموده، در دل های بشر و در بدن هایشان و در اموال و فرزندان و سایر شئون زندگی دنیویشان به گونه های مختلفی تصرف می کنند؛ گاهی دسته جمعی و گاهی منفرد؛ زمانی به کندی و زمانی دیگر به سرعت؛ گاهی بدون واسطه و گاهی به وسیله اطاعت و زمانی به وسیله معصیت، به کار گمراه ساختن او می پردازند.(۱)

گلبانگ احادیث

اشاره

گلبانگ احادیث

زیر فصل ها

نهی از دشمنی با یکدیگر

بذر دشمنی

کسانی که شایسته اند دشمن نامیده شوند

دشمن ترین دشمن

نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت

دشمنی مردم با آنچه نمی دانند

دشمنی نزدیکان

جلب آشتی دشمنان

نهی از دشمنی با یکدیگر

نهی از دشمنی با یکدیگر

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «ما عَهِدَ إلَیَّ جَبرَئیلُ علیه السلام فی شَیءٍ ما عَهِدَ إلَی فی مُعاداهِ الرِّجال؛ جبرئیل علیه السلام درباره هیچ چیز به اندازه دوری کردن از دشمنی با مردم، به من سفارش نکرد».(۲)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

ما أتانی جَبرَئیلُ صلی الله علیه و آله قَطّ إلاّ وَعَظَنی، فآخِرُ قَولِهِ لی: إیاکَ و مُشارَّهَ النّاسِ؛ فإنَّها تَکشِفُ العَورَهَ و تَذهَبُ بِالعِزِّ. (۳)

هیچ گاه جبرئیل علیه السلام نزد من نیامد، مگر اینکه مرا پند داد و آخرین سخنش به من این بود: از دشمنی کردن با مردم بپرهیز؛ زیرا این کار، عیب نهفته را آشکار می سازد و عزت و احترام را از بین می برد.

۱- ترجمه المیزان، ج ۸، صص: ۴۲ ۵۲ .

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۱.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۰.

ص: ۱۴۹

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «ما نُهیتُ عن شَیءٍ بَعدَ عِبادَهِ الأوثانِ ما نُهیتُ عَن مُلاحاهِ الرِّجالِ؛ من بعد از نهی شدن از بت پرستی، از چیزی به اندازه کشمکش کردن با مردمان نهی نشدم».(۱)

۴. امام زین العابدین علیه السلام :

لا ـ تُعادِینَّ أحَدا و إن ظَنَنتَ أنَّهُ لا ـ یضُرُّک، و لا ـ تَزهَدَنَّ فی صَداقَهِ أحَدٍ و إن ظَنَنتَ أنَّهُ لا ـ ینفَعُک، فإنَّک لا ـ تَدری مَتی تَرجُو صَدیقَک، و لا تَدری مَتی تَخافُ عَدُوَّک.(۲)

هرگز با کسی دشمنی مکن، هر چند گمان بری که او به تو زیان نمی رساند؛ و به دوستی با هیچ کس بی رغبتی مکن، هر چند تصور کنی که سودی به تو نمی رساند؛ زیرا نمی دانی که چه وقت به دوستت محتاج می شوی و نمی دانی کی از دشمنت ترسان می گردی.

۵. امام باقر علیه السلام : «إیاکُم و الخُصومَهَ؛ فإنَّها تُفسِدُ القَلبَ و تُورِثُ النِّفاقَ؛ از ستیزه گری دوری کنید؛ زیرا این کار، دل را تباه می کند و نفاق به بار می آورد».(۳)

۶. امام صادق علیه السلام : «إیاک و عَداوَهَ الرِّجالِ؛ فإنَّها تُورِثُ المَعَرَّهَ و تُبدی العَورَهَ؛ از دشمنی کردن با مردمان بپرهیز؛ زیرا این کار ننگ، و زیان در پی دارد و عیب و بدی را آشکار می سازد».(۴)

۱- تحف العقول، ص ۴۲ .

۲- الدرّه الباهره، ص ۲۶ .

۳- حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۱۸۴، ح ۲۳۵.

۴- الاختصاص، ص ۲۳۰ .

ص: ۱۵۰

بذر دشمنی

بذر دشمنی

۱. امام علی علیه السلام : «عِلَّهُ المُعاداهِ قِلَّهُ المُبالاهِ؛ علت دشمنی کردن، بی پروایی است».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «لِکُلِّ شَیءٍ بَذرٌ و بَذرُ العَداوَهِ المِزاحُ؛ هر چیزی را بذری است و بذر دشمنی، شوخی کردن است».(۲)

کسانی که شایسته اند دشمن نامیده شوند

کسانی که شایسته اند دشمن نامیده شوند

۱. امام علی علیه السلام : «مَن ساتَرَکَ عَیبَکَ و عابَکَ فی غَیبِکَ فهُوَ العَدُوُّ؛ فَاحذَرهُ؛ هرکس عیب تو را از تو پنهان سازد و پشت سرت عیب جویی کند، او دشمن است. از او حذر کن».(۳)

۲. امام علی علیه السلام :«بَطنُ المَرءِ عَدوُّه؛ شکم آدم، دشمن اوست». (۴)

دشمن ترین دشمن

دشمن ترین دشمن

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «أعدی عَدوِّکَ نَفسُکَ الَّتی بَینَ جَنبَیکَ؛ دشمن ترین دشمن تو، نفسی است که میان دو پهلویت قرار دارد».(۵)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «والَّذی نَفسی بِیدِهِ، ما مِن عَدُوٍّ أعدی عَلَی الإنسانِ مِنَ الغَضَبِ وَ الشَّهوَهِ، فَاقمَعوهُما و اغلِبوهُما و اکظِموهُما؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، برای انسان هیچ دشمنی دشمن تر از خشم و شهوت وجود

۱- غررالحکم، ح ۶۳۰۲ .

۲- غررالحکم، ح ۷۳۱۶ .

۳- غررالحکم، ح ۸۷۴۵ .

۴- غررالحکم، ح ۴۴۲۴ .

۵- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۵۹.

ص: ۱۵۱

ندارد. پس آن دو را سرکوب کنید و مقهورشان سازید و آتش آنها را فرو نشانید».(۱)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

لَیسَ عَدُوُّکَ الَّذی إن قَتَلتَهُ کانَ لَکَ نورا، و إن قَتَلَکَ دَخَلتَ الجَنَّهَ، و لکِنْ أعدی عَدُوٍّ لَکَ وَلَدُکَ الَّذی خَرَجَ مِن صُلبِکَ، ثُمّ أعدی عَدُوٍّ لَکَ مالُکَ الَّذی مَلَکَت یمینُکَ. (۲)

دشمن تو آن کسی نیست که اگر تو او را بکشی، برایت مایه روشنایی باشد و اگر او تو را بکشد به بهشت روی؛ بلکه بالاترین دشمن تو، فرزند توست که از پشتت خارج شده است و پس از آن، بالاترین دشمنت، ثروتی است که به دست آورده ای.

نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت

نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت

امام علی علیه السلام : «مَن نامَ عَن عَدُوِّهِ أنبَهَتهُ المَکایدُ؛ هرکس از دشمن خود غافل شود، دسیسه ها او را به خود آورد».(۳)

دشمنی مردم با آنچه نمی دانند

دشمنی مردم با آنچه نمی دانند

امام علی علیه السلام : «النّاسُ أعداءُ ما جَهِلوا؛ مردم، دشمن چیزی هستند که نمی دانند».(۴)

۱- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۱۵ .

۲- الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۱۸۲، ح ۶۷.

۳- غررالحکم، ح ۸۶۷۲ .

۴- نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲، ۴۳۸.

ص: ۱۵۲

دشمنی نزدیکان

دشمنی نزدیکان

امام علی علیه السلام : «عَداوَهُ الأقارِبِ أمَرُّ مِن لَسعِ العَقارِبِ؛ دشمنی نزدیکان، گزنده تر از نیش عقرب هاست».(۱)

جلب آشتی دشمنان

جلب آشتی دشمنان

۱. امام علی علیه السلام : «الاستِصلاحُ لِلأعداءِ بِحُسنِ المَقالِ و جَمیلِ الأفعالِ، أهوَنُ مِن مُلاقاتِهِم و مُغالَبَتِهِم بِمضیضِ القِتال؛ به آشتی کشاندن دشمنان با زبان خوش و رفتار نیک، آسان تر است از رویارویی با آنها و چیرگی برایشان از طریق پیکار سخت».(۲)

۲. امام علی علیه السلام : «مَنِ استَصلَحَ عَدُوَّهُ زَادَ فی عَدَدِهِ؛ هرکس دشمن خود را به آشتی کشاند، بر عدّه [یاران و دوستان] خود بیفزاید».(۳)

۳. امام علی علیه السلام : «مَنِ استَصلَحَ الأضدادَ بَلَغَ المُرادَ؛ هرکس دشمنان خود را به آشتی کشاند، به مرادش دست یابد».(۴)

۴. امام عسکری علیه السلام : «مَن کانَ الوَرَعُ سَجِیَّتَهُ، و الإفضالُ حِلیَتَهُ، انتَصَرَ مِن أعدائهِ بِحُسنِ الثَّناءِ عَلَیهِ؛ هرکس پاکدامنی، خصلت او باشد و بخشندگی، زیورش، با تمجید و ستایشی که از او می شود، از دشمنانش انتقام گیرد».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۶۳۱۶.

۲- غررالحکم، ح ۱۹۲۶ .

۳- غررالحکم، ح ۸۲۳۰ .

۴- غررالحکم، ح ۸۰۴۳.

۵- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۸، ح ۳.

ص: ۱۵۳

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. بدزبانی

۲. امام حسین علیه السلام و استخدام وسیله

۳. علی علیه السلام و بستن آب به روی دشمن

۴. ترحم بر دشمن

۱. بدزبانی

۱. بدزبانی

بدزبانی ها در بسیاری از موارد، از عوامل مهم دشمنی به شمار می رود و نمونه های فراوانی در تاریخ نقل شده که بدزبانی سبب کینه و دشمنی گردیده است. نمونه روشن آن را در مورد ابن مقفع نقل کرده اند:

«غلام عبدالله بن مقفّع، دانشمند و نویسنده معروف ایرانی، افسار اسب ارباب خود را در دست داشت و بیرون در خانه سفیان بن معاویه مهلبی، فرماندار بصره، نشسته بود تا اربابش کار خویش را انجام داده، بیرون بیاید و سوار اسب شده، به خانه خود برگردد.

انتظار به طول انجامید و ابن مقفع بیرون نیامد؛ افراد دیگر. که بعد از او پیش فرماندار رفته بودند. همه برگشتند و رفتند، ولی از ابن مقفع خبری نشد. کم کم غلام به جست وجو پرداخت. از هر کس می پرسید، یا اظهار بی اطلاعی می کرد یا پس از نگاهی به سراپای غلام و آن اسب، بدون آنکه سخنی بگوید، شانه ها را بالا می انداخت و می رفت.

وقت گذشت و غلام، نگران و مأیوس، خود را به عیسی و سلیمان. پسران علی بن عبدالله بن عباس و عموهای خلیفه مقتدر وقت، منصور دوانیقی. که ابن مقفع دبیر و کاتب آنها بود، رساند و ماجرا را نقل کرد.

عیسی و سلیمان به عبدالله بن مقفع که دبیری دانشمند و نویسنده ای توانا و مترجمی چیره دست بود، علاقه مند بودند و از او حمایت می کردند. ابن مقفع نیز به حمایت آنها پشت گرم بود و طبعاً مردی متهور و جسور و بدزبان بود]که[از نیش زدن با زبان درباره دیگران دریغ نمی کرد. حمایت عیسی و سلیمان، که عموی مقام خلافت بودند، ابن مقفع را جسورتر و گستاخ تر کرده بود.

ص: ۱۵۴

عیسی و سلیمان، عبدالله بن مقفع را از سفیان بن معاویه خواستند. او اساساً منکر موضوع شد و گفت: ابن مقفع به خانه من نیامده است. ولی چون روز روشن همه دیده بودند که ابن مقفع داخل خانه فرماندار شده و شهود شهادت دادند، دیگر جای انکار نبود.

کار کوچکی نبود. پای قتل نفس [در میان] بود؛ آن هم [قتل] شخصیت معروف و دانشمندی مثل ابن مقفع. طرفین منازعه هم عبارت بود از فرماندار بصره از یک طرف، و عموهای خلیفه از طرف دیگر. قهراً مطلب به دربار خلیفه در بغداد کشیده شد. طرفین دعوا و شهود و همه مطلعین به حضور منصور رفتند. دعوا مطرح شد و شهود شهادت دادند.

بعد از شهادت شهود، منصور به عموهای خویش گفت: برای من مانعی ندارد که سفیان را الان به اتهام قتل ابن مقفع بکشم، ولی کدام یک از شما دو نفر عهده دار می شود که اگر ابن مقفع زنده بود و بعد از کشتن سفیان، از این در (اشاره کرد به دری که پشت سرش بود) زنده و سالم وارد شد، او را به قصاص سفیان بکشم؟

عیسی و سلیمان در جواب این سؤال حیرت زده درماندند و پیش خود گفتند: مبادا که ابن مقفع زنده باشد و سفیان او را زنده و سالم نزد خلیفه فرستاده باشد.

ناچار از دعوای خود صرف نظر کردند و رفتند. مدت ها گذشت و دیگر از ابن مقفع اثری و خبری دیده و شنیده نشد. کم کم خاطره اش هم داشت فراموش می شد.

بعد از مدت ها که آب ها از آسیاب افتاد، معلوم شد که ابن مقفع همواره با زبان خویش، سفیان بن معاویه را نیش می زده است. حتی یک روز در حضور جمعیت به وی دشنام مادر گفته است. سفیان همیشه در

ص: ۱۵۵

کمین بوده تـا انتقـام زبان ابن مقفع را بگیرد، ولی از ترس عیسـی و سـلیمان، عموهای خلیفه، جرئت نمی کرده است؛ تا آنکه حادثه ای اتفـاق می افتـد. حـادثه این بود که قرار شـد امان نامه ای برای عبـدالله بن علی، عموی دیگر منصور، نوشـته شود و منصور آن را امضا کنـد. عبـدالله بن علی از ابن مقفع که دبیر برادرانش بود درخواست کرد که آن امان نامه را بنویسـد. ابن مقفع هم آن را تنظیم کرد و نوشت.

در آن امان نامه ضـمن شـرایطی که نام برده بود، تعبیرات زننـده و گسـتاخانه ای نسـبت به منصور، خلیفه سـفاك عباسـی کرده بود. وقتی نامه به دست منصور رسید، سخت متغیر و ناراحت شد، پرسید: چه کسی این را تنظیم کرده است؟ گفته شد: ابن مقفع.

منصور نیز همان احساسات را علیه او پیدا کرد که قبلاً سفیان بن معاویه، فرماندار بصره پیدا کرده بود.

منصور محرمانه به سـفیان نوشت که ابن مقفع را تنبیه کن. سـفیان در پی فرصت می گشت، تا آنکه روزی ابن مقفع برای حاجتی به خـانه سـفیان رفت و غلام و مرکبش را بیرون در گـذاشت. وقتی که وارد شـد، سـفیان و عـده ای از غلامان و دژخیمانش در اتاقی نشسـته بودنـد و تنوری هم در آنجا مشـتعل بود. همین که چشم سـفیان به ابن مقفع افتاد، زخم زبان هایی که تا آن روز از او شـنیده بود در نظرش مجسم، و انـدرونش از خشم و کینهماننـد همـان تنوری که در جلویش بود مشـتعل شـد. رو کرد به او و گفت: یادت هست آن روز به من دشنام مادر دادی؟ حالا وقت انتقام است.

معذرت خواهی فایده نبخشید و در همان جا به بدترین صورتی ابن مقفع را از بین برد».(۱)

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸۹.

ص: ۱۵۶

قرآن کریم هم در این زمینه می فرماید:

«وَ قُلْ لِعِبادی یقُولُوا الَّتی هِی أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیطانَ ینْزَغُ بَینَهُمْ إِنَّ الشَّیطانَ کانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوًّا مُبیناً؛ و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند، که شیطان میانشان را به هم می زند؛ زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است». (اسرا: ۵۳)(۱)

۲. امام حسین علیه السلام و استخدام وسیله

۲. امام حسین علیه السلام و استخدام وسیله

«برای امام حسین علیه السلام مسئله این نیست که کشته بشود یا کشته نشود؛ مسئله این است که دین کشته نشود، یک اصل، ولو اصل کوچک دین کشته نشود؛ صبح عاشورا می شود. شمربن ذی الجوشن که در بدسرشتی شاید در دنیا نظیر ندارد، شتاب دارد که قبل از شروع جنگ بیاید، اوضاع را ببیند. فکر کرد از پشت خیمه ها بیاید بلکه دست به جنایتی بزند. ولی نمی دانست که قبلاً امام حسین علیه السلام تعبیه ای دیده است؛ دستور داده خیمه ها را نزدیک یکدیگر به شکل خط منحنی در بیاورند، پشتش هم یک خندق بکَنند و مقداری نی خشک در آنجا بریزند و آتش بزنند که دشمن نتواند از پشت سر بیاید. وقتی آمد، با این وضع مواجه شد، ناراحت شد و شروع کرد به فحاشی کردن. بعضی اصحاب جواب دادند، البته نه فحاشی. یکی از بزرگان اصحاب گفت: یا اباعبدالله! اجازه بدهید الآن با یک تیر همین جا حرامش کنم. فرمود: نه.

خیال کرد حضرت توجه ندارند که او چه آدمی است. گفت: یا بن رسول اللّه! من این را می شناسم و می دانم چه شقی ای است. فرمود:

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۹۴.

ص: ۱۵۷

می دانم. [گفت:] پس چرا اجازه نمی دهید؟ فرمود: من نمی خواهم [جنگ را] شروع کرده باشم. تا در میان ما جنگ نشده است، هنوز به صورت دو گروه مسلمان روبه روی یکدیگر هستیم. تا آنها دست به جنگ و خون ریزی نزنند، من دست به جنگ نمی زنم. این اصل قرآنی را که در قرآن است: «الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدی عَلَیکُمْ فَاعْتَدوا عَلَیهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیکُمْ».(۱) که حضرت امیر هم در صفین به همین آیه استناد می کرد و می گفت من به حکم این آیه شروع نمی کنم، ولی اگر شروع کردند، دفاع می کنیم؛ امام حسین علیه السلام در مورد شمر هم رعایت می کند و می گوید قبل از آنکه جنگ عملاً از طرف دشمن شروع بشود، از طرف ما نباید شروع بشود. این نکات است که مقام معنویت امام را نشان می دهد که آنها چگونه فکر می کردند: یک اصل کوچک، ولو یک مستحب هم نباید پایمال شود».(۲)

۳. علی علیه السلام و بستن آب به روی دشمن

۳. علی علیه السلام و بستن آب به روی دشمن

«ما واقعاً باید در احوال پیشوایان بزرگ دینمان، یعنی در احوال معصومین علیهم السلام تأمل و تفکر کنیم، ببینیم آنها چگونه بودند. جنگ صفین در یکی از کرانه های فرات رخ داد. اصحاب معاویه، «شریعه»، یعنی محلی را که می شد آب برداشت، را می گیرند. بعد علی علیه السلام وارد می شود. اصحابش بی آب می مانند. [پیکی] نزد معاویه می فرستد که آخر ما اول برای مذاکره و صحبت کردن

۱- «ماه حرام در مقابل ماه حرام است [پس اگر مشرکان در ماه حرام با شما جنگیدند، شما هم در ماه حرام با آنان بجنگید] و در چیزهای محترم قصاص جایز است. پس هرکس به شما تجاوز کرد، شما هم به همان اندازه به او تجاوز کنید». (بقره: ۱۹۴)

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۱۴.

ص: ۱۵۸

آمده ایم، بلکه خداوند با مسالمت این مشکل را از میان مسلمین بردارد و حل کند؛ چرا دست به چنین کاری زدی؟ ولی معاویه که فکر می کند پیروزی بزرگی به دست آورده، گوشش بدهکار نیست. وقتی امیرالمؤمنین می بیند که فایده ندارد، دستور حمله می دهد و همان روز به شام نرسیده، اصحاب معاویه رانده می شوند و اصحاب علی علیه السلام شریعه را می گیرند. بعد اصحاب می گویند: ما حالا ـ دیگر مقابله به مثل می کنیم و اجازه نمی دهیم اینها آب بردارند. علی علیه السلام می گوید: ولی من این کار را نمی کنم، چون آب یک چیزی است که خدا آن را برای کافر و مسلمان قرار داده. این کار، دور از شهامت و فتوت و مردانگی است. آنها چنین کردند، شما نکنید. علی نمی خواهد پیروزی را به بهای یک عمل ناجوانمردانه به دست بیاورد».(۱)

۴. ترحم بر دشمن

۴. ترحم بر دشمن

«عبدالملک بن مروان، بعد از بیست و یک سال حکومت استبدادی، در سال ۸۶ هجری از دنیا رفت. بعد از وی، پسرش، ولید جانشین او شد. ولید برای آنکه از نارضایتی های مردم بکاهد، بر آن شد که در روش دستگاه خلافت و طرز معامله و رفتار با مردم، تعدیلی [کند]. مخصوصاً در مقام جلب رضایت مردم مدینه که یکی از دو شهر مقدس مسلمین و مرکز تابعین و باقی ماندگان صحابه پیغمبر و اهل فقه و حدیث بود برآمد. ازاین رو، هشام بن اسماعیل مخزونی، پدر زن عبدالملک را که قبلاً حاکم مدینه بود و ستم ها کرده بود و مردم همواره آرزوی سقوط وی را می کردند، از کار برکنار کرد.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۱۲.

ص: ۱۵۹

هشام بن اسماعیل در ستم و توهین به اهل مدینه، بیداد کرده بود. سعید بن مسیب، محدث معروف و مورد احترام اهل مدینه را به خاطر امتناع از بیعت، شصت تازیانه زده بود و جامه ای درشت بر وی پوشانده، بر شتری سوارش کرده، دورتادور مدینه گردانده بود. به خاندان علی علیه السلام و مخصوصاً مهتر و سرور علویین، امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام ، بیش از دیگران بدرفتاری کرده بود.

ولید، هشام را معزول ساخت و به جای او عمر بن عبدالعزیز، پسرعموی جوان خود را که در میان مردم به حسن نیت و انصاف معروف بود، حاکم مدینه قرار داد. عمر برای باز شدن عقده دل مردم، دستور داد هشام بن اسماعیل را جلو خانه مروان حکم نگاه دارند و هرکس که از هشام بدی دیده یا شنیده، بیاید و تلافی کند و داد دل خود را بگیرد. مردم دسته دسته می آمدند. دشنام و ناسزا و لعن و نفرین بود که نثار هشام بن اسماعیل می شد.

خود هشام بن اسماعیل بیش از همه، نگران امام علی بن الحسین و علویین بود. با خود فکر می کرد انتقام علی بن الحسین در مقابل آن همه ستم ها و سبّ و لعن ها نسبت به پدران بزرگوارش، کمتر از کشتن نخواهد بود. ولی از آن طرف، امام به علویین فرمود، خوی ما بر این نیست که به افتاده لگد بزنیم و از دشمن بعد از آنکه ضعیف شد انتقام بگیریم؛ بلکه برعکس، اخلاق ما این است که به افتادگان کمک کنیم.

هنگامی که امام با جمعیت انبوه علویین به طرف هشام بن اسماعیل می آمد، رنگ در چهره هشام باقی نماند. هر لحظه انتظار مرگ را می کشید. ولی برخلاف انتظار وی، امام طبق معمول که مسلمانی به مسلمانی می رسد با صدای بلند فرمود: «سلام علیکم» و با او مصافحه

ص: ۱۶۰

کرد و بر حال او ترحم کرده، به او فرمود: اگر کمکی از من ساخته است حاضرم.

بعد از این جریان، مردم مدینه نیز شماتت او را متوقف کردند».(۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. اصل قدرت و اصل اعمال زور

«ما یک اصل داریم به نام اصل قدرت، و یک اصل دیگر داریم به نام اصل اعمال زور. اصل قدرت، یعنی اصل توانا بودن؛ توانا بودن برای اینکه دشمن طمع نکند؛ نه توانا بودن برای تو سر دشمن زدن. تصریح قرآن است: «وَ اعِدّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیلِ تُرْهِبونَ بِهِ عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّکُمْ».

اصل اقتدار، اصل مقتدر بودن، اصل نیرومند بودن در حدی که دشمن بترسد از اینکه تهاجم کند. همه مفسرین گفته اند مقصود از «تُرْهِبونَ» این است که دشمن به خودش اجازه تهاجم ندهد».(۲)

۲. در برخورد با دشمن هم باید عدالت رعایت شود:

ای کسانی که ایمان آورده اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک تر است و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.(۳)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۳۴۵.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۸۲.

۳- مائده: ۸.

ص: ۱۶۱

۳. جرم و گناه می تواند جایگاه انسان را تغییر دهد؛ تا جایی که او را در صف دشمنان پیامبران قرار دهد:

«وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِی عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمینَ وَ کَفی بِرَبِّکَ هادِیاً وَ نَصیراً؛ و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناه کاران قرار دادیم، و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست». (فرقان:۳۱)

۴. شیطان در مقام یکی از دشمنان اصلی انسان، او را گام به گام و مرحله به مرحله به سوی نابودی می کشاند. بنابراین نباید از گام های او پیروی کرد: «و [نیز] از دام ها، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده را [پدید آورد]. از آنچه خدا روزی تان کرده است بخورید، و از پی گام های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است». (۱)

۵. مؤمنان نباید با دشمنان خدا دوستی کنند:

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید؛ [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید، و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده اید. [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید داناترم. و هر کس از شما چنین کند، قطعاً از راه درست منحرف شده است.(۲)

۱- انعام: ۱۴۲.

۲- ممتحنه: ۱.

ص: ۱۶۲

۶. جدایی و دشمنی بین دو همسر شایسته نیست. بنابراین، اگر چنین مسئله ای پیش آمد، خانواده باید حساس باشند و چاره ای بیندیشند. خداوند در قرآن کریم در این باره می فرماید:

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَینِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ یریدا إِصْلاحاً یوَفِّقِ اللَّهُ بَینَهُما إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلیماً خَبیراً. (نساء: ۳۵)

و اگر از جدایی میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید، پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید. اگر سرِ سازگاری دارند، خدا میانِ آن دو سازگاری خواهد داد. آری! خدا دانای آگاه است.

۷. دشمنی با یکدیگر، عزت و احترام را از بین می برد. بنابراین، خانواده ها و مسلمانان در جامعه اسلامی باید تلاش کنند از دشمنی دوری کنند.

۸. در روایات، عواملی برای دشمنی بین مسلمانان معرفی شده است که توجه به آن، در زندگی خانوادگی و اجتماعی ضروری است. از جمله آن عوامل عبارتند از: شوخی کردن زیاد و بی جا، بی پروایی و کم توجهی به موقعیت ها و... .

۹. بخشش و انتقام نگرفتن و بدی را با خوبی پاسخ دادن، می تواند از دشمنی ها بکاهد و آنها تبدیل به دوستی کند: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیئَهُ ادْفَعْ بِالَّتی هِی أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذی بَینَکَ وَ بَینَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِی حَمیمٌ؛ و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن؛ آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک دل می گردد». (فصلت: ۳۴)

ص: ۱۶۳

۱۰. مردم در دوستی و دشمنی چند دسته اند:

کسی که دوست خود را حفظ می کند؛

کسی که دوست خود را به خود بی اعتنا می کند؛

کسی که دوست خود را به دشمن تبدیل می کند؛

کسی که دشمن خود را به دوست تبدیل می کند.

۱۱. روش برخورد با مخالفان

مخالفان به چند دسته تقسیم می شوند که باید با هر کدام به گونه ای عمل کرد:

«گاهی افرادی به خاطر جهل و نادانی در برابر حق قرار می گیرند و دشمنی می کنند (که باید بر اساس محبت با آنها برخورد کرد)؛

گاهی مخالفت افراد بر اساس شک و تردید است که باید با آنان از طریق استدلال و برطرف کردن شبهات برخورد کرد؛

گاهی مخالفت بر اساس حسادت است که باید با اغماض برخورد کرد؛

گاهی مخالفت به خاطر حفظ موقعیت و رفاه و کامیابی مادی است. در این موارد اتمام حجت کافی است؛

گاهی مخالفت در قالب کارشکنی و هجو و تضعیف ایمان مردم است که برخورد با این گروه [باید] شدید، [و در مواردی] قطع رابطه و... [باشد]».(۱)

۱- تفسیر نور، سوره فصلت، ذیل آیه ۳۴.

ص: ۱۶۴

منابع دیگر

منابع دیگر

امیدوار، حسن، دوستی و دشمنی با آل پیغمبر صلی الله علیه و آله چرا؟، قم، انتشارات قیام، ۱۳۸۳.

انصاری، غلامحسین، آیین دوستی، تهران، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۸.

حسینی، خلیل، عاشورا تجلی دوستی و دشمنی، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.

حسینی، کمال، دشمن شناسی از دیدگاه قرآن، تهران، لوح محفوظ، ۱۳۸۰.

زواری نسب میانجی، سلمان، دوستی از منظر اسلام، تهران، سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳.

صفوی، محمد، دوستی و دشمنی از دیدگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ، قم، انتشارات مرکز پژوهش های اسلامی صداو سیما، ۱۳۸۶.

فیض آبادی، حمیده، دوستی، محبت و دشمنی، تهران، انتشارات فیض دانش، ۱۳۸۶.

گنجور، مهدی، دشمن شناسی در آیینه وحی و نظام ارزشی، اصفهان، انتشارات حیات طیبه، ۱۳۸۹.

مقریزی، احمدبن علی، ستیز و دشمنی بنی امیه و بنی هاشم و پی آمدهای آن، مترجم: محمدباقر مدرس بستان آبادی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۳. (کتاب حاضر درسال ۱۳۶۳ با عنوان بنی هاشم بنی امیه با ترجمه جعفر غصبان، در انتشارات مرتضوی، و در سال ۱۳۸۲ با عنوان اختلاف و درگیری بنی امیه و بنی هاشم با ترجمه احسان مقدس، در انتشارات نیلوبرگ منتشر شده است).

ص: ۱۶۵

۵. دعا

اشاره

۵. دعا

رسول الله صلی الله علیه و آله :

«تَرکُ الدُّعاءِ مَعصِیهٌ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ترک دعا گناه است».(۱)

دعا از موضوع هایی است که درباره آن بسیار گفته و نوشته اند. اما حقیقت آن است که این موضوع در معارف دینی اسلام، آن چنان با عظمت مطرح، و به آن توجه شده که لازم است پیوسته و بارها درباره آن سخن گفت و مطلب نوشت و آن را به خود و دیگران یادآوری کرد.

دعا برای همه انسان ها موضوعی آشنا است؛ زیرا دعا از فطرت، قلب و روح آدمی برمی خیزد و به زبان جاری می شود. دعا درخواست بنده از پروردگارش است؛ صحبت بنده با خالق خود؛ به گونه ای که خدا را متوجه خود سازد و رحمت او را جلب کند. دعا صدا زدن است؛ صدا زدن بنده مولایش را. دعا نوعی عبادت است؛ بهترین و برترین عبادت. دعا خود مطلوب است، نه مقدمه؛ دعا برای استجابت نیست؛ یعنی

۱- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۰ .

ص: ۱۶۶

استجابت، فرع است؛ آنچه مهم است، دعاست. دعا خود، نوعی استجابت است. دعا درخواستی است که خدا از بنده دارد: «اُدعونی؛ بخوانید مرا.» بنابراین، اصل نخست در ارتباط با خدا، دعا کردن است. ترک دعا سزاوار نیست؛ در شأن بندگی نیست. بنده وظیفه دارد، مولای خویش را بخواند. ترک دعا گناه است.

دعا سلاح مؤمن و انبیا معرفی شده است. سلاح، هم برای دفاع است و هم برای حمله. انسان با سلاح دعا می تواند به جنگ تمام مشکلات برود و با همین سلاح می تواند از خود دفاع کند.

امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام و ایشان هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمود: «آیا سلاحی به شما نشان دهم که از دشمنان نجاتتان می دهد و روزی تان را زیاد می کند؟ عرض کردند: آری. فرمود: شب و روز پروردگارتان را بخوانید و دعا کنید؛ زیرا سلاح مؤمنان دعاست».(۱)

دعا عامل شفاست؛ شفای هر دردی؛ مادی و معنوی. دعا انواع بلاها را برطرف می کند. در دعا با استغفار و طلب آمرزش، می توان انواع بلاها را دور کرد.

حقیقت این است که انسان در این دنیا با انواع بلاها روبه رو است. بلاها مانند موج های دریا به سوی وی در حرکتند. تنها راه نجات از این بلاها دعاست. لازم است مؤمن موج های بلا را پیش از آنکه به او برسند، با دعا برگرداند.

قرآن کریم اشارتی جالب دارد؛ آنجا که می فرماید:

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنیباً إِلَیهِ ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَهً

۱- ادب حضور (ترجمه فلاح السائل)، ص ۶۹.

ص: ۱۶۷

مِنْهُ نَسِی ما کانَ یدْعُوا إِلَیهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْداداً لِیضِلَّ عَنْ سَبیلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِکُفْرِکَ قَلیلًا إِنَّکَ مِنْ أَصْحابِ النَّار.. (زمر:۸)

هنگـامی که انسـان را زیانی رسـد، پروردگار خود را می خوانـد و به سوی او باز می گردد؛ اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کنـد، آنچه را به خاطر آن قبلًا خـدا را می خوانـد از یاد می برد و برای خداونـد، همتایانی قرار می دهد تا مردم را از راه او منحرف سازد. بگو: چند روزی از کفرت بهره گیر که از دوزخیانی!

و در آیه ای دیگر می فرماید:

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ کَذلِکَ زُینَ لِلْمُسْرِفِینَ ما کانُوا یعْمَلُونَ. (یونس: ۱۲)

چون به آدمی گزندی رسد در همه حال ما را به دعا می خواند. چه بر پهلو خفته باشد و چه نشسته یا ایستاده؛ و چون آن گزند را از او دور سازیم، چنان گـذرد که گویی ما را برای دفع آن گزنـدی که به او رسیده بود، هرگز نخوانده است. کارهای اسراف کاران چنین در نظرشان آراسته شده است.

به نظر می رسـد یکی از ویژگی هـای انسـان، همین حـالت غفلت است. شایسـته است که وی در همه حـال، خـدا را صـدا بزنـد؛ در خوشـی و در ناخوشی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هرگاه بنده در روزگار خوشی به یاد پروردگار باشد، خداوند او را از بلا می رهاند».(۱)

۱- کنزالعمال, ح۵۸۹۹.

ص: ۱۶۸

دعا به هر حال آثار خود را دارد. از جمله آثار آن، همین است که خداوند بنده ای را پیوسته به یاد اوست، از بلاها می رهاند. فرشتگان نیز صدای چنین بنده ای را می شناسند؛ در حالی که انسانی که فقط در گرفتاری ها دست به دعا برمی دارد، فرشتگان می گویند: ما این صدا را نمی شناسیم!

از نکات مهمی که در روایات به آن اشاره شده، این است که بنده باید فقط خدا را ببیند، و از سوی دیگر، خود را که سر تا پا نیاز است. یک طرف نیاز، مطلق؛ طرف دیگر، غنای مطلق. بنابراین، باید همه چیز را از خدا خواسته, تا جایی که گفته شده است حتی نمک غذا و بند کفش خود را از خدا بخواهید. این سفارش نشان می دهد که دیگران، اسباب و مسبب ها، هیچ گونه استقلال ذاتی ندارند و در اصل، این ویژگی، انسان را نزد خدا محبوب می کند.

باید اهل دعا شد؛ زیرا هیچ چیز همانند دعا، انسان را به خدا نزدیک نمی کند. به سبب دعاست که خداوند به انسان توجه دارد. «قُلْ ما یعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُکُم؛ بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند». (فرقان: ۷۷)

دعا کلید استجابت، و خود نوعی استجابت است: «وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیسْتَجِیبُوا لی وَ لْیؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یرْشُدُونَ؛ و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم. پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند». (بقره: ۱۸۶)

هنگامی که انسان خدا را می خواند باید بداند که همه سود و زیان او به دست خداست و باید خود را از هرگونه ستم، گناه و بدی پاک کند.

ص: ۱۶۹

در روایات آمده است که در دعا کردن و درخواست از خدا، پافشاری کنید. همچنین باید همیشه از خدا خیر و خوبی خود و دیگران را طلب کرد. در مسئله دعا به نکته ظریفی اشاره شده و آن، این است که شایسته است انسان به راستی بنده باشد؛ یعنی همواره فرمان خدا را اطاعت کند، چنین بنده ای که همواره به یاد خداست، به درجه ای می رسد که خود و خواسته های خود را فراموش می کند، اما خدا و خواسته های او را فراموش نمی کند.

بر همین اساس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال فرموده است: هر کس چنان به یاد من باشد که فراموش کند چیزی از من بخواهد، من بالاترین چیزها را که به درخواست کنندگان می دهم، به او می بخشم».(۱)

بنابراین، کسی که در دل فقط هوای او را دارد، نگران استجابت دعایش نیست و هیچ دعایی نیز بدون استجابت نیست؛ فقط باید به معنای استجابت توجه داشت؛ استجابت یعنی پاسخ خدا به بنده. خداوند هیچ دعایی را بدون پاسخ نمی گذارد. او با توجه به مصلحت بنده، به دعای او در زمان خاص و موقعیت خاص، پاسخ مناسب می دهد، ولی ما انسان ها عجول هستیم و حقیقت وقایع جهان را آن طور که هست، درک نمی کنیم.

در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هر مسلمانی که خدا را به دعایی بخواند و آن دعا برای قطع رحم یا رسیدن به گناهی نباشد، خداوند متعال یکی از این سه کار را در حق او می کند: یا دعایش را در دنیا برآورد، یا آن را ذخیره آخرت او قرار دهد، و یا بدی و گزندی را از او دور سازد».(۲)

۱- کنزالعمال، ح ۱۸۷۴.

۲- مکارم الاخلاق، ج۲، ص ۸، ح ۱۹۸۳.

ص: ۱۷۰

در این میان، دعای برخی بندگان، مورد توجه ویژه است و در روایات آمده است که دعای آنها ردّ نمی شود؛ از جمله دعای پیشوای عادل و دادگر، دعای پدر برای فرزند، دعای مؤمن در حق دیگران، و دعای فرد ستمدیده. خداوند درباره دعای ستمدیده می فرماید: «به عزّت و جلالم سوگند که گرچه به طول انجامد، اما عاقبت انتقام تو (ستمدیده) را بگیریم».(۱)

بعد از روشن شدن جایگاه و اهمیت دعا، چند پرسش مهم مطرح است:

۱. اهل لغت، دعا را چه معنا کرده اند؟

۲. شرایط دعا چیست؟

۳. آداب دعا کدام است؟

۱. دعا در لغت

۱. دعا در لغت

دعا به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است، مثل: «فَلَمْ یزِدْهُمْ دُعَآءِی إِلَّا فِرَارًا» (نوح: ۶) و گاهی مراد همان درخواست و استمداد است؛ مثل: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ» (ابراهیم: ۳۹) «دعوه» نیز به معنای خواندن است: «وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیسْتَجِیبُوا لِی ...». (بقره: ۱۸۶) و «وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ». (غافر:۶۰)

از این دو آیه روشن می شود که هر کس خدا را بخواند، او حتماً

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۷، ح ۳.

ص: ۱۷۱

اجابت خواهد کرد ... به ویژه انسان مضطر که از هر دری ناامید گردید و فقط به درگاه خدا روی آورد، حتماً دعایش اجابت خواهد شد: «أَمَّنْ یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یکْشِفُ السُّوءَ». (نمل: ۶۲) مراد از اضطرار، آن است که راه چاره را از هر سو بسته ببیند. کلمه مضطرّ، روشنگر اخلاص در دعاست و آن در مقام یاء متکلم، در دو آیه یاد شده است، مطلبی که نباید از نظر دور داشت، تلاش بعد از دعا و در وقت دعاست. بیشتر مردم می پندارند که اثر دعا باید «من حیث لا یحتسب»؛ یعنی از جایی باشد که آنها گمان نمی کنند و دعا کننده نباید کاری انجام دهد و دعا باید به صورت خرق عادت یا نزدیک به آن، مستجاب شود. در حالی که باید پس از دعا و در حین آن تلاش کرد و در پی وسیله بود تا خدا مقصود را برآورد. «وَ ابْتَغُوا إِلَیهِ الْوَسِیلَهَ...».

گذشته از اینها، اثر دعا برای بنده، ضروری و حتمی است؛ زیرا یادآوری خدا، توجه به درگاهش و استمداد از بزرگی اش سبب قرب است و این اثر پیوسته هست... .

«وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی ینْعِقُ بِما لا یسْمَعُ إِلَّا دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْی فَهُمْ لا یعْقِلُونَ؛ و مَثَل [دعوت کننده] کافران چون مَثَل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی [مبهم، چیزی] نمی شنود، بانگ می زند. [آری،] کرند، لالند کورند [و] درنمی یابند». (بقره: ۱۷۱)

در مجمع البیان آمده است که دعا مطلق خواندن و ندای خواندن با صدای بلند است. ندا از دعا اخصّ است.(۱)

۱- قاموس، ج ۲، ص ۳۴۴.

ص: ۱۷۲

۲. شرایط دعا

اشاره

۲. شرایط دعا

شهید مطهری رحمه الله درباره شرایط دعا می نویسد:

الف) خواستن و طلب واقعی

الف) خواستن و طلب واقعی

شرط اول، این است که واقعاً خواستن و طلب در وجود انسان پیدا شود و تمام ذرات وجود انسان مظهر خواستن گردد. واقعاً آنچه می خواهد به صورت یک احتیاج و استدعا و حاجت درآید.

ب) ایمان و اعتماد به استجابت

ب) ایمان و اعتماد به استجابت

شرط دیگر دعا ایمان و یقین است؛ ایمان به رحمت بی منتهای ذات احدیت؛ ایمان به اینکه از ناحیه او هیچ منعی از فیض نیست. ایمان داشته باشد که درِ رحمت الهی به روی بنده بسته نمی شود؛ نقص و قصور همه از ناحیه بنده است.

ج) مخالف نبودن با سنت های تکوین و تشریع

ج) مخالف نبودن با سنت های تکوین و تشریع

شرط دیگر دعا این است که برخلاف نظام تکوین یا نظام تشریع نباشد. دعا استمداد و استعانت است برای اینکه انسان به هدف هایی برسد که آفرینش و تکوین برای او قرار داده یا تشریع و قانون آسمانی الهی که بدرقه تکوین است معین کرده است. دعا اگر به این صورت باشد، شکل یک حاجت طبیعی به خود می گیرد و دستگاه خلقت به حکم تعادل و توازنی که دارد و هر جا احتیاجی هست فیض و مدد می رسد، او را یاری و کمک می کند. اما خواستن و طلب چیزی که برخلاف هدف تکوین یا تشریع است، مانند خواستن خلود در دنیا، یعنی عمر جاوید

ص: ۱۷۳

آنکه مرگ هرگز به سراغش نیاید، یا خواستن قطع رحم، قابل استجابت نیست؛ یعنی این گونه دعاها مصداق واقعی دعا نیستند.

د) هماهنگی شئون دعاکننده با دعا

د) هماهنگی شئون دعاکننده با دعا

شرط دیگر این است که سایر شئون زندگی انسان با دعا هماهنگی داشته باشد؛ یعنی با هدف تکوین و تشریع، هماهنگی باشند. دل، پاک و صاف باشد؛ کسب و روزی، حلال باشد؛ مظالم مردم بر گردن نداشته باشد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

اذا ارادَ احَدُکُمْ انْ یسْتَجابَ لَهُ فَلْیطَیبْ کَسْبَهُ، وَلْیخْرُجْ مِنْ مَظالِمِ النّاسِ. وَ انَّ الله لایرْفَعُ الَیهِ دُعاءُ عَبْدٍ وَ فی بَطْنِهِ حَرامٌ اوْ عِنْدَهُ مَظْلَمَهٌ لِاحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ.(۱)

هرگاه یکی از شما بخواهد دعایش مستجاب شود، کار و کسب و راه درآمد و روزی خود را پاکیزه کند و خود را از زیر بار مظلمه هایی که از مردم بر عهده دارد، خلاص کند؛ زیرا دعای بنده ای که در شکمش مال حرام باشد به سوی خدا بالا برده نمی شود.

ه) مورد دعا نتیجه گناه نباشد

ه) مورد دعا نتیجه گناه نباشد

شرط دیگر این است که حالتی که دعا کننده بالفعل دارد و آرزو دارد آن حالت تغییر یابد و حالت بهتری پیدا کند، نتیجه کوتاهی و تقصیر در وظایف نباشد. به عبارت دیگر حالتی که دعاکننده دارد و دعا می کند آن

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۱.

ص: ۱۷۴

حالت عوض شود، عقوبت و نتیجه منطقی تقصیرات و گناهان او نباشد که در این صورت تا توبه نکند و علل و اسباب این حالت را از بین نبرد، آن حالت عوض نخواهد شد.

برای مثال، امر به معروف و نهی از منکر واجب است. صلاح و فساد اجتماع، به اجرا شدن یا نشدن این اصل بستگی کامل دارد. نتیجه منطقی ترک امر به معروف و نهی از منکر، این است که میدان برای اشرار باز می شود و آنها بر مردم مسلط می گردند.

اگر مردم در این وظیفه خود کوتاهی کنند و به عقوبت و نتیجه منطقی این کوتاهی مبتلا شوند و آن وقت بخواهند ابتلاهای خود را با دعا رفع کنند، ممکن نیست. تنها راه، این است که توبه کنند و دومرتبه در حدود امکانات خود، امر به معروف و نهی از منکر کنند.

و) دعا نباید جانشین فعالیت قرار گیرد

و) دعا نباید جانشین فعالیت قرار گیرد

شرط دیگر، این است که دعا واقعاً مظهر حاجت باشد؛ در موردی باشد که انسان دسترسی به مطلوب ندارد و ناتوان است. اما اگر خداوند، کلید حاجتی را به دست خود انسان داده و او کفران نعمت می کند و از به کار بردن آن کلید مضایقه دارد و از خدا می خواهد آن دری که کلیدش در دست دعاکننده است، به روی او باز کند و زحمت به کار بردن کلید را از دوش او بردارد، البته چنین دعایی قابل استجابت نیست.

این گونه دعاها را نیز باید از نوع دعاهای مخالف سنن تکوین قرار داد. دعا برای تحصیل توانایی است. دعا در صورتی که خداوند توانایی [دست یافتن به] مطلوب را به انسان داده است، از قبیل طلب تحصیل، حاصل است.

ص: ۱۷۵

۳. آداب دعا

اشاره

۳. آداب دعا

زیر فصل ها

الف) آداب دعا در قرآن

ب) آداب دعا در روایات

الف) آداب دعا در قرآن

الف) آداب دعا در قرآن

یک دعا همراه ایمان و عمل صالح باشد: «یسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ». (شوری: ۲۱)

دو با اخلاص باشد. «فَادْعُوا الله مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ». (مؤمن: ۱۴)

سه با تضرّع و مخفیانه باشد. «ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیةً». (اعراف: ۵۵)

چهار با بیم و امید باشد. «وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً». (اعراف: ۵۶)

پنج در ساعاتی خاص باشد. «یدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِی». (انعام: ۵۲)

شش دعا کننده از اسمای الهی بهره بگیرد. «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها». (اعراف:۱۸۰)(۱)

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر شریف المیزان می نویسد:

آیه شریفه «فَادْعُوا الله مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ؛ پس خدا را بخوانید در حالی که دین را برایش خالص کنید.»(۲) و آیه «وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً، إِنَّ رَحْمَتَ الله قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ؛ و او را با بیم و امید بخوانید! [بیم از مسئولیت ها و امید به رحمتش و نیکی کنید] زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!»(۳) و آیه شریفه «وَ یدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً، وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ»(۴) و آیه «وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیدْخُلُونَ جَهَنَّمَ

۱- تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۸۱.

۲- غافر: ۱۴.

۳- اعراف: ۵۶.

۴- انبیاء: ۹۰.

ص: ۱۷۶

داخِرین؛ و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعایتان را مستجاب کنم، که آن کسانی که از عبادت من استکبار می کنند، به زودی خوار و ذلیل به دوزخ درمی آینـد.»(۱) و آیه شـریفه «ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیهً، إِنَّهُ لا یحِبُّ الْمُعْتَدِینَ»(۲) و آیه «إِذْ نَادَی رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیا قَالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیبًا وَلَمْ أَکُنْ بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیا»(۳) و آیه شریفه «وَ یسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ، وَ یزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ.»(۴) و آیاتی دیگر که مناسب باب دعاست، و این آیات ارکان اصلی دعا و آداب دعاکننـده را که عمده اش اخلاص در دعا، و مطابقت قلب و زبان، و بریدگی از اسباب ظاهری، و توسل به خدای تعالی است، بیان می کند و آداب دیگری را هم روایات به آن ملحق کرده، از قبیل خوف و طمع، رغبت و رهبت، خشوع و تضـرع، اصـرار، ذکر، عمل صالح، ایمان و ادب حضور و امثال آن.(۵)

ب) آداب دعا در روایات

ب) آداب دعا در روایات

از مجموعه روایات که در مورد دعا آمده است، آداب متعددی به دست می آید که عمده آنها از این قرار است:

یک دعا با بسم الله الرحمن الرحیم و تعریف و تمجید حضرت حق آغاز شود.

۱- غافر: ۶۰.

۲- اعراف: ۵۵.

۳- مریم: ۳ و۴.

۴- شورا: ۲۶.

۵- ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۴۸.

ص: ۱۷۷

دو بعد از بسم الله و تمجید از حضرت حق، ذکر صلوات در ابتدای هر دعایی مطلوب است؛ همان گونه که ختم هر دعایی با صلوات، سفارش شده و حکمتش آن است که صلوات دعایی مستجاب است و هرگاه، دعایی بین دو صلوات که دعای مستجاب است قرار گیرد، خود آن دعا نیز مستجاب می شود. ان شاءالله.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هرگاه بنده را به درگاه خداوند عزّوجلّ حاجتی باشد و پیش از طلب حاجتِ خود، به ستایش [خدا] و درود فرستادن بر محمد و خاندان محمد زبان بگشاید، چندآنکه یادش برود حاجتی نیز داشته است، خداوند حاجت او را، پیش از آنکه بخواهد، برآورد».(۱)

سه مراعات اوقات دعا: دعا وقت خاص ندارد. انسان در هر ساعتی می تواند خدای خود را صدا زند، اما بعضی از اوقات و ساعات سفارش بیشتری شده است. مثل شب و روز جمعه، روز عرفه، هنگام اذان ظهر، هنگام نزول باران، شب نیمه شعبان، شب عید فطر، عید قربان، شب های قدر، بعد از نماز، بین اذان و اقامه و ... .

چهار مراعات مکان دعا: از دیدگاه اسلام همان گونه که می توان در هر زمانی خدا را خواند، در هر مکانی نیز می توان او را خواند. برای خداوند سبحان، زمان و مکان مطرح نیست، اما بعضی از مکان ها برای دعا کردن سفارش شده است؛ مانند: مسجد، مسجدالحرام، مسجد کوفه، حرم امام حسین علیه السلام ، صحرای عرفات و ... .

پنج با طهارت بودن: مناسب است هنگام دعا، انسان پاک و باوضو باشد.

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۲، ح ۱۱ .

ص: ۱۷۸

شش رو به قبله بودن.

هفت شـفیع قرار دادن پیـامبر و اهل بیت معصومش: در آیه ۳۷ سوره بقره آمـده است: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمـاتٍ فَتابَ عَلَیهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحیم؛ سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت [و با آنها توبه کرد] و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است».

در ذیل این آیه، اهل تفسیر، این پرسش را مطرح کرده اند که این کلمات چه بوده است؟

در روایات متعـددی که از اهل بیت پیامبر علیهم السـلام نقل شـده است، فرموده انـد، مقصود از کلمات، اسم های بهترین مخلوقات خدا، یعنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بوده است.

حضـرت آدم علیه السـلام با توسل به این کلمات، از خداونـد تقاضای عفو و بخشـش کرد و خداونـد مهربان به برکت این اسم ها و حقیقت آنها، او را مورد توجه قرار داد.(۱)

هشت تضرّع و خشوع در برابر خداوند مهربان، و بالا بردن دست ها به سوی آسمان.

نه یقین به اجابت داشتن.

ده تکرار، اصرار و پافشاری در دعا.

یازده توبه از گناهان.

دوازده صدقه دادن پیش از دعا.

سیزده تعمیم در دعا: تعمیم در دعا یعنی برای همه دعا کردن،ماننـد دعاهای ماه مبارک رمضان که انسان از خـدا می خواهـد، همه مریض ها را

۱- نک: تفسیرنمونه، ج ۱، ص ۱۹۹ و تفاسیر دیگر ذیل همین آیه.

ص: ۱۷۹

شفا دهد، همه فقرا را بی نیاز سازد و ... . تعمیم در دعا تا جایی سفارش شده است که فرموده اند: «کسی که در دعا، چهل نفر را بر خود مقدم سازد، دعایش در حق آنان و خودش مستجاب می شود».(۱)

گلبانگ حدیث

اشاره

اهمیت وجایگاه دعا

اهمیت وجایگاه دعا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «تَرکُ الدُّعاءِ مَعصِیهٌ؛ ترک دعا گناه است».(۲)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الـدُّعاءُ مُخُّ العِبادَهِ، و لا یهلِکُ مَعَ الـدُّعاءِ أحَدٌ؛ دعا مغز عبادت است و با وجود دعا هیچ کس هلاک نمی شود».(۳)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الدُّعاءُ سِلاحُ المُؤمِنِ وَ عَمودُ الدّینِ وَ نورُ السَّماواتِ و الأرضِ؛ دعا سلاح مؤمن، ستون دین و نور آسمان ها و زمین است».(۴)

۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «ما مِن شَیءٍ أکرَمَ عَلَی اللّه ِ تَعالی مِنَ الدُّعاءِ؛ نزد خداوند متعال چیزی گرامی تر از دعا نیست».(۵)

۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إنَّ أعجَزَ النّاسِ مَن عَجَزَ عَنِ الدُّعاءِ؛ ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا کردن ناتوان باشد».(۶)

۶.

فلاح السائل عَنِ السَّکونی عَنِ الإمام الصّادقِ عَن أبیه عَلیهما

۱- بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۱۳.

۲- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۰ .

۳- بحارالانوار، ۹۳، ص ۳۰۰، ح ۳۷.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۱.

۵- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۴، ح ۲۳.

۶- محمد بن حسن طوسی، امالی طوسی، ج ۸۹، ح ۱۳۶.

ص: ۱۸۰

السَّلامُ: قالَ رسولُ اللّه صلی الله علیه و آله : ألاَ أدُلُّكُم عَلی سِلاحٍ يُنجِيكُم مِن عَدُوِّكم، وَ يدِرُّ أرزاقَكُم؟ قالوا: بَلى. قالَ: تَدعُونَ رَبَّكُم بِاللَّيلِ و النَّهارِ، فَإنّ الدُّعاءَ سِلاحُ المُؤمنين.(۱)

فلاح السائل به نقل از سکونی از امام صادق، از پدرش [امام باقر] علیه السلام : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا سلاحی را به شما نشان دهم که از دشمنان نجاتتان می دهد و روزی تان را زیاد می کند؟ عرض کردند: آری. فرمود: شب و روز به درگاه پروردگارتان دعا کنید؛ زیرا سلاح مؤمنان دعاست.

۷. امام علی علیه السلام : «نِعمَ السِّلاحُ الدُّعاءُ؛ چه خوب سلاحی است دعا».(۲)

۸. امام علی علیه السلام : «الدُّعاءُ تُرْسُ المُؤمِنِ؛ دعا سپر مؤمن است».(۳)

۹. امام صادق علیه السلام : «الدُّعاءُ أنفَذُ مِنَ السِّنان؛ دعا، کاری تر از نیزه است».(۴)

۱۰. امام رضا علیه السلام : «عَلَيكُم بِسِلاحِ الأنبياءِ. فَقيلَ: و ما سِلاحُ الأنبياءِ؟ قالَ: الدُّعاءُ؛ بر شما باد سلاح پیامبران. عرض شد: سلاح پیامبران چیست؟ فرمود: دعا».(۵)

آثار دعا

آثار دعا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «لا يرُدُّ القَضاءَ إلاَّ الدُّعاءُ؛ قضا را چیزی جز دعا بر نمی گرداند».(۶)

۱- فلاح السائل و نجاح المسائل، الفصل الرابع, ص ۲۸.

۲- غررالحکم، ح ۹۹۳۸.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۴ .

۴- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۱۲، ح ۲۰۰۵ .

۵- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۵.

۶- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۷، ح ۱۹۷۸.

ص: ۱۸۱

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «اِدفَعوا أبوابَ البَلاءِ بِالدُّعاء؛ انواع بلاها را با دعا برطرف کنید».(۱)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «اِدفَعوا أبوابَ البَلاءِ بِالاستِغفارِ؛ انواع بلاها را با استغفار برطرف کنید».(۲)

۴. امام علی علیه السلام :

اِدفَعوا أمواجَ البَلاءِ عَنكُم بِالدُّعاءِ قَبلَ وُرودِ البَلاءِ، فَوَالَّذی فَلَقَ الحَبَّهَ و بَرَأ النَّسَمَهَ، لَلبَلاءُ أسرَعُ إلَی المُؤمنِ مِن انحِدارِ السَّیلِ مِن أعلَی التَّلْعَهِ إلی أسفَلِها، وَ مِن رَکْضِ البَراذینِ.(۳)

موج های بلا را پیش از آنکه بلا سر رسد، از خود دفع کنید. سوگند به آنکه دانه را شکافت و مردمان را بیافرید، شتاب بلا به سوی مؤمن بیشتر است تا شتاب سیلاب از فراز تپه به پایین آن و از تاخت اسب های تاتاری.

۵. امام صادق علیه السلام : «عَلَیکَ بِالدُّعاءِ، فإنَّ فیهِ شِفاءً مِن کُلِّ داء؛ بر تو باد دعا کردن که آن شفای هر دردی است».(۴)

در همه حال دعا کنید

در همه حال دعا کنید

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «تَعَرَّفْ إلَی اللّه ِ فِی الرَّخاءِ یعرِفْکَ فِی الشِّدَّهِ؛ هنگام آسایش، خود را به خدا بشناسان تا هنگام گرفتاری و سختی، تو را بشناسد».(۵)

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۸، ح ۳.
۲- الاُصول الستّه عشر، ح ۷۷ .
۳- الخصال، ص ۶۲۱، ح ۱۰ .
۴- مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۱۲، ح ۲۰۰۸.
۵- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۷، ح ۳ .

ص: ۱۸۲

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إذا ذَکَرَ العبدُ رَبَّهُ فی الرَّخاءِ أنْجاهُ اللّهُ مِن البلاءِ؛ هرگاه بنده در روزگار خوشی به یاد پروردگارش باشد، خداوند او را از بلا می رهاند».(۱)

۳. امام باقر علیه السلام : «ینبَغی للمُؤمِنِ أن یکونَ دُعاؤهُ فِی الرَّخاءِ نَحْوا مِن دُعائهِ فِی الشِّدَّهِ؛ سزاوار است مؤمن هنگام آسایش همان گونه دعا کند که هنگام گرفتاری».(۲)

۴. امام صادق علیه السلام : «أوْحَی اللّهُ تَبارَکَ و تَعالی إلی داوود علیه السلام : اُذکُرْنی فی سَرّائکَ أستَجِبْ لَکَ فی ضَرّائکَ؛ خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود: در زمان آسایشت به یاد من باش، تا من هنگام گرفتاری ات دعای تو را اجابت کنم».(۳)

هر چیزی را از خدا بخواهید

هر چیزی را از خدا بخواهید

۱. «فیما أوحَی اللّهُ إلی موسی علیه السلام : یا موسی، سَلْنی کلَّ ما تَحتاجُ إلَیهِ، حتّی عَلَفَ شاتِکَ، و مِلحَ عَجینِک؛ در آنچه خداوند به موسی وحی کرده است: ای موسی! هر چه نیاز داری از من بخواه، حتی علوفه گوسفند و نمک خمیرت را».(۴)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «لِیسألْ أحدُکُم رَبَّه حاجَتَهُ کُلَّها حتّی یسألَهُ شِسْعَ نَعلِهِ إذا انقَطَعَ؛ هر یک از شما باید تمام نیازهای خود را از خدا درخواست کند. حتی اگر بندِ کفشش پاره شد، آن را از خدا بخواهد».(۵)

۳. امام باقر علیه السلام : «لا تُحَقِّرُوا صَغیرا مِن حَوائجِکُم؛ فإنّ أحَبَّ المؤمنینَ إلَی اللّهِ تَعالی أسألُهُم؛ حاجت های کوچک خود را خرد و کم اهمیت مشمارید؛ زیرا

۱- کنزالعمال، ح ۵۸۹۹ .

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۸۸، ح ۱.

۳- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۹۹۱ .

۴- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳، ح ۳۹ .

۵- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۵، ح ۲۳ .

ص: ۱۸۳

محبوب ترین مؤمنان نزد خداوند متعال، کسی است که بیشترین درخواست را داشته باشد».(۱)

۴. امام صادق علیه السلام :

عَلَیکُم بِالـدُّعاءِ، فـإِنَّکُم لا ـ تَقَرَّبونَ إلَی اللّه ِ بمِثلِهِ، و لا ـ تَترُکوا صَـغیرهً لِصِـغَرِها أنْ تَـدْعُوا بِهـا، إنَّ صاحِبَ الصِّغارِ هو صاحِبُ الکِبارِ. (بقره: ۱۸۶)

بر شـما باد دعا کردن؛ زیرا با هیـچ چیز ماننـد دعا، به خـدا نزدیک نمی شویـد. دعا کردن برای هیـچ امر کوچکی را، به خاطر ناچیز بودنش، رها نکنید؛ زیرا حاجت های کوچک نیز به دست همان کسی است که حاجت های بزرگ به دست اوست.

برخی از آداب دعا

برخی از آداب دعا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «یقولُ اللّه ُعزّوجلّ: مَن سَأَلَنی و هو یعلَمُ أنّی أضُرُّ و أنفَعُ أستَجِیبُ لَه؛ خداوند عزّوجلّ می فرماید: هر کس با آگاهی از این نکته که سود و زیان به دست من است، از من چیزی بخواهد، اجابتش می گویم».(۲)

۲. پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله : «لا یرَدُّ دُعاءٌ أوَّلُهُ بِسمِ اللّه ِ الرّحمنِ الرَّحیمِ؛ دعایی که با بسم اللّه الرحمن الرحیم آغاز گردد رد نمی شود».(۳)

۳. پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله : «إنَّ کُـلَّ دُعـاءٍ لا ـ یکونُ قَبلَهُ تَمجیـدٌ فَهُوَ أبتَرُ؛ هر دعایی که پیش از آن، سـتایش [خـدا] نشود، نافرجام است».(۴)

۱– مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۹۷، ح ۲۲۷۵ .

۲– عدّه الداعی، ص ۱۳۱ .

۳– الدعوات، ص ۵۲، ح ۱۳۱ .

۴– بحارالانوار،ج ۹۳، ص ۳۱۷، ح ۲۱.

ص: ۱۸۴

۴. «الامـام الصـادق علیه السـلام و قَـد سَألَهُ قومٌ: نَـدعو فلا یستَجابُ لَنا ؟! : لأنَّکُم تَـدعونَ مَن لا تَعرِفونَه؛ در پاسـخ به گروهی که از ایشان پرسیدند: چرا ما دعا می کنیم اما مستجاب نمی شود؟ فرمود: چون کسی را می خوانید که نمی شناسیدش».(۱)

۵. «عنهُ علیه السـلام فی قَولِهِ «لْیستَجیبُوا لِی وَ لْیؤْمِنُوا بِی» (۲) یعلَمُونَ أنّی أقـدِرُ عَلَی أنْ اُعطِیهُم ما یسألُونِّی؛ امام صادق علیه السـلام درباره آیه پس دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند» فرمود: یعنی بدانند که من می توانم آنچه را از من می خواهند به آنان بدهم».(۳)

۶. امام صادق علیه السلام : «إنَّ اللّه َ عزّوجلّ یقولُ: وَ عِزَّتی وَ جَلالی، لا اُجِیبُ دَعوَهَ مَظلومٍ دَعانی فی مَظلِمَهٍ ظُلِمَها و لأحدٍ عندَهُ مثلُ تِلک المَظلِمَهِ؛ خداونـد عزّوجلّ می فرماید: سوگند به عزت و جلالم که نفرین سـتمدیده ای را در حقّ سـتم کننده بدو، اجابت نمی کنم، اگر خود نسبت به دیگری چنان ستمی روا داشته است».(۴)

پافشاری در دعا

پافشاری در دعا

۱. امام علی علیه السـلام : «فَألْحِحْ علَیهِ فی المَسألَهِ یفتَحْ لکَ أبوابَ الرَّحمَه؛ در درخواست از خدا پافشاری کن، تا درهای رحمت به رویت گشوده شود».(۵)

۲. امام باقر علیه السلام : «إنَّ اللّهَ عزّوجلّ کَرِهَ إلْحاحَ النّاسِ بَعضِهِم علی بعضٍ فی

۱- بحارالانوار،ج ۹۳، ص ۳۶۸، ح ۴ .
۲- بقره: ۱۸۶ .
۳- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۳، ح ۳۷ .
۴- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۲، ح ۲۰ .
۵- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۴، ح ۱.

ص: ۱۸۵

المَسأَلَهِ و أحَبَّ ذلکَ لنفسِهِ؛ خداونـد عزّوجلّ پافشاری مردمان در خواهش از یکـدیگر را ناخوش می دارد، اما این کار را نسـبت به خودش دوست دارد».(۱)

۳. امـام باقر علیه السـلام : «و اللّه ِ لا یلِحُّ عبـدٌ مُؤمِن علَی اللّهِ عزّوجلّ فی حاجتِهِ إلاّ قضاها لَهُ؛ به خـدا سوگنـد، هیـچ بنـده مؤمنی در حاجت خود به درگاه خداوند عزّوجلّ اصرار نورزد، مگر آنکه حاجتش را برآورد».(۲)

ناشدنی و ناروا از خدا مخواه

ناشدنی و ناروا از خدا مخواه

۱. امام علی علیه السـلام : «یا صاحِبَ الدُّعاءِ، لا تَسأل عَمّا لا یکونُ و لا یحِلُّ؛ ای کسی که دعا می کنی! آنچه را ناشدنی و نارواست از خدا مخواه».(۳)

۲. امام علی علیه السـلام : « عِنـدَ ما سُـئِلَ عَن أضَلِّ الـدَّعَواتِ الـدّاعی بِما لا یکونُ؛ در پاسخ به این سؤال که بی اثرترین دعاها کدام است فرمود: دعا برای چیزهای ناشدنی».(۴)

کسی که فقط خدا را می بیند

کسی که فقط خدا را می بیند

۱. رسول خدا صـلی الله علیه و آله : «قالَ اللّه ُ تَعالی: مَن شَغَلَهُ ذِکری عن مَسألَتی أعطَیتُهُ أفضَلَ ما اُعطِی السائلینَ؛ خداوند می فرماید: کسی که یاد من او را از خواهش از من بازدارد، بالاتر از آن چیزی که به سائلان می دهم او را عطا کنم».(۵)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «قالَ اللّه ُ تَعالی: مَن شَغَلَهُ ذِکری عن مَسألَتی أعطَیتُهُ

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۵، ح ۴ .

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۵، ح ۳ .

۳- الخصال، ص ۶۳۵، ح ۱۰ .

۴- معانی الأخبار، ص ۱۹۸، ح ۴.

۵- بحارالانوار، ج ۹۳، ۳۲۳، ح ۳۶ .

ص: ۱۸۶

قَبلَ أنْ یسألَنی؛ خداونـد متعال فرموده است: هر کس یاد من او را از درخواست از من غافل کند، پیش از آنکه از من بخواهد، به او عطا می کنم».(۱)

۳. فاطمه زهرا علیها السلام : «مَن أصعَدَ إلی اللّه ِ خالصَ عبادَتِهِ أهبَطَ اللهُ عزّوجلّ له أفضَلَ مَصلَحَتِه؛ هر کس عبادت خالصانه خود را به درگاه خدا فرا برد، خداوند عزّوجلّ بهترین کاری را که به صلاح اوست، برایش فرو فرستد».(۲)

دعاهای مستجاب

دعاهای مستجاب

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

أربَعهٌ لاـ تُرَدُّ لَهُم دَعوَهٌ: إمـامٌ عـادلٌ، و والـدٌ لولـدِهِ، و الرّجُـلُ یـدعو لأـخیهِ بظَهْرِ الغیبِ، و المظلومُ؛ یقولُ اللّه ُ جـلّ جلالُهُ: و عِزَّتی و جلالی لأنتَصِرَنَّ لکَ و لَو بَعدَ حِینٍ.(۳)

دعـای چهـار نفر رد نمی شـود: پیشـوای دادگر، [دعـای] پـدر برای فرزنـدش، دعـای انسـان برای برادرش در غیـاب او، و [دعـای] ستمدیده. خداوند جلّ جلاله می فرماید: به عزّت و جلالم سوگند که گرچه به طول انجامد، سرانجام انتقام تو (ستمدیده) را بگیرم.

۲. امام صادق علیه السلام :

إنَّ العبـدَ لَیکونُ لَهُ الحاجَهُ إلَی اللّه ِ عزّوجلّ فیبدأُ بالثناءِ و الصَّلاهِ عَلَی مُحمدٍ و آلِ مُحمدٍ حتّی ینْسَی حاجَتَهُ فَیقضِیها اللّه ُ لَهُ مِن قَبلِ أنْ یسألَهُ.(۴)

۱- کنزالعمال، ح ۱۸۷۳ .

۲- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۸ .

۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۷، ح ۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۴۲، ح ۱۱ .

ص: ۱۸۷

هر گاه بنده را به درگاه خداوند عزّوجلّ حاجتی باشد و پیش از طلب حاجتِ خود، زبان به ستایش [خدا] و درود فرستادن بر محمد و خاندان محمد بگشاید، چندان که یادش برود حاجتی نیز داشته است، خداوند حاجت او را پیش از آنکه بخواهد، برآورد.

۳. امام حسن علیه السلام : «أنا الضّامِنُ لِمَن لَم یهجُسْ فی قلبِهِ إلاّ الرّضا أن یدعُوَ اللّه َ فَیستَجابَ لَهُ؛ کسی که در دلش هوایی جز خشنودی [خدا] نگذرد، من ضمانت می کنم که خداوند دعایش را مستجاب کند».(۱)

۴. امام زین العابدین علیه السلام : «مَن لم یرجُ النّاسَ فی شیءٍ و رَدَّ أمرَهُ إلی اللّهِ عزّوجلّ فی جمیع اُمورِهِ استَجابَ اللّه ُ عزّوجلّ لَهُ فی کلِّ شیءٍ؛ هر کس در هیچ کاری به مردم امید نبندد و همه کارهای خود را به خداوند عزّوجلّ وا گذارد، خداوند هر خواسته ای که او داشته باشد اجابت کند».(۲)

۵. امام صادق علیه السلام :

إیاکُم أن تُعینوا عَلَی مُسلمٍ مَظلومٍ فَیدعُوَ اللّه َعلَیکُم وَ یستَجابَ لَهُ فیکُم، فإنَّ أبانا رسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله کانَ یقولُ: إنَّ دَعوةَ المُسلمِ المُظلومِ مُستَجابه.(۳)

مبادا ستمگری را در ستم کردن به مسلمانی ستمدیده، یاری رسانید؛ زیرا اگر شما را نفرین کند، نفرینش مستجاب می شود. جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: همانا نفرینِ مسلمانِ ستمدیده اجابت می شود.

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۱، ح ۲۵ .

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۰، ح ۱۶ .

۳- الکافی، ج ۸، ص ۸، ح ۱.

ص: ۱۸۸

دعاهایی که اجابت نمی شود

دعاهایی که اجابت نمی شود

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

قالَ اللّه ُعزّوجلّ: ما مِن مَخلوقٍ یعتَصِمُ بمخلوقٍ دُونی إلاّ قَطَعتُ أسبابَ السماواتِ و أسبابَ الأرضِ مِن دُونِهِ، فإن سَألَنی لَم اُعطِهِ و إن دَعانی لَم اُجِبْهُ.(۱)

خداوند عزّوجلّ فرموده است: هر مخلوقی که به کسی جز من متوسل شود، دستش را از اسباب آسمان ها و زمین کوتاه کنم و آن گاه چون چیزی از من بخواهد، عطایش نکنم و چون مرا بخواند، پاسخش ندهم.

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

لتأمُرُنّ بالمعروفِ و لَتَنهُنَّ عَنِ المُنکَرِ، أو لَیسلِّطَنَّ اللّه ُ شِرارَکُم علی خِیارِکُم، فیدعو خِیارُکُم فلا یستجابُ لَهُ. (۲)

باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خداوند، بدهای شما را بر خوبانتان مسلط می گرداند و در این صورت نیکانتان دعا می کنند، ولی دعایشان مستجاب نمی شود.

۳. امام صادق علیه السلام :

مَن عَذَرَ ظالما بظُلمِهِ سَلَّطَ اللّه ُ علَیهِ مَن یظلِمُهُ فإنْ دعا لَم یستَجَبْ لَهُ، و لَم یأجُرْهُ اللّه ُ علی ظُلامَتِهِ.(۳)

هرکس برای ستمِ ستمکاری عذر بتراشد (کارهای او را توجیه کند)، خداوند کسی را بر او مسلط گرداند که به وی ستم کند

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۴، ح ۳۹ .

۲- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۸، ح ۲۱.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۱۸.

ص: ۱۸۹

و چنانچه [برای رفع ستم از خود] دعا کند، دعایش مستجاب نشود و خداوند در برابر ستمدیدگی اش به او پاداش ندهد.

تأخیر در اجابت دعا

تأخیر در اجابت دعا

۱. امام علی علیه السلام : «لا یقَنِّطَنَّکَ تأخیرُ إجابهِ الدُّعاءِ، فإنَّ العطیهَ علی قَدْرِ النِّیهِ؛ تأخیر در اجابت دعا تو را نومید نگرداند؛ زیرا بخشش بستگی به نیت دارد».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «لا تَستَبطِئْ إجابَهَ دُعائکَ و قد سَدَدتَ طریقَهُ بِالذُّنوبِ؛ وقتی با گناهان خود راه را بر دعایت بسته ای، تأخیر در اجابت آن را دیر مشمار».(۲)

۳. امام صادق علیه السلام : «کانَ بینَ قولِ اللّه عزّوجلّ «قد اُجِیبَتْ دعوتُکُما»(۳) و بینَ أخذِ فِرعَونَ أربعینَ عاما؛ از زمانی که خداوند عزّوجلّ [در پاسخ به خواسته موسی و هارون برای هلاک فرعون] فرمود: «هر آینه دعای شما اجابت شد»، تا زمانی که فرعون نابود شد، چهل سال طول کشید».(۴)

۴. «إسحاق بن عمّار قلتُ لأبی عبدِ اللّه علیه السلام : یستَجابُ للرجلِ الدُّعاءُ ثمّ یؤَخَّرُ؟ قال: نَعَم عِشرونَ سَنهً؛ اسحاق بن عمّار [گفت]: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا می شود دعای کسی مستجاب شود و برآورده شدن آن به تأخیر افتد؟ فرمود: آری، بیست سال [ممکن است به تأخیر افتد]».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۱۰۳۵۶ .

۲- غررالحکم، ح ۱۰۳۲۹ .

۳- ۳یونس: ۸۹ .

۴- الکافی، ج ۲، ص ۴۸۹، ح ۵ .

۵- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۵، ح ۱۶ .

ص: ۱۹۰

۵. امام صادق علیه السلام :

اِعرِفْ طُرُقَ نجاتِکَ و هلاکِکَ کی لا تدعُوَ اللّه َ بشیءٍ منهُ هلاکُکَ و أنتَ تَظُنُّ فیهِ نجاتَکَ، قالَ اللّه ُ عزّوجلّ: «و یدْعُ الإنسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالخَیرِ و َکانَ الإنسانُ عَجولاً».(۱)

راه های نجات و نابودی خودت را بشناس، تا مبادا از خدا چیزی را به گمان اینکه نجات تو در آن است، بخواهی؛ حال آنکه سبب نابودی تو می شود. خداوند عزّوجلّ فرموده است: «انسان به دعا شرّی را می طلبد چنانکه گویی به دعا خیری را می جوید. و آدمی شتابزده است».

برای بعضی دعا نکنید

برای بعضی دعا نکنید

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «مَن دَعا لظالمٍ بالبقاءِ فقد أحَبَّ أن یعصَی اللّه ُ فی أرضِه؛ هر کس برای بقای ستمگری دعا کند، هر آینه دوست دارد که خداوند در زمینش نافرمانی شود».(۲)

هیچ دعایی بی اثرنیست

هیچ دعایی بی اثرنیست

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

ما مِن مُسلمٍ دَعا اللّه َتعالی بِدَعوهٍ لَیسَ فیها قَطیعَهُ رَحِمٍ و لا اسْتِجلابُ إثمٍ إلّا أعطاهُ اللّه ُتَعالی بِها إحدَی خِصالٍ ثَلاثٍ: اِمّا أن یعَجِّلَ لَهُ الدَّعوهَ، وَ اِمّا أنْ یدَّخِرَها لَهُ فی الآخِرَهِ، و اِمّا أنْ یرفَعَ عَنهُ مِثلَها مِن السُّوءِ.(۳)

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۲، ح ۳۶ .

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۴، ح ۶۹ .

۳- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۸، ح ۱۹۸۳ .

ص: ۱۹۱

هر مسلمانی که خدا را به دعایی بخواند و آن دعا برای قطع رحم یا رسیدن به گناهی نباشد، خداوند متعال یکی از این سه کار را در حق او می کند: یا دعایش را در دنیا برآوَرَد؛ یا آن را ذخیره آخرت او قرار دهد؛ و یا بدی و گزندی را از او دور سازد.

۲. امام صادق علیه السلام : «یتَمَنّی المؤمنُ أنّه لم یستَجَبْ لَهُ دَعوَةٌ فی الدنیا مِمّا یری مِن حُسنِ الثواب؛ مؤمن پاداش نیک (چشمگیر) آخرت را که می بیند، آرزو می کند کاش هیچ دعایی از او در دنیا مستجاب نمی شد».(۱)

دعایی که انسان در غیاب کسی می کند

دعایی که انسان در غیاب کسی می کند

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «لَیسَ شیءٌ أسرعَ إجابةً مِن دَعوَةِ غائبٍ لغائب؛ هیچ دعایی زودتر از آن دعا که انسان در غیاب کسی می کند، مستجاب نمی شود».(۲)

۲. بحارالأنوار: «رُوِی أنّ اللّه سُبحانَهُ أوحی إلی موسی علیه السلام : یا موسی، اُدعُنی علی لسانٍ لم تَعصِنی بهِ، فقال: أنَّی لی بذلک؟! فقالَ: اُدعُنِی علی لسانِ غیرِک؛ روایت شده که خداوند سبحان به موسی علیه السلام چنین وحی کرد: ای موسی! مرا با زبانی بخوان که با آن نافرمانی ام نکرده ای. موسی عرض کرد: چنین زبانی را از کجا بیاورم؟ خداوند فرمود: مرا از زبان کسی دیگر بخوان».(۳)

۳. امام علی علیه السلام : «لا تَستَحقِرُوا دعوةَ أحدٍ، فإنَّه یستَجابُ للیهودی فیکُم، و لا یستجابُ لَهُ فی نفسِه؛ دعای هیچ کس را ناچیز مشمار؛ که [حتی] دعای یهودی در حق خودش مستجاب نمی شود، اما درباره شما به اجابت می رسد».(۴)

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۹ .

۲- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۹، ح ۱۷ .

۳- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۲، ح ۱۱ .

۴- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۴، ح ۲۳ .

ص: ۱۹۲

امام باقر علیه السلام :

أسرَعُ الدُّعاءِ نُجْحا لِلإجابهِ دعاءُ الأخِ لأخیهِ بظَهرِ الغیبِ، یبدأ بِالدُّعاءِ لأخیهِ فیقولُ له مَلَکٌ مُوَکَّلٌ بهِ: آمِینَ، و لکَ مِثْلاهُ.(۱)

دعایی که زودتر از همه به اجابت می رسد، دعایی است که برادر (مؤمن) در غیاب برادرش می کند. چون ابتدا برای برادرش دعا کند، فرشته ای که بر او گماشته شده است، گوید: آمین، تو را نیز دو چندانِ آن باد.

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. خواهش دعا

۲. دعا در حق دیگران

۳. سلمان از خدا چه می خواهد

۴. دعای امام هادی علیه السلام در حق یکی از شیعیان

۵. شرط قبولی دعا ولایت است

۶. تمثیل مولوی (دعا خودش مطلوب است)

۱. خواهش دعا

۱. خواهش دعا

«شخصی با هیجان و اضطراب به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: درباره من دعایی بفرمایید تا خداوند به من وسعت رزقی بدهد، که خیلی فقیر و تنگ دستم.

امام: هرگز دعا نمی کنم.

چرا دعا نمی کنید؟

برای اینکه خداونـد راهی برای این کـار معین کرده است. خداونـد امر کرده که روزی را پی جویی کنیـد و طلب نماییـد. اما تو می خواهی در خانه خود بنشینی و با دعا روزی را به خانه خود بکشانی!» (۲)

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۰۷، ص ۴ .

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۱۹۶.

ص: ۱۹۳

۲. دعا در حق دیگران

۲. دعا در حق دیگران

«در آن شب، همه اش به کلمات مادرش که در گوشه ای از اتاق رو به طرف قبله کرده بود گوش می داد. رکوع و سجود و قیام و قعود مادر را در آن شب، که شب جمعه بود، تحت نظر داشت. با اینکه هنوز کودک بود، مراقب بود ببیند مادرش که این همه درباره مردان و زنان مسلمان دعای خیر می کند و یک یک را نام می برد و از خدای بزرگ برای هر یک از آنها سعادت و رحمت و خیر و برکت می خواهد، برای شخص خود از خداوند چه چیزی مسألت می کند؟

امام حسن علیه السلام آن شب را تا صبح نخوابیده و مراقب کار مادرش، صدّیقه مرضیه علیها السلام بود و همه اش منتظر بود که ببیند مادرش درباره خود چگونه دعا می کند و از خداوند برای خود چه خیر و سعادتی می خواهد؟

شب صبح شد و به عبادت و دعا درباره دیگران گذشت و امام حسن علیه السلام حتی یک کلمه نشنید که مادرش برای خود دعا کند. صبح به مادر گفت: مادرجان! چرا من هر چه گوش کردم تو درباره دیگران دعای خیر کردی و درباره خودت یک کلمه دعا نکردی؟

مادر مهربان جواب داد: پسرک عزیزم! اول همسایه، بعد خانه خود».(۱)

۳. سلمان از خدا چه می خواهد

۳. سلمان از خدا چه می خواهد

«عده ای از مشرکین و منافقین اهل مدینه که سلمان را مسخره می کردند، به او گفتند: ای بنده خدا! چرا از خدا به واسطه محمد و آلش

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۴۴.

ص: ۱۹۴

نمی خواهی که تو را ثروتمند ترین مرد مدینه قرار دهد؟ سلمان فرمود: من از خدا به وسیله ایشان، خیلی بزرگ تر و نافع تر و افضل از پادشاهی تمام دنیا [را] خواستم. از خدا به وسیله ایشان خواستم که به من زبانی حمدگو و ثناخوان و قلبی شاکرِ نعمت ها و بدنی صابر بر حوادث بزرگ بدهد و خدای تعالی دعای مرا اجابت کرد و این از سلطنت تمام دنیا و همه خوبی های آن، صد هزار هزار بار بالاتر است».(۱)

۴. دعای امام هادی علیه السلام در حق یکی از شیعیان

۴. دعای امام هادی علیه السلام در حق یکی از شیعیان

«روایت شده که مردی هر سال مستمری از خلیفه دریافت می کرد. اما خلیفه بر او خشم گرفت و چند سال مستمری اش را قطع کرد. آن مرد به خدمت مولی ابی الحسن علی بن محمد هادی علیه السلام رسید و قطع مستمری را به عرض امام رسانید و از او خواهش کرد که به هنگام ملاقات با خلیفه، واسطه برقراری مجدد مستمری گردد. آن مرد بازگشت. به هنگام شب، خلیفه کسی را فرستاد و او را خواست. آن مرد آماده رفتن به منزل خلیفه گردید. هنوز نرسیده بود که چند فرستاده دیگر نیز در بین راه او را ملاقات کردند. هر کدام می گفتند خلیفه تو را می خواهد. وقتی به دربان رسید، از دربان پرسید: آیا [امام] علی بن محمد علیه السلام اینجا آمد؟ دربان گفت: خیر. وقتی بر خلیفه وارد شد، خلیفه او را پیش خودش خواند و او را احترام کرد و دستور داد جوایز و مستمری عقب افتاده این مدت او را به [وی] بپردازند. وقتی از نزد

۱- محمدحسین نائیجی، آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ترجمه عدهالداعی و نجاح الساعی ابن فهد حلّی رحمه الله، ص ۱۴۲.

ص: ۱۹۵

خلیفه خارج شد، دربان که نامش فتح بود از او درخواست کرد که از امام بخواه تا دعایی که برای حاجت تو خوانده، مرا بیاموزد. بعداً وقتی آن مرد نزد ابی الحسن علیه السلام رسید، وقتی چشم امام به او افتاد فرمود: از صورتت آثار خوشحالی و رضایت پیداست. عرضه داشت: بلی، ولی گفتند شما پیش خلیفه نرفتید.

امام فرمود: خدای تعالی ما را عادت داد که در سختی ها جز به او پناه نبریم و جز از او درخواست نکنیم. ترسیدم که اگر این عادت را تغییر دهم، خداوند آن نعمت را تغییر دهد.

عرضه داشت: ای آقای من، فتح می گوید آن دعایی که برای حاجتم خواندی به من تعلیم نما! حضرت فرمود: فتح در ظاهر ادعای دوستی می کند نه در باطن؛ و این دعا برای کسی مفید است که از دوستان اهل بیت علیهم السلام باشد و من در بسیاری از مواقع برای حاجت هایم می خوانم و حاجتم برآورده می شود و از خدا درخواست کردم هر کس بعد از من در کنار قبرم آن را بخواند دعایش را اجابت کند.

آن دعا این است: «یا عُدَّتی عِندَ العَدَدِ و یا رَجائی وَ المُعتمدَ و یا کَهفی و السَّنَد و یا واحدُ وَ یا اَحدُ و یا قُل هُوَ اللهُ اَحدٌ اَسئلُک اللّهمَّ بِحقِ مَن خَلقتَه مِن خَلقِک و لَم تَجعل فِی خَلقِک مِثلَهم أحداً اَن تُصلّی عَلَیهم وَ اَن تَفعلَ بی کذا و کذا؛ ای ذخیر به هنگام شمارش ذخیره ها و ای امید من و تکیه گاهم و ای پناهگاه و ملجا من! ای یکی و ای یکتا و ای قل هو الله احد! خدایا، از تو می خواهم به حق کسانی که خلقشان کردی و احدی از خلقت، همسان ایشان نیست اینکه برایشان درود فرستی و برای من فلان حاجت را برآوری».(۱)

۱- محمدحسین نائیجی، آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ترجمه عدهالداعی و نجاح الساعی ابن فهد حلّی رحمه الله، ص ۶۳.

ص: ۱۹۶

۵. شرط قبولی دعا ولایت است

۵. شرط قبولی دعا ولایت است

«از امـام صـادق علیه السـلام یا امام باقر علیه السـلام وارد شـده است که محمـد بن مسـلم نزد ایشان آمـد و عرضه داشت: ما بعضـی مخالفـان شـما را می بینیم که دارای عبـادت و سـعی و تلاـش و خشوع در امر دین هسـتند. آیا این اعمال، آنها را نفعی می بخشـد؟ فرمود: ای ابامحمـد، مَثـل ما مَثل اهل بیتی از بنی اسـرائیل است که روش ایشان این بود که هیـچ کس از این خانواده چهل شب دعا نمی کرد مگر آنکه دعای او اجابت می شـد و مردی از این خانواده، چهل شب کوشـید و مجاهـده و دعا [کرد] ولی از اجابت اثری ندید. به خدمت حضـرت عیسـی علیه السلام آمد و شکایت حال خویش را [کرد] و از او خواست که برایش دعا کند. پس حضرت عیسی علیه السلام وضو گرفت و نماز گزارد و سپس دعا کرد. خدا به او وحی فرمود: ای عیسی، بنده من از دری غیر از در من وارد شـد و از من درخواست کرد، ولی در قلب وی نسـبت به رسالت تو شک وجود دارد. بنابراین، اگر آن قدر دعا کند تا گردنش قطع شـود و انگشـتانش از هـم جـدا شـود، مـن اجـابتش نمی کنـم. پس حضـرت عیسـی علیـه السـلام متـوجه او شـد و بـه او فرمـود: آیا پروردگارت را می خوانی و قلبت نسـبت به پیامبرش شـکاک است؟ عرضه داشت: ای روح خدا و کلمه او، به خدا قسم همان گونه بود که گفتی. پس از خدا بخواه که آن شک از من زایل شود. حضـرت عیسـی علیه السلام بر او، دعا کرد و خدا به او تفضّل فرمود [و شـکش زایل، و حاجتش برآورده شد] و در زمره خانواده اش در آمد و ما اهل بیت همانند حضرت عیسی هستیم. خدا عمل بنده ای را که در ولایت ما شک دارد قبول نمی کند».(۱)

۱- محمدحسـین نائیجی، آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ترجمه عدهالـداعی و نجاح الساعی ابن فهـد حلّی رحمه الله، ص ۶۴ (با اندکی تغییر).

ص: ۱۹۷

۶. تمثیل مولوی (دعا خودش مطلوب است)

۶. تمثیل مولوی (دعا خودش مطلوب است)

«داستانی را مولوی ذکر می کند که البته تمثیل است؛ می گوید مردی بود که همیشه با خدای خودش راز و نیاز می کرد و داد «الله، الله» داشت. یک وقت شیطان بر او ظاهر شد و او را وسوسه کرد و کاری کرد که این مرد برای همیشه خاموش شد. به او گفت: ای مرد! این همه که تو «الله، الله» می گویی و سحرها با این سوز و درد، خدا را می خوانی، آخر یک دفعه هم شد که تو لبیک بشنوی؟ تو اگر به در هر خانه ای رفته بودی و این همه فریاد کرده بودی، لااقل یک دفعه در جواب تو لبیک می گفتند. این مرد به نظرش آمد که این حرف، منطقی است. دهانش بسته شد و دیگر «الله، الله» نگفت. در عالم رؤیا، هاتفی به او گفت: چرا مناجات خدا را ترک کردی؟ گفت: من می بینم این همه که دارم مناجات می کنم و با این همه درد و سوزی که دارم، یک بار هم نشد در جواب، به من لبیک گفته شود. هاتف به او گفت: ولی من مأمورم از طرف خدا جواب را به تو بگویم: آن الله تو لبیک ماست.

نی که آن الله تو لبیک ماست

آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

تو نمی دانی که همین درد و سوز و همین عشق و شوقی که ما در دل تو قرار دادیم، خودش لبیک ماست.

چرا علی علیه السلام در دعای کمیل می فرماید: «اللهمَّ اغْفِرْ لِی الذُّنوبَ الَّتی تَحْبِسُ الدُّعاءَ؛ خدایا آن گناهانی را که سبب می شود دعـا کردن من حبس شود و درد دعا کردن و مناجات کردن از من گرفته شود بیامرز». این است که می گوینـد دعا برای انسان، هم مطلوب است و هم وسیله؛ یعنی دعا همیشه برای استجابت نیست؛ اگر استجابت هم نشود، استجابت شده است. دعا خودش مطلوب است».(۱)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۱۳۹.

ص: ۱۹۸

آموزه ها

آموزه ها

۱. بایـد خود و دیگران را به دعـا کردن تحریص و تشویق کنیم. یکی از راه هـای تحریص و تشویق به دعـا، تلاوت و توجه به آیات قرآن کریم است که دربـاره دعـا کردن است، ماننـد: «قُـلْ ما یعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُکُمْ فَقَـدْ کَـذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یکُونُ لِزاماً؛ بگو: اگر دعای شـما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند. در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهـد شد». (فرقان: ۷۷) و «وَ إِذا سَأَلَـکَ عِبـادی عَنِّی فَـإِنِّی قَریـبٌ أُجیبُ دَعْـوَهَ الـدَّاعِ إِذا دَعـانِ فَلْیسْـتَجیبُوا لی وَ لْیؤْمِنُـوا بی لَعَلَّهُمْ یرْشُـدُونَ؛ و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسـند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم. پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند». (بقره:۱۸۶)

۲. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «که عاجزترین مردم، کسی است که از دعا عاجز باشد».(۱)

۳. دعای چه کسانی مستجاب می شود؟ از مجموع روایات اسـتفاده می شود، کسانی که دعایشان مسـتجاب است، عبارتند از: روزه دار، حـاجی و عمره گزار(معتمر)، جنگجو (مجاهـد)، مریض، پیشوای عـادل، مظلوم و سـتمدیده، دعـای غیـابی مؤمن در حق مؤمن، دعای فرزند صالح برای پدر و مادر، و دعای پدر و مادر در حق فرزند.

۴. اصل، تقاضا نکردن از دیگران است.

انسان تا زمانی که تحمل دارد، باید تلاش کند از کسی تقاضا نکند، چرا که تقاضا از دیگران، ارزش آدمی را کم می کند. تلاش و صبر و

۱- آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ص ۴۴.

ص: ۱۹۹

درخواست از حضرت حق، نزدیک ترین راه برای گشایش کارهاست. در روایات نیز به این معنا توجه ویژه ای شده است؛ به ویژه در مورد رزق و روزی، انسان باید فقط از خدا آن را بخواهد که در این صورت، آسمان ها و زمین ضامن روزی چنین انسانی می شوند. هر کس خدا را بخواند، او اجابتش می کند، ان شاءالله.

۵. دعای بعضی مستجاب نمی شود.

از روایات استفاده می شود که دعای بعضی از افراد مستجاب نمی گردد، از جمله:

یک مردی که در خانه بنشیند و بگوید خدایا به من روزی بده؛ زیرا در درجه اول، وظیفه انسان این است که برای طلب روزی حرکت کند؛

دو مردی که زن بدکاره دارد و نفرینش می کند، به او گفته می شود مگر خدا اختیارش را در دست تو قرار نداده است می تواند طلاقش دهد؛

سه انسانی که مالی داشته و آن را تباه کرده است، خداوند به او می گوید: مگر شما را به میانه روی در خرج امر نکردم؛

چهار کسی که به دیگران قرض داده و شاهد نگرفته، سپس قرض گیرنده، آن را انکار می کند، خداوند به او می گوید؛ مگر به شما نگفتم در مسائل مالی شاهد بگیرید؛

پنج دعای انسان های سنگدل؛

شش دعای کسی که اصرار بر گناه دارد؛

هفت دعای انسان حرام خوار؛

هشت کسی که حق الناس به گردن دارد؛

۶. سزاوار است هر مسلمانی بعد از نماز واجب دعا کند و حاجت های خود و مسلمانان دیگر را از خداوند طلب کند.

ص: ۲۰۰

۷. اگر انسان توفیق صدقه و کمک به فقیر یافت خوب است از وی بخواهد در حق او دعا کند و می تواند خواسته اش را به آن فقیر بگوید تا آن موضوع را برای او درخواست کند؛ زیرا گفته شده است که دعای فقیر در حق انسان اجابت می شود.

۸. آداب دعا را می توان به سه قسمت تقسیم کرد:

الف) آداب پیش از دعا: پاکی غذا و کسب و کار، توبه از گناه، ذکر بسم الله الرحمن الرحیم، مدح و ثنای الهی، ذکر صلوات بر محمد و آل او، صدقه دادن، با طهارت بودن و ... ؛

ب) آداب هنگام دعا: با تأنی از خدا درخواست کردن، نام بردن حاجت، اصرار بر دعا، پنهانی دعا کردن، دعا برای همه، یقین داشتن به اجابت، اظهار خشوع، گریه و ناله، بالا بردن دست ها، رو به قبله بودن و... ؛

ج) آداب بعد از دعا: تکرار دعا، ذکر صلوات، ذکر ان شاءالله، گفتن «لا حول و لا قوه الّا بالله العلی العظیم» دست خود را بر صورت کشیدن و ... .

منابع دیگر

منابع دیگر

ارفع، کاظم، دعا در قرآن، تهران، انتشارات فیض، ۱۳۷۴.

حاتمی، غلامرضا، دعا، مشهد، انتشارات آهنگ قلم، ۱۳۸۸.

حسینی، محمدمهدی، از دعا تا اجابت، تهران، انتشارات راه دان، ۱۳۸۹.

سبحانی نیا، محمد، دعاشناسی، تهران، انتشارات هستی نما، ۱۳۸۷.

کاشفی، محمدرضا، دعا و توسل، قم، انتشارات نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۸.

گروه آموزشی و پژوهشی شهیری، دعا و زندگی، تهران، انتشارات شهیری، ۱۳۸۹.

محمدی مقدم، قربانعلی، آداب دعا و نیایش، مشهد، انتشارات پیام کلیدر، ۱۳۸۶.

ص: ۲۰۱

۶. دغل کاری

اشاره

۶. دغل کاری

امام زین العابدین علیه السلام در بخشی از دعای مکارم الاخلاق فرمود:

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و آلهِ، و سَدِّدْنی لِأن اُعارِضَ مَن غَشَّنی بِالنُّصحِ؛ بار خدایا! بر محمد و آل او صلوات فرست و مرا توفیق ده، با کسی که نسبت به من دغل کاری کرده، خیرخواهی و صداقت ورزم». (۱)

زندگی سالم اجتماعی، لوازمی دارد که اسلام، به عنوان دین کامل به آن توجه کرده است. جامعه سالم، جامعه ای است که در آن، راستی حاکم باشد.

باید توجه داشت که جامعه همانند یک موجود زنده است که آفت هایی او را تهدید می کند. هر آفتی هم مانند یک ویروس و میکروب، آسیبی خاص دارد. برای مثال، هرج و مرج از آفت های مهمی است که امنیت جامعه را تهدید می کند. از جمله ناهنجاری هایی که آفتی برای اجتماع و زندگی اجتماعی به شمار می رود، دغل کاری است.

۱- صحیفه سجادیه، دعای ۲۰ .

ص: ۲۰۲

دغل کاری، برگردان واژه غش است. در زبان عربی وقتی گفته می شود: «غَشَّهُ»؛ یعنی او را گول زد و برخلاف باطنش سخن گفت یا یک شیء نامناسب را سودمند جلوه داد. همچنین وقتی گفته می شود: «لبنٌ مغشوش»؛ یعنی شیری که با آب مخلوط شده است.(۱)

دغل کاری نوعی خیانت و دروغ است. مهم ترین آسیب این آفت، از بین رفتن اعتماد و صداقت در جامعه است. با دغل کاری، امنیت روانی جامعه مخدوش می شود. در روایات، بهترین دوست، خیرخواه ترین آنها و بدترین دوست، دغل کارترین آنها معرفی شده است. به طور کلی، کسی را که اهل غش و نیرنگ است، نمی توان دوست نامید. دغل کاری با اسلام و ایمان، سازگاری ندارد. مسلمان و مؤمن واقعی، کسی است که اهل دغل کاری نیست.

دغل کاری از نشانه های شقاوت است. بنابراین، اگر کسی می خواهد بداند که اهل سعادت است یا شقاوت، باید به خود بنگرد؛ اگر اهل غش و دغل کاری است، باید نگران باشد؛ زیرا دغل کاری نشانه شقاوت و بدبختی است. این بهترین شاخص برای شناخت سعادت و شقاوت است و می دانیم که هر کس به روحیات خود از همه آگاه تر است.

مصداق روشن دغل کاری، نیرنگ بازی در معامله است. اگر کسی در معامله، برادر دینی خود را از عیب کالای مورد معامله کاملاً آگاه نسازد، دچار غش در معامله یا دغل کاری شده است و چنین کاری سزاوار مسلمان نیست.

مسلمانان با یکدیگر یکرنگ و مهربانند و مطلبی را از روی خیانت،

۱- نک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۳۲۳؛ ابن منظور، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۴۷.

ص: ۲۰۳

از یکدیگر مخفی نمی کنند. دغل کاری در هر جامعه ای ممکن است وجود داشته باشد، اما یک ناهنجاری اجتماعی به شمار می رود و نوعی نیرنگ، فریب، تقلب و خیانت است که همه اینها از مسلمان واقعی و اخلاق اسلامی فاصله دارد. این ویژگی ها، ویژگی های انسان پست و زبون است.

واژه غش در قرآن کریم به کار نرفته، اما به معنا و مفهوم آن توجه شده است، به ویژه در سوره مطففین، وقتی از کم فروشی سخن گفته می شود. ولی در روایات مصداق ها، جایگاه، ابعاد و آثار این آفت اجتماعی شرح داده شده است. در ادامه به بعضی از جنبه های این مسئله می پردازیم:

۱. معنا و مصداق دغل کاری

اشاره

۱. معنا و مصداق دغل کاری

در بسیاری از روایات، مصداق دغل کاری، در معاملات معرفی شده است، اما دغل کاری با توجه به مفهوم آن جلوه دادن شیء آن گونه که نیست مصداق وسیع تری دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف) دغل کاری با امام و رهبر مسلمانان

الف) دغل کاری با امام و رهبر مسلمانان

توجه به نامه ۲۶ نهج البلاغه که امیرمؤمنان، علی علیه السلام در سال ۳۶ هجری، برای فرماندار اصفهان به نام مخنف بن سلیم نوشته است، می تواند ما را به این توسعه معنایی رهنمون شود.

حضرت می نویسد:

... سفارش می کنم که مبادا در ظاهر، خدا را اطاعت و در خلوت نافرمانی کند و اینکه آشکار و پنهانش و گفتار و

ص: ۲۰۴

کردارش در تضاد نباشد. امانت الهی را پرداخته، عبادت را خالصانه انجام دهد... . کسی که امانت الهی را خوار شمارد و دست به خیانت آلوده کند، خود و دین خود را پاک نساخته و درهای خواری را در دنیا به روی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود و همانا بزرگ ترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین دغل کاری، دغل بازی با امامان است.(۱)

روشن ترین نمونه دغل کاری که ملتی با امام خود روا داشته اند، در دوران امام حسن مجتبی علیه السلام گزارش شده است. در این باره آن حضرت می فرماید: «بار خدایا من به آنها (مردم کوفه) اعتماد کردم و آنها به من خیانت ورزیدند. من برای آنان خیرخواهی کردم و آنان با من دغل کاری کردند».(۲)

شهید مطهری رحمه الله درباره این گونه دغل کاری می نویسد:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلاثٌ لا یغلُّ علیهنّ قَلبُ امرءٍ مُسلمٍ: اِخلاصُ العملِ لِلَّهِ، وَ النّصیحهُ لِاَئمّهِ المُسلمینَ و اللّزومُ لِجَماعتهم؛ هرگز قلب یک مسلمان نسبت به سه چیز خیانت و تردید روا نمی دارد: اخلاص نیت برای خدا، خیرخواهی برای زعمای مسلمین در راه رهبری مسلمین (عدم دغل کاری)، همراهی با جماعت مسلمین».(۳)

علی علیه السلام در یکی از نامه هایش که در نهج البلاغه ثبت است، می فرماید: «فإنّ اَعظَم الخِیانهُ خَیانهُ الاُمّهِ وَ اَفظَعَ الغَشِّ غَشُّ

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۶.

۲- کنزالعمّال، ح ۳۱۷۴۷.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

ص: ۲۰۵

الائمّه؛ بزرگ ترین خیانت ها، خیانت به جامعه است و شنیع ترین دغل بازی ها، دغل بازی با پیشوایان مسلمین است».(۱) زیرا نتیجه این دغل بازی، علیه مسلمین است. اگر ناخدای یک کشتی، آن کشتی را درست هدایت کند و شخصی پیدا شود و آن ناخدا را فریب دهد و کشتی را دچار خطر کند، تنها به ناخدا خیانت نکرده است، به همه سکّان کشتی خیانت کرده است.(۲)

ب) دغل کاری با خود

ب) دغل کاری با خود

امیرمؤمنان، علی علیه السلام می فرماید: «همانا دغل کارترین مردم کسی است که با خود دغل کاری کند و در برابر پروردگارش نافرمان تر باشد.»(۳) به دغل کاری با خود، در قرآن کریم نیز اشارتی شده است و ائمه اطهار علیهم السلام آن را تبیین کرده اند.

به نظر می رسد آنجا که انسان به حکم فطرت الهی و عقل سلیم، حق را می شناسد و درک می کند، اما به انکار و نافرمانی می پردازد و با خدا مخالفت می کند، نوعی دغل بازی است؛ دغل بازی با خود.

در قرآن کریم درباره فرعون و فرعونیان آمده است: «و با آنکه دل هایشان بدان (معجزه و نبوت حضرت موسی علیه السلام یقین داشت، از روی ظلم و تکبر، آن را انکار کردند. پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود».

تلقی قرآن این است که آنها دغل بازی می کردند و حقیقت را به

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۶.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳، ص ۲۸۲.

۳- غررالحکم، ح ۹۰۴۴.

ص: ۲۰۶

حکم فطرت خدادادی و عقل سلیم می شناختند، اما در عمل انکار می کردند.

۲. دغل کاری از اخلاق انسان های پست است

۲. دغل کاری از اخلاق انسان های پست است

انسان مسلمان و مؤمن اهل دغل کاری نیست. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لیسَ مِنّا مَن غَشَّ مُسلِما؛ از ما نیست کسی که با مسلمانی دغل کاری کند».(۱)

حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: «الغِشُّ مِن أخلاقِ اللِّئام؛ دغل کاری از اخلاق انسان های پست و لئیم است».(۲)

در کل، انسان مؤمن در اخلاق اجتماعی خود، از دو رفتار فاصله دارد؛ آزار دیگران؛ و دغل کاری. دغل کاری، با ایمان و انسان مؤمن سنخیت ندارد. دغل کاری، نوعی نفاق و دورویی است و با انسان های منافق و پست سنخیت دارد.

۳. آثار دغل کاری

۳. آثار دغل کاری

در روایات، دغل کاری با دوستان، از نشانه های بدبختی معرفی شده است. دغل کار ممکن است گمان کند انسان زرنگی است، اما در واقع چنین نیست، بلکه او دچار جهل مرکب است و نمی داند که دچار چه خسارتی شده است. خداوند وقتی می خواهد زیان کارترین مردم از جهت اعمال را معرفی کند، می فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرينَ أَعْمالاً الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۷۳، ح ۳۹۸۶.

۲- غررالحکم، ح ۱۲۹۹.

ص: ۲۰۷

فِي الْحَيـاهِ الـدُّنْيا وَ هُمْ يحْسَـبُونَ أَنَّهُمْ يحْسِـنُونَ صُـنْعاً؛ بگو: آیـا شـما را از زیـان کارترین مردم آگاه گردانم؟ [آنان] کسانی انـد که کوشش آنها در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند». (کهف: ۱۰۳ و ۱۰۴)

می توان دغل کار را یکی از مصداق های مهم این آیه برشمرد.

دغل کاری آثاری در پی دارد که عبارتند از:

الف) رواج ناسزاگویی در جامعه: در درجه اول، انسان دغل کار با رسوا شـدن و برملا شـدن دغل کاری اش، مورد بی مهری و در مواردی ناسزاگویی دیگران قرار می گیرد؛

ب) از بین رفتن برکت؛

ج) دور شـدن از لطف حضـرت حق، بلکه بالاـتر از آن، انسـان دغـل کار مورد خشم خـداست و در بعضـی روایات آمـده است که فرشتگان، او را نفرین می کنند؛

د) محشور شدن با قوم یهود؛

ه) از بین رفتن اعتماد و راستی بین مردم.

با توجه به روشن بودن زشتی دغل کاری، انسان باید تلاش کند در مرحله اول، خود از این نوع اخلاق دوری کند. اگر هم کسـی با او دغل کاری کرد، در مقام انتقام برنیایـد و از راه دغل کاری وارد نشود؛ چون اگر او هم چنین کند، فرقی با انسان دغل کار ندارد. بر همین اسـاس است که امـام سـجاد علیه السـلام در دعـای مکارم اخلاق عرضه می دارد: «بار خـدایا، بر محمـد و آل محمـد درود فرست و مرا توفیق ده تا با کسی که نسبت به من دغل کاری کرده است، خیرخواهی و صداقت ورزم».(۱)

۱- صحیفه سجادیه، دعای ۲۰، دعای مکارم الاخلاق.

ص: ۲۰۸

گلبانگ حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

دغل کاری در معامله

نکوهش دغل کاری

جایگاه دغل کاری و دغل کار

پرهیز از دغل کاری

پی آمدهای دغل کاری

زشت ترین دغل کاری

دغل کارترین مردم

دغل کاری در معامله

دغل کاری در معامله

۱.

تهذیب الأحکام عن الحلبی، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: سألتُه عنِ الرَّجُلِ یکونُ عِندَهُ لَونانِ مِن طَعام واحِدٍ و سِعرُهُما شتی و أحَدُهُما خَیرٌ مِنَ الآخَرِ، فَیخلِطُهُما جَمیعا ثُمّ یبیعُهُما بِسِعرٍ واحِدٍ: لا یصلُحُ لَهُ أنْ یفعَلَ ذلکَ یغُشُّ بهِ المسلمینَ حتّی یبَینَهُ.(۱)

تهذیب الأحکام به نقل از حلبی از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی از یک ماده غذایی دو نوع آن را دارد و قیمت هر دو مختلف است، اما یکی مرغوب تر از دیگری است. ازاین رو، آنها را با هم مخلوط می کند و همه را به یک قیمت می فروشد. حضرت فرمود: درست نیست که این کار را بکند و بدین وسیله به مسلمانان غِشّ روا دارد، مگر اینکه واقعیت را به آنها بگوید.

۲.

الإمامُ الکاظمُ علیه السلام لَمّا مَرَّ بهشامِ بنِ الحَکَمِ و هو یبیعُ السَّابِرِی فِی الظِّلالِ یا هِشامُ، إنّ البَیعَ فِی الظِّلِّ غِشٌّ، و إنَّ الغِشَّ لا

یحِلَّ.(۲)

امـام کـاظم علیه السـلام ، چون بر هشـام بن حکم که در سـایه (تـاریکی) مشـغول فروختن پارچه شاپوری بود، گـذشت، فرمود: ای هشام!

۱- تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۴، ح ۱۴۰.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۶۰، ح ۶.

ص: ۲۰۹

فروختن کالا در سایه، دغلی است و دغلی [در معامله] روا نیست.

نکوهش دغل کاری

نکوهش دغل کاری

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «المسلمُ أخو المسلمِ، و لا یحِلُّ لِمسلم باعَ مِن أخیهِ بَیعا فیهِ عَیبٌ إلاّ بَیَنَهُ لَهُ؛ مسلمان، برادر مسلمان است و بر هیچ مسلمانی روا نیست کالای معیوبی را به برادرش بفروشد، مگر اینکه او را از آن عیب آگاه سازد».(۱)

جایگاه دغل کاری و دغل کار

جایگاه دغل کاری و دغل کار

۱. امام علی علیه السلام : «الغِشُّ سَجِیهُ المَرَدَهِ؛ دغل کاری، خصلت مردمان سرکش است».(۲)

۲. امام علی علیه السلام : «الغِشُّ یکسِبُ المَسَبَّهَ؛ دغل کاری، ناسزا شنیدن در پی دارد».(۳)

۳. امام علی علیه السلام : «الغِشُّ شَرُّ المَکرِ؛ دغل کاری، بدترین نیرنگ است».(۴)

۴. امام علی علیه السلام : «الغِشُّ مِن أخلاقِ اللِّئامِ؛ دغل کاری، از اخلاق فرومایگان است».(۵)

۵. امام علی علیه السلام : «الغَشُوشُ لِسانُهُ حُلوٌ و قَلبُهُ مُرٌّ؛ دغل کار، زبانش شیرین است و دلش تلخ».(۶)

۱- کنزالعمال، ح ۹۵۰۲.

۲- غررالحکم، ح ۴۲۱.

۳- غررالحکم، ح ۶۱۵.

۴- غررالحکم، ح ۷۴۰.

۵- غررالحکم، ح ۱۲۹۹.

۶- غررالحکم، ح ۱۵۷۵.

ص: ۲۱۰

۶. امام علی علیه السلام : «مِن عَلامَهِ الشَّقاءِ غِشُّ الصَّدِیقِ؛ از نشانه های بدبختی، دغل کاری با دوست است».(۱)

۷. امام علی علیه السلام : «شَرُّ الناسِ مَن یغُشُّ الناسَ؛ بدترین مردم، کسی است که با مردم دغل کاری کند».(۲)

۸. امام علی علیه السلام : «خیرُ الإخْوانِ أنصَحُهم، و شَرُّهم أغَشُّهم؛ بهترین برادران، یکرنگ ترین ایشان و بدترین برادران، دغل ترین آنان است».(۳)

۹. امام علی علیه السلام : «مَن غَشَّ الناسَ فی دِینِهِم فَهُو مُعانِدٌ للّهِ و رسولِهِ؛ هر کس در دین مردم با آنها دغل کاری کند، دشمن خدا و پیامبر اوست».(۴)

۱۰. امام علی علیه السلام : «مِن عَلامهِ الشَّقاءِ غِشُّ الصَّدیقِ؛ از نشانه بدبختی، دغل کاری با دوست است».(۵)

۱۱. امام کاظم علیه السلام : «لیسَ مِن أخلاقِ المُؤمِنینَ الغَشُّ و لا الأذی؛ دغل کاری و آزار، از اخلاق مؤمنان نیست».(۶)

پرهیز از دغل کاری

پرهیز از دغل کاری

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به گندم فروشی فرمود: «یا صاحِبَ الطَّعامِ، أسفَلُ هذا مِثلُ أعلاهُ؟ مَن غَشَّ المُسلمینَ فلیسَ مِنهُم؛ ای گندم فروش! آیا زیر این هم مانند روی آن است؟ هر کس با مسلمانان دغل کاری کند، از آنها نیست».(۷)

۱- غررالحکم، ح ۹۲۹۷.
۲- غررالحکم، ح ۵۶۷۷.
۳- غررالحکم، ح ۵۰۱۴.
۴- غررالحکم، ح ۸۸۹۱.
۵- غررالحکم، ح ۹۲۹۷.
۶- الکافی، ج ۸، ص ۱۲۶، ح ۹۵.
۷- کنزالعمال، ح ۹۵۱۲.

ص: ۲۱۱

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «مَن غَشَّ مُسلِما فی شِرَاءٍ أو بَیعٍ فلیسَ مِنّا، و یحشَرُ یومَ القِیامَهِ مَع الیهودِ؛ لأنَّهم أغَشُّ الخَلقِ لِلمُسلِمینَ؛ هر کس در خرید یا فروش با مسلمانی دغل کاری کند، از ما نیست و روز قیامت با یهود محشور می شود؛ زیرا یهود دغل کارترین مردم نسبت به مسلمانان هستند».(۱)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «لیسَ مِنّا مَن غَشَّ مُسلِما؛ از ما نیست کسی که با مسلمانی دغل کاری کند».(۲)

۴. امام علی علیه السلام : «المُؤمنُ لا یغُشُّ أخاهُ، و لا یخُونُهُ، و لا یخذُلُهُ، و لا یتَّهِمُهُ؛ مؤمن برادر خود را نمی فریبد، و به او خیانت نمی کند، و او را تنها نمی گذارد، و او را متهم نمی سازد».(۳)

پی آمدهای دغل کاری

پی آمدهای دغل کاری

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «مَن غَشَّ أخاهُ المُسلِمَ نَزَعَ اللّه ُ عَنهُ بَرَکهَ رِزقِهِ، و أفسَدَ علَیهِ مَعیشَتَهُ، و وَکَلَهُ إلی نفسِهِ؛ هر کس به برادر مسلمان خود غشّ روا دارد، خداوند برکت را از روزی او بگیرد و زندگی اش را بر وی تباه گرداند و او را به خودش وا گذارد».(۴)

زشت ترین دغل کاری

زشت ترین دغل کاری

امام علی علیه السلام ، در سفارش به یکی از کارگزاران خویش نوشت: «إنَّ أعظَمَ الخِیانَهِ خِیانَهُ الاُمَّهِ، و أفظَعَ الغِشِّ غِشُّ الأئمَّهِ؛ همانا بزرگ ترین

۱- شیخ صدوق، امالی، ص ۵۱۵، ح ۷۰۷.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۷۳، ح ۳۹۸۶.

۳- الخصال، ص ۶۲۲، ح ۱۰.

۴- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۵، ح ۳۰.

ص: ۲۱۲

خیانت، خیانت به امت است و زشت ترین دغل کاری، دغل کاری نسبت به پیشوایان است».(۱)

دغل کارترین مردم

دغل کارترین مردم

۱. امام علی علیه السلام : «إنَّ أنصَحَ النـاسِ لنفسِهِ أطوَعُهُم لِرَبِّهِ، و إنَّ أغَشَّهُم لنفسِهِ أعصاهُم لِرَبِّهِ؛ خیرخواه ترین مردم به خویش، کسی است که در برابر پروردگارش از همه فرمان بردارتر باشد و خیانت کارترین آنها به خود، نافرمان ترین آنها از پروردگار خویش است».(۲)

۲. امام علی علیه السلام : «إنَّ أغَشَّ الناسِ أغَشُّهُم لنفسِهِ و أعصاهُم لِرَبِّهِ؛ همانا دغل کارترین مردم کسی است که با خود دغل کارتر و در برابر پروردگارش نافرمان تر باشد».(۳)

۳. امام علی علیه السلام : «مَن غَشَّ نَفسَهُ کانَ أغَشَّ لِغَیرِهِ؛ کسی که با خود دغل کار باشد، با دیگری دغل کارتر است».(۴)

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. از ما نیست کسی که تقلّب کند.

۲. صراحت و صداقت در سیاست

۳. با مسلمانان غلّ و غش می کنی؟

۴. بر تو باد به راستی و درستی

۱. از ما نیست کسی که تقلّب کند.

۱. از ما نیست کسی که تقلّب کند.

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر تلّی از گندم گذشت. دستش را داخل آن فرو برد و انگشتانش به رطوبتی خورد. فرمود: این چیست ای فروشنده؟ عرض کرد: ای پیامبر خدا! باران به آن خورده است. حضرت فرمود: چرا آن

۱- نهج البلاغه، الکتاب ۲۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۳- غررالحکم، ح ۳۵۱۶.

۴- غررالحکم، ح ۹۰۴۴.

ص: ۲۱۳

قسمت را رو قرار ندادی تا مردم ببینند؟ هر کس با ما تقلب کند، از ما نیست».(۱)

۲. صراحت و صداقت در سیاست

۲. صراحت و صداقت در سیاست

«[یکی از مشکلات] خلافت او (حضرت علی علیه السلام) مسئله صراحت و صداقت او در سیاست بود که این را هم عده ای از دوستانش نمی پسندیدند، می گفتند: سیاست این همه صداقت و صراحت برنمی دارد؛ یک مقدار خدعه و دغل بازی هم باید در آن قاطی کرد. چاشنی سیاست دغل بازی است. (اینهایی که عرض می کنم تمامش در نهج البلاغه است) و حتی بعضی می گفتند: علی سیاست ندارد، معاویه را ببین چقدر سیاست مدار است! می فرمود:

وَالله ما مُعاوِیهُ بِادْهی مِنّی، وَلکِنَّهُ یغْدِرُ وَ یفْجُرُ، وَ لَوْ لا کَراهِیهُ الْغَدْرِ لَکُنْتُ مِنْ ادْهَی النّاسِ، وَ لکِنْ کُلُّ غَدْرَهٍ فَجْرَهٌ وَ کُلُّ فَجْرَهٍ کَفْرَهٌ وَ لِکُلِّ غادِرٍ لِواءٌ یعْرَفُ بِهِ یوْمَ الْقِیامَهِ.(۲)

به خدا قسم اشتباه می کنید، معاویه از من زیرک تر نیست، او دغل باز است، فاسق است، من نمی خواهم دغل بازی کنم، من نمی خواهم از جاده حقیقت منحرف شوم، فسق و فجور مرتکب بشوم. اگر نبود که خدای تبارک و تعالی دغل بازی را دشمن می دارد، آن وقت می دیدید که زرنگ ترین مردمِ دنیا علی است. دغل بازی فسق است، فجور است، و این گونه فجورها

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۵۷۱، ش ۲.

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۹۱.

ص: ۲۱۴

کفر است و من می دانم که هر فریب کـاری در قیـامت محشور می شود در حالی که یک پرچمی دارد (ظاهراً مقصود این است که فریب خوردگان هم در زیر پرچم فریب دهنده هستند)».(۱)

۳. با مسلمانان غلّ و غش می کنی؟

۳. با مسلمانان غلّ و غش می کنی؟

«امام باقر علیه السـلام : پیامبر صـلی الله علیه و آله در بازار مـدینه از کنار بار گنـدمی عبور کرد. به صاحب آن فرمود: می بینم گندم خـوب و مرغوبی داری. از قیمت آن پرسـید. پس، خداونـد عزّوجـلّ به آن حضـرت وحی فرمود که دسـتت را داخـل ظرف، فرو بَر. پیامبر این کار را کرد و گندمِ نامرغوبی بیرون آورد. پس به صاحب آن فرمود: می بینم که با مسلمانان غل و غش می کنی».(۲)

۴. بر تو باد به راستی و درستی

۴. بر تو باد به راستی و درستی

«عبـدالرحمان بن سـیابه کوفی، جوانی نورس بود که پـدرش از دنیـا رفت. مرگ پـدر از یـک طرف، فقر و بیکـاری از طرف دیگر، روح حساس او را رنج می داد. روزی در خانه نشسـته بود که کسی در خانه را زد. یکی از دوستان پدرش بود. به او تسلیت گفت و دلداری داد. سپس پرسید:

آیا از پدرت سرمایه ای باقی مانده است؟

نه.

این هزار درهم را بگیر، اما بکوش که اینها را سرمایه کنی و از منافع آنها خرج کنی.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۹۷.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۱۶۱، ح ۷.

ص: ۲۱۵

این را گفت و از دم در برگشت و رفت.

عبدالرحمان خوشحال و خرم پیش مادرش رفت و کیسه پول را به او نشان داد و جریان را نقل کرد. طبق توصیه دوست پدرش به فکر کاسبی افتاد. نگذاشت به فردا بکشد. تا شب آن پول را تبدیل به کالا کرد. دکانی برای خود در نظر گرفت و مشغول کار و کسب شد. طولی نکشید که کار و کسبش بالا گرفت. حساب کرد، دید گذشته از اینکه با این سرمایه، زندگی خود را اداره کرده، مبلغ زیادی نیز بر سرمایه افزوده شده است. فکر کرد به حج برود. با مادرش مشورت کرد. مادر گفت: اول برو پیش همان دوست پدرت و هزار درهم او را که سرمایه برکت زندگی ما شده بده، بعد برو به مکه.

عبدالرحمان پیش آن مرد رفت و کیسه ای دارای هزار درهم جلو او گذاشت و گفت: پولتان را بگیرید. آن مرد، اول خیال کرد که مبلغ پول کم بوده است و عبدالرحمان پس از چندی عین پول را به او برگردانده است، گفت: اگر این مبلغ کم است، مبلغی دیگر بیفزایم؟

عبدالرحمان گفت: خیر، کم نیست، بسیار پول پربرکتی بود و چون من اکنون از خودم دارای سرمایه ای هستم و به این مبلغ نیازمند نیستم، آمدم ضمن اظهار تشکر از لطف شما پولتان را رد کنم، خصوصاً که الآن عازم سفر حجّم و میل داشتم پول شما خدمت خودتان باشد. عبدالرحمان این را گفت و از آن خانه خارج شد و بار سفر حج بست.

پس از انجام مراسم حج به مدینه آمد، همراه جمعیت به محضر امام صادق علیه السلام رفت. جمعیت انبوهی در خانه حضرت گرد آمده بودند. عبدالرحمان که جوانی نورس بود، رفت پشت سر همه نشست و شاهد

ص: ۲۱۶

رفت و آمدها و سؤال و جواب هایی که از امام می شد، بود. همین که مجلس کمی خلوت شد، امام صادق علیه السلام با اشاره، او را نزدیک طلبیده، پرسید:

شما کاری دارید؟

من عبدالرحمان پسر سیابه کوفی بجلی هستم.

احوال پدرت چطور است؟

پدرم به رحمت خدا رفت.

ای وای، ای وای، خدا او را رحمت کند. آیا از پدرت ارثی هم برای شما باقی ماند؟

خیر، هیچ چیز از او باقی نماند.

پس چطور توانستی حج کنی؟

قضیه از این قرار است: بعد از مرگ پدرم خیلی پریشان بودم. مرگ پدر از یک طرف و فقر و پریشانی از طرف دیگر، بر ما فشار می آورد؛ تا آنکه روزی یکی از دوستان پدرم هزار درهم آورد و ضمن تسلیت به من، گفت من این پول را سرمایه کنم. همین کار را کردم و از سود آن اقدام به سفر حج نمودم... .

همین که سخن عبدالرحمان به اینجا رسید، امام پیش از اینکه او داستان را به آخر برساند، فرمود:

بگو هزار درهم دوست پدرت را چه کردی؟

با اشاره مادرم، قبل از حرکت به خودش رد کردم.

احسنت. حالا میل داری [تو را] نصیحتی بکنم؟!

قربانت گردم، البته!

ص: ۲۱۷

بر تو باد به راستی و درستی. آدم راست و درست شریک مال مردم است...».(۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. سزاوار نیست انسان با دغل کار، از راه دغل کاری وارد شود، بلکه می توان از امام سجاد علیه السلام درس گرفت و به درگاه خدا عرض کرد: «بار خدایا بر محمد و آل محمد صلوات فرست و مرا توفیق ده تا با کسی که نسبت به من دغل کاری کرده، خیرخواهی و صداقت ورزم».

۲. خطرناک ترین دغل کاری و نیرنگ بازی، دغل کاری با امام عادل است؛ زیرا ممکن است خداوند رحمتش را از مردم بردارد که نتیجه آن، حاکم شدن انسان های ستمگر است. نمونه بارز آن را در زمان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام مشاهده می کنیم که مردم با امام، دغل کاری کردند و نتیجه آن، حاکم شدن امویان و مروانیان بر جامعه اسلامی آن روز بود.

۳. دغل کاری، مصداق ها و مراتب مختلفی دارد. از دغل کاری در معاملات آغاز می شود، تا دغل کاری در دین مردم، دغل کاری با رهبر، و دغل کاری با امت. هر یک از این دغل کاری ها آثاری دارد. بعضی از دغل کاری ها انسان را در ردیف دشمن خدا و پیامبر قرار می دهد. امیر مؤمنان، علی علیه السلام می فرماید: «هر که در دین مردم با آنها دغل کاری کند، دشمن خدا و پیامبر اوست».(۲)

۴. در بعضی موارد می توان دغل کار را رسوا کرد، به ویژه آنجا که

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، صص ۴۱۰ و ۴۱۱.

۲- غررالحکم، ح ۸۸۹۱.

ص: ۲۱۸

حق النـاس مطرح است. در سـیره رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و امیر مؤمنـان علی علیه السـلام ، گزارش هایی شـده است که آن بزرگواران شـخصاً به بازار مسـلمانان می رفتند و گاهی دغل کاری های بعضـی فروشندگان را برملا می کردند و به آنان تذکر می دادند.

۵. صـداقت و راستی، نشـانه سـلامتی روابـط اجتماعی است و سـبب اعتماد افراد جامعه می شود، اما دغل کاری این اعتماد را از بین می برد. بنابراین، بی اعتمادی از آثار منفی این رفتار نا هنجار اجتماعی است.

۶. اولین کسی که از دغل کاری آسیب می بیند، خود دغل کار است؛ زیرا آبرو و اعتبار خود را نزد مردم از دست می دهد.

منابع دیگر

منابع دیگر

فاضل، جواد، فریب، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۵۵.

ص: ۲۱۹

۷.دنیا طلبی

اشاره

۷.دنیا طلبی

امام علی علیه السلام :

«إنّما سُمِّيتِ الدُّنيا دُنيا لأنّها أدنى مِن كلِّ شيءٍ، و سُمِّيت الآخِرةُ آخِرةً لأنّ فيهاً الجزاءَ و الثّوابَ؛ دنیا از آن رو دنیا نام گرفته که پست ترین (نزدیک ترین) چیزهاست و آخرت از آن رو آخرت نامیده شده که سزا و پاداش در آنجاست».(۱)

انسان باید بداند بیهوده آفریده نشده است. خداوند می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَينا لا تُرْجَعُون؛ آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما باز نمی گردید؟» (مؤمنون: ۱۱۵)

بنابراین، لازم است انسان درباره خود و زندگی اش بیندیشد. زندگی انسان دست کم دو مرحله اساسی دارد: ۱. حیات و زندگی دنیایی؛ ۲. حیات و زندگی بعد از دنیا؛ یعنی حیات اخروی که شامل عالم برزخ و قیامت می شود. اگر زندگی دنیا، بدون زندگی آخرت در

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱ .

ص: ۲۲۰

نظر گرفته و ارزش گذاری شود، بهترین حکم آن است که قرآن کریم کرده است:

وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَهُ خَیرٌ لِلَّذینَ یتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُون. (انعام: ۳۲)

زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزکارند، بهتر است! آیا نمی اندیشید؟

حضرت حق، سبحانه و تعالی، در این آیه انسان را به دلیل نیندیشیدن درباره دنیا و آخرت توبیخ می کند. بنابراین، لازم است انسان در این باره فکر کند و روشن است تفکر معمولاً با پرسش همراه است.

اگر کسی بخواهد درباره دنیاطلبی، دنیاگرایی، دنیادوستی، دنیاپرستی و نظایر آن بیندیشد، با این پرسش ها روبه رو خواهد شد:

۱. دنیا یعنی چه؟

۲. در قرآن و روایات چه تعابیری از دنیا آمده است؟

۳. دنیاطلبی چیست؟ انسان دنیاطلب چه ویژگی هایی دارد؟

۴. چرا انسان دنیاطلب می شود؟

۵. آثار دنیاطلبی چیست؟

۶. راه های معالجه دنیاطلبی چیست؟

۷. برخورد صحیح با دنیا چگونه باید باشد؟

۱. معنای دنیا

۱. معنای دنیا

واژه دنیا مؤنث ادنی است. اگر آن را از «دنی ء» و «دناءت» بگیریم به معنای پست تر و اگر از «دنوّ» بگیریم، به معنای نزدیک تر است. این واژه، پیوسته وصف است و احتیاج به موصوف دارد، مثل حیات دنیا، عذاب

ص: ۲۲۱

دنیا، سعادت دنیا. زندگی دنیا را دنیا می گوییم؛ چرا که نسبت به زندگی آخرت پست تر و ناچیزتر است و از زندگی آخرت به ما نزدیک تر است.

از آیات شریفه استفاده می شود که آن به معنای دوم و اصل آن «دنوّ» است؛ زیرا در آیات زیادی، در برابر واژه آخرت آمده است، مثل: «أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیاةَ الدُّنْیا بِالْآخِرَهِ؛ همین کسانند که زندگی دنیا را به]بهای[جهان دیگر خریدند». (بقره: ۸۶)

«رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً؛ پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما». (بقره: ۲۰۱)

«حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الـدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ؛ اعمالشان [اعمال نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ] در دنیا و آخرت تباه شده». (آل عمران: ۲۲)

«قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ وَ الْآخِرَهُ خَیرٌ لِمَنِ اتَّقی؛ به آنها بگو سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزکار باشد، بهتر است!» (نسا: ۷۷)

کلمه دنیا ۱۱۵ بار در قرآن مجید تکرار شده و در تمام آنها صفت زندگی کنونی است؛ مگر در چهار مورد که صفت آسمان و کنار بیابان آمده است مثل «إِذْ أَنْتُم بِالْعُدْوَهِ الدُّنْیا وَ هُمْ بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوی وَ الرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ». (انفال: ۴۲)

در این آیه «عدوه» به معنای حاشیه و کنار بیابان است و «قصوی» مؤنث اقصی است؛ یعنی آن گاه که شما مسلمین در نزدیک ترین حاشیه وادی به مدینه بودید و آنها در دورترین کنار آن و کاروان ابوسفیان پایین تر از شما بود.

«إِنَّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزِینَهٍ الْکَواکِبِ؛ ما آسمان نزدیک تر را با زینتی که کواکب باشد، مزین گرداندیم» (صافات: ۶) دو مورد دیگر در آیه ۱۲ سوره

ص: ۲۲۲

فصّلت و آیه ۵ سوره ملک است. در این آیات، کلمه دنیا قطعاً به معنای نزدیک تر است. در بعضی از آیات مثل «مَنْ کانَ یرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا» (شورا: ۲۰) که واژه حیات ذکر نشده، بلکه در تقدیر است؛ یعنی «حرث الحیاه الدّنیا».

جوهری در صحاح گفته است: «دنیا به علت نزدیک بودنش دنیا نامیده شده است. در قاموس و اقرب آمده است: دنیا نقیض آخرت است. در نهایه می خوانیم: دنیا اسم این زندگی است که آخرت از آن دور است».(۱)

گذشته از این بحث لغوی و ادبی، باید گفت حقیقت دنیا چیزی جز زمین و موجودات آن، اعم از کوه، دشت، گیاه، حیوان، آسمان، ستارگان و کرات نیست. اینها همه آفریده های خدای مهربان است و آفریده های خدا همه باارزشند و دوست داشتن آنها از نظر عقل و شرع مانعی ندارد. بنابراین، دنیاطلبی دارای معنای خاصی است که باید تبیین شود.

۲. تعابیر از دنیا در قرآن و روایات

اشاره

۲. تعابیر از دنیا در قرآن و روایات

در آیات قرآن کریم و روایات، تعابیر متفاوتی از دنیا دیده می شود. در جایی دنیا نکوهش و در جایی دیگر از آن تعریف شده است.

تعابیر منفی

تعابیر منفی

خداوند در آیه ای می فرماید:

الَّذینَ یسْتَحِبُّونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ وَ یصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ یبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ فی ضَلالٍ بَعید. (ابراهیم: ۲)

۱- قاموس، ج ۲، ص ۳۶۳.

ص: ۲۲۳

همان ها که زنـدگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و [مردم را] از راه خدا باز می دارند و می خواهند راه حق را منحرف سازند؛ آنها در گمراهی دوری هستند!

آن گـاه به پیامبرش می فرمایـد از کسانی که فقط خواسـتار دنیا هسـتند و به تعبیر دیگر از افراد دنیاطلب، دنیاپرست و دنیاگرا دوری کنـد: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنـا وَ لَمْ یرِدْ إِلَّا الْحَیاهَ الـدُّنْیا؛ حال که چنین است از کسـی که از یاد ما روی می گردانـد و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن!» (نجم: ۲۹)

در سوره نازعات نیز کسانی را که زندگی دنیا را برمی گزینند، جهنمی معرفی می کند:

«فَأَمَّا مَنْ طَغی وَ آثَرَ الْحَیاهَ الدُّنْیا فَإِنَّ الْجَحیمَ هِی الْمَأْوی؛ اما آن کسـی که طغیان کرده، و زندگی دنیا را مقدّم داشـته، مسلّماً دوزخ جایگاه اوست!» (نازعات: ۳۷ ۳۹)

در تعبیر قرآن، نه دنیا، بلکه زندگی دنیاست که می تواند مایه فریب و غرور باشد:

کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ یوْمَ الْقِیامَهِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُور. (آل عمران: ۱۸۵)

هر کسـی مرگ را می چشد و شـما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آنها که از آتش(دوزخ) دور شده و به بهشت وارد شوند، نجات یافته و رستگار شده اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست!

همچنین زندگی دنیا می تواند بازیچه و سرگرمی باشد: «وَ مَا الْحَیاهُ

ص: ۲۲۴

الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَهُ خَیرٌ لِلَّذینَ یتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُون؛ زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزگارند، بهتر است! آیا نمی اندیشید؟!» (انعام: ۳۲)

نزدیک به چنین تعابیری در روایات هم آمده است؛ دنیا گاهی ملعون نامیده می شود و گاه به ماری خوش خط و خال تشبیه می گردد. چنانکه حضرت علی علیه السلام می فرماید: «دنیا مانند مار سمی است؛ پوست آن نرم است، ولی سمی کُشنده در درون دارد. نادان فریب خورده به آن می گراید و هوشمند عاقل از آن دوری گزینند».(۱)

آن حضرت در کلامی دیگر می فرماید: «همانا من شما را از دنیا می ترسانم؛ زیرا در کام شیرین و در دیده انسان، سبز و رنگارنگ است... با زینتِ غرور، خود را می آراید، شادی آن دوام ندارد و کسی از اندوه آن ایمن نیست، بسیار فریبنده و بسیار زیان رساننده است».(۲)

بر این اساس، رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیروان خود دستور می دهد: «اُترُکوا الدنیا لأهلِها فإنّه مَن أخَذَ مِنها فوقَ ما یکفِیهِ أخَذَ مِن حَتفِهِ و هُوَ لا یشعُرُ؛ دنیا را برای اهلش واگذارید؛ زیرا هر کس از دنیا بیش از حدّ کفایت خود برگیرد، نادانسته، مرگ خود را شتاب بخشیده است».(۳)

تعابیر مثبت

تعابیر مثبت

در مقابل این تعابیر منفی، آیات و روایات دیگری نیز در ستایش زندگی دنیا وارد شده است. برای مثال در سوره نحل آمده است:

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۱۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱.

۳- کنزالعمال، ح ۶۰۵۸ .

ص: ۲۲۵

وَ قیلَ لِلَّذینَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیراً لِلَّذینَ أَحْسَنُوا فی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهٌ وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَیرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقینَ. (نحل: ۳۰)

و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» می گویند: «خوبی.» برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند، [پاداش] نیکویی است و قطعاً سرای آخرت بهتر است و چه نیکوست سرای پرهیزکاران.

در روایت نیز آمده است:

«الإمامُ الباقرُ علیه السلام فی قولِهِ تعالی: و لَنِعمَ دارُ المُتَّقینَ، الدنیا؛(۱) امام باقر علیه السلام درباره آیه «و نیکو [سرایی] است سرای پرهیزکاران»، [فرمود]: آن سرای دنیاست».(۲)

خداوند در آیات فراوانی می فرماید: «الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْض» (بقره: ۲۲)؛ «وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُوم» (انعام: ۹۷)؛ «هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیل» (یونس: ۶۷)؛ «وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَر» (ابراهیم: ۳۳).

زمین، آسمان، ستارگان، شب و روز، چهارپایان، همه و همه برای انسان آفریده شده است و به پیامبرش می فرماید: «و سهم خود را از دنیا فراموش مکن».(۳)

با مقایسه این دو دسته مطالب درمی یابیم دنیا به چه معنا بد است و چرا بد است و دنیا به چه معنا خوب است و چرا خوب است. دنیا به معنای زمین و آسمان و نعمت های موجود در آن، ذاتاً بد نیست. آنها همه آفریده

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۷، ح ۱۰۶ .

۲- نحل : ۳۰ .

۳- قصص: ۷۷.

ص: ۲۲۶

خداوند و آفریده حضرت حق، خیر و برکت است. زندگی دنیا از آن جهت که مقدمه ورود به زندگی آخرت است، خوب و خیر است. دنیا کشتزار آخرت و بهترین یار و یاور برای رسیدن به آخرت است. بنابراین، انسان باید از دنیا برای آخرتش بهره بگیرد. این بد نیست، بلکه خوب و زیباست. زندگی پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام هم این معنا را تأیید می کند. آنها اهل ازدواج، بهره گیری از دنیا، دوست داشتن خانواده، فرزند و نظایر آن بودند.

آنچه مهم است، شیوه برخورد با این نعمت است. شیوه برخی افراد در استفاده از نعمت ها به گونه ای است که عقل و شرع آن را نمی پسندد. وی گاهی دچار غفلت و فراموشی می شود و با دنیا و نعمت ها و فرصت زندگی در آن، به گونه ای برخورد می کند که گویی این زندگی اصل است و آخرت فراموش شده است یا آخرتی وجود ندارد.

در روایات به شیوه نگرش به دنیا و استفاده از آن اشاره شده است. در مقام نظری، باید دانست دنیا محل قرار و زندگی حقیقی نیست، بلکه کشتزار، پل و کاروان سرایی است که چند روزی باید از آن برای رسیدن به سرای دیگر بهره جست. در این صورت، باید در آن زهد ورزید؛ یعنی به آن دل نبست و به اندازه ضرورت از آن بهره گرفت. انسان مؤمن در دنیا به غایت تلاش می کند؛ چون دنیا مزرعه آخرت است و در مزرعه تنبلی شایسته نیست، اما در مقام بهره برداری از آن، به حدّ کفاف بسنده می کند و می داند دنیا برای آخرت آفریده شده است.

۳. چیستی دنیاطلبی و ویژگی های انسان دنیاطلب

اشاره

۳. چیستی دنیاطلبی و ویژگی های انسان دنیاطلب

این پرسش را با روایتی از پیامبر پاسخ می دهیم. حدیث به ویژگی های انسان دنیاطلب اشاره دارد.

ص: ۲۲۷

عَنْ اِبْنِ عَبّاس قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه وآله وسلم) یقُولُ: اِنَّهُ ما سَکَنَ حُبُّ الدُّنْیا قَلْبَ عَبْد اِلاّ الْتاطَ فیها بِثَلاثِ: شُغْلٍ لاینْفَدُ عَناؤُهُ ;وَ فَقْرٍ لایدْرَکُ غِناهُ ;وَ اَمَلٍ لاینالُ مُنْتَهاهُ. اَلا اِنَّ الدُّنْیا وَ الْاخِرَهَ طالِبَتانِ وَ مَطْلُوبَتانِ، فَطالِبُ الْاخِرَهِ تَطْلُبُهُ الدُّنْیا حَتّی یسْتَکْمِلَ رِزْقَهُ ;وَ طالِبُ الدُّنْیا تَطْلُبُهُ الآخِرَهُ حَتّی یأْخُذَهُ الْمَوْتُ بَغْتَهً... .(۱)

ابن عباس می گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: کسی که گرفتار دوستی دنیا گردد، سه بلا دامنگیر او می شود: اشتغال فکری که بر اثر آن خستگی او تمام نمی شود؛ فقری که بی نیازی با آن نیست و آرزوهای طولانی که سرانجام ندارد. آگاه باشید که دنیا و آخرت، هر دو، هم طالبند و هم مطلوب. پس کسی که سراغ آخرت رفت، دنیا خود به خود سراغ او می آید تا از روزی خود به طور کامل بهره برداری کند و خواهان دنیا، آخرت به سراغ او می آید تا اینکه مرگ، ناگهانی او را دریابد و به کام خویش فروکشد.

معنای دنیاطلبی

معنای دنیاطلبی

دنیا گاهی وسیله است و گاه هدف. انسان می تواند هم وسیله را طلب کند و هم هدف را. در هر دو طلب هست. آنجا که دنیا به عنوان وسیله طلب می شود، عین صواب است و آنجا که به عنوان هدف و آخرین آرزو طلب می شود، عین ناصوابی است. طلب اول که همان نگاه و طلب ابزاری است، انسان را بینا می سازد و به سر منزل مطلوب می رساند، اما

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۰.

ص: ۲۲۸

طلب دوم که نگاه و طلب غیر ابزاری و اصیل است، انسان را کور می گرداند و او را به ناکجاآباد می کشاند.

در روایات تعبیر دیگری هم وجود دارد و آن دنیادوستی است. حبّ الدنیا؛ یعنی دنیا از سرِ دوستی و چنان طلب شود که آخرت فراموش گردد. چنین حبّ و دوستی نیز اشتباه است. حبّ الدنیا ریشه هر خطایی است و این حبّ و دوستی مشکل ساز است، حبّ دنیا، حبّ ریاست، حبّ طعام و... . بنابراین، حبّ دنیا و طلب آن به عنوان هدف اصلی خطاست و در آیات و روایات نکوهش شده است، اما باید توجه داشت علاقه به زن و فرزند و امثال آنها که در مسیر حق و حقیقت است، مصداق حبّ الدنیا نیست. در روایات آمده است، شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من دنیا را دوست دارم. حضرت فرمود: با آن چگونه برخورد می کنی؟ عرض کرد: ازدواج می کنم. حج می روم. خرج خانواده را می دهم. به برادرانم رسیدگی می کنم و صدقه می دهم. حضرت فرمود: «لَیسَ هَذا مِنَ الدُّنیا هَذا مِنَ الْاخرهِ؛ این دنیا نیست، بلکه عین آخرت است».(۱)

ویژگی های انسان های دنیاطلب

ویژگی های انسان های دنیاطلب

دوستی و حب دنیا امری باطنی است، اما هر امر باطنی آثاری دارد که با توجه به آن آثار می توان انسان های دنیاپرست را شناخت:

۱. اشتغال فکری دارند؛ یعنی هم و غمّ آنها فقط کسب جاه و مقام، پول و ثروت است؛

۲. آرزوهای طولانی دارند، گویی مرگ برای آنها آفریده نشده است؛

۳. پرخور و پرخشمند؛

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۶، ح ۱۰۴.

ص: ۲۲۹

۴. کمتر خشنودند و به تعبیر روایات «قلیل الرضا» هستند؛ یعنی کم راضی می شوند و اهل رضایت نیستند؛

۵. مغرور و سرمست از جاه و مقام، پول و ثروتند؛

۶. اهل طاعت خدا نیستند؛

۷. کم خیر هستند؛

۸. در حالت نعمت، سپاس گزاری را نمی دانند؛

۹. در حالت سختی، اهل شکیبایی نیستند؛

۱۰. خود را خردمند می پندارند، اما در حقیقت نادان و احمقند.(۱)

۴. چرا انسان دنیاطلب می شود؟

اشاره

۴. چرا انسان دنیاطلب می شود؟

برای دنیاطلبی دو علت عمده می توان برشمرد:

الف) نفی خدا و آخرت

الف) نفی خدا و آخرت

ریشه دنیاطلبی و دنیاپرستی ممکن است در تفکر و جهان بینی انسان باشد. کسی که فقط ظواهر را ببیند و خدا و آخرت را نفی کند، از نظر فکری، راهی جز توجه جدی به دنیا را ندارد. او جز دنیا را نمی بیند و نمی شناسد و دنیا نهایت آرزویش می شود.

ب) غفلت

ب) غفلت

افرادی را می شناسیم که خدا، نبوت و معاد را قبول دارند، اما در عمل دنیا طلب هستند. رفتار این گونه افراد را چگونه می توان تحلیل کرد؟ به این پرسش، دو پاسخ می توان داد:

۱- نک: همان، ج ۷۷، ص ۲۳، ح ۶.

ص: ۲۳۰

۱. ادعای اعتقاد به خدا و آخرت، ادعای زبانی است و اساساً چنین حقایقی را در دل قبول ندارند؛

۲. در ادعـای خود راست گو هسـتند، امـا دچار غفلت شـده انـد. غفلت می توانـد علت دنیاطلبی باشـد. انسانی که به دنیا و مظاهر و لذت های آن مشغول شود و خود و حقیقت دنیا و آخرت را فراموش کند، به سمت دنیاگرایی کشیده می شود.

داستان قارون در قرآن کریم، می تواند نمونه روشنی برای این موضوع باشد.

۵. آثار دنیاطلبی

اشاره

۵. آثار دنیاطلبی

زیر فصل ها

یک غرور و فریب

دو سرگرم شدن به امور پست و غفلت از انجام دادن اعمال صالح؛

سه طغیان گری

چهار جهنمی شدن

پنج گناه و کفر

شش از دست دادن قوای ادراکی همراه با خواری

هفت اندوه در دنیا، حسرت هنگام مرگ

هشت راه های درمان دنیاطلبی

نه برخورد صحیح با دنیا چگونه است؟

یک غرور و فریب

یک غرور و فریب

انسان دنیاطلب و دنیاپرست دچار غرور و فریب می شود. خداوند در آیه ۵ سوره فاطر به انسان ها هشدار می دهد: «ای مردم... مبادا

زندگی دنیا شما را بفریبد».

دو سرگرم شدن به امور پست و غفلت از انجام دادن اعمال صالح؛

دو سرگرم شدن به امور پست و غفلت از انجام دادن اعمال صالح؛

زیر فصل ها

سه طغیان گری

سه طغیان گری

«فَأَمَّا مَنْ طَغی وَ آثَرَ الْحَیاهَ الـدُّنْیا فَإِنَّ الْجَحیمَ هِی الْمَأْوی؛ امّا آن کسی که طغیان کرده و زندگی دنیا را مقدّم داشته به یقین دوزخ جایگاه اوست!» (نازعات: ۳۷ ۳۹)

چهار جهنمی شدن

چهار جهنمی شدن

از آیات ۳۷ و ۳۸ سوره نازعات نتیجه می گیریم، از آثار اخروی دنیاطلبی، دوزخ است و جایگاه انسان دنیاطلب، جهنم خواهد بود. در سوره یونس هم به این فرجام اشاره شده است. آنجا که خداوند می فرماید:

ص: ۲۳۱

إِنَّ الَّذینَ لا یرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ أُولئِکَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما کانُوا یکْسِبُونَ. (یونس: ۷ و ۸)

کسانی که به ملاقات ما امید ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند، آنها جایگاهشان آتش است.

پنج گناه و کفر

پنج گناه و کفر

خداوند در آیه ۲۴ سوره انسان به پیامبرش می فرماید: «صبر پیشه کن و از هیچ گنه کار یا کافری اطاعت مکن»، سپس در آیه ۲۷ می فرماید: «حقیقتاً این گونه افراد زندگی دنیا را دوست دارند».

به نظر می رسد انسان های دنیاطلب، به راحتی اهل گناه و کفر می شوند.

شش از دست دادن قوای ادراکی همراه با خواری

شش از دست دادن قوای ادراکی همراه با خواری

امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «دنیا را رها کن که دوستی دنیا، [انسان را] کور و کر و لال و خوار می سازد».(۱)

آن حضرت در کلامی دیگر می فرماید: «دوستی دنیا، عقل آدمی را تباه می سازد و دل را از شنیدن حکمت، کر می سازد و موجب عذاب دردناک می شود».(۲)

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

۲- غررالحکم، ح ۴۸۷۸.

ص: ۲۳۲

هفت اندوه در دنیا، حسرت هنگام مرگ

هفت اندوه در دنیا، حسرت هنگام مرگ

حضرت علی علیه السلام درباره آثار دوستی دنیا می فرماید: «هر کس همّ و غمش دنیا باشد، در هنگام جدا شدن از آن بسیار حسرت و دریغ می خورد».(۱)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «هر کس به دنیا دل ببندد، به سه چیز دل بسته است: اندوه بی پایان، آرزوی دست نیافتنی و امید نارسیدنی».(۲)

دنیاطلبی آثار منفی بسیاری دارد، از جمله بی اعتنایی به مردم، تجمل گرایی، نپذیرفتن دین حق، اختلاف و دشمنی و جنگ، اشاعه فحشا و گناه، قتل و غارت، تکذیب آیات و نشانه های خدا و... . سرانجام دنیاطلبی برای انسان، پوچی، سرخوردگی و ناامیدی است.

هشت راه های درمان دنیاطلبی

هشت راه های درمان دنیاطلبی

در بحث علت دنیاطلبی اشاره شد که دنیاطلبی در نگرش انسان ریشه دارد یا از سر غفلت است. بنابراین، راه مبارزه با دنیاطلبی آن است که انسان ابتدا ریشه و علت را بیابد و با آن مبارزه کند. برای اصلاح نگرش، باید در آن بازنگری کرد و این مهم حاصل نمی شود مگر با علم و تفکر و ایمان آوردن.

بنابراین، لازم است انسان بر آگاهی و معرفت خود بیفزاید و درباره آنها خوب بیندیشد و در مرحله بعد به خدا و قیامت ایمان بیاورد. اگر انسانی خود را شناخت و دریافت ارزش وجودی او در دنیا معادل ندارد، آخرت گرا خواهد شد و می تواند با دنیاطلبی مبارزه کند، به شرط آنکه به آنچه علم یافته است، مؤمن شود. انسان متفکر و مؤمن، دنیاطلب نمی شود.

۱- البحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۱، ح ۳۴.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۱۷.

ص: ۲۳۳

درباره افرادی که از سر غفلت دچار دنیاطلبی شده اند، زدودن عوامل غفلت می تواند دنیاطلبی را ریشه کن سازد و خودشناسی از عوامل مهمی است که ضربه مهلکی به ریشه دنیاطلبی وارد می آورد. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «مَن کَرُمت عَلیه نَفسُهِ هَانَت عَلیه الدُّنیا؛ هر کس جانش برایش گرامی باشد و به کرامت خود توجه کند، دنیا در مقابلش پست و کوچک می شود».(۱)

روشن است انسان خردمند به چیزهای پست و کوچک توجه نمی کند؛ چه رسد به اینکه به آنها دل ببندد. در این مسیر، اطاعت از خدا و رسول و امامان معصوم علیهم السلام و به کار بستن رهنمودهای آنها راهگشاست.

همان گونه که اشاره شد، نخستین قدم، آن است که انسان اهل فکر و تدبر شود، در حقیقتِ خود و دنیا به دقت نظر کند و در کنار آن، دیگر دستورهای الهی را انجام دهد، اهل نماز و عبادت باشد، با دنیاطلبان همراهی نکند، در انتخاب دوست دقت کند، قرآن را در زندگی وارد سازد؛ یعنی آن را بخواند و در آن تأمل کند. رعایت همین موارد می تواند به دوری انسان از دنیاطلبی کمک فراوانی کند.

نه برخورد صحیح با دنیا چگونه است؟

نه برخورد صحیح با دنیا چگونه است؟

روشن است دنیا به معنای زمین و آسمان و آفریده های خداوند، همه خیر و خوبی است و به تعبیر خداوند در قرآن کریم همه اینها برای انسان آفریده شده است. آنچه مهم است، نحوه برخورد با این مظاهر الهی است. برخورد صحیح با دنیا دو مرحله اساسی دارد:

۱. مرحله ذهن، اندیشه و اعتقاد؛

۱- تحف العقول، ح ۲۷۸.

ص: ۲۳۴

۲. مرحله عمل و کاربرد.

در مرحله نخست؛ باید به کلمات نورانی قرآن و اهل بیت علیهم السلام ، اعتقاد یافت؛ یعنی باید بدانیم و معتقد باشیم دنیا مقدمه و مزرعه آخرت است. حیات واقعی، حیات اخروی است و دوستی دنیا سرچشمه هر خطا و گناهی است و در مقام عمل، باید از بستن دل به دنیا و مظاهر آن پرهیز کرد.

انسان مؤمن از دنیا کمال بهره را می برد؛ زیرا دنیا بهترین وسیله و تنها وسیله رسیدن به آخرت است، اما حبّ و عشق آن را در دل جای نمی دهد؛ زیرا دل جایگاه عشق و حبّ خداست. بر این اساس، انسان عاقل و مؤمن، در مقام عمل، زاهد خواهد بود و به قدر کفاف و ضرورت از دنیا بهره می گیرد و از دنیا برای انجام اعمال صالح مدد می جوید. دنیا زیر پای او قرار دارد، اما چشمش به آخرت و زندگی اخروی است. اقبال و ادبار دنیا در روحیه او اثر نمی گذارد؛ یعنی نه از دست دادن نعمتی او را متأسف می کند و نه روی آوردن نعمت دنیایی او را ذوق زده می سازد. شعار زبانی و عملی او این جمله خواهد بود: «الحمدلله علی کل حال».

گلبانگ حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

جایگاه دنیا

نکوهش دنیا

دنیا به اندازه ضرورت

به دنیا ناسزا مگویید

دنیا آخرین دیدرس انسان کور

دنیادوستی منشأ هر گناهی است

معنای دنیا دوستی

برخورد با دنیا

پرهیز از دل بستن به دنیا

دنیا زندان مؤمن است

ارزشمندترین مردم

حکایت انسان و دنیا

جایگاه دنیا

جایگاه دنیا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الدُّنیا مَزرَعهُ الآخِرَه؛ دنیا کشتزار آخرت است».(۱)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «فَلْیَتَزَوَّدِ اَلعَبدُ مِن دُنیاهُ لِاخِرتِهِ، و مِنَ حَیاتِهِ لِمَوتِهِ، و مِنْ شَبابِهِ لهَرَمِهِ، فإنّ الدُّنیا خُلِقَت لَکُم و أنتُم خُلِقتُم لِلآخِرَه؛ آدمی باید از دنیای خود

۱- عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۶۶.

ص: ۲۳۵

برای آخرتش و از زنـدگی خود برای مردنش و از جوانی خود برای پیری اش توشه برگیرد؛ زیرا دنیا برای شـما آفریده شده است و شما برای آخرت».(۱)

۳. امام علی علیه السلام : «الدُّنیا خُلِقَت لِغیرِها و لم تُخلَق لِنَفسِها؛ دنیا، نه برای خودش که برای غیر خود آفریده شده است».(۲)

۴. امـام بـاقر علیه السـلام : «و لَنِعمَ دارُ المُتَّقینَ»،(۳) الـدنیا؛ درباره آیه «و نیکو [سـرایی] است سـرای پرهیزکاران»، فرمود: آن سـرای دنیاست».(۴)

۵. امام باقر علیه السلام : «نِعمَ العَونُ الدُّنیا عَلَی الآخِرَهِ؛ دنیا یاور خوبی برای آخرت است».(۵)

نکوهش دنیا

نکوهش دنیا

۱. پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله : «الـدنیا ملعونهٌ و ملعونٌ ما فیها، إلّا ما ابتُغِی به وَجهُ اللّه ِ عزّوجلّ؛ دنیا و هرچه در آن است ملعون است، مگر آنچه به واسطه آن خشنودی خدا طلب شود».(۶)

۲. پیامبرخـدا صـلی الله علیه و آله : «ما أحَدٌ مِن الأوّلینَ و الآخِرینَ إلّا و هو یتَمَنَّی یومَ القیامهِ أنّهُ لم یعْطَ مِن الدنیا إلَّا قُوتاً؛ هیچ کس از ما، از پیشینیان و پسینیان نیست، مگر آنکه در روز قیامت آرزو می کند کاش از دنیا بیش از قوتش به او داده نمی شد».(۷)

۱- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۳۱ .

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۶۳ .

۳- نحل: ۳۰ .

۴- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۷، ح ۱۰۶ .

۵- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۲۷، ح ۱۲۶ .

۶- کنزالعمال، ح ۶۰۸۸ .

۷- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۵۴، ح ۳ .

ص: ۲۳۶

۳. امام علی علیه السلام : «الدُّنيا حُلْمٌ و الاغتِرارُ بِها نَدَمٌ؛ دنیا، خوابی است و فریفته شدن به آن، مایه پشیمانی است».(۱)

۴. امام علی علیه السلام : «الدُّنيا سُوقُ الخُسرانِ؛ دنیا، بازار زیان است».(۲)

۵. امام علی علیه السلام : «الدُّنيا سَمٌّ آكِلُهُ مَن لا يعرِفُهُ؛ دنیا، زهر است، کسی آن را می خورد که نمی شناسدش».(۳)

۶. امام علی علیه السلام : «الدنيا مَعدِنُ الشرِّ و محلُّ الغُرورِ؛ دنیا، معدن بدی و جایگاه فریب است».(۴)

دنیا به اندازه ضرورت

دنیا به اندازه ضرورت

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله :

فِرُّوا مِن فُضولِ الدنيا كما تَفِرُّونَ مِن الحرامِ، و هَوِّنوا على أنفسِكُم الدنيا كما تُهَوِّنُونَ الجيفهَ، و تُوبُوا إلى اللّه ِ مِن فُضولِ الدنيا و سيئاتِ أعمالِكُم، تَنجُوا مِن شِدَّهِ العذابِ.(۵)

از زیادی های دنیا (آنچه بیش از نیاز شماست) بگریزید، همچنان که از حرام می گریزید. دنیا را کم اهمیت بدانید، همچنان که مردار را و از زیادی های دنیا و کردارهای ناپسندتان به درگاه خدا توبه کنید تا از عذاب سخت رهایی یابید.

۱- غررالحکم، ح ۱۳۸۴ .

۲- غررالحکم، ح ۳۹۶ .

۳- غررالحکم، ح ۱۴۱۱ .

۴- غررالحکم، ح ۱۴۷۳ .

۵- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۴، ح ۱۳۴۹۶ .

ص: ۲۳۷

به دنیا ناسزا مگویید

به دنیا ناسزا مگویید

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «مَن قالَ قَبَّحَ اللّه ُ الدنیا، قالَتِ الدنیا: قَبَّحَ اللّه ُ أعصانا لِلرَّبِّ؛ اگر کسی بگوید: نفرین بر دنیا، دنیا گوید: نفرین بر نافرمان ترین ما نسبت به پروردگار».(۱)

۲. امام علی علیه السلام :

أیها الذامُّ للدنیا المُغتَرُّ بِغُرورِها المَخدُوعُ بِأباطیلِها، أ تَغتَرُّ بالدنیا ثُمّ تَذُمُّها ؟ ! أنتَ المُتَجرِّمُ علَیها أم هی المُتجَرِّمَهُ علَیکَ؟! متی استَهوَتْکَ أم متی غَرَّتکَ؟!... إنَّ الدنیا دارُ صِدقٍ لِمَن صَدَقَها، و دارُ عافیهٍ لِمَن فَهِمَ عنها، و دارُ غِنی لِمَن تَزَوَّدَ مِنها.(۲)

ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی، اما فریفته پوچی ها و اباطیل آن هستی! فریفته دنیایی و نکوهشش می کنی؟ آیا تو او را مجرم و گناهکار می دانی یا او تو را چنان می داند؟ دنیا کِی شیفته ات کرد یا کِی فریبت داد؟!... دنیا برای کسی که از درِ راستی با آن درآید، سرای راستی است و برای کسی که آن را نیک بفهمد، سرای عافیت و سعادت است و برای کسی که از آن توشه بردارد، سرای توانگری و بی نیازی است.

۳. امام هادی علیه السلام : «الدنیا سوقٌ، رَبِحَ فیها قومٌ و خَسِرَ آخَرونَ؛ دنیا بازاری است که گروهی در آن سود می برند و گروهی زیان می بینند».(۳)

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۱، ح ۷ .

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱ .

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۶، ح ۱ .

ص: ۲۳۸

دنیا آخرین دیدرس انسان کور

دنیا آخرین دیدرس انسان کور

۱. امام علی علیه السلام :

إنّما الـدنیا مُنتهی بَصَرِ الأعمی، لا یبصِرُ مِمّا وراءَها شیئاً، و البَصیرُ ینفُذُها بَصَرُهُ و یعلَمُ أنّ الـدارَ وراءَها، فالبصیرُ مِنها شاخِصٌ، و الأعمی إلَیها شاخِصٌ، و البصیرُ مِنها مُتزوِّدٌ، و الأعمی لها مُتزوِّدٌ.(۱)

همانا دنیا آخرین دیدرس انسان کور است و فراتر از آن را نمی بیند، اما شخص بابصیرت نگاهش را از دنیا فراتر می برد و می داند سرای حقیقی در ورای این دنیاست. پس بینا از دنیا دل برکَند و کور، به آن روی آورد. شخصِ بابصیرت، از آن توشه برمی دارد و کور، برای آن توشه فراهم می آورد.

۲. امام علی علیه السلام : «مَن أبْصَرَ بها بَصَّرَتهُ، و مَن أبْصَرَ إلیها أعمَتهُ؛ هر کس به وسیله دنیا نگاه کند [و آن را آینه عبرت سازد] دنیا بینایش گرداند و هر کس به دنیا بنگرد [و جز آن نبیند]، دنیا کورش سازد (ورای آن را نبیند)».(۲)

دنیادوستی منشأ هر گناهی است

دنیادوستی منشأ هر گناهی است

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : «أکبَرُ الکبائرِ حُبُّ الدنیا؛ بزرگ ترین گناهان، دنیا دوستی است».(۳)

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : «حُبُّ الـدنیا أصلُ کلِّ مَعصیهٍ و أوّلُ کُلِّ ذَنبٍ؛ دنیادوستی، ریشه هر معصیت و آغاز هر گناهی است».(۴)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۸۲ .

۳- کنزالعمال، ح ۶۰۷۴ .

۴- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۲ .

ص: ۲۳۹

۳. امام صادق علیه السـلام : «إنّ أوّلَ ما عُصِیَ اللّه ُ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الـدنیا، و حبُّ الرئاسهِ، و حبُّ الطَّعامِ، و حبُّ النساءِ، و حُبُّ النومِ، و حبُّ الراحهِ؛ نخستین عواملی که موجب نافرمانی و معصیت خـدا شد، شـش مورد بود: دنیادوستی، ریاست طلبی، شکم پرستی، زن دوستی، پُر خوابی و راحت طلبی».(۱)

معنای دنیا دوستی

معنای دنیا دوستی

رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه : «لَیسَ مِنَ حُبِّ الـدنیا طَلَبُ مـا یصْلِحُکَ؛ طلب کردن آنچه از دنیـا که تـو را اصـلاح می کنـد، دنیادوستی نیست».(۲)

برخورد با دنیا

برخورد با دنیا

امام علی علیه السـلام : «أ لَا حُرٌّ یدَعُ هذِهِ اللُّماظَهَ لأهلِها ؟! إنّهُ لَیسَ لأنفُسِکُم ثَمَنٌ إلّا الجنّهَ فلا تَبیعُوها إلَّا بِها؛ آیا آزاده ای پیدا نمی شود که این خرده ریزه های لای دندان ها (دنیا) را برای اهلش واگذارد؟ بدانید جان های شـما را بهایی جز بهشت نیست. پس آنها را جز به این بها مفروشید».(۳)

۲. امام علی علیه السلام : «دُنیاکُم هذِهِ أزهَدُ عِندی مِن عَفْطَهِ عَنزٍ؛ دنیای شما نزد من، از آب بینی یک بز هم ناچیزتر است».(۴)

۳. امام علی علیه السلام : «مَن کَرُمَتْ نَفسُهُ صَغُرَتِ الدنیا فی عَینِهِ؛ هر کس کرامت نفس داشته باشد، دنیا در نگاهش خُرد آید».(۵)

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۶۰، ح ۲۹ .

۲- کنزالعمّال، ح ۵۴۳۹ .

۳- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۳ .

۵- غررالحکم، ح ۹۱۳۰ .

ص: ۲۴۰

پرهیز از دل بستن به دنیا

پرهیز از دل بستن به دنیا

امام علی علیه السلام : «اُحَذِّرُکُمُ الدنیا، فإنّها لَیسَت بِدارِ غِبطَهٍ، قد تَزَینَتْ بِغُرورِها، و غَرَّتْ بزینَتِها لِمَن کانَ ینظُرُ إلَیها؛ شما را از دنیا برحذر می دارم، که دنیا جای شادمانی نیست. دنیا با چیزهای فریبنده خود را آراسته است و زرق و برقش کسی را که بدان بنگرد، می فریبد».(۱)

۲. امام صادق علیه السلام : «إن کانتِ الدنیا فانیهً فالطُّمأنینَهُ إلَیها لِماذا؟!؛ اگر دنیا فناپذیر است، پس دل خوش کردن به آن چرا؟».(۲)

دنیا زندان مؤمن است

دنیا زندان مؤمن است

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الدنیا سِجنُ المؤمنِ و جَنَّهُ الکافِرِ؛ دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».(۳)

۲. امام علی علیه السلام در سفارش های خود به فرزندش، امام حسن علیه السلام فرمود: «لا تَکُنِ الدُّنیا أکبَرَ هَمِّکَ؛ دنیا بزرگ ترین همّ و غم تو نباشد!»(۴)

۳. امام صادق علیه السلام : «مَن أصبَحَ و أمسی و الدنیا أکبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللّهُ تعالی الفَقرَ بینَ عَینَیهِ و شَتَّتَ أمرَهُ و لم ینَلْ مِن الدنیا إلاّ ما قَسَمَ اللّهُ له، و مَن أصبَحَ و أمسی و الآخرهُ أکبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللّهُ تعالی الغِنی فی قلبِهِ و جَمَعَ لَهُ أمرَهُ؛ کسی که شب و روز، بزرگ ترین همّ و غمش دنیا باشد، خداوند متعال فقر را در برابر چشمانش قرار دهد و کارش را پریشان سازد و از دنیا جز به آنچه خداوند قسمتش کرده است، نرسد و کسی که شب و روز،

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۱، ح ۸۲ .

۲- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۸۸، ح ۵۴ .

۳- کنزالعمّال، ح ۶۰۸۱ .

۴- بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۲، ح ۷.

ص: ۲۴۱

بزرگ ترین همّ و غمش آخرت باشد، خداوند دلش را بی نیاز گرداند و کارش را سامان دهد».(۱)

ارزشمندترین مردم

ارزشمندترین مردم

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله : «أعظَمُ الناسِ فِی الدُّنیا خَطَراً مَن لم یجعَلْ للدُّنیا عِندَهُ خَطراً؛ ارزشمندترین مردم دنیا کسی است که به دنیا هیچ ارجی ننهد».(۲)

۲. امام زین العابدین علیه السلام : «مَن تَعَزَّی عَنِ الدُّنیا بِثَوابِ الآخِرَهِ فَقَد تَعَزَّی عن حَقیرٍ بِخَطیرٍ، و أعظَمُ مِن ذلکَ مَن عَدَّ فائتَها سَلامهً نالَها و غَنیمهً اُعینَ عَلَیها؛ کسی که از دنیا به ثواب آخرت روی آورد، از چیزی بی مقدار به امری ارزشمند روی آورده است و مهم تر از او کسی است که از دست رفته دنیا را سلامت و نعمتی بداند که به آن رسیده و غنیمتی شمارد که به آن دست یافته است».(۳)

حکایت انسان و دنیا

حکایت انسان و دنیا

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «ما لِی و الدنیا؟! إنّما مَثَلِی و مَثَلُ الدنیا کَمَثَلِ راکبٍ مَرَّ لِلقَیلولَهِ فی ظِلِّ شَجرَهٍ فی یومٍ صَیفٍ ثُمّ راحَ و تَرَکَها؛ مرا با دنیا چه کار!؟ همانا حکایت من و دنیا حکایت مسافری است که در روزی تابستانی برای خواب نیمروز در سایه درختی فرود می آید و سپس آنجا را ترک می کند و می رود».(۴)

۱- امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۱۵ .

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲، ح ۲.

۳- أمالی طوسی، ج ۶۱۳، ص ۱۲۶۶ .

۴- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۱۹، ح ۱۱۰.

ص: ۲۴۲

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. دنیاطلبان چنین خلق و خویی ندارند

۱. دنیاطلبان چنین خلق و خویی ندارند

«پیغمبر در مسجد مدینه بود که عدی، رئیس و زعیم قبیله طی، وارد شد و بر پیغمبر سلام کرد. رسول اکرم پرسید: «کیستی؟»

عدی پسر حاتم طایی ام.

پیغمبر او را احترام کرد و با خود به خانه برد.

در بین راه که پیغمبر و عدی می رفتند، پیرزنی لاغر و فرتوت جلو پیغمبر را گرفت و به سؤال و جواب پرداخت. مدتی طول کشید و پیغمبر با مهربانی و با حوصله جواب پیرزن را می داد.

عدی با خود گفت: این یک نشانه از اخلاق این مرد، که پیغمبر است. جباران و دنیاطلبان چنین خلق و خویی ندارند که جواب پیرزنی مفلوک را این قدر با مهربانی و حوصله بدهند.

همین که عدی وارد خانه پیغمبر شد، بساط زندگی پیغمبر را خیلی ساده و بی پیرایه یافت. آنجا فقط یک تشک بود که معلوم بود پیغمبر روی آن می نشیند. پیغمبر آن را برای عدی انداخت. عدی هرچه اصرار کرد که خود پیغمبر روی آن بنشیند، پیغمبر قبول نکرد. عدی روی تشک نشست و پیغمبر روی زمین. عدی با خود گفت: این، نشانه دوم از اخلاق این مرد، که از نوع اخلاق

پیغمبران است نه پادشاهان».(۱)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۳۵۷؛ به نقل از: سیره ابن هشام، ج ۲، وقایع سال دهم هجرت، صص ۵۷۸- ۵۸۰.

ص: ۲۴۳

۲. کدام یک عابدترند؟

۲. کدام یک عابدترند؟

«یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام که طبق معمول همیشه در محضر درس آن حضرت شرکت می کرد و در مجالس رفقا حاضر می شد و با آنها رفت و آمد می کرد مدتی بود که دیده نمی شد. روزی امام صادق علیه السلام از اصحاب و دوستانش پرسید:

راستی فلانی کجاست که مدتی است دیده نمی شود؟

یا ابن رسول الله اخیراً خیلی تنگدست شده.

پس چه می کند؟

هیچ، در خانه نشسته و یکسره به عبادت پرداخته است.

پس زندگی اش از کجا اداره می شود؟

یکی از دوستانش عهده دار مخارج زندگی او شده.

به خدا قسم این دوستش به درجاتی از او عابدتر است».(۱)

۳. من حاجتی ندارم

۳. من حاجتی ندارم

«ناصرالدین شاه در سفر خراسان، به هر شهری که وارد می شد، طبق معمول، تمام طبقات به استقبال و دیدنش می رفتند؛ موقع حرکت از آن شهر نیز او را مشایعت می کردند. تا اینکه وارد سبزوار شد. در سبزوار نیز عموم طبقات از او استقبال و دیدن کردند. تنها کسی که به بهانه انزوا و گوشه نشینی از استقبال و دیدن امتناع کرد، حکیم و فیلسوف و عارف معروف، حاج ملاهادی سبزواری بود. از قضا تنها شخصیتی که شاه در نظر گرفته بود در طول راه مسافرت خراسان او را از نزدیک ببیند، همین مرد بود که تدریجاً

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۲، ص ۱۰۵.

ص: ۲۴۴

شهرت عمومی در همه ایران پیدا کرده بود و از اطراف کشور، طلاب به محضرش شتافته بودند و حوزه علمیه عظیمی در سبزوار تشکیل یافته بود.

شاه که از آن همه استقبال ها و دیدن ها و کرنش ها و تملق ها خسته شده بود، تصمیم گرفت خودش به دیدن حکیم برود.

به شاه گفتند: حکیم شاه و وزیر نمی شناسد. شاه گفت: ولی شاه حکیم را می شناسد. جریان را به حکیم اطلاع دادند. تعیین وقت شد و یک روز در حدود ظهر، شاه فقط به اتفاق یک نفر پیشخدمت به خانه حکیم رفت؛ خانه ای بود محقر با اسباب و لوازمی بسیار ساده. شاه ضمن صحبت ها گفت: هر نعمتی شکری دارد. شکر نعمت علم، تدریس و ارشاد است. شکر نعمت مال، اعانت و دستگیری است. شکر نعمت سلطنت هم البته انجام حوایج است. لهذا من میل دارم شما از من چیزی بخواهید تا توفیق انجام آن را پیدا کنم.

من حاجتی ندارم، چیزی هم نمی خواهم.

شنیده ام شما یک زمین زراعتی دارید. اجازه بدهید دستور دهم آن زمین از مالیات معاف باشد.

دفتر مالیات دولت مضبوط است که از هر شهری چه قدر وصول شود. اساس آن با تغییرات جزئی به هم نمی خورد. اگر در این شهر از من مالیات نگیرند، همان مبلغ را از دیگران زیادتر خواهند گرفت، تا مجموعی که از سبزوار باید وصول شود تکمیل گردد. شاه راضی نشوند که تخفیف دادن به من یا معاف شدن من از مالیات، سبب تحمیلی بر یتیمان و بیوه زنان گردد. به علاوه دولت که وظیفه دارد حافظ جان و مال مردم باشد، هزینه هم دارد و باید تأمین شود. ما با رضا و رغبت، خودمان این مالیات را می دهیم.

ص: ۲۴۵

شاه گفت: میل دارم امروز در خدمت شما غذا صرف کنم و از همان غذای هر روز شما بخورم. دستور بفرمایید ناهار شما را بیاورند.

حکیم بدون آنکه از جا حرکت کند فریاد کرد: غذای مرا بیاورید. فوراً آوردند. طبقی چوبین که بر روی آن چند قرص نان و چند قاشق و یک ظرف دوغ و مقداری نمک دیده می شد. جلو شاه و حکیم گذاشتند. حکیم به شاه گفت: بخور که نان حلال است، زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم است.

شاه یک قاشق خورد، اما دید به چنین غذایی عادت ندارد و از نظر او قابل خوردن نیست. از حکیم اجازه خواست مقداری از آن نا ن ها را به دستمال ببندد و تیمّناً و تبرّکاً همراه خود ببرد. پس از چند لحظه، شاه با یک دنیا بهت و حیرت خانه حکیم را ترک کرد».(۱)

۴. دنیا طلبی در جنگ احد

۴. دنیا طلبی در جنگ احد

«شما به اتفاقی که در جنگ احد افتاد، توجه کنید. آن پنجاه نفری که دچار نفرین و شِکوه همه مسلمان ها در طول این چهارده قرن شدند، مسلمان بودند؛ اصحاب پیغمبر بودند؛ خیلی از آنها در جنگ بدر شرکت کرده بودند؛ مردمان بدی نبودند، اما همین ها دچار آن آفت شدند؛ یعنی به خاطر جمع آوری غنیمت، گردنه را رها کردند؛ میدان را به دشمن دادند و موجب شدند مقدار زیادی از خون های پاک بر زمین ریخته شود؛ خونی مثل خون حمزه سیدالشهدا بر زمین ریخته شد؛ پیغمبر زخم خورد و حکومت اسلام و نظام نوپای اسلامی دچار تزلزل شد؛ به خاطر کوتاهی این پنجاه نفر.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۳۹۸.

ص: ۲۴۶

قرآن درباره این پنجاه نفر می فرماید: «إِنَّ الَّذينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَليمٌ.» (آل عمران: ۱۵۵) یعنی کاری که اینها کردند، نتیجه اشتباهات و لغزش هایی بود که قبل از این کرده بودند. هر لغزشی به نوبه خود لغزش های دیگری را بر انسان تحمیل می کند؛ یعنی پایه ایمان را سست می کند و سستی ایمان، تأثیر سوء خودش را در عمل بعدی ما می گذارد. وقتی ما لغزش پیدا می کنیم، این لغزش روی ایمان ما ولو نامحسوس اثر می گذارد. «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا»؛ کار خطایی را قبلًا یک نفر انجام می دهد، بعد این خطا در ایمان او تأثیر منفی می گذارد، بدون اینکه خود انسان هم متوجه شود؛ مثل خیلی از وقت ها که انسان از حالی به حالی می رود، لیکن تغییر حال خود را متوجه نمی شود.

اثر منفی عمل روی ایمان و ایمان روی عمل، نتیجه اش شکست جنگ احد می شود؛ نتیجه اش عقب رفت های گوناگون دیگر می شود؛ نتیجه اش این می شود که پنجاه سال بعد از هجرت پیغمبر و چهل سال بعد از وفات آن حضرت، نوه او که عزیزترین انسانِ پیغمبر است؛ یعنی امام حسین علیه السلام در مقابل حکومت جانشین پیغمبر قرار می گیرد و با آن وضع فجیع به شهادت می رسد».(۱)

۵. علی علیه السلام و دنیاطلبان

۵. علی علیه السلام و دنیاطلبان

«وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجری برای حج آخر حجّهالوداع به مکه رفته بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام در یمن مأموریت داشت. پیامبر آن حضرت را به یمن فرستاده بود، برای اینکه در آنجا دین را به یمنی ها یاد

۱- سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای هیئت دولت، ۲۰/۸/۱۳۸۳.

ص: ۲۴۷

دهد؛ زکات آنها را بگیرد و کمکشان کند. وقتی امیرمؤمنان، علی علیه السلام شنید که پیامبر به حج رفته است، به سرعت خود را به مکه رسانـد. از مردم یمن مبالغی زکات گرفته شده بود که در بین آنها مقداری حُلّه یمنی هم وجود داشت؛ یعنی لباس های دوختِ یمنِ آن روز که بسیار مطلوب و مقبول بود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرصت نداشت که با این کاروان حرکت کند. او عجله داشت خودش را به پیامبر برسانـد. لـذا یک نفر را در رأس کاروان گـذاشت که آن اموال را بیاورد. خودش را هم به پیامبر در مکه رساند که اوّلِ اعمال حج با پیامبر باشد. بعد که آن کاروان رسیـد، امیرالمؤمنین علیه السلام سراغ آنها رفت، اما دید حلّه های یمنی را در غیاب حضرت، بین خودشان تقسیم کرده و هر کـدام یک حلّه زیبا پوشیده و آمده انـد! فرمود: چرا اینها را پوشیده ایـد؟! گفتند: غنیمت و زکـات است. لـذا متعلّق به مـاست! فرمود: تـا قبـل از آنکه به پیـامبر برسـد به تعبیر امروز، به خزانه واریز شود قابـل تقسیم نیست. این خلاف مقررات و خلاف دین است. لـذا حلّه ها را از آنها گرفت. بعضـی نمی دادند، به زور از آنها گرفت. طبیعی است اگر از کسـی امتیـازی را بگیرنـد، چنـانچه خیلی مـؤمن نباشـد، نـاراحت می شود. پیش پیـامبر آمدنـد و از امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کردنـد! پیامبر فرمود: چرا شکایت می کنیـد مگر چه شـده است؟ عرض کردنـد: علی آمد و اینها را از ما گرفت. پیامبر در جواب آنها گفت: علی را بر این کار ملامت نکنید؛ «انّه خشن فی ذات الله.» او در مسئله مقررات خدایی، مرد خشنی است». (۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. دنیا از نظر قرآن و روایات، نکوهیـده و بد نیست. آنچه بد شـمرده شده است، دوستی دنیاست، به این معنا که دنیا بالاترین هدف باشد.

۱- سخنان مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه تهران، ۲۶/۱/۱۳۷۹.

ص: ۲۴۸

۲. انسان مؤمن وظیفه دارد همیشه از دل خود مراقبت کند که اسیر دنیا نگردد. البته نمی توان انسان را از دل بستن و دوست داشتن به طور مطلق نهی کرد، بلکه باید او را هدایت کرد. بنابراین، باید گفت: «دل به کسی نبندید، دل به خدا ببندید».

۳. برای رها شدن از دل بستگی به دنیا، باید به حقیقت خود و جهان توجه کرد. انسان مؤمن اگر دریابد و ایمان آورد که جز بهشت، چیزی نمی تواند قیمت انسان باشد، هیچ گاه به دنیا دل نمی بندد، بلکه از دنیا برای رسیدن به آخرت کمال استفاده را می کند.

۴. قرائت آیات قرآن کریم و تأمل در آنها و توجه به روایات و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ، در دل نبستن به دنیا بسیار مؤثر است.

۵. جایگاه دوست و رفیق در دل بستگی به دنیا بی تأثیر نیست، پس با کسانی دوستی کنیم که اهل آخرتند.

منابع دیگر

منابع دیگر

جعفری تبریزی، محمدتقی، دنیا از دیدگاه امام علی علیه السلام ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.

شمس الدین، مهدی، دنیا در نهج البلاغه، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.

علی اکبریان، حسن علی، ارزش دنیا، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۸.

فروردین، عزیزه، سرای گذر؛ دنیا از منظر امام علی علیه السلام ، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۰.

کمپانی، فضل الله، آیاتی از قرآن مجید و سخنان معصومین علیهم السلام در امور دنیا و دین (با ترجمه فارسی)، فروغی، ۱۳۵۰.

ص: ۲۴۹

۸. دو رویی

اشاره

۸. دو رویی

امام علی علیه السلام :

«شَرُّ الأخلاقِ الکذبُ و النِّفاقُ؛ بدترینِ خوی ها، دروغ گویی و دورویی است».(۱)

انسان موجودی با استعدادها و قدرت های متفاوت و متنوع است؛ از جمله آنها، قدرت مخفی کاری است. مخفی نگه داشتن هر آنچه اراده کند؛ از مخفی نگه داشتن یک وسیله تا مخفی نگه داشتن فکر، عقیده، اراده، احساسات و... .

قدرت مخفی نگه داشتن، برای انسان نوعی کمال به شمار می رود. چنین قدرتی را با چنین وسعتی در دیگر موجودات سراغ نداریم. وی در کنار بهره مندی از این قدرت خدادادی، موجودی دارای اختیار است؛ یعنی می تواند از بین دو یا چند راه و روش، یکی را آزادانه اختیار کند.

با توجه به قدرت اختیار که در انسان وجود دارد، برای وی آسان است

۱- غررالحکم، ح ۵۶۸۹.

ص: ۲۵۰

که از قدرتش در پنهان کاری و مخفی کردن، در راه شر و بد استفاده کند؛ یعنی این استعداد و نعمت الهی، می تواند به نیرویی کاملاً منفی تبدیل شود.

هرگاه آدمی از این قدرت و استعداد الهی، برای فریب دیگران و مخفی نگه داشتن نیت و عقیده فاسد خود استفاده کند و ظاهری برخلاف باطنش نشان دهد، دچار دورویی و به تعبیر قرآن، نفاق شده است.

شهید مطهری رحمه الله در این باره می نویسد:

نفاق و دورویی از مختصات بشر است و اگر در بعضی حیوانات دیگر بوده باشد، یک درجه خفیفی است. برخی حیوانات مانند روباه به مکر و خدعه معروف شده اند. بدیهی است که مکر و خدعه آن حیوانات، قابل مقایسه با مکرها و خدعه ها و ظاهرسازی و تصنع های فرزند آدم نیست، ولی نباید چنین تصور کرد که چون مکر و خدعه و دورویی از مختصات بشر است، پس کمالی است برای بشر و باید از آن استفاده کرد؛ زیرا دورویی یک نوع سوء استفاده است از یک استعداد کمالی بشری. آنچه کمال است قدرت بر استتار و رازداری و مکتوم نگه داشتن عقیده و فکر و احساسات درونی است. این در ذات خود کمال است و عیبی ندارد... آن چیزی که نقص است و نام نفاق و دورویی دارد، این است که آدمی از همین قدرت و استعداد خود برای فریب دادن و گمراه ساختن و گول زدن دیگران استفاده کند. پس نفاق و دورویی در عین اینکه از مختصات انسان است، کمال انسانی نیست، بلکه یک نوع سوءاستفاده از یک استعداد انسانی است.(۱)

دورویی و نفاق، مصداق های متفاوتی دارد که از مصداق های ضعیف

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۲، ص ۲۱۰.

ص: ۲۵۱

و کوچک آغاز می شود و به مراحل قوی و پایانی که کفر نهانی باشد، ختم می گردد.

بحث نفاق در بسیاری از سوره های قرآن کریم، ناظر به مصداق نهایی و پایانی آن، یعنی همان کفر نهان است. از دیدگاه قرآنی، دورویان و منافقان، گروهی خطرناک هستند که در رویارویی با پیامبر و وحی و قرآن معنا یابند. در ابتدای قرآن کریم، یعنی سوره بقره، انسان ها به سه دسته تقسیم شده اند:

اهل تقوا و ایمان؛

اهل کفر؛

اهل نفاق و دورویی.

نفاق و دورویی در مقابل ایمان قرار دارد و هم ردیف کفر و حتی بدتر از آن است؛ زیرا شخص کافر، خدا، نبوت و وحی را به صراحت انکار می کند، اما منافق کسی است که در ظاهر و به زبان اظهار ایمان می کند، در حالی که در باطن، به خدا و پیامبر کافر است. وی اهل خدعه و نیرنگ است.

دورویی و نفاق، با ایمان جمع شدنی نیست و با یکدیگر سازگاری ندارند. نوعی از دورویی و نفاق وجود دارد که ممکن است با ایمان های ضعیف جمع شود؛ یعنی ممکن است کسی خدا، پیامبر و قیامت را قبول داشته باشد، اما به دلیل ضعف شخصیت، ضعف ایمان و نظایر آن، در برخی رفتارهای اجتماعی خود منافقانه عمل کند.

برای روشن شدن ابعاد مختلف دورویی و نفاق، طرح این پرسش ها ضروری است:

دورویی و نفاق چیست؟ انسان منافق و دورو چه کسی است و چه ویژگی هایی دارد؟

ص: ۲۵۲

منشأ دورویی و نفاق چیست؟ چه عواملی سبب می شود نفاق در انسان رشد کند؟

دورویی و نفاق چه آثاری به دنبال دارد؟

چگونه دورویی و نفاق را از خود و جامعه دور سازیم؟

جریان منافقین در صدر اسلام چگونه بوده است؟

واژه شناسی دورویی و نفاق

واژه شناسی دورویی و نفاق

نفاق، مصدر به معنای منافق بودن است. منافق کسی است که در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است. به تعبیر قرآنی، «يقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيسَ فِي قُلُوبِهِمْ.» (آل عمران: ۱۶۷) طبرسی در وجه این تسمیه می نویسد: «منافق، به سوی مؤمن، باایمان خارج می شود و به سوی کافر با کفر». در جای دیگری می گوید: «علت این تسمیه آن است که منافق از ایمان به طرف کفر خارج شده است».

ناگفته نماند نفق (بر وزن فرس) نقبی است در زیر زمین که درِ دیگری برای خروج دارد و در آیه «فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِي نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِي السَّماءِ.» (انعام: ۳۵) مراد از نفق، همان نقب است؛ یعنی اگر بتوانی نقبی در زمین یا نردبانی بر آسمان بجویی.

یربوع نیز خزنده ای شبیه موش است (شاید موش صحرایی یا راسو بوده باشد). این خزنده دو لانه می سازد؛ یکی به نام نافقا که آن را مخفی می دارد، دیگری به نام قاصعا که آشکار است. چون دشمن در قاصعا به وی حمله کند، وارد نافقا شده، از آن خارج گردد. این مطلب در صحاح و قاموس و اقرب الموارد نقل شده است.

منافق از کافر، خطرناک تر و عذاب او در آخرت از کافر سخت تر

ص: ۲۵۳

است؛ زیرا در حکم دزد خانگی و پلی است که کافران به وسیله آن برای خراب کاری، به اسلام راه می یابند. در قرآن مجید آمده است: «إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ؛ منافقان در پایین ترین درجه آتش هستند.» (نسا: ۱۴۵) و وعده داده شده است که: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنافِقِینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْکُفَّارَ نارَ جَهَنَّمَ». (توبه: ۶۸)

در صدر اسلام، منافقان در برنامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار کارشکنی کردند. حالات آنها بیشتر در سوره توبه که در سال نهم هجرت نازل گشته و در سوره منافقون و دیگر آیات، بیان شده است. زنان منافق نیز کم نبوده اند و در قرآن پنج بار «منافقات» در ردیف «منافقین» آمده است.(۱)

شهید مطهری رحمه الله درباره تحلیل ماهیت و بررسی معنای اصطلاحی نفاق، تعابیر زیبایی دارد؛ ایشان در این باره می نویسد:

... و اما منافق؛ منافق کسی است که فکر و اندیشه اش یک جور می گوید، زبانش جور دیگری، درست بر ضد آن. احساسات و عواطفش در یک جهت است، ولی تظاهرات ظاهری اش در جهت دیگر. در دل، خدا را قبول ندارد، اما متظاهر به خداپرستی است؛ پیغمبر را قبول ندارد، متظاهر به احترام به پیغمبر است؛ قرآن را قبول ندارد، متظاهر به احترام به قرآن است؛ علی را قبول ندارد، متظاهر به احترام به علی است؛ و همین طور همه مقدسات دین. پرده ای بر روی کفر خودش کشیده است. بنابراین، نفاق یعنی کفرِ در زیر پرده. منافق، یعنی کافری که کفر خودش را در پشت پرده مخفی نگه داشته است. حدیثی در نهج البلاغه است؛

۱- قاموس، ج ۷، ص ۹۹.

ص: ۲۵۴

امیرالمؤمنین در نامه ای که به محمد بن ابی بکر وقتی او را والی مصر کرده بودند نوشته اند، می فرمایند:

من از پیغمبر اکرم این حدیث را شنیدم. پیغمبر نسبت به آینده امت اظهار نگرانی می کرد و می گفت: من از منافقان نگرانم. پیغمبر از آینده امت خودش اظهار نگرانی می کرد، ولی نه از ناحیه کافران، نه از ناحیه کسانی که مسلمان نیستند و می گویند ما اسلام را قبول نداریم، بلکه از ناحیه کسانی که اسلام را به ظاهر قبول کرده اند و در باطن قبول نکرده اند. عبارت حضرت این است که پیغمبر می فرمود: «انّی لا اخافُ عَلی امَّتی مُؤْمِناً وَ لا مُشْرِکاً»؛ من از مؤمنین بر امتم بیم ندارم، از مشرکین هم بر امتم بیم ندارم، «امَّا الْمُؤْمِنُ فَیمْنَعُهُ اللَّهُ بِایمانِهِ» اما مؤمن، خدا به موجب همان ایمانش او را باز می دارد؛ یعنی ایمان مؤمن به او اجازه نمی دهد خطری برای اسلام به وجود بیاورد. «وَ امَّا الْمُشْرِکُ فَیقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْکِهِ»؛ مشرک چون متظاهر به شرک خودش هست، خدا او را به همین موجب می کوبد. «وَ لکِنّی اخافُ عَلَیکُمْ کُلَّ مُنافِقِ الْجَنانِ عالِمِ اللِّسانِ»؛ آن که من از او بر شما نگرانم، منافق است که زبانش دانا و متظاهر است و به خیر و اسلام می چرخد، بلکه همه تظاهراتش تظاهرات اسلامی است، اما دلش به سوی دیگر است.(۱)

با توجه به آیات ۸ تا ۱۴ سوره بقره، ویژگی های انسان های دورو و منافقی که در حقیقت کافرند، عبارت است از: تظاهر و دروغ، خدعه و

۱- مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۵، صص ۲۰۵ و ۲۰۶.

ص: ۲۵۵

نیرنگ، دچار بیماری روحی؛ خیال باف تا جایی که فقط خود را اصلاح گر می دانند؛ اهل فساد، کم خرد و سفیه؛ دچار جهل و نادانی مرکب، یعنی حقایق را نمی دانند، اما خود را دانا و آگاه تصور می کنند و... .

منشأ دورویی و نفاق

منشأ دورویی و نفاق

براساس گزارش های تاریخی، پیش از ورود پیامبر به مدینه، دو قبیله اوس و خزرج از اختلاف و جنگ و خون ریزی خسته شده و توافق کرده بودند شخصی به نام عبدالله بن اُبی را در مقام رئیس و حاکم کل انتخاب کنند. پس، زمینه های حکومت او را فراهم آوردند. این جریان هم زمان شد با اقبال عده ای از اهل یثرب به پیامبر. پس از آمدن آن حضرت به آن شهر، اوضاع تغییر کرد. عبدالله بن اُبی که شخص محاسبه گری بود، دریافت چند راه پیش رو دارد: اول اینکه ایمان بیاورد و دوم اینکه به صراحت، راه کفر را در پیش بگیرد. او راه اول را انتخاب نکرد؛ چرا که می دید حقیقتاً پیامبر را قبول ندارد؛ راه دوم را نیز به مصلحت خود نمی دید. بنابراین، نفاق یا دورویی را در پیش گرفت. با این بیان، ممکن است تصور شود، دورویی و نفاق، اصطلاحی که قرآن به آن توجه ویژه ای کرده، از مدینه آغاز شده است؛ اما علامه طباطبایی رحمه الله با توجه به بعضی از آیات مکی و تحلیل خاص از افراد و جریانات اجتماعی و اتفاقات بعد از رحلت پیامبر، معتقد است ریشه آن نفاق و دورویی خطرناک را که قرآن مطرح کرده، باید در جامعه مکه و قبل از هجرت دنبال کرد؛ در افرادی که صدها بار از عبدالله بن ابی زیرک تر و شیطان تر بودند. به هر حال، در همه این جریان ها، عامل و ریشه نفاق و دورویی را می توان دنیاطلبی، ریاست خواهی، نفرت و دشمنی معرفی کرد.

ص: ۲۵۶

امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام در روایتی می فرماید: «نِفاقُ الْمَرَءِ مِنْ ذُلٍّ یجِدهُ فی نَفْسِه؛ نفاقِ انسان، از آن حقارت و پستی است که در خود احساس می کند».(۱)

عوامل نفاق

اشاره

عوامل نفاق

گذشته از عامل اصلی نفاق که همان کفر پنهانی است، در روایات به رفتارهای اجتماعی انسان که زمینه ساز نفاق و دورویی در وی می شوند، توجه شده است. این عوامل عبارتند از:

دروغ

دروغ

دروغ از عواملی است که انسان را به پرتگاه نفاق و دورویی می کشانـد. انسان دروغگو نمی خواهد باطنش آشکار گردد. بنابراین، ناچار می شود دو چهره باشد.

دشمنی و مشاجره کردن

دشمنی و مشاجره کردن

از دیگر عوامل ایجاد نفاق و دورویی، آن است که انسان اهل مشاجره باشد. مشاجره، دل و روح آدمی را ناخودآگاه درگیر و مشغول می سازد و کینه و در نهایت، نفاق و دورویی را در دل وی ایجاد می کند. علت هم روشن است؛ بسیاری از انسان ها احساسات درونی خود را مخفی نگاه می دارند و اگر کسی به دیگران کینه و دشمنی داشته باشد و حاضر نباشد ببخشد، در عین حال نخواهد احساس درونی اش آشکار شود، ناچار می گردد از روش نفاق و دورویی استفاده کند.

۱- غرر الحکم، ح ۹۹۸۸.

ص: ۲۵۷

غنا

غنا

غنا و آوازه خوانی از عوامل ایجاد کننده نفاق و دورویی معرفی شده است. خواندن و شنیدن غنا برای روح آدمی زیان بار و مهلک و از جمله آثار آن، نفاق و دورویی است. شاید به سادگی نتوان رابطه غنا و آوازه خوانی را با دورویی تبیین کرد، اما در روایات به این مسئله اشاره شده است. شاید علت این باشد که غنا و آوازخوانی حرام است و کار حرام، انسان را از خدا و دین خدا دور می سازد. اگر بر این کار حرام اصرار شود؛ یعنی شخص هر روز به غنا و آوازه خوانی روی آورد، شخصیت او از عزت نخستین و فطری خود دور می گردد و به پستی و حقارت کشیده می شود. بنابراین، از آثار این فعل حرام، دورویی و نفاق است.

هم نشینی با اهل دنیا و صاحبان قدرت

هم نشینی با اهل دنیا و صاحبان قدرت

هم نشینی با اهل دنیا، صاحبان قدرت و پادشاهان، از دیگر عواملی است که بیماری نفاق را در دل انسان رشد می دهد. انسان های قدرت مدار، هیچ گاه به صراحت اعلام نمی کنند ما برای دنیای خود تلاش می کنیم، بلکه در ظاهر از خدمت به مردم سخن می گویند و گاهی خدا را نیز به میدان می کشند. معلوم است چنین افرادی اهل نفاق و دورویی هستند و هم نشینی با آنان در روحیه انسان اثر می گذارد.

دیگر عوامل زمینه ساز نفاق در انسان عبارتند از: بدزبانی، خیانت، ترک عمدی و بدون دلیل نماز جمعه و حتی شکار کردنی که فقط برای تفریح و سرگرمی باشد.

ص: ۲۵۸

آثار دورویی و نفاق

اشاره

آثار دورویی و نفاق

نفاق به طور کلی آثار منفی برای روح و حتی برای جسم آدمی به دنبال دارد، تا جایی که می توانـد دنیا و آخرت وی را تباه سازد. به تعدادی از آثار این بیماری مهلک اشاره می شود.

نفرت و بی اعتمادی

نفرت و بی اعتمادی

یکی از آثـار منفی نفـاق که خود را در روابـط اجتمـاعی نشان می دهـد، آن است که افراد معمولاً از انسان دورو و منافق خوشـشان نمی آیـد، بلکه در خود، نوعی نفرت نسبت به انسـان هـای منـافق احساس می کننـد و نمی تواننـد به آنها اعتماد کننـد. فرض کنید پـدری سه فرزنـد دارد که یکی از آنهـا همیشه راست می گویـد و دیگری همیشه دروغ، امـا سومی بـا توجه به دورو بودنش گاهی دروغ و گاهی راست می گویـد. آیا پـدر به فرزنـد سوم خود می توانـد اعتماد کنـد؟ تکلیف او با فرزند اول و دوم روشن است، اما فرزنـد سـوم که معلوم نیست چه موقع راست و چه موقع دروغ می گویـد، در خور اعتمـاد نیست. حـال اگر چنین حـالتی در جـامعه رواج یابد، اساس روابط اجتماعی که اعتماد است، از بین می رود.

جلوگیری از استجابت دعا

جلوگیری از استجابت دعا

دورویی بـا مؤمنـان و برادران دینی، از موانع اسـتجابت دعـاست. امام چهارم، حضـرت زین العابـدین علیه السـلام ، وقتی گناهانی را برمی شمارد که مانع استجابت دعاست، به دورویی اشاره می کند.(۱)

۱- معانی الاخبار، ج ۲، ص ۲۷۱.

ص: ۲۵۹

خیانت

خیانت

از آثار شوم نفاق و دورویی و طبق بعضی تعابیر، سرآمد آثار نفاق، خیانت است؛(۱) چرا که انسان دورو آن چنانکه ظاهرسازی می کند نیست و بر صدق و راستی رفتار نمی کند. بنابراین، آنجا که منافع خود را در خطر ببیند، دیگران را فدا می کند و مرتکب خیانت می شود.

تباه کننده ایمان

تباه کننده ایمان

نفاق و دورویی می تواند ایمان انسان را تباه سازد؛ البته نه به یک باره، بلکه ذره ذره ایمان را نابود می کند. در بعضی روایات آمده است که دورویی و نفاق، ابتدا به صورت نقطه ای سیاه بر دل آدمی ظاهر می شود. هرچه نفاق و دورویی بیشتر و عمیق تر گردد، تأثیر آن بر دل و جان آدمی نیز بیشتر می شود و می تواند به کلی دل آدمی را سیاه کند که نتیجه نهایی آن، نابودی ایمان است.(۲)

عذاب دردناک

عذاب دردناک

خداوند در آیه ۱۰ سوره بقره، منافقان و دورویان را از عذاب دردناک بیم می دهد. «وَلَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يكْذِبُونَ»

مُهر بر قلب و عدم درک

مُهر بر قلب و عدم درک

خداوند در قسمتی از آیه ۳ سوره منافقون، درباره منافقان و دورویان می فرماید: «بر دل هایشان مُهر زده شده و نمی فهمند».

۱- غررالحکم، ح ۵۲۴۶.

۲- کنزالعمال، ح ۱۷۳۴.

ص: ۲۶۰

اضطراب

اضطراب

یکی از آثار روانی نفاق و دورویی، اضطراب است. انسان های دورو و منافق، همه کس و همه چیز را دشمن خود می پندارند و به تعبیر قرآن کریم، «یحْسَبُونَ کُلَّ صَیحَهٍ عَلَیهِمْ؛ هر صدا و سخنی را علیه خود می پندارند». (منافقون: ۴)

خودبرتربینی و تکبّر

خودبرتربینی و تکبّر

تعبیر قرآنی درباره انسان های دورو و منافق، «هم مستکبرون»(۱) است. با دقت در آثاری که برای نفاق برشمردیم، ملاحظه می شود نفـاق، آثـار دنیوی و اخروی دارد. آثـار اخروی آن، جهنم، عـذاب دردنـاک و بی آبرویی در آخرت است. آثـار دنیایی آن نیز گاه فردی و گـاه اجتمـاعی است. برای مثال، اضـطراب، اثری فردی است که متوجه فرد دورو و منافق می شود و آرامش او را به هم می زنـد. تبـاهی ایمـان نیز از آثـار فردی است که روح و روان فرد منـافق را به نابودی می کشانـد، اما خیانت یا نفرت و بی اعتمادی، از آثار اجتماعی نفاق و دورویی است.

چگونگی برخورد با دورویی و نفاق

چگونگی برخورد با دورویی و نفاق

برای برخورد با دورویی و نفاق و ریشه کن کردن آن، دو راه کلی به نظر می رسد:

راه اول: توجه به خاستگاه نفاق و اسباب پدیدآورنده آن و نابود کردن آنها یا حرکت کردن برخلاف آنها.

۱- منافقون: ۵.

ص: ۲۶۱

گفته شد، نفاق و دورویی معلول عامل یا عواملی است. از جمله این عوامل، حقارت و پستی شخصیت است. بنابراین، انسان باید تلاش کند خود را به عزت برساند. او می تواند از طریق رفاقت با انسان های باشخصیت و دارای روحیه اعتماد، عزت نفس خود را تقویت کند. باید دانست عزت حقیقی از آنِ خداست. بنابراین، با بندگی خدا می توان به عزت رسید. چنین شخصی هرگز دورو نمی شود.

همچنین گفته شد دروغ، دشمنی و مشاجره لفظی، غنا و موسیقی، هم نشینی با دنیاطلبان و صاحبان قدرت، در پیدایش و تقویت نفاق مؤثر است. بنابراین، لازم است انسان از این موارد دوری کند.

راه دوم: راهکارهایی هست که جنبه مثبت دارد و در روایات به آنها اشاره شده است. برای مثال در روایات آمده است که ذکر زیاد، می تواند نفاق و دورویی را از ذاکر دور گرداند. بنابراین، لازم است انسان دست کم از ذکر زبانی شروع کند تا حقیقت ذکر، که درک حضور حضرت حق در همه جا و هر زمان است، نصیبش گردد.(۱)

از جمله ذکرهایی که برای از بین بردن نفاق و دورویی سفارش شده، صلوات فرستادن با صدای بلند است. همچنین تمسک به قرآن کریم و قرائت مداوم آن و تدبّر و تأمل در آیاتش، از عوامل نابودکننده نفاق و دورویی به شمار می رود.(۲)

عبادت، حضور در نماز جمعه، توکل به حضرت حق و گریه و زاری به درگاه آن شفادهنده حقیقی نیز می تواند انسان را از سرزمین جهنمی نفاق و دورویی نجات بخشد.

۱- نک: بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۹۰، ح ۲.

۲- نک: الکافی، ج ۲، ص ۴۳۹، ح ۱۳؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

ص: ۲۶۲

البته آن گاه که نفاق، به صورت جریانی اجتماعی و سازمان دهی شده در مقابل اهل ایمان ایستاده و کمر به نابودی آنان بسته است، وظیفه آن است که با روشن گری و زدودن غبار جهل و بی خبری، به مبارزه با نفاق پرداخت. اهل ایمان موظفند با برخورد قاطع، جریان نفاق را از صحنه خارج کنند؛ زیرا نفاق به این معنا، همان کفر است که با تاکتیک نفاق به مبارزه با مؤمنان قد علم کرده است.

جریان دورویی و نفاق منافقین در صدر اسلام

جریان دورویی و نفاق منافقین در صدر اسلام

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان پاسخ این سؤال را می نویسد:

قرآن کریم به موضوع منافقان اهتمام بلیغی نشان داده و با یاد کردن از رذایل اخلاقی آنها و دروغ پردازی ها و نیرنگ ها و دسیسه هایشان و فتنه ها و توطئه هایی که بر ضد پیامبر و مسلمانان به راه انداختند، به شدت بر آنان می تازد. در سوره های قرآن، همانند سوره بقره و آل عمران و نسا و مائده و انفال و توبه و عنکبوت و احزاب و فتح و حدید و حشر و منافقون و تحریم، بارها از منافقان سخن به میان آورده است... .

آثار دسیسه ها و توطئه های منافقان، در همان اوایل هجرت پیامبر به مدینه نمایان شد. در سوره بقره که به قولی در آغاز ماه ششم هجرت نازل شده، از منافقان سخن به میان آمده و سپس در سوره هایی که بعداً نازل گردید، از این گروه یاد شده و به پاره ای دسیسه ها و توطئه های ایشان اشاره گردیده است؛ مانند کنار کشیدن خود از سپاه اسلام در روز اُحُد، که تقریباً یک سوم مسلمانان را تشکیل می دادند؛ پیمان بستن با یهود؛

ص: ۲۶۳

تحریک کردن آنها بر ضد مسلمانان، ساختن و شایع کردن ماجرای اِفک و... .

بعضی گفته اند جریان نفاق، با ورود اسلام به مدینه آغاز شد و تا نزدیکی های رحلت پیامبر ادامه یافت.

این نظر گروهی از مفسران است، اما تأمل در رخدادهای زمان پیامبر و دقت در فتنه هایی که پس از رحلت به وقوع پیوست و توجه به طبیعت فعال و مؤثر اجتماع، سست بودن این نظر را نشان می دهد؛ چون اولاً، دلیل قانع کننده ای وجود ندارد که ثابت کند نفاق و دورویی در وجود برخی کسانی که پیش از هجرت، در مکه به پیامبر ایمان آوردند، وجود نداشته است. بسیاری اوقات در جوامع، شاهد آن هستیم که عده ای، از هر دعوتگری پیروی می کنند و بر گرد هر ندایی جمع می شوند و به مخالفت نیروهای مخالف مسلط سرکوبگر آن دعوت هم اعتنایی نمی کنند و با هر خطری زندگی می کنند و به راه خود ادامه می دهند، به امید اینکه روزی موفق شوند مرام خود را [اجرا] کنند و مستقلاً بر مردم حاکمیت یابند و اداره جامعه را شخصاً به عهده گیرند و بر دیگران سیادت کنند. می دانیم که پیامبر به هنگام دعوت قوم خود به اسلام، یادآور می شد که اگر ایمان بیاورند و از او پیروی کنند، بر زمین پادشاهی خواهند کرد. بنابراین، عقلاً رواست که برخی از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند، در ظاهر آن حضرت از دین پیروی کنند، به امید اینکه از این طریق به آرزوی خود، یعنی پیشوایی و ریاست و حاکمیت، دست یابند. بدیهی است که آثار ناشی از این گونه

ص: ۲۶۴

نفاق، حادثه آفرینی و دسیسه چینی بر ضد اسلام و مسلمانان و ضربه زدن به جامعه دینی نیست، بلکه لازمه اش این است که حتی الامکان اسلام را تقویت کنند و در راه دفاع از آن، از مال و مقام خود بگذرند تا بدین وسیله کارها روبه راه شود و زمینه ای برای بهره گیری آنان از اسلام و در آوردن آن در خدمت منافع شخصی شان فراهم آید... .

البته چنین منافقانی، چنانچه علایم و نشانه هایی از دین بیابند که مثلاً با هدف و آرمان ریاست طلبی و سلطه جویی شان ناسازگار باشد، مکارانه با آن مخالفت و ضدیت خواهند کرد تا قضیه را در مسیری بیندازند که آنان را به هدف پلیدشان برساند.

همچنین این امکان وجود دارد که برخی مسلمانان در دین خود شک و تردید کنند و از دین خویش برگردند، اما این ارتدادِ خود را مخفی نگه دارند. چنان که خداوند متعال می فرماید: «این بدان سبب است که آنان ایمان آوردند، اما سپس کافر شدند...». همچنین این امر از لحن آیه ای مانند «ای کسانی که ایمان آورده اید! هر که از شما از دینش برگردد، زود باشد که خداوند مردمی را بیاورد که آنها را دوست می دارد...» پیداست.

همچنین آن دسته از مشرکان مکه که در روز فتح این شهر ایمان آوردند، ایمان اکثر آنها از روی صداقت و اخلاص نبود.

تأمل و دقت کافی در رخدادهای آخر عمر پیامبر و فتنه هایی که پس از رحلت ایشان به وقوع پیوست، شاید ما را در رسیدن به پاسخی قانع کننده راهنمایی کند... .(۱)

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۹۰.

ص: ۲۶۵

گلبانگ حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

۱. جایگاه نفاق

۲. نشانه های نفاق

۳. عوامل و خاستگاه نفاق

۴. آثار نفاق ودورویی

۵. عوامل از بین برنده نفاق

۶. پرهیز از منافق زبان باز

۱. جایگاه نفاق

۱. جایگاه نفاق

۱. امام علی علیه السلام : «شَرُّ الأخلاقِ الکذبُ و النِّفاقُ؛ بدترین خوی ها دروغ گویی و دورویی است».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «النِّفاقُ أخو الشِّرکِ؛ نفاق، برادر شرک است».(۲)

۳. امام علی علیه السلام : «النِّفاقُ تَوأمُ الکُفرِ؛ نفاق همزاد فکر است».(۳)

۲. نشانه های نفاق

۲. نشانه های نفاق

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

أربَعٌ مَن کُنَّ فیهِ فهُو مُنـافِقٌ، وإن کـانَت فیهِ واحِـدَهٌ مِنهُنَّ کـانَت فیهِ خَصـلَهٌ مِن النِّفـاقِ حتّی یـدَعَها: مَن إذا حَـدَّثَ کَـذَبَ، وإذا وَعَدَ أخلَفَ، وإذا عاهَدَ غَدَرَ، وإذا خاصَمَ فَجَرَ.(۴)

چهار خصلت است که در هرکس باشند منافق است و اگر یکی از آنها در او باشد، یک خصلت نفاق در او وجود دارد تا اینکه آن را رها کند: کسی که هرگاه سخن گوید دروغ گوید و هرگاه وعده دهد خُلفِ وعده کند و هرگاه پیمان بندد پیمان شکنی کند و هرگاه ستیزه کند از حق تجاوز نماید.

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

لِلمُنافِقینَ عَلاماتٌ یعرَفونَ بِها: تَحِیتُهُم لَعَنَهٌ، وطَعامُهُم نُهمَهٌ، وغَنیمَتُهُم غُلولٌ، لا یقرَبونَ المَساجِدَ إلّا هُجرا، ولا یأتونَ الصَّلاهَ

۱- غررالحکم، ح ۵۶۸۹.

۲- غررالحکم، ح ۴۸۳.

۳- غررالحکم، ح ۷۳۹.

۴- الخصال، ص ۲۵۴، ح ۱۲۹ .

ص: ۲۶۶

إلّا دُبُرا، مُستَكبِرينَ لا يألَفونَ ولا يؤلَفونَ، خُشُبٌ باللَّيلِ سُخُبٌ بالنَّهارِ.(۱)

منافقان را نشانه هایی است که با آنها شناخته می شوند: درودشان لعنت است، پرخور و شکم باره اند، به غنایم دستبرد می زنند، به مساجد نزدیک نمی شوند، مگر با اکراه و ریاکاری، نماز را آخر وقت می خوانند، خود را برتر می بینند؛ به طوری که با کسی انس و الفت نمی گیرند وکسی هم با آنان الفت نمی گیرد، شب مانند چوب خشک می افتند (شب زنده داری نمی کنند) و روز صدای خود را به جرّ و بحث بلند می کنند.

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «مَن خالَفَت سَريرَتُهُ عَلانِيَتَهُ فهُو مُنافِقٌ كائنا مَن كانَ؛ کسی که باطنش با ظاهرش ناسازگار باشد، منافق است؛ هر که می خواهد باشد».(۲)

۴. امام علی علیه السلام : «كَثرَةُ الوِفاقِ نِفاقٌ، كَثرَةُ الخِلافِ شِقاقٌ؛ موافقتِ زیاد [نشانه] نفاق است؛ مخالفتِ زیاد [نشانه] دشمنی است».(۳)

۵. امام صادق علیه السلام : «أربَعٌ مِن عَلاماتِ النِّفاقِ: قَساوَةُ القَلبِ، وجُمودُ العَينِ، والإصرارُ علَى الذَّنبِ، والحِرصُ علَى الدُّنيا؛ چهار چیز از نشانه های نفاق است: سخت دلی، خشکیدگی چشم، مداومت بر گناه و آزمندی به دنیا».(۴)

۶. امام باقر علیه السلام : «لا تَقُمْ إلى الصَّلاةِ مُتَكاسِلًا ولا مُتَناعِسا ولا مُتَثاقِلًا؛ فإنّها مِن خَلَلِ النِّفاقِ، وإنَّ اللّهَ نَهَى المؤمنينَ أن يقُومُوا إلى الصَّلاةِ وهُم سُكارى يعنِي

۱- کنزالعمال، ح ۸۶۲.

۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۰۷، ح ۸.

۳- غررالحکم، ح ۷۰۸۳ و۷۰۸۴.

۴- الاختصاص، ص ۲۲۸.

ص: ۲۶۷

مِنَ النَّومِ؛ با حالت کسل و خواب آلود و سنگین به نماز نایست؛ زیرا اینها از خصلت های نفاق است و خداوند، مؤمنان را از اینکه در حالت مستی، یعنی مستی خواب، به نماز ایستند، نهی کرده است».(۱)

۷. امام صادق علیه السلام : «لِلمُنافِقِ ثَلاثُ عَلاماتٍ: یخالِفُ لِسانُهُ قَلبَهُ، وقَلبُهُ فِعلَهُ، وعَلانیتُهُ سَریرَتَهُ؛ منافق سه نشانه دارد: زبان او با دلش ناسازگار است و دلش با کردارش و ظاهرش با باطنش».(۲)

۳. عوامل و خاستگاه نفاق

۳. عوامل و خاستگاه نفاق

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إیاکُم واستِماعَ المَعازِفِ والغِناءِ؛ فإنّهُما ینبِتانِ النِّفاقَ فِی القَلبِ کما ینبِتُ الماءُ البَقلَ؛ زنهار از گوش دادن به سازها و آوازها؛ زیرا این دو نفاق را در دل می رویانند، همچنان که آب سبزه را می رویاند».(۳)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «أربعٌ یفسِدنَ القَلبَ وینبِتنَ النِّفاقَ فِی القَلبِ کما ینبِتُ الماءُ الشَّجَرَ: استِماعُ اللهوِ، والبَذاءُ، وإتیانُ بابِ السُّلطانِ، وطَلَبُ الصَّیدِ؛ چهار چیز است که دل را تباه می کند و نفاق در دل می رویاند، همچنان که آب درخت را می رویاند: گوش دادن به سخنان لهو و بیهوده، بدزبانی، آمد و شد به دربار سلطان و شکار کردن».(۴)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إنّ الکذبَ بابٌ مِن أبوابِ النِّفاقِ؛ دروغ، دری از درهای نفاق است».(۵)

۱- تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۱۳۴ .

۲- الخصال، ص ۱۲۱، ح ۱۱۳.

۳- کنزالعمال، ح ۴۰۶۶۷.

۴- الخصال، ص ۲۲۷، ح ۶۳.

۵- کنزالعمال، ح ۸۲۱۲.

ص: ۲۶۸

۴. امام علی علیه السلام : «الکذبُ یؤَدِّی إلَی النِّفاقِ؛ دروغ، به نفاق می انجامد».(۱)

۵. امام علی علیه السلام : «إیاکُم والمِراءَ والخُصومَهَ؛ فإنّهُما یمرِضانِ القُلوبَ علَی الإخوانِ وینبُتُ علَیهِما النِّفاقُ؛ از مجادله و ستیزه کردن بپرهیزید؛ زیرا این دو کار، دل ها را نسبت به برادرانْ بیمار می کند و از آنها نفاق می روید».(۲)

۶. امام علی علیه السلام : «نِفاقُ المَرءِ مِن ذُلٍّ یجِدُهُ فی نفسِهِ؛ نفاق انسان از ذلتی است که در خود حس می کند».(۳)

۷. امام صادق علیه السلام : «إیاکُم والخُصومَهَ فی الدِّینِ، فإنَّها تَشْغَلُ القَلبَ عَن ذِکْرِ اللهِ عزّ وجلّ، وتُورِثُ النِّفاقَ، وتُکْسِبُ الضَّغائنَ، وتَسْتَجیزُ الکَذْبَ؛ از مشاجره کردن در دین بپرهیزید که آن، دل را از یاد خداوند عزّوجلّ باز می دارد و موجب نفاق می شود و کینه به بار می آورد و راه بر دروغ می گشاید.(۴)

۸. امام صادق علیه السلام : «فیمَن طَلبَ الصَّیدَ لاهِیا: وإنّ المؤمنَ لَفی شُغُلٍ عن ذلکَ، شَغَلَهُ طَلَبُ الآخِرَهِ عَنِ المَلاهی... وإنَّ المؤمنَ عَن جَمیعِ ذلکَ لَفی شُغُلٍ، ما لَهُ وللمَلاهی؟! فإنَّ المَلاهی تُورِثُ قَساوَهَ القَلبِ وتُورِثُ النِّفاقَ؛ درباره کسی که برای سرگرمی دنبال شکار می رود، فرمود: مؤمن، فرصت چنین کارهایی را ندارد. آخرت جویی، او را از سرگرمی باز داشته است... مؤمن به هیچ یک از این کارها نمی رسد، او را چه به سرگرمی ها؟! کارهای لهو و سرگرم کننده، سخت دلی می آورد و نفاق بر جای می گذارد».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۱۱۸۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۳- غررالحکم، ح ۹۹۸۸.

۴- صدوق، أمالی، ص ۵۰۳.

۵- الأُصول السّته عشر، ص ۵۱ .

ص: ۲۶۹

۹. امام صادق علیه السلام : «الغِناءُ یورِثُ النِّفاقَ؛ آوازه خوانی، از خود نفاق بر جای می گذارد».(۱)

۱۰. امام صادق علیه السلام : «إیاکُم و مُجَالَسَةَ المُلوکِ و أبناءِ الدُّنیا، ففی ذلکَ ذَهابُ دِینِکُم و یعقِبُکُم نِفاقا، و ذلکَ داءٌ دَوِی لا شِفاءَ لَهُ، و یورِثُ قَساوَةَ القَلبِ، و یسْلُبُکُم الخُشوعَ، و عَلَیکُم بالأشْکالِ مِن النّاسِ و الأوْساطِ مِن النّاسِ فعِندَهُم تَجِدونَ مَعادِنَ الجَوهرِ؛ از هم نشینی با شاهان و دنیاپرستان بپرهیزید که این کار، دین شما را می برد و نفاق و دورویی می آورد و این دردی سخت و بی درمان است. نیز سنگدلی به بار می آورد و فروتنی را می زداید. با مردمان همتای خود و افراد متوسط [جامعه] هم نشینی کنید که معادن جواهر را در میان آنها می یابید».(۲)

۴. آثار نفاق ودورویی

۴. آثار نفاق ودورویی

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إنّ النِّفاقَ یبدو لُمظَةً سَوداءَ، فکُلّما ازدادَ النِّفاقُ عِظَما ازدادَ ذلکَ السَّوادُ، فإذا استَکمَلَ النِّفاقُ اسوَدَّ القَلبُ؛ نفاق ابتدا به صورت نقطه ای سیاه [بر دل] ظاهر می شود و هرچه نفاق بیشتر گردد، آن نقطه بزرگ تر می شود و چون نفاق به مرحله کمال رسید، دل به کلی سیاه می شود».(۳)

۲. امام علی علیه السلام : «رَأسُ الإسلامِ الأمانَةُ، رَأسُ النِّفاقِ الخِیانَةُ؛ سرآمد [آثار] اسلام، امانت داری است، سرآمد [آثار] نفاق، خیانت است».(۴)

۳. امام علی علیه السلام : «النِّفاقُ یفسِدُ الإیمانَ؛ نفاق، ایمان را تباه می کند».(۵)

۱- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۴۱، ح ۷.
۲- الاُصول الستّه عشر، ص ۵۷.
۳- کنزالعمال، ح ۱۷۳۴.
۴- غررالحکم، ح ۵۲۲۶ و ۵۲۲۷.
۵- غررالحکم، ح ۷۴۱.

ص: ۲۷۰

۴. امام زین العابدین علیه السلام : «الذُّنوبُ التی تَرُدُّ الدعاءَ: سُوءُ النِیهِ، و خُبثُ السَّریرَهِ، و النِّفاقُ مَع الإخوانِ، و تَرکُ التَّصدیقِ بالإجابَهِ، و تأخِیرُ الصلواتِ المَفروضاتِ حتّی تَذهَبَ أوقاتُها، و تَرکُ التّقرُّبِ إلی اللّه ِ عزّوجلّ بالبِرِّ و الصَّدقَهِ، و استِعمالُ البَذاءِ، و الفُحشُ فی القَولِ؛ گناهانی که از استجابت دعا جلوگیری می کنند، عبارتند از: بدنیتی، خبث باطن، دورویی با برادران، باور نداشتن به اجابت دعا، به تأخیر انداختن نمازهای واجب تا آنکه وقتشان بگذرد، تقرب نجستن به خداوند عزّوجلّ با نیکوکاری و صدقه، بدزبانی و زشت گویی».(۱)

۵. امام صادق علیه السلام : «ثلاثَهٌ مَکْسَبهٌ للبَغْضاءِ: النِّفاقُ، و الظُّلمُ، و العُجْبُ؛ سه چیز نفرت می آورد: دورویی، ستمگری و خودپسندی».(۲)

۵. عوامل از بین برنده نفاق

۵. عوامل از بین برنده نفاق

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «مَن أکثَرَ مِن ذِکرِ اللّه ِ فقد بَرِئَ مِنَ النِّفاقِ؛ هر که خدا را بسیار یاد کند، از نفاق به دور ماند».(۳)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «ارفَعوا أصواتَکُم بالصَّلاهِ علَی؛ فإنّها تَذهَبُ بالنِّفاقِ؛ با صدای بلند بر من صلوات بفرستید که آن، نفاق را از بین می برد».(۴)

۴. امام علی علیه السلام :

استَعِینُوا بهِ [أی بالقرآنِ] علی لَأْوائکُم؛ فإنَّ فیهِ شِفاءً مِن أکبرِ الداءِ، وهُو الکُفرُ والنِّفاقُ، والغَی والضَّلالُ.(۵)

۱- معانی الأخبار، ص ۲۷۱، ح ۲.

۲- تحف العقول، ص ۳۱۶ .

۳- الفردوس، ج ۳، ص ۵۶۴، ح ۵۷۶۸ .

۴- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۳، ح ۱۳.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶ .

ص: ۲۷۱

در گرفتاری های خویش از قرآن کمک گیرید؛ زیرا در قرآن شفای بزرگ ترین دردها، یعنی درد کفر و نفاق و انحراف و گمراهی است.

۵. امام علی علیه السلام :

أفِيضُوا فی ذِكرِ اللّه ِ جلّ ذِكرُهُ، فإنّهُ أحسَنُ الذِّكرِ، وهُو أمانٌ مِنَ النِّفاقِ، وبراءَةٌ مِنَ النارِ، وتَذكيرٌ لِصاحِبِهِ عندَ كلِّ خَيرٍ يقسِمُهُ اللّه ُ جلّ وعزّ، ولَهُ دَوِی تَحتَ العَرشِ.(۱)

خداوند عزّوجلّ را بسیار یاد کنید، که آن بهترین یاد است و از نفاق مصون، و از آتش نگه می دارد و یادکننده را به یاد [انجام] هر خوبی و خیری که خدا قسمت [بندگانش] می کند، می اندازد وآوا و همهمه اش در زیر عرش شنیده می شود.

۶. پرهیز از منافق زبان باز

۶. پرهیز از منافق زبان باز

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

إنّی لاـ أتَخَوَّفُ علی اُمَّتی مُؤمِنا و لاـ مُشرِكا، أمّا المُؤمنُ فیحجُرُهُ إیمانُهُ، و أمّا المُشرِكُ فیقمَعُهُ كُفرُهُ، و لكن أتَخَوَّفُ علَيكُم مُنافِقا عالِمَ اللِّسانِ؛ يقولُ ما تَعرِفونَ، و يعمَلُ ما تُنكِرونَ. (۲)

من برای امت خود از مؤمن و مشرک نمی ترسم؛ زیرا مؤمن را ایمانش مانع [از لطمه زدن به جامعه اسلامی] می شود و مشرک را نیز همان کفرش سرکوب می کند، اما ترس من برای شما از منافق زبان بازی است که حرف هایی می زند که شما بدان اعتقاد دارید و کارهایی می کند که شما به آنها اعتقاد ندارید.

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۹۰، ح ۲.

۲- کنزالعمال، ۲۹۰۴۶.

ص: ۲۷۲

۲. پیامبرخدا صلی الله علیه و آله : «إنّ أخوَفَ ما أخافُ علَیکُم بَعدی کلُّ مُنافِقٍ عَلیمِ اللِّسانِ؛ بیشترین ترس من برای شما پس از خودم، از منافقان زبان باز است».(۱)

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. صعود و نزول روح

۲. ای حنظله! آدمی هر ساعتی حالتی دارد

۳. دچار نفاق شده ام

۴. اشک تمساح

۱. صعود و نزول روح

۱. صعود و نزول روح

در بحار الأنوار، از سلّام نقل شده است: «خدمت امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد و سؤالاتی کرد و وقتی خواست برخیزد به امام عرض کرد: خداوند به شما عمر طولانی دهد و ما را از وجودتان بهره مند سازد. می خواهم مطلبی عرض کنم و آن این است که وقتی خدمت شما می آییم تا زمانی که در محضر شما هستیم، رقّت قلب داریم و جان هایمان به دنیا بی رغبت است و مال و ثروت مردم بر ایمان ارزش و اهمیتی ندارد، اما همین که شما را ترک می کنیم و به میان مردم و کسبه و تجار می رویم، دوباره دنیادوستی به سراغمان می آید.

امام باقر علیه السلام فرمود: «دل ها چنین هستند؛ گاه کار بر آنها دشوار می شود و گاه آسان».

سپس امام فرمود: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! از نفاق بر خود می ترسیم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا از آن می ترسید؟ عرض کردند: ما وقتی در محضر شما هستیم و ما را موعظه می فرمایی، بیم و ترس [از خدا و آخرت] دلمان را فرا می گیرد و دنیا را فراموش می کنیم و به آن بی رغبت می شویم. چنان که گویی آخرت و بهشت و دوزخ را با چشم می بینیم، اما همین که به خانه های

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۱۸.

ص: ۲۷۳

خود می رویم و بوی فرزنـدانمان به مشاممـان می خورد و زن و بچه و ثروت را می بینیم، از آن حال و وضـعی که در خـدمت شـما داشتیم تقریباً برمی گردیم، به طوری که گویی اصلاً آن حالت را نداشته ایم. آیا از این حالت، بیم نفاق بر ما دارید؟

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به آنان فرمود: هرگز. این از گام هایی است که شـیطان برمی دارد تا شـما را به دنیا راغب سازد. به خـدا قسم اگر همان حالت را که نزد من داشتید، در خانه هایتان نیز داشتید، فرشـتگان با شـما دست می دادند و بر روی آب راه می رفتید».(۱)

۲. ای حنظله! آدمی هر ساعتی حالتی دارد

۲. ای حنظله! آدمی هر ساعتی حالتی دارد

در تنبیه الخواطر از حنظله اُسَـیدی، که از کاتبان پیامبر بود، نقل شـده است که می گفت: «در خـدمت پیامبر بودیم و آن حضـرت از بهشت و دوزخ برایمان گفت: چندآنکه گویی آنها را با چشم می دیدیم. [در پایان مجلس] من برخاسـتم و نزد زن و فرزندم رفتم و به سخن گفتن و خنده و شوخی مشغول شدم. ناگاه به یاد سخنان پیامبر و حالتی که به ما دست داده بود، افتادم. از خانه بیرون آمدم و ابوبکر را دیـدم. به او گفتم: ای ابوبکر! گرفتار نفاق شـده ام. ابوبکر پرسـید: کدام نفاق؟ گفتم: وقتی در خدمت پیامبر هستیم و از بهشت و دوزخ برایمان می گویـد، حالتی داریم که گویی بهشت و جهنم را می بینیم، اما چون از خـدمت آن حضـرت می رویم، به خانواده و مال و مَنال خود سرگرم می شویم و [همه آن سخنان را] فراموش می کنیم!

ابوبکر گفت: ما نیز همین حالت را داریم.

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۵۶، ح ۲۸.

ص: ۲۷۴

من خدمت پیامبر رسیدم و موضوع را برای آن حضرت گفتم. فرمود: ای حنظله، اگر نزد خانواده خود نیز همان حالتی را می داشتید که نزد من دارید، هر آینه فرشتگان در بستر شما و در کوچه و گذرگاه با شما دست می دادند. ای حنظله، آدمی هر ساعتی حالتی دارد».(۱)

۳. دچار نفاق شده ام

۳. دچار نفاق شده ام

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من دچار نفاق شده ام. حضرت فرمود: به خدا سوگند، تو منافق نشده ای. اگر منافق بودی نزد من نمی آمدی تا مرا از آن آگاه کنی. چه چیز تو را به تردید افکنده است؟ گمان می کنم آن دشمن حاضر [در همه جا، یعنی شیطان] به سراغت آمده و به تو گفته است: چه کسی تو را آفریده است؟ و تو گفته ای: خدا مرا خلق کرده و او به تو گفته است: چه کسی خدا را آفریده است؟ مرد عرض کرد: آری، سوگند به آن که تو را به حق برانگیخت، همین گونه است.

پیامبر فرمود: شیطان از طریق اعمال و کردارهایتان نزد شما آمد و نتوانست بر شما چیره شود. حالا ـ از این راه (از راه عقاید) به سراغتان آمده است تا شما را بلغزاند. هرگاه چنین چیزی برای یکی از شما پیش آمد، خدا را به یگانگی یاد کند».(۲)

۴. اشک تمساح

۴. اشک تمساح

«وقتی عثمان بر اثر انحراف هایش در خطر کشته شدن بود، معاویه هیچ کمکی برای او نفرستاد. برای اینکه او با عثمان کار نداشت. او دنبال

۱- کنزالعمال، ح ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۶۹۹، ۱۲۲۱ .

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۲۵، ح ۵.

ص: ۲۷۵

ریاست خودش بود. فکرهایش را کرد، دید اگر عثمان کشته بشود، مرده عثمان بیشتر به نفع اوست تا زنده او. لذا جاسوس هایش را فرستاد تا لباس خون آلودی، انگشت بریده ای از عثمان برای او ببرند. وقتی اینها را آوردند، فوراً پیراهن عثمان را بر سر دروازه شام یا مسجد جامع دمشق آویزان کرد و رفت بالای منبر شروع کرد به اشک تمساح ریختن که ایهاالنّاس! خلیفه مظلوم پیامبر را کشتند، این هم پیراهن خون آلود او. صـدای غریو گریه مردم بلنـد شـد. معـاویه روزها از این مردم اشک گرفت و از مظلومیت خلیفه پیامبر سخن گفت و این آیه را می خوانـد: «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیهِ سُلْطاناً فَلا یسْرِفْ فِی الْقَتْلِ انَّهُ کانَ مَنْصُوراً؛ و کسـی که مظلوم کشـته شود مـا برای ولی او حق قصاص قرار دادیم، اما نبایـد در کشـتار زیاده روی کنـد و همانا او پیروز است.» (اسـراء: ۳۳) حال ای مردم! شما می گویید ما در مقابل این جنایت بزرگ که بر اسلام وارد شد، سکوت کنیم؟ مردم هم گفتند: نه، نه، ما با جان و دل حاضـریم جهاد کنیم. آن گاه مردم را جمع کرد و به جنگ با علی علیه السـلام آمـد. پس معاویه از خودش نیرویی نداشت، از نیروی پیغمبر استفاده کرد، از نیروی قرآن استفاده کرد».(۱)

آموزه ها

اشاره

آموزه ها

زیر فصل ها

۱. دو حالت و دو وضعیت داشتن، غیر از نفاق است

۱. دو حالت و دو وضعیت داشتن، غیر از نفاق است

«نفـاق، دورویی است؛ یعنی انسـان در بـاطن به گونه ای است که در ظـاهر،خلاـف آن را می نمایانـد. امـا دو حـالت و دو وضـعیت داشتن, هیچ ربطی به نفاق ندارد. انسان در شرایط متفاوت، حالات مختلف دارد.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری, ج ۳, ص ۴۴۵.

ص: ۲۷۶

همان گونه که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می کردند: ما وقتی در محضر مبارک شما می نشینیم و شما صحبت می کنید، موعظه می کنید، از خدا می گویید، از قیامت می گویید، راجع به گناهان و توبه و استغفار سخن می گویید، حال بسیار خوشی پیدا می کنیم، ولی بعد که از حضور شما مرخص می شویم و مدتی با زن و بچه مان می نشینیم، می بینیم که حالمان برگشت و باز همان آدم اول شدیم. یا رسول الله! آیا این نفاق نیست؟ حضرت می فرمود: نه، این نفاق نیست».

۲. ابزار منافق

۲. ابزار منافق

«ابزار منافق چیست؟ نمی شود منافق را در دنیا از میان برد؛ هست، بشر است، منافق می شود. بشر وقتی در جامعه ای قرار گرفت که دید اگر بخواهد برخلاف اصولی که مردم آن جامعه به آن اعتقاد دارند تظاهر کند، جامعه او را در هم می کوبد، فوراً تظاهر می کند، به همان لباس در می آید، ولی جامعه خودش باید آگاه باشد و گول تظاهر و فریب را نخورد. باز اینجاست که ما می بینیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن طرف راجع به خطر نفاق شدیداً اظهار نگرانی می کند، از طرف دیگر راجع به اینکه امتش جاهل باشند و تجزیه و تحلیل نداشته باشند و در مسائل غور نکنند، اظهار نگرانی می کند. خیلی عجیب است! پیغمبر از دو چیز اظهار نگرانی کرده است: از نفاق و منافق، و دیگر از اینکه توده امت جاهل و نادان باشند. در آنجا فرمود: «انّی لا اخافُ عَلی امَّتی مُؤْمِناً وَ لاـ مُشْرِکاً» تا آنجا که فرمود: «وَ لکِنّی اخافُ عَلَیکُمْ کُلَّ مُنافِقِ الْجَنانِ عالِمِ اللِّسانِ». در اینجا می فرماید: «انّی لا اخافُ عَلی امَّتِی الْفَقْرَ وَلکِنْ اخافُ عَلَیهِمْ سوءَ التَّدْبیرِ»، اما ترس من برای شما از منافق زبان باز است. من از فقر و

ص: ۲۷۷

نداشتن ثروت بر امتم نگران نیستم؛ یعنی کمی ثروت، امت من را از پا در نمی آورد؛ آن چیزی که من از آن نگران هستم، فقر معنوی و فکری و فقر اندیشه است. اگر غنای اندیشه باشد، ثروت می آید؛ اما ولو ثروتشان از دنیا بگذرد مثل ثروت امروز کشورهای اسلامی که همین نفت، بزرگ ترین منبع ثروت دنیاست و بیشترش در کشورهای اسلامی است ولی فقر اندیشه داشته باشند، فایده ای به حالشان ندارد. حالا اگر دو خطر با هم پیدا بشود، یعنی از یک طرف منافق ها، بی دین های متظاهر زیرک، متظاهرها و ریاکارها و مدلّس ها پیدا بشوند و از طرف دیگر، مردم، جاهل و نادان باشند، آنها اینها را ابزار خودشان قرار می دهند».(۱)

۳. لزوم پیکار با نفاق

۳. لزوم پیکار با نفاق

«مشکل ترین مبارزه ها مبارزه با نفاق است که مبارزه با زیرک هایی است که احمق ها را وسیله قرار می دهند. این پیکار از پیکار با کفر به مراتب مشکل تر است؛ زیرا در جنگ با کفر، مبارزه با یک جریان مکشوف و ظاهر و بی پرده است و اما مبارزه با نفاق، در حقیقت مبارزه با کفر مستور است. نفاق دورو دارد: یک رو ظاهر، که اسلام است و مسلمانی؛ و یک رو باطن که کفر است و شیطنت و درک آن برای توده ها و مردم عادی بسیار دشوار و گاهی غیرممکن است و لذا مبارزه با نفاق ها غالباً به شکست برخورده است؛ زیرا توده ها شعاع درکشان از سرحد ظاهر نمی گذرد و نهفته را روشن نمی سازد و آن قدر بُرد ندارد که تا اعماق باطن ها نفوذ کند.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری, ج ۲۵، ص ۲۱۳.

ص: ۲۷۸

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که برای محمد بن ابی بکر نوشت، می گوید:

وَ لَقَدْ قالَ لی رَسولُ اللَّهِ: انّی لا اخافُ عَلی امَّتی مُؤْمِناً وَ لا مُشْرِكاً، امَّا الْمُؤْمِنُ فَیمْنَعُهُ اللَّهُ بِایمانِهِ وَ امَّا الْمُشْرِكُ فَیقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ، وَ لكِنّی اخافُ عَلَیكُمْ كُلَّ مُنافِقِ الْجَنانِ عالِمِ اللِّسانِ، یقولُ ما تَعْرِفونَ وَ یفْعَلُ ما تُنْكِرونَ.(۱)

پیغمبر به من گفت: من بر امتم از مؤمن و مشرک نمی ترسم؛ زیرا مؤمن را خداوند به سبب ایمانش باز می دارد و مشرک را به خاطر شرکش خوار می کند، ولکن بر شما از هر منافق دلِ دانازبان می ترسم که آنچه را می پسندید می گوید و آنچه را ناشایسته می دانید می کند.

در اینجا رسول الله از ناحیه نفاق و منافق اعلام خطر می کند؛ زیرا عامه امت، بی خبر و ناآگاهند و از ظاهرها فریب می خورند و باید توجه داشت هر اندازه احمق زیاد باشد، بازار نفاق داغ تر است.

مبارزه با احمق و حماقت، مبارزه با نفاق نیز هست؛ زیرا احمق ابزار دست منافق است».(۲)

۴. نفاق یک بیماری است

۴. نفاق یک بیماری است

نفاق نوعی بیماری است و مانند هر بیماری دیگری، کم کم شدید می شود. بنابراین، از همان ابتدا باید با هشیاری، از عوامل نفاق دوری کرد

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۳۳۸.

ص: ۲۷۹

و به خدا و قرآن پناه برد. با رواج قرآن و فرهنگ آن می توان با نفاق مبارزه کرد.

در قرآن کریم آمده است: «فَاقْرَءُوا مَا تَیسَّرَ مِنْ الْقُرْآنِ؛ هر چه قدر برای شـما میسر است، قرآن بخوانید.» (مزمل: ۲۰) در روایات هم به قرائت روزانه قرآن کریم اشاره شـده است. اگر مسـلمانان هر روز قرآن بخوانند؛ یعنی روزانه به خـدا و قیامت و به حقیقت خود توجه دارند و این می تواند مایه تذکر واقعی برای انسان باشد تا خود را از دورویی نجات دهد.

۵. نفاق اخلاقی و نفاق عقیدتی

۵. نفاق اخلاقی و نفاق عقیدتی

با توجه به بحث های مطرح شـده بایـد بین دو نفاق فرق گذاشت. گاهی نفاق در حد بعضـی از رفتارهای اجتماعی است؛ مثل وعده دادن و سپس خلف وعده کردن؛ درحالی که گاه شخصی در باطن کافر است، ولی خود را مؤمن معرفی می کند. این دو نوع نفاق است که اولی با ایمان جمع می شود، اما دومی کفر نهان است و با ایمان رابطه و سنخیتی ندارد.

منابع دیگر

منابع دیگر

آشتیان، زهرا، نفاق و منافق از دیدگاه شهید آیت الله مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۸۳.

امین، سید مهدی، پایان سلطه کفر، آغاز نفاق از دیدگاه قرآن و حدیث، قم، بیان جوان، ۱۳۹۰.

حسینی تکتا، علی، شناخت منافقین، نگرشی موضوعی بر پدیده نفاق، قم، دانش و ادب، ۱۳۸۱.

حسینی، محمد، دو چهرگان: نفاق، آفت دین و اجتماع، قم، دفتر تبلیغات

ص: ۲۸۰

اسلامی، ۱۳۷۷.

حیدرپور، حسین، بصیرت قرآنی و ولایی: تفسیر موضوعی آیات مربوط به نفاق، تهران، شیوه، ۱۳۸۹.

خاتمی، سید احمد، سیمای نفاق در قرآن، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

شاطرزاده یزدی، مجتبی، گفتاری چند از معصومین علیهم السلام پیرامون ریاکاری، نفاق و دورویی، مشهد، بارش، ۱۳۸۹.

شمس الدینی، صلاح الدین، نفاق و عبرت ها، قم، سپهر اندیشه، ۱۳۸۲.

محمدیان، محمد، نفاق: جنگ مذهب علیه مذهب، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، ۱۳۹۰.

مطهری، مرتضی، مسأله نفاق، تهران، بینش مطهر، ۱۳۹۰.

ص: ۲۸۱

۹. دوستی

اشاره

۹. دوستی

«الْأَخِلَّاءُ يوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ؛ در آن روز، یاران و دوستان، جز پرهیزکاران، بعضی شان دشمن بعضی دیگرند». (زخرف: ۶۷)

دوستی و محبت، واژه ای آشنا برای همه انسان هاست؛ زیرا نخستین احساسی که انسان با آمدن به دنیا با آن روبه رو می شود، محبت و دوستی است؛ دوستی مادر، پدر و... .

خدای مهربان، جهان را بر اساس عشق آفرید. اهل بیت پیامبر علیهم السلام اساس دین را حبّ و دوستی معرفی کرده اند. شخصی به نام برید بن معاویه می گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم که یک نفر تازه وارد از خراسان داخل شد که پیاده آمده بود پاهای خود را نشان داد که پینه بسته بود، گفت: به خدا قسم مرا از این راه دور خدمت شما نیاورد مگر محبت (و دوستی) شما اهل بیت علیهم السلام حضرت باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر ما را سنگی دوست داشته باشد، خداوند او را

ص: ۲۸۲

با ما محشور می کند. «هل الدینُ الّا الحبّ؛ مگر دین غیر حبّ و دوستی است...».(۱)

این معنا از دوستی، یک معنای عام و کلی است، اما دوستی یک معنای خاص و ویژه هم دارد؛ دوستی، یعنی رفاقت و آشنایی توأم با مهر و محبت؛ و دوست یعنی رفیق، حبیب، خلیل، قرین، جلیس، هم نشین، برادر و... .

آنچه در این مقاله مورد نظر است، دوستی به معنای عام و کلی آن نیست، بلکه دوستی به معنای خاص و ویژه آن مورد نظر است؛ یعنی دوستی انسان ها با همدیگر؛ رفاقت و آشنایی همراه با مهر و محبت.

به هر حال در بحث دوستی، چند پرسش اساسی، مطرح است:

۱. دوستی در اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام چه جایگاهی دارد؟

۲. خاستگاه دوستی و محبت چیست؟

۳. عوامل و موانع دوستی کدام است؟

۴. معیارهای دوستی و انواع دوست کدام است؟

۵. حقوق و آداب دوستی چیست؟

۱. جایگاه دوستی و محبت

۱. جایگاه دوستی و محبت

سعادت انسان در دنیا و کلید ورود به بهشت، دوستی و محبت است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «امت من تا هنگامی که یکدیگر را دوست بدارند، به یکدیگر هدیه دهند و امانت داری کنند، سعادتمند خواهند بود».(۲)

۱- محمدباقر مجلسی، مترجم: موسی خسروی، بخش امامت (ترجمه ج ۲۳ تا ۲۷ بحارالانوار)، ج ۵، ص ۷۵.

۲- محمد محمدی ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، به نقل از: عیون الرضا۷، ج ۲، ص ۲۹، ح ۲۵.

آنچه در باب دوستی مهم است، حقیقی بودن آن است؛ یعنی دوستی ای که از دل برآیـد. این نوع دوستی، انسان را بهشتی می کند و علتش آن است که دوستی و انس گرفتن با مردم، کاری خدایی است.

در حـدیثی از امام باقر علیه السـلام می خوانیم که فرمود: «بـدان، انس و دوستی [با مردم] از ناحیه خـداست (کاری خـدایی است) و دشمنی، از ناحیه شیطان است (کاری شیطانی است)».(۱)

از ویژگی های مؤمنان آن است که اهل انس و دوستی هستند و خانه هایشان محل رفت و آمد دوستان است.

شخصی از امام کاظم علیه السلام می پرسد: «کدام یک از ما بیشتر دینش را دوست دارد؟

حضرت فرمود: «آنکه رفیقش را بیشتر دوست دارد».(۲)

دوستی با مردم تا اندازه ای اهمیت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «اساس عقل پس از ایمان [به خدا]، دوستی با مردم است».(۳)

آن حضرت دوستی با مردم را نیمی از عقل و نیمی از دین معرفی می کند.(۴)

امیر مؤمنان، حضـرت علی علیه السلام ، دوستی را نوعی خویشاوندی معرفی می کند و می فرماید: «الصدّیق أقرب الأقارب؛ دوست، نزدیک ترین خویشاوندان است».(۵)

۱- محمد محمدی ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، به نقل از: الکافی، ج ۳، ص ۴۸۱، ح ۱.

۲- محمد محمدی ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، به نقل از: بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۲، ح ۳۸.

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۸، ح ۶.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۶۴۳، ح ۴؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص۲۹۲، ح ۱۱.

۵- غررالحکم، ح ۶۷۴.

ص: ۲۸۴

بایـد توجه داشت که اگر انسان بر مدار دوستی بچرخد، هماهنگ با جهان آفرینش است؛ وگرنه نقطه مقابل دوستی، دشـمنی است که ناهماهنگی با هستی به شمار می رود.

از امام صادق علیه السلام روایت جالبی در مورد سلیمان پیامبر می خوانیم. آن حضرت می فرماید:

داوود پیامبر صـلی الله علیه و آله برای اینکه بداند [پسـر دلبندش] سلیمان به چه حدّ و اندازه از حکمت رسیده است، از او می پرسد: ... چه چیز شیرین تر است؟

سلیمـان پاسـخ می دهـد: محبت و دوستی؛ زیرا آن، راحتی و زنـدگی دائمی است که از جانب خـدا میان بنـدگانش قرار داده شـده است؛ تا آنجا که اسب، سُم خود را برای کُرّه اش برمی دارد.(۱)

دل هر جنبـده ای برای آنچه دوسـتش دارد می تپـد؛ حتی حیوانی مانند اسب، قدمی که برای کرّه اش برمی دارد، بر اساس محبت و دوستی است.

در روایتی رسول خدا صـلی الله علیه و آله ، فرمود: «انسان، به دین دوسـتش است پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی می کند».(۲)

۲. خاستگاه دوستی و محبت چیست؟

۲. خاستگاه دوستی و محبت چیست؟

خاسـتگاه اصـلی محبت و دوستی، خداوند مهربان است؛ همو که کتاب هدایتش، قرآن را با رحمتگری و مهربانی آغاز کرد؛ با بسم الله الرحمن

۱- جامع الاحادیث قمی، ص ۱۹۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۲، ح ۱۲.

ص: ۲۸۵

الرحیم. و هموست که به پیامبر خود می فرمایـد: «و میان دل هایشان محبت و دوستی انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می کردی، نمی توانستی میان دل هایشان الفت و دوستی برقرار کنی، ولی خـدا بود که میان آنان الفت و دوستی انـداخت؛ چرا که او توانایی حکیم است».(۱)

و در آیه ای دیگر، قرار دادن همسـر برای انسان را از نشانه های خود معرفی می کنـد و سـپس می فرمایـد: «و (خـدای مهربان) میان شما دوستی و مهربانی نهاد».(۲)

در روایـات به چگونگی ایجـاد این محبت و دوستی اشـارتی شـده است. برای مثال امیرمؤمنان، علی علیه السـلام فرمود: «هر کس به همانند خودش گرایش دارد».(۳)

آن امام همام در توضیح این سخن، فرموده است: «عاقل با همانند خود الفت می گیرد»(۴) و «انسان پست تنها از همانند خود پیروی می کند و تنها به همانند خودش می گراید».(۵)

کبوتر با کبوتر، باز با بازجج

کند هم جنس با هم جنس پرواز

امـام صـادق علیه السـلام به عُمَر بن یزیـد فرمود: «هر چیزی به چیزی آرام می گیرد؛ مؤمن نیز به برادر مؤمنش آرام می گیرد، همان گونه که پرنده به همانند خود آرام می گیرد. آیا چنین چیزی را ندیدی و تجربه نکردی؟»(۶)

۱- انفال: ۶۳.

۲- روم: ۲۱.

۳- غرر الحکم، ح ۶۸۶۵.

۴- غرر الحکم، ح ۳۲۶.

۵- غرر الحکم، ح ۱۹۲۰.

۶- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۵، ح ۳۳.

ص: ۲۸۶

فلاسفه از این حقیقت با عنوان سنخیت نام می برند. شهید مطهری رحمه الله در این باره می نویسد:

در اینجا غرض از جذب و دفع، جذب و دفع های جنسی نیست (اگرچه آن نیز خود نوع خاصی از جذب و دفع است، اما با بحث ما ارتباط ندارد و خود موضوعی مستقل است)، بلکه مراد، آن جذب و دفع هایی است که در میان افراد انسان در صحنه حیات اجتماعی وجود دارد. در جامعه انسانی نیز برخی همکاری هاست که بر اساس اشتراک منافع است. البته اینها نیز از بحث ما خارج است.

قسمت عمده ای از دوستی ها و رفاقت ها، و یا دشمنی ها و کینه توزی ها، همه مظاهری از جذب و دفع انسانی است. این جذب و دفع ها بر اساس سنخیت و مشابهت و یا ضدیت و منافرت پی ریزی شده است.(۱)

۳. عوامل و موانع دوستی کدام است؟

اشاره

۳. عوامل و موانع دوستی کدام است؟

دوستی به عنوان یک پدیده اجتماعی، عواملی دارد که آن عوامل می توانند دوستی ها را تقویت کنند و سبب پایداری آن شوند. در مقابل، بعضی چیزها می توانند مانع دوستی شوند یا پایه های دوستی را متزلزل سازند. بنابراین، بر هر انسان عاقلی است که این عوامل و موانع را بشناسد و در زندگی اجتماعی خود به آنها توجه کند تا دچار آسیب نشود.

۱- بر خلاف آنچه در جریان الکتریسیته گفته می شود که دو قطب همنام، یکدیگر را دفع می کنند و دو قطب ناهمنام یکدیگر را جذب می کنند.

ص: ۲۸۷

الف) عوامل دوستی

اشاره

الف) عوامل دوستی

عوامل دوستی را می توان هم در قرآن و هم در روایات جست. ابتدا به پیشگاه قرآن می رویم.

یک عوامل دوستی از منظر قرآن

اشاره

یک عوامل دوستی از منظر قرآن

زیر فصل ها

اول چنگ زدن به حبل الله و ریسمان الهی

دوم ایمان و عمل صالح

سوم بدی را با خوبی جواب دادن (اخلاق قرآنی)

چهارم . رحمت الهی

اول چنگ زدن به حبل الله و ریسمان الهی

اول چنگ زدن به حبل الله و ریسمان الهی

خداوند حکیم می فرماید:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَینَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یبَینُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُون. (آل عمران: ۱۰۳)

و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت)، چنگ زنید و پراکنده نشوید! و نعمت [بزرگِ] خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکتِ نعمتِ او برادر شدید! و شما بر لبِ حفره ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد: این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید پذیرای

هدایت شوید.

همه مفسران وقتی به این آیه رسیدند، ناچار شدند حبل الله و ریسمان الهی را معنا کنند؛ زیرا خداوند مهربان فرمود: همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید، این یک فرمان است. یک حکم است. یک واجب است و همگی دسته جمعی باید تمسک جوییم، چنگ بزنیم و

ص: ۲۸۸

روشن است وقتی انسان ها با سلیقه های مختلف و متفاوت و... بخواهند به یک ریسمان چنگ بزنند، باید آن تفاوت ها و اختلاف ها را کنار بگذارند، سعه صدر را در خود زیاد کنند، تحمل و بردباری را بالا ببرند و دوستی و محبت را در میان خود، اصل قرار دهند، تا بتوانند در کنار هم حول یک محور بچرخند. آن محور، حبل الله است، ریسمان الهی است.

مفسران ریسمان الهی را همان دین خدا، اسلام، معنا می کنند. ریسمان الهی همان قرآن است، اهل بیت پیامبر است، توحید و ولایت است، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، امیر مؤمنان، علی علیه السلام است.(۱)

اینها مصادیقی است که مفسران برای حبل و ریسمان الهی بیان کرده اند. بنابراین می توان گفت: چنگ زدن به دین خدا، یعنی اسلام، پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن کریم و اعتصام به ولایت اهل بیت علیهم السلام از عوامل دوستی به شمار می رود.

دوم ایمان و عمل صالح

دوم ایمان و عمل صالح

در قرآن کریم، ایمان به خدا و قیامت و عمل صالح، عامل دوستی معرفی شده است. عامل مهمی که خداوند مهربان به واسطه آن، محبت و دوستی را بین بندگانش قرار می دهد. در آیه ۹۶ سوره مریم می خوانیم: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا؛ مسلّماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل ها قرار می دهد».

۱- نک: تفسیر المیزان و تفسیرنمونه، ذیل آیه ۱۰۳ سوره آل عمران .

ص: ۲۸۹

سوم بدی را با خوبی جواب دادن (اخلاق قرآنی)

سوم بدی را با خوبی جواب دادن (اخلاق قرآنی)

انسان در زندگی اجتماعی با برخوردهای متفاوتی روبه رو می شود؛ گاهی خوبی می بیند و گاهی بدی. به طور طبیعی، وی در مقابل هر عملی، واکنشی نشان می دهد.

اگر کسی در مقابل خوبی، خوبی کند، کار پسندیده و معقولی است. اگر کسی در مقابل خوبی، بدی کند، ناپسند و نامعقول است. اگر در مقابل بدی، بدی کند، ممکن است بگویند این نوعی مقابله به مثل است و معقول است و اگر در مقابل بدی، خوبی کند، این کار بالاتر از خوبی است؛ و این واکنش را نشانه بزرگواری شخص می دانند؛ به ویژه آنجا که قدرت و نیرو دارد، اما بدی را با بدی پاسخ نمی دهد. خداوند در قرآن کریم می فرماید این نوع اخلاق و برخورد، دشمن را به دوست صمیمی تبدیل می کند و عامل دوستی است. در آیه ۳۴ سوره فصلت آمده است: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لَا السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ؛ هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه [خواهی دید] همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!».

چهارم . رحمت الهی

چهارم . رحمت الهی

با تمسک به آیه ۷ سوره ممتحنه، می گوییم که رحمت، محبت و عشق الهی به بندگانش و به آفریده هایش، عامل محبت و دوستی است: «عَسَی اللَّهُ أَنْ یجْعَلَ بَینَکُمْ وَ بَینَ الَّذینَ عادَیتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّهً وَ اللَّهُ قَدیرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ؛ امید است که خدا میان شما و میان کسانی از آنان که [ایشان را] دشمن داشتید، دوستی برقرار کند و خدا تواناست و خدا آمرزنده مهربان است».

ص: ۲۹۰

صفت ها یا اسم هایی که انتهای آیات ذکر می شود؛ حکمت و دلیلی دارد؛ هنگامی که خداوند از تبدیل شدن دشمنی به دوستی سخن می گوید، در انتهای آیه، ابتدا می فرماید خداوند قدیر و تواناست و سپس می فرماید خداوند آمرزنده و مهربان است. رحمت خاص الهی، عامل تبدیل دشمنی ها به دوستی هاست؛ یعنی محبت و رحمت الهی است که دوستی ها را ایجاد می کند.

دو عوامل دوستی از منظر روایات

اشاره

دو عوامل دوستی از منظر روایات

اما در روایات نیز عوامل مختلفی برای دوستی معرفی شده است. بعضی مجموعه های حدیثی، احادیث مربوط به این موضوع را یک جا گرد آورده اند.(۱) در ادامه به تعدادی از آن عوامل از دیدگاه روایات اشاره می شود:

اول خوش نیتی

اول خوش نیتی

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هر کس نیتش خوب باشد، پاداشش فراوان، [و] زندگی اش خوش، و دوستی اش (بر دیگران) واجب و لازم گردد».(۲)

نیت ها، افکار و اعتقادات، در رفتار آدمی اثرگذار است. کسی که نیت خوبی ندارد و به دیگران خوش گمان نیست، نمی تواند با آنها ارتباط خوبی برقرار کند. برعکس، انسان های خوش نیت و خوش گمان، رفتارشان با مردم بر اساس محبت است؛ از کوزه همان تراود که در

۱- مانند کتاب دوستی در قرآن و حدیث، تألیف محمدی ری شهری.

۲- غررالحکم، ح ۹۰۹۴.

ص: ۲۹۱

اوست. محبت ظاهری باید خاستگاهی داشته باشد و آن خاستگاه می تواند خوش نیتی و خوش گمانی باشد.

دوم حسن ظن یا خوش گمانی

دوم حسن ظن یا خوش گمانی

حضرت علی علیه السلام فرمود: «هر کس به مردم خوش گمان باشد، دوستی آنها را به دست می آورد».(۱)

سوم خوش اخلاقی، گشاده رویی، محبت و مهربانی

سوم خوش اخلاقی، گشاده رویی، محبت و مهربانی

امام صادق علیه السلام فرمود: «خوش اخلاقی، جلب کننده دوستی و محبت است».(۲)

حضرت علی علیه السلام نیز فرمود: «گشاده رویی، دامی برای دوستی است».(۳)

گشاده رویی ممکن است امری ظاهری تلقی شود، اما امروزه روان شناسان معتقدند که گشاده رویی و لبخند، انرژی مثبت در خود فرد و دیگران ایجاد می کند. این موضوع را می توان تجربه کرد، افزون بر آنکه سیره عملی پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام نیز بوده است.

چهارم ادب

چهارم ادب

از امام کاظم علیه السلام روایت شده است: «احترام میان خود و برادرت را از بین مبر و چیزی از آن بگذار؛ زیرا از میان رفتن آن، از میان رفتن شرم و حیاست و بر جای ماندن احترام، عامل برجایی دوستی است».(۴)

۱- غرر الحکم، ح ۸۸۴۲.
۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۶۹، ح ۱۰۹.
۳- غررالحکم، ح ۱۰۷۵.
۴- تحف العقول، ص ۴۰۹.

ص: ۲۹۲

پنجم تواضع و فروتنی

پنجم تواضع و فروتنی

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «دوستی، میوه تواضع و فروتنی است».(۱)

انسان ها به طور فطری از تکبر بیزارند و برعکس، در مقابل تواضع و فروتنی، خاضع هستند. انسان های متواضع را دوست دارند و بنابراین به کسی گرایش می یابند که اهل تواضع و فروتنی باشد.

ششم انصاف

ششم انصاف

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «انصاف، دل ها را به یکدیگر می پیوندد».(۲)

از حضرت جوادالائمه علیه السلام ، امام نهم شیعیان نیز روایت شده است که فرمود: «با سه خصلت، دوستی را به دست می آورند: انصاف در معاشرت، همدردی در خوشی و ناخوشی، و داشتن قلبی پاک».(۳)

هفتم دوری از حسد

هفتم دوری از حسد

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «هر کس حسادت را ترک کند، نزد مردم محبوب گردد».(۴)

هشتم فراموش کردن بدی ها

هشتم فراموش کردن بدی ها

از امیر مؤمنان، علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «بدی های برادران خود را فراموش کن تا دوستی شان را پایدار و مستدام گردانی».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۴۶۱۳.

۲- غرر الحکم، ح ۸۷۲۶.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۲، ح ۷۷.

۴- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۳۷، ح ۱.

۵- غررالحکم، ح ۴۵۸۴.

ص: ۲۹۳

نهم دل سپردن به خدا در نماز

نهم دل سپردن به خدا در نماز

شایـد کمتر گفته شـده است که اگر کسـی نمازش را خوب بخواند، یکی از آثار آن، جلب دوستی مردم است. به ما گفته اند رابطه تان را با خدا اصلاح کنید؛ خدا رابطه شما را با بندگانش اصلاح می کند.

از امام صادق علیه السـلام نقل شـده است که فرمود: «دوست دارم که مؤمن هرگاه به نماز ایسـتاد، با دل خود به خـدای متعال روی بیاورد و دلش او را به امور دنیا مشـغول نکنـد؛ چون هیـچ مؤمنی در نماز با همه قلبش به خدا روی نمی آورد، مگر آنکه خداوند با وجـه [کریـم] خـود، به او روی خواهـد آورد و پس از آنکه خداونـد او را دوست داشت، دل هـای مؤمنـان را نیز متـوجه او خـواهد ساخت».(۱)

دهم بخشش و هدیه دادن

دهم بخشش و هدیه دادن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس خواستار دوستی مردم است، از دارایی خود ببخشد».(۲)

حضرت امیر علیه السلام نیز فرمود: «هر کس پیش از آنکه از او بخواهند، ببخشد و عطا کند، بزرگوار و محبوب است».(۳)

یازدهم دید و بازدید و صله رحم

یازدهم دید و بازدید و صله رحم

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «زیارت و دید و بازدید دوستی و محبت را در دل ها می رویاند».(۴)

۱- بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۲۴۰، ح ۲۴.

۲- کنزالعمال، ج ۶، ص ۳۹۱، ح ۱۶۲۰۵.

۳- غررالحکم، ح ۸۶۴۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۵، ح ۳۶.

ص: ۲۹۴

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «صله رحم سبب دوستی می شود».(۱)

دوازدهم افشای سلام

دوازدهم افشای سلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وارد بهشت نخواهید شد، مگر آنکه ایمان بیاورید و ایمان نخواهید آورد، مگر آنکه یکدیگر را دوست بدارید. آیا شما را به چیزی راهنمایی کنم که اگر انجامش دهید، محبوب یکدیگر خواهید شد؟ سلام کردن را در میان خود رواج دهید».(۲)

سیزدهم دست دادن

سیزدهم دست دادن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «با یکدیگر دست بدهید تا کینه از دل هایتان بیرون رود».(۳)

چهاردهم نرم سخنی و شیرین زبانی

چهاردهم نرم سخنی و شیرین زبانی

حضرت علی علیه السلام نیز فرمود: «باید در دلت احتیاج به مردم و بی نیازی از ایشان پیدا گردد، احتیاج به آنها در نرم زبانی و خوشرویی باشد و بی نیازیت از آنها، در حفظ آبرو و نگهداری عزتت باشد».(۴)

ب) موانع دوستی

اشاره

ب) موانع دوستی

زیر فصل ها

یک مانع دوستی از دیدگاه قرآن

دو موانع دوستی از دیدگاه روایات

یک مانع دوستی از دیدگاه قرآن

یک مانع دوستی از دیدگاه قرآن

خداوند ملاک برادری را ایمان معرفی کرده و فرموده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَینَ أَخَوَیکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُون؛ مؤمنان

۱- غررالحکم، ح ۵۸۵۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۴، ح ۹۳.

۳- کنزالعمال، ج ۹، ص ۱۳۰، ح ۲۵۳۴۴.

۴- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۲۰.

ص: ۲۹۵

برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید». (حجرات: ۱۰)

بنابراین، روشن است که از موانع مهم دوستی و برادری، بی ایمانی و دشمنی با خدا و رسولش است.

خداوند به صراحت در آیه ۲۲ سوره مجادله می فرماید: «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند دوست بدارند».

بنابراین، در اولین آیه سوره ممتحنه، نهی خداوند حکیم را می بینیم که می فرماید: «ای مؤمنان، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگیرید».

دو موانع دوستی از دیدگاه روایات

اشاره

دو موانع دوستی از دیدگاه روایات

روایات با نگاهی عمومی تر، موانع دوستی را برمی شمرند که لازم است مؤمنان به آن توجه کنند؛ زیرا بی توجهی به این موانع، روابط دوستی اهل ایمان را دچار مشکل می کند. هر چند نکته هایی که در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام مطرح شده، برای جامعه انسانی مفید است؛ اگر چه مسلمان و مؤمن به شریعت اسلام نباشند.

دوستی، یک نیاز انسانی است و در همه جوامع با هر دین و مسلک و در هر قوم و طایفه ای وجود دارد. بدون شک، دوستی آفت هایی نیز دارد. موانع دوستی می تواند عنوان دیگری هم داشته باشد؛ و آن آفت های دوستی است؛ یعنی آنچه دوستی را دچار تزلزل می کند و مانع شکل گیری یا ادامه آن می شود.

این موانع و آفت ها عبارتند از:

ص: ۲۹۶

اول بداخلاقی

اول بداخلاقی

بداخلاقی، آفتی است که برای انسان، دوست و رفیقی بر جای نمی گذارد؛ زیرا چنین ویژگی ای همانند بوی بد است که دیگران را آزار می دهد و موجب تنفر و دوری می شود.

امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «هر کس خلق و خوی او بد باشد، هم نشین و دوستش دشمن او می شوند».(۱)

دوم عیب جویی و خرده گیری

دوم عیب جویی و خرده گیری

جز امامان معصوم علیهم السلام هیچ انسانی بی عیب نیست. بنابراین، اگر کسی بخواهد رفیق بی عیب پیدا کند، ممکن نیست.

بر همین اساس در روایات آمده است که به دنبال دوست بی عیب مگردید که بی دوست می مانید. با توجه به این حقیقت، ائمه اطهار علیهم السلام یک توصیه اخلاقی زیبا برای برقراری دوستی بیان فرمودند؛ از جمله حضرت علی علیه السلام فرمود: «هر کس عیب های پنهانی مردم را بکاود، خداوند از دوستی دل ها محرومش می کند».(۲)

از این روایت زیبا درمی یابیم که خداوند مهربان جویا شدن و کاویدن عیوب مردم را دوست ندارد و کسی که به این سفارش توجه نکند و در پی عیب جویی از مردم باشد، باید بداند که بی دوست می ماند.

سوم خجالت دادن

سوم خجالت دادن

انسان ها به طور طبیعی از عزت نفس برخوردارند. بنابراین، در دوستی ها باید سعی شود، افراد را خجالت نداد که این عامل دوری و جدایی می شود.

۱- غررالحکم، ح ۸۷۷۳.

۲- غررالحکم، ح ۸۷۷۳.

ص: ۲۹۷

در روایتی از حضرت امیر علیه السلام می خوانیم: «هرگاه شخص مؤمن، برادرش را خجالت دهد، از او جدا شده است». (۱)

بنابراین، لازم است مسافرت ها، در میهمانی ها و به طور کلی در روابط اجتماعی، رفتاری نشود که دوستان، احساس خجالت و کمبود کنند، که اگر چنین شد، به تدریج و ناخودآگاه، فاصله ها زیاد می شود.

چهارم تکبر

چهارم تکبر

چنانکه تواضع عامل دوستی است، روشن است که تکبر، عامل بر هم زننده دوستی و آفت آن است. امیر مؤمنان، علی علیه السلام در این باره می فرماید: «انسان متکبر، دوستی ندارد». (۲) و این روشن است؛ زیرا انسان ها به زیبایی ها و خوبی ها گرایش دارند و از نازیبایی و زشتی متنفرند. تکبر نیز اخلاق زشتی است که موجب تنفر و دوری است و با دوستی سازگاری ندارد.

پنجم استهزا و دست انداختن

پنجم استهزا و دست انداختن

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که مردم را مسخره می کند و آنها را دست می اندازد، نباید انتظار دوستی راستین داشته باشد». (۳)

شوخی و مزاح اگر همراه با گناه نباشد و موجب اذیت و آزار دیگران نگردد، امر خوبی تلقی می شود، اما استهزا و دست انداختن دیگران اگر از باب شوخی هم باشد، چون زشت است و موجب اذیت و آزار آنها می شود، یک عامل جدایی و ضد دوستی به شمار می رود.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۸۰.

۲- غررالحکم، ح ۷۴۶۴.

۳- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۰، ح ۱.

ص: ۲۹۸

ششم جویا نشدن حال

ششم جویا نشدن حال

حضرت علی علیه السلام فرمود: «جویا نشدن حال دوست، به جدایی می انجامد».(۱)

اگر دوستی، عمیق و حقیقی باشد، آثاری دارد که کمترین آن ارتباط، سلام و علیک و جویا شدن حال دوست است. از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که وقتی بعضی از مسلمانان را در مسجد نمی دید، جویای حال آنها می شد. این توجه سبب می شود طرف مقابل احساس کند که در نظر دوستش مهم است؛ چرا وی که جویای حال اوست. بنابراین، همین نکته ظریف، دوستی ها را تداوم می بخشد. در مقابل، جویا نشدن از حال دیگران، فاصله ها را زیاد می کند و در نهایت به جدایی می انجامد.

هفتم بی انصافی

هفتم بی انصافی

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هر کسی انصاف را رعایت نکند، کسی با او دوست نمی شود».(۲)

دوستی ها و روابط اجتماعی انسان ها، همیشه با فراز و نشیب همراه است. ممکن است انسان گاهی گرفتار باشد و نتواند آن طور که حق مطلب است، حق دوستی را ادا کند. راه دیگر تداوم بخشیدن به دوستی ها، آن است که انسان خود را جای دیگران قرار دهد و انصاف بدهد. آن گاه از توقعات خود از دوستان بکاهد و به فرموده حضرت، انصاف را رعایت کند، زیرا رعایت نکردن انصاف، دوستی ها را ضعیف می کند یا از بین ببرد.

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، ح ۴۰.

۲- غررالحکم، ح ۸۱۱۴.

ص: ۲۹۹

هشتم عجب و خودپسندی و کم طاقتی

هشتم عجب و خودپسندی و کم طاقتی

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «از خودپسندی، بدخلقی و کم صبری بپرهیز؛ زیرا با این خصلت های سه گانه، هیچ دوستی برای تو راست نمی آید و همواره مردم از تو کناره می گیرند».(۱)

۴. معیارهای دوستی و انواع دوست کدام است؟

اشاره

۴. معیارهای دوستی و انواع دوست کدام است؟

زیر فصل ها

الف) معیارهای دوستی

ب) انواع دوست

الف) معیارهای دوستی

اشاره

الف) معیارهای دوستی

براساس حدیث شریف ثقلین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمسک به کتاب خدا، قرآن کریم و عترت پیامبر را راه نجات انسان از گمراهی معرفی کرده است.

قرآن کریم و مکتب اهل بیت علیهم السلام معیارهایی برای دوستی معرفی می کنند که اگر انسان به آن معیارها توجه کند و بر اساس آنها دوست برگزیند، هیچ گاه دچار پشیمانی نمی شود؛ در غیر این صورت، باید مطمئن باشد که در دنیا و آخرت پشیمان می شود. قرآن کریم به عنوان یک خبر غیبی می فرماید: «بعضی انسان ها در روز قیامت چنین می گویند: ای وای بر من! کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم».(۲) و «در آن روز (قیامت)، دوستان و یاران، جز پرهیزکاران، بعضی شان، دشمن بعض دیگرند».(۳) با این مقدمه معیارهای دوستی را برمی شماریم.

یک تقوا

یک تقوا

از آیه ۶۷ سوره زخرف، معیار و شاخص اصلی دوست خوب، به روشنی فهمیده می شود. معیار اصلی تقوا است. یعنی انسان های باتقوا سزاوار دوستی

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۵، ح ۱۶.

۲- فرقان: ۲۸.

۳- زخرف: ۶۷.

ص: ۳۰۰

هستند. معنای تقوا نیز روشن است. انسان باتقوا و پرهیزکار، کسی است که واجبات الهی را انجام می دهد و از حرام های الهی گریزان است.

دو یاور انسان در طاعت خدا

دو یاور انسان در طاعت خدا

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «بهترین برادرانت، کسی است که تو را در پیروی از خدا یاری کند، از نافرمانی او بازدارد و به خشنود ساختن او فرمان دهد».(۱) دوست خوب، افزون بر آنکه باید اهل تقوا باشد، باید انسان را به خوبی ها دعوت کند و در مرحله بالاتر، یاور انسان در انجام دادن واجبات و ترک محرمات باشد.

سه کم توقعی

سه کم توقعی

حضرت علی علیه السلام : «بهترین برادران، کسی است که درباره برادرش پرتوقع نباشد».(۲) دوست خوب، یار و یاور انسان در خوشی ها و ناخوشی هاست. او با همراهی کردن، و کمک های روحی و روانی و حتی مالی، به دوست خود یاری می رساند. اما بایسته است که هر شخصی حد و حدود خود را بداند و نباید دیگران، به ویژه دوستان خود را به زحمت بیندازد. بنابراین، با کم کردن توقع و انتظارات خود، می توانیم دوست خوبی برای دیگران باشیم.

چهار تذکر عیب ها

چهار تذکر عیب ها

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «دوست راستین، کسی است که خیرخواهانه عیب تو را به خودت بگوید».(۳) انسان بی عیب وجود ندارد. دوست خوب

۱- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲- غررالحکم، ح ۴۹۹۷.

۳- غررالحکم، ح ۱۹۰۴.

ص: ۳۰۱

آن است که در نشان دادن کاستی ها و عیب ها و نیز در برطرف کردن آنها یار و یاور انسان باشد. به عبارت دیگر، دوست خوب آن است که انسان را هر روز، هر هفته، هر ماه و هر سال، قدمی جلوتر ببرد و او را به خوبی ها نزدیک تر کند.

پنج توجه به نیازها

پنج توجه به نیازها

امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «هر کس به تو اهتمام ورزد و به تو توجه کند، او دوست توست».(۱)

شش احترام به شعائر دین

شش احترام به شعائر دین

خداوند از دوستی با کسانی که شعائر دین را به سخره می گیرند، نهی فرموده است.

یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفَّارَ أَوْلِیاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ وَ إِذا نادَیتُمْ إِلَی الصَّلاهِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یعْقِلُونَ. (مائده: ۵۷ و ۵۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید! افرادی که آیین شما را به استهزاء و بازی می گیرند از اهل کتاب و مشرکان ولی خود انتخاب نکنید و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید! آنها هنگامی که [اذان می گویید، و مردم را] به نماز فرا می خوانید، آن را به مسخره و بازی می گیرند این به خاطر آن است که آنها جمعی نابخردند.

۱- غررالحکم، ح ۸۲۶۳.

ص: ۳۰۲

هفت صدق و راست گویی

هفت صدق و راست گویی

دروغ کلیـد هر بـدی معرفی شده و دوستی با انسان های دروغ گو خطرناك است؛ زیرا آدمی را از واقعیات دور می سازند. خداوند در آیه ۱۱۹ سوره توبه می فرمایـد: «یـا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ؛ ای کسانی که ایمان آورده ایـد! از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید!»

از ظاهر آیه می توان استفاده کرد که یکی از ویژگی های دوست، باید صداقت و راستی باشد.

هشت نرم خویی، مهربانی و خوش برخوردی

هشت نرم خویی، مهربانی و خوش برخوردی

خداوند در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران به پیامبرش می فرماید:

فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ.

به [برکت] رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم [و مهربان] شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند.

از این آیه می توان فهمید که مهربانی و الفت داشتن با دیگران می تواند در جلب دیگران و دوستی نمودن با آنان مؤثر باشد.

نه اهل نماز و روزه بودن، امانت دار بودن و....

نه اهل نماز و روزه بودن، امانت دار بودن و....

زیر فصل ها

ب) انواع دوست

ب) انواع دوست

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمـده است: «دوسـتان و برادران سه گونه انـد: یکی چون غـذاست که در همه وقت به آن نیاز است و او شخص عاقل است

ص: ۳۰۳

(فهو عاقل)؛ دوم، در حکم درد است و او شخص احمق است؛ و سوم به منزله دواست و او شخص خردمند است (فهو لبیب)».(۱) در این روایت، حضرت، دوست آدمی را به چیزهایی تشبیه کرده است که آدمی در زندگی مادی خود دچار آنها می شود. هر انسانی به غذا نیاز دارد؛ هر انسانی ممکن است دچار درد شود؛ و هر انسانی به درمان و دارو نیاز دارد.

دوستان آدمی هم سه نوعند: حضرت، دوستی را که در حکم غذاست و انسان همیشه به آن نیاز دارد، انسان عاقل معرفی می کند. آنکه دوستی با او سزاوار نیست و در حکم درد است، انسان احمق است که باید از دوستی با او دوری کرد. اما یک دسته از دوستان، نادر و کمیابند و آنها کسانی هستند که در مشکلات و دردها کارسازند. آنان خردمندند که امام علیه السلام تعبیر لفظ «لبیب» را درباره آنها به کار برده و در قرآن کریم «اولوالالباب» آمده است.

برای تشخیص و فرق گذاشتن بین عاقل و لبیب، باید یک بررسی لغوی صورت گیرد که در این مقام، اشاره ای خواهد شد.

گفته شده عقل نقطه مقابل جهل است و عاقل کسی است که می تواند سخن و عمل خود را کنترل کند و در حقیقت، مملکت وجودش در اختیار اوست. در فرق بین علم و عقل می گویند: عقل آن علم اولی است که انسان را از بدی ها دور می سازد و هر شخصی از بدی و گناه دورتر باشد، او عاقل تر است. بنابراین عقل، حقیقتی است که سبب می شود انسان، خوب و بد را خود در زندگی مادی و معنوی اش تشخیص دهد و سپس نفس خود را کنترل کند و او را به صلاح هدایت، و از فساد و

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۸، ح ۷۵.

ص: ۳۰۴

بـدی دور سازد. از لوازم چنین حقیقتی، خوش فهمی، امساک کردن، تدبر و آینده نگری است. بنابراین عقل از علم خاص تر است. یعنی هر عقلی علم است، اما هر علمی عقل نیست.

واژه «لُبّ» و «لبیب» هم به معنـای عقـل و عاقـل آمـده است. «لبّ» هر چیزی خالص آن چیز است و لبّ انسان، عقل اوست. اما گفته شده لبّ از عقل خاص تر است؛ یعنی هر لبیبی عاقل است، اما هر عاقلی لبیب نیست. ما در فارسـی لبیب را خردمند ترجمه می کنیم؛ یعنی شخصـی که اهل تفکر است و می تواند ریزه کاری ها را درک کند. لبیب، دانشـمند و اهل فنی است که غلط ها، ضـعف ها و قوّت های ریز را می تواند تشخیص دهد.(۱)

۵. حقوق و آداب دوستی

اشاره

۵. حقوق و آداب دوستی

زیر فصل ها

الف) شناخت شناسنامه ای

ب) اعلام دوستی

ج) حفظ دوستی قدیمی

د) گشاده رویی

ه) تعادل در دوستی

و) جدال و شوخی ممنوع

الف) شناخت شناسنامه ای

الف) شناخت شناسنامه ای

رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه شخصـی با شخصی دوستی می کند، نامش، نام پدرش و زادگاهش را بپرسد که این کار، پیوند دوستی را استوار تر می کند».(۲)

ب) اعلام دوستی

ب) اعلام دوستی

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه یکی از شـما دوست و برادرش را دوست داشت، پس به او خبر دهـد.»(۳) در بعضی روایات آمده است: «به خانه اش برود و او را باخبر سازد که او را برای خدا دوست می دارد.»(۴) اعلام و ابراز

۱- نک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۹۴، ذیل ماده عقل.

۲- کنزالعمال، ج ۹، ص ۲۴، ح ۲۴۷۴۳.

۳- غررالحکم، ح ۲۴۷۴۵.

۴- کنزالعمال، ج ۹، ص ۲۵، ح ۲۴۷۴۶.

ص: ۳۰۵

دوستی، در واقع خبر دادن از سرّ درون است؛ یعنی آنچه در دل است، به زبان آید که این سبب پایداری و قوی تر شدن دوستی می شود. ما این روش را از خداوند مهربان می آموزیم؛ زیرا آن مهربان حقیقی، کسانی را که دوست دارد، به صراحت اعلام می کند. حق تعالی در قرآن می فرماید: «خدا نیکوکاران را دوست دارد.» (بقره: ۱۹۵)؛ «او توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد.» (بقره: ۲۷۶)؛ «او پرهیزکاران را دوست دارد.» (آل عمران: ۷۶)؛ «او شکیبایان و صابران را دوست دارد.» (آل عمران: ۱۴۶) و... .

ج) حفظ دوستی قدیمی

ج) حفظ دوستی قدیمی

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «خداوند متعال، حفظ دوستی قدیمی را دوست می دارد».(۱)

در حکمت های منسوب به حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «برادر و دوست قدیمی را تا هنگامی که با تو صادق است، با دوست و برادری که تازه به دست آمده است عوض مکن؛ زیرا اگر چنین کنی، [نعمت الهی را] تغییر داده ای و اگر [نعمت الهی را] تغییر بدهی، نعمت های خدا نیز بر ضد تو تغییر می کند».(۲)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «دوستی بیست ساله [نوعی] خویشاوندی است.»(۳) به هر حال، هر چیزی ممکن است تازه اش خوب باشد، اما درباره دوست گفته می شود هر چه دوست، قدیمی و کهنه تر باشد، بهتر است. دوست قدیمی در حکم طلا، جواهر و عتیقه است که حفظ آن لازم است؛ زیرا قیمت و ارزش آن والا و بالاست.

۱- کنزالعمال، ج ۹، ص ۲۷، ح ۲۴۷۵۹.
۲- شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۴، ح ۷۱۳.
۳- الکافی، ج ۶، ص ۱۹۹، ح ۵.

ص: ۳۰۶

د) گشاده رویی

د) گشاده رویی

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مردی نزد پیامبر خدا آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا مرا سفارش کن. از جمله سفارش های حضرت به او این بود که: با روی گشاده با برادرت دیدار کن».(۱)

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر کس به روی برادرش لبخند بزند، برای او یک حسنه باشد».(۲)

گشاده رویی که گاهی از آن به خوش رویی تعبیر می شود، در هنگام روبه رو شدن با دیگران مطرح است. آن گاه که دو دوست به هم می رسند، اگر نگاه، گفتار و حالت چهره آنها زیبا باشد، یعنی نگاه با مهر و محبت، گفتار شیرین و لطیف، و چهره ای با تبسم، می توان گفت خوش رویی حاصل شده است. این حالت، در طرف مقابل وجد و سرور ایجاد می کند و چه بسا غم و غصه را از دل او بیرون کند، به قول سعدی:

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم ج

چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی ج

ه) تعادل در دوستی

ه) تعادل در دوستی

شناخت حد و اندازه دوست و دوستی کردن با او در همان حد و اندازه لازم و افراط و تفریط، زیان بار است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «با دوستت چنان دوستی کن که شاید روزی دشمنت گردد و با دشمنت چنان دشمنی کن که شاید روزی دوستت گردد».(۳)

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۰۳، ح ۳.

۲- اصول کافی، ترجمه: کمره ای، ج ۴، ص ۶۱۲.

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۷، ح ۱۴.

ص: ۳۰۷

بنابراین، بایـد اسـرار خود را پیش دوسـتان افشا کرد و همچنین در دوستی با آنان نبایـد کوتاهی کرد. در سـخنی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر کس دوستی اش را نابه جا به کار گیرد، خود را در معرض جدایی قرار داده است».(۱)

بنـابراین، لاـزم است انسـان دوسـتانش را به انـدازه تقوایی که دارنـد دوست بـدارد و در برخورد بـا آنها آن گونه عمل نکنـد که از دوستی بِبُرند و راه بازگشت نیابند.

و) جدال و شوخی ممنوع

و) جدال و شوخی ممنوع

جدال و ستیزه جویی و حتی شوخی های بی حد و اندازه می تواند آفت دوستی باشد. بنابراین، باید از این رویه های منفی در روابط دوسـتانه دوری کرد. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «با برادرت جدال مکن، شوخی مکن و به او وعده ای مده که آن را به جای نیاوری».(۲)

این گفتار را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام به پایان می رسانیم.

رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود: «خداونـد عزّوجـلّ برای مـؤمن بر مـؤمن هفت حق واجب کرده است؛ او را به چشم بزرگ بـدارد؛ او را به دل دوست بـدارد؛ از مـال خود به او ببخشـد؛ غیبتش را حرام شـمارد؛ به هنگـام بیمـاری به عیادتش برود؛ در تشـییع جنازه اش شرکت کند؛ و پس از مرگش جز به نیکی از او یاد نکند».(۳)

امـام صـادق علیه السـلام فرمود: «بـا منـافق، به زبـان مـدارا کن و دوستی ات را برای مؤمن خالص ساز و اگر یهودی ای نیز با تو هم نشین شد، با او خوش مجلس باش».(۴)

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸۷، ح ۱۱.

۲- تحف العقول، ص ۴۹.

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۲، ح ۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۲، ح ۱۱.

ص: ۳۰۸

گلبانگ حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

کبوتر با کبوتر؛ باز با باز

کبوتر با کبوتر؛ باز با باز

۱. امام علی علیه السلام : «کُلُّ امرِئٍ یَمِیلُ إلی مِثلِهِ؛ هر انسانی، به همانند خود گرایش دارد».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «لا یصحَبُ الأبرارَ إلاّ نُظَر اؤهُم؛ با نیکان، جز همگنانِ آنها هم نشینی نکند».(۲)

۳. امام علی علیه السلام : «لا یوادُّ الأشرارَ إلاّ أشباهُهُم؛ با بدان، کسی جز همتایانِ ایشان دوستی نکند».(۳)

هم نشین بد

هم نشین بد

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «أوحَشُ الوَحشَهِ قَرینُ السَّوءِ؛ تنهاترین تنهایی، داشتن هم نشین بد است».(۴)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الوَحدَهُ خَیرٌ مِن قَرینِ السَّوءِ؛ تنهایی، بهتر از هم نشین بد است».(۵)

۳. امام علی علیه السلام : «احذَرْ مُجالَسَهَ قَرینِ السَّوءِ؛ فإنّهُ یهلِکُ مُقارِنَهُ، و یردِی مُصاحِبَهُ؛ از هم نشینی با یار بد بگریز؛ زیرا او همدم خود را هلاک می کند و هم نشین خود را به نابودی می کشاند».(۶)

۱- غررالحکم، ح ۶۸۶۵ .

۲- غررالحکم، ح ۱۰۶۰۴.

۳- غررالحکم، ح ۱۰۶۰۲.

۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۷، ح ۳۲.

۵- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۹، ح ۳۷.

۶- غررالحکم، ح ۲۵۹۹.

ص: ۳۰۹

افراد شایسته دوستی

افراد شایسته دوستی

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «أسعَدُ الناسِ مَن خالَطَ کِرامَ الناسِ؛ خوشبخت ترین مردم کسی است که با مردمان بزرگوار بیامیزد».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «أکثَرُ الصَّلاحِ و الصَّوابِ فی صُحبَةِ اُولِی النُهی و الألبابِ؛ بیشترین صلاح و درستی، در هم نشینی با خردمندان و صاحب دلان است».(۲)

۳. امام علی علیه السلام : «صاحِبِ الحُکَماءَ، و جالِسِ الحُلَماءَ، و أعرِضْ عنِ الدُّنیا، تَسکُنْ جَنَّةَ المَأوی؛ با حکیمان مصاحبت کن و با بردباران هم نشین شو و از دنیا روی گردان، تا در جنّهالمأوی ساکن شوی».(۳)

۴. امام علی علیه السلام : «عَجِبتُ لِمَن یرغَبُ فی التَّکَثُّرِ مِنَ الأصحابِ کیفَ لا یصحَبُ العُلَماءَ الألِبّاءَ الأتقِیاءَ الذین یغنِمُ فَضائلَهم، و تَهدِیهِ عُلُومُهُم، و تُزَینُهُ صُحبَتُهُم؛ در شگفتم از کسی که رغبت به داشتن یاران بسیار دارد، چگونه با دانشمندانِ خردمندِ پرهیزکار مصاحبت نمی کند، تا از فضایل آنها بهره گیرد و در پرتو دانش آنها هدایت شود و مصاحبت آنان، او را آراسته گرداند؟!».(۴)

۵. امام علی علیه السلام :

مَن دَعاکَ إلی الدارِ الباقیهِ و أعانَکَ علی العَمَلِ لَها، فهُو الصَّدیقُ الشَّفیقُ.(۵)

هرکس تو را به سرای جاویدان فرا خوانَد و در راه کار کردن برای رسیدن به آن سرا یاری ات رساند، همو دوستی دلسوز است.

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۵، ح ۲.

۲- غررالحکم، ح ۳۱۲۹.

۳- غررالحکم، ح ۵۸۳۸.

۴- غررالحکم، ح ۶۲۷۷.

۵- غررالحکم، ح ۸۷۷۵.

ص: ۳۱۰

۶. امام علی علیه السلام : «قارِنْ أهلَ الخَیرِ تَکُن مِنهُم، و بایِنْ أهلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنهُم؛ با نیکوکاران قرین شو تا از آنان باشی، و از بدکاران دوری کن تا از زمره آنان جدا شوی».(۱)

۷. امام حسن علیه السلام :

فی وَصِیَّتِهِ لجُنادَهَ فی مَرَضِهِ الذی تُوُفِّی فیهِ اِصحَبْ مَن إذا صَحِبتَهُ زانَکَ، و إذا خَدَمتَهُ صانَکَ، و إذا أرَدتَ مِنهُ مَعونَهً أعانَکَ، و إن قُلتَ صَدَّقَ قَولَکَ، و إن صُلْتَ شَدَّ صَولَکَ، و إن مَدَدتَ یدَکَ بِفَضلٍ مَدَّها، و إن بَدَت عنکَ ثُلمَهٌ سَدَّها، و إن رَأی منکَ حَسَنهً عَدَّها، و إن سَألتَهُ أعطاکَ، و إن سَکَتَّ عَنهُ ابتَدَأکَ، و إن نَزَلَت إحدَی المُلِمّاتِ بِهِ ساءَکَ.(۲)

در سفارش به جُناده در بستر بیماری، که به رحلت آن حضرت انجامید فرمود: با کسی مصاحبت کن که هرگاه با او مصاحبت کنی مایه آراستگی تو شود و هرگاه خدمتش کنی تو را حفظ کند و هرگاه از او کمکی بخواهی، کمکت کند و هرگاه سخنی بگویی، سخنت را باور کند و هرگاه حمله کنی، تقویتت کند و هرگاه دستت را به احسانی بگشایی، او در این راه تو را کمک رساند و هرگاه عیبی از تو دیده شد، آن را بپوشاند و هرگاه کار خوبی از تو دید، آن را در نظر داشته باشد. هرگاه چیزی از او خواستی به تو بدهد و هرگاه زبان به خواهش نگشودی، او [در بخشش] پیش دستی کند و هرگاه مصیبتی به او رسید، تو ناراحت شوی.

۱- نهج البلاغه، الکتاب ۳۱.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹، ح ۶.

ص: ۳۱۱

۸. امام صادق علیه السلام : «لا تَعتَدَّ بِمَوَدَّهِ أحدٍ حتّی تُغضِبَهُ ثلاثَ مَرّاتٍ؛ به دوستی هیچ کس بهایی نده، مگر آن گاه که سه بار او را به خشم آوری».(۱)

۹. امام صادق علیه السلام : «لا تُسَمِّ الرَّجُلَ صَدِیقا سِمَهَ مَعرِفَهٍ حتّی تَختَبِرَهُ بثلاثٍ: تُغضِبُهُ فَتَنظُرُ غَضَبَهُ یخرِجُهُ مِن الحَقِّ إلی الباطِلِ، و عندَ الدِّینارِ و الدِّرهَمِ، و حتّی تُسافِرَ مَعهُ؛ هیچ کس را به دوستی مشناس، مگر آنکه او را در سه چیز بیازمایی: او را به خشم آوری و ببینی که آیا این خشم، او را از حق به باطل می کشاند؛ و در درهم و دینار (نیازهای اقتصادی)؛ و در سفر کردن با او».(۲)

پرهیز از هم نشینی با بدان

پرهیز از هم نشینی با بدان

۱. امام علی علیه السلام : «صُحبَهُ الأشرارِ تَکسِبُ الشَّرَّ، کالرِّیحِ إذا مَرَّت بِالنَّتِنِ حَمَلَت نَتِنا؛ هم نشینی با بدان، بدی می آورد، همچون باد که هرگاه بر بوی بد بگذرد، بوی بد با خود می آورد».(۳)

۲. امام علی علیه السلام : «مُصاحِبُ الأشرارِ کَراکِبِ البَحرِ؛ إن سَلِمَ مِنَ الغَرَقِ لَم یسلَمْ مِنَ الفَرَقِ؛ هم نشینِ بدان، همچون مسافر دریاست که اگر از غرق شدن جان به سلامت برد، از ترس در امان نباشد».(۴)

۳. امام صادق علیه السلام : «اِصحَبْ مَن تَتَزَینُ بِهِ، و لا تَصحَب مَن یتَزَینُ بکَ؛ با کسی مصاحبت کن که به او آراسته شوی و با کسی یار مشو که به تو آراسته شود».(۵)

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۹، ح ۵.

۲- امالی طوسی، ص ۶۴۶، ح ۱۳۳۹.

۳- غررالحکم، ح ۵۸۳۹.

۴- غررالحکم، ح ۹۸۳۵.

۵- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۷، ح ۹.

ص: ۳۱۲

۴. امام جواد علیه السلام : «إیاکَ و مُصاحَبَهَ الشَّرِّیرِ؛ فإنّهُ کالسَّیفِ المَسلُولِ یحسُنُ مَنظَرُهُ، و یقبُحُ أثَرُهُ؛ زنهار از هم نشینی با بدکار؛ زیرا او همچون شمشیر آخته است که ظاهرش زیباست و نشانی که می گذارد، زشت».(۱)

کسانی که شایسته دوستی و مصاحبت نیستند

کسانی که شایسته دوستی و مصاحبت نیستند

۱. امام علی علیه السلام : «اِتَّقُوا مَن تُبغِضُهُ قُلوبُکُم؛ از کسی که دل هایتان او را ناخوش دارد، بپرهیزید».(۲)

۲. امام علی علیه السلام : «إیاکَ و مُعاشَرَهَ مُتَتَبِّعِی عُیوبِ النـاسِ؛ فـإنّهُ لَم یسلَمْ مُصاحِبُهُم مِنهُم؛ از معاشرت بـا عیب جویانِ مردم بپرهیز؛ زیرا هم نشینِ این گونه افراد نیز از عیب جویی آنان در امان نیست».(۳)

۳. امام علی علیه السلام : «لاـ تُصاحِبْ هَمّـازا فَتُعَـدَّ مُرتابا؛ بـا کسی که همواره غیبت می کنـد، هم نشینی مکن؛ زیرا تو نیز مورد بدگمانی واقع می شوی».(۴)

۴. امام علی علیه السلام : «صَدِیقُ الجاهِلِ مَتعُوبٌ مَنکُوبٌ؛ دوستِ آدم نادان، در رنج و سختی است».(۵)

۵. امام علی علیه السلام : «عَدُوٌّ عاقِلٌ خَیرٌ مِن صَدِیقٍ أحمَقَ؛ دشمن دانا، بهتر از دوست نادان است».(۶)

۶. امام علی علیه السلام : «لِلأخِلاّءِ نَدامَهٌ إلاّ المُتَّقِینَ؛ دوستان را [از دوستی با یکدیگر] پشیمانی حاصل آید، مگر پرهیزکاران».(۷)

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۸، ح ۳۴.

۲- الدرّه الباهره، ص ۲۰.

۳- غررالحکم، ح ۲۶۴۹.

۴- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۰، ح ۶۸.

۵- غررالحکم، ح ۵۸۲۹.

۶- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲، ح ۷۰.

۷- تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۸۷.

ص: ۳۱۳

۷. امام علی علیه السلام : «إیاکَ و مصاحَبَهَ أهلِ الفُسُوقِ؛ فإنَّ الراضی بفِعلِ قَومٍ کالدّاخِلِ مَعهُم؛ از مصاحبت با اهل گناه بپرهیز؛ زیرا کسی که از کردار گروهی راضی باشد، همانند کسی است که در جمع آنها باشد».(۱)

۸. امام علی علیه السلام : «إیاکَ و مُصاحَبَهَ الفُسّاقِ؛ فإنَّ الشَّرَّ بالشَّرِّ مُلحَقٌ؛ از مصاحبت با فاسقان دوری کن؛ زیرا بدی به بدی می پیوندد».(۲)

۹. امام علی علیه السلام :

إیاکَ و صُحبَهَ مَن ألهاکَ و أغراکَ؛ فإنّهُ یخذُلُکَ و یوبِقُکَ.(۳)

زنهار از مصاحبت با کسی که تو را [از یاد خدا و آخرت] غافل و [به دنیا] شیفته گرداند؛ زیرا چنین کسی تو را تنها می گذارد و به هلاکتت می افکند.

۱۰. امام علی علیه السلام :

اِجتَنِبْ مُصاحَبَهَ الکَذّابِ، فإن اضطُرِرْتَ إلَیهِ فلا تُصَدِّقْهُ، و لا تُعلِمْهُ أنَّکَ تُکَذِّبُهُ؛ فإنّهُ ینتَقِلُ عَن وُدِّکَ و لا ینتَقِلُ عَن طَبعِهِ.(۴)

از مصاحبت با دروغ گو دوری کن و اگر هم ناچار به این کار شدی، حرف هایش را باور مکن و به او مگو که حرف هایش را باور نمی کنی؛ چه او از دوستی با تو دست برمی دارد، اما از خوی خود دست نمی کشد.

۱- غررالحکم، ح ۲۷۰۲.

۲- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۹، ح ۳۶.

۳- غررالحکم، ح ۲۶۹۲.

۴- غررالحکم، ح ۲۴۱۶.

ص: ۳۱۴

انواع دوست

انواع دوست

۱. امام علی علیه السلام :

أصدِقاؤکَ ثلاثهٌ، و أعداؤکَ ثلاثهٌ، فَأصدِقاؤکَ: صَدِیقُکَ، و صَدِیقُ صَدِیقِکَ، و عَدُوُّ عَدُوِّکَ، و أعداؤکَ: عَدُوُّکَ، و عَدُوُّ صَدِیقِکَ، و صَدِیقُ عَدُوِّکَ.(۱)

دوستان تو سه گروهند و دشمنانت نیز سه گروه. دوستانت [عبارتند از]: دوستِ تو، و دوستِ دوست تو، و دشمنِ دشمنت؛ و دشمنانت [عبارتند از]: دشمنِ تو، و دشمنِ دوست تو، و دوستِ دشمنت.

عوامل برهم زننده دوستی

عوامل برهم زننده دوستی

۱. امام علی علیه السلام : لا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِیقِکَ صَدیقا فَتُعادِی صَدِیقَکَ؛ دشمن دوستت را به دوستی مگیر، که با این کار با دوستت دشمنی کرده ای».(۲)

۲. امام علی علیه السلام : «إذا احتَشَمَ الرجُلُ أخاهُ فقد فارَقَهُ؛ هرگاه مرد برادر خود را عصبانی (خجالت زده) کند، او را از دست بدهد».(۳)

۳. امام علی علیه السلام : «مَن أطاعَ الواشِی ضَیعَ الصَّدیقَ؛ هرکس به سخن چین گوش سپارد، دوست را از دست بدهد».(۴)

۴. امام علی علیه السلام : «حَسَدُ الصَّدیقِ مِن سُقمِ المَوَدَّهِ؛ حسادت ورزیدن دوست، از ناسالم بودن دوستی است».(۵)

۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۹۵.

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۹، ح ۱.

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵، ح ۲۸.

۴- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۶۰، ح ۷.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۲۱۸.

ص: ۳۱۵

۵. امام صادق علیه السلام : «إن أرَدتَ أن یصفُوَ لکَ وُدُّ أخِیکَ فلا تُمازِحَنَّهُ، و لا تُمارِیَنَّهُ، و لا تُباهِیَنَّهُ، و لا تُشارَّنَّهُ؛ اگر می خواهی دوستی برادرت برای تو خالص بماند، هرگز با او شوخی نکن، با او ستیزه نکن، به او فخر مفروش، و با وی خصومت مورز».(۱)

۶. امام کاظم علیه السلام : «لا تُذْهِبِ الحِشمَهَ بینَکَ و بینَ أخیک و أبقِ مِنها؛ فإنّ ذَهابَها ذَهابُ الحَیاءِ؛ احترام میان خود و برادرت را از بین مبر و چیزی از آن را بر جای نِه؛ زیرا با از بین رفتنِ حرمت، شرم نیز می رود».(۲)

آنچه از شمار دوستان می کاهد و آنچه بر شمار دوستان می افزاید

آنچه از شمار دوستان می کاهد و آنچه بر شمار دوستان می افزاید

۱. امام علی علیه السلام در سفارش به فرزند خود محمد بن حنفیه می فرماید:

إیاکَ و العُجبَ و سُوءَ الخُلقِ و قِلَّهَ الصَّبرِ؛ فإنّهُ لا یستَقِیمُ لکَ علی هذهِ الخِصالِ الثلاثِ صاحِبٌ، و لا یزالُ لکَ علَیها مِن الناسِ مُجانِبٌ.(۳)

زنهار از خودپسندی و بدخویی و کم صبری؛ زیرا با وجود این سه خصلت، دوستی برای تو باقی نمی ماند و مردم همواره از تو کناره می گیرند.

۲. امام علی علیه السلام : «لا یغْلِبَنَّ علَیکَ سوءُ الظَّنِّ؛ فإنّهُ لا یدَعُ بینَکَ و بینَ صَدِیقٍ صَفْحا؛ زنهار که بدگمانی هرگز بر وجود تو چیره نشود؛ زیرا جایی برای دوستی تو با کسی باقی نمی گذارد».(۴)

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۹۱، ح ۲.

۲- تحف العقول، ص ۴۰۹.

۳- الخصال، ص ۱۴۷، ح ۱۷۸.

۴- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۷، ح ۱.

ص: ۳۱۶

۳. امام علی علیه السلام : «مَنِ استَقصی علی صَدیقِهِ انقَطَعَت مَوَدَّتُهُ؛ هرکس از دوست خود پرس وجوی زیاد (حساب کشی) کند. رشته دوستی اش بگسلد».(۱)

۴. امام علی علیه السلام : «مَن ناقَشَ الإخوانَ قَلَّ صَدیقُهُ؛ هر کس با برادران مناقشه کند، دوستانش کم شود».(۲)

۵. امام علی علیه السلام : «مَن لَم یرضَ مِن صَدیقِهِ إلاّ بِإیثارِهِ علی نَفسِهِ دامَ سَخَطُهُ؛ هرکس از دوست خود راضی نشود مگر زمانی که دوستش او را بر خودش ترجیح دهد، همواره ناراضی باشد».(۳)

۶. امام علی علیه السلام : «مَن طَلَبَ صَدیقَ صِدقٍ وَفِیا طَلَبَ ما لا یوجَدُ؛ هر کس جویای دوست راستین و وفادار باشد، جویای چیزی شده که یافت نمی شود».(۴)

۷. امام علی علیه السلام : «مَن لانَت عَریکَتُهُ وَجَبَت مَحَبَّتُهُ، مَن لانَ عُودُهُ کَثُفَت أغصانُهُ؛ هر کس نرم خو و فروتن باشد محبتش [بر دل ها] لازم آید و هر کس ساقه (آوندش) نرم باشد، شاخه هایش انبوه شود».(۵)

۸. امام زین العابدین علیه السلام هنگام افسرده دیدن زُهری از غم و ناراحتی هایی که پیامی از جانب حسدورزان و کسانی که به آنها خوبی کرده بود، به او رسید و فرمود:

أما علَیکَ أن تَجعَلَ المُسلمینَ مِنکَ بِمَنزِلَهِ أهلِ بَیتِکَ فَتَجعَلَ کبیرَهُم مِنکَ بمَنزِلَهِ والدِکَ، و تَجعَلَ صَغیرَهم مِنکَ بمَنزِلَهِ وَلَدِکَ، و تَجعَلَ تِرْبَکَ بمَنزِلَهِ أخیکَ ؟!، فَأی هؤلاءِ تُحِبُّ أن تَظلِمَ؟!...

۱- غررالحکم، ح ۸۵۸۲.

۲- غررالحکم، ح ۸۷۷۲.

۳- غررالحکم، ح ۸۹۷۶.

۴- غررالحکم، ح ۹۰۸۵.

۵- غرر الحکم، ح ۸۱۵۲ و ۸۳۹۱.

ص: ۳۱۷

و إن عَرَضَ لکَ إبلیسُ لَعَنَهُ اللّه ُ أنَّ لکَ فَضلًا علی أحَدٍ مِن أهلِ القِبلَهِ، فانظُرْ إن کانَ أکبَرَ مِنکَ فَقُلْ: قد سَبَقَنِی بالإیمانِ و العَمَلِ الصالِحِ فَهُو خَیرٌ مِنّی، و إن کانَ أصغَرَ مِنکَ فَقُلْ: قد سَبَقتُهُ بِالمعاصِی و الذُّنوبِ فهُو خَیرٌ مِنّی، و إن کانَ تِربَکَ فَقُل: أنا علی یقینٍ مِن ذَنبِی و فی شَکٍّ مِن أمرِهِ، فما لی أدَعُ یقِینی لِشَکّی و إن رَأیتَ المُسلِمِینَ یعَظِّمُونَکَ و یوَقِّرُونَکَ و یبَجِّلُونَکَ، فَقُلْ: هذا فَضلٌ أخَذُوا بِهِ.

و إن رَأیتَ مِنهُم جَفاءً و انقِباضا عنکَ فَقُلْ: هذا لِذَنبٍ أحدَثتُهُ، فإنّکَ إذا فَعَلتَ ذلکَ سَهَّلَ اللّه ُ علَیکَ عَیشَکَ، و کَثُرَ أصدِقاؤکَ، و قَلَّ أعداؤکَ.(۱)

تو باید مسلمانان را چونان خانواده خود به شمار آوری؛ بزرگ آنان را به منزله پدر خویش دانی و کوچکشان را به منزله فرزندت، و هم سالانت را همچون برادرت. تو دوست داری به کدام یک از اینها (پدر و برادر و فرزند) ستم کنی؟!... .

اگر ابلیس که لعنت خدا بر او باد به تو چنین وانمود کرد که بر فردی از مسلمانان برتری و فضیلتی داری، بنگر تا اگر از تو بزرگ تر بود، به خود بگویی: او در ایمان و کردارِ شایسته، بر من پیشی دارد، پس از من بهتر است؛ و اگر از تو کوچک تر بود بگو: در معاصی و گناهان از او جلو هستم، پس او از من بهتر است؛ و اگر هم سال تو بود، بگو: من به

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۶، ح ۱.

ص: ۳۱۸

گنه کاری خود یقین دارم و در گنه کاری او تردید، پس چرا باید یقینم را بگذارم و به تردیدم چنگ زنم.

و اگر دیدی مسلمانان، تو را بزرگ و گرامی و محترم می دارند، بگو: این از خوبی خود آنان است؛ و اگر از آنان نسبت به خودت بی مهری و دلگیری مشاهده کردی، بگو: این گناه و تقصیر من است. اگر چنین کردی، خداوند زندگی را بر تو آسان می کند و دوستانت بسیار می شوند و دشمنانت اندک.

۹. امام صادق علیه السلام : «الاستِقصاءُ فُرقَةٌ، الانتِقادُ عَداوَةٌ؛ باریک بینی و موشکافی [نسبت به دوستان] مایه جدایی است، و خرده گیری، مایه دشمنی».(۱)

۱۰. امام صادق علیه السلام : «لا یطمَعَنَّ... وَلَا الخِبَّ فی کَثرَهِ الصَّدیقِ؛ حیله گر هرگز نباید به داشتن دوستان بسیار، چشم طمع داشته باشد».(۲)

۱۱. امام هادی علیه السلام :

المِراءُ یفسِدُ الصَّداقَهَ القَدیمَهَ، و یحَلِّلُ العُقدَهَ الوَثیقَهَ، و أَقَلُّ ما فیهِ أن تَکونَ فیهِ المُغالَبَهُ، و المُغالَبَهُ اُسُّ أسبابِ القَطیعَهِ.(۳)

ستیزه کردن، دوستی دیرینه را بر هم می زند و گره محکم را می گشاید. کمترین چیزی که در ستیزه کردن هست، این است که هر یک [از طرفین] می خواهند بر دیگری چیره آیند و این چیره جویی، عامل اصلی بریده شدن پیوند دوستی است.

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۹.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۵، ح ۱۴.

۳- أعلام الدین، ص ۳۱۱.

ص: ۳۱۹

مرزهای دوستی

مرزهای دوستی

۱. امـام علی علیه السـلام : «لاـ یکونُ الصَّدیقُ صَـدیقا حتّی یحفَظَ أخاهُ فی ثلاثٍ: فی نَکبَتِهِ، و غَیبَتِهِ، و وَفاتِهِ؛ دوست، دوست نباشـد مگر آنکه در سه جا مراقب برادرش باشد: در گرفتاری اش، در غیابش، و بعد از مردنش».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «الصَّدیقُ مَن صَدَقَ غَیبُهُ؛ دوست، کسی است که در نهانش راست باشد».(۲)

۳. امـام علی علیه السـلام : «الصَّدیقُ الصَّدوقُ: مَن نَصَـحَکَ فی عَیبِـکَ، و حَفِظَکَ فی غَیبِـکَ، و آثَرَکَ علی نَفسِهِ؛ دوست راستین، کسی است که تو را در بر طرف کردن عیب هایت راهنمایی کند؛ در غیابت مواظب تو باشد و تو را بر خودش ترجیح دهد».(۳)

۴. امام علی علیه السـلام : «الصَّدیقُ مَن کانَ ناهیا عَنِ الظُّلمِ و العُدوانِ، مُعِینا علی البِرِّ و الإحسانِ؛ دوست، کسی است که بازدارنده از ستم و تجاوز باشد و یاری کننده بر نیکویی و احسان».(۴)

۵. امام علی علیه السـلام : «إنّما سُـمِّی الصَّدیقُ صَدیقا لأنَّهُ یصدُقُکَ فی نَفسِکَ و مَعایبِکَ، فَمَن فَعَلَ ذلکَ فاستَنِمْ إلَیهِ فإنَّهُ الصَّدِیقُ؛ صـدیق (دوست راستین) را صـدیق نامیـده اند، چون با تو و عیب هایت، صادقانه برخورد می کند. هر کس چنین باشد، به او اعتماد کن که او دوست راستین است».(۵)

۶. امام علی علیه السلام : «أخوکَ الصَدِیقُ مَن وَقاکَ بِنَفسِهِ، و آثَرَکَ علی مالِهِ و وُلدِهِ

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۳، ح ۲۸.

۲- غررالحکم، ح ۱۱۵۱.

۳- غررالحکم، ح ۱۹۰۴.

۴- غررالحکم، ح ۲۰۷۸.

۵- غررالحکم، ح ۳۸۷۷.

ص: ۳۲۰

و عِرسِهِ؛ برادرِ راستین تو کسی است که خود را سپر تو گرداند و تو را بر مال و فرزند و زن خویش ترجیح دهد».(۱)

۷. امام علی علیه السلام : «لا تَرغَبَنَّ فی مَوَدَّهِ مَن لَم تَکشِفْهُ؛ هرگز به دوستی با کسی که او را خوب نشناخته ای، رغبت مکن».(۲)

۸. امام علی علیه السلام : «لا تَثِقْ بِالصَّدِیقِ قَبلَ الخُبرَهِ؛ پیش از آزمودنِ دوست، به او اعتماد مکن».(۳)

۹. امام باقر علیه السلام : «تَجَنَّبْ عَدُوَّکَ، و احذَرْ صَدیقَکَ مِنَ الأقوامِ، إلاّ الأمِینَ مَن خَشِیَ اللّه؛ از دشمنت دوری کن و از دوستت بر حذر باش، مگر آن دوستی که امین و خداترس باشد».(۴)

۱۰. امام صادق علیه السلام : «إذا کانَ الزمانُ زمانَ جَورٍ، و أهلُهُ أهلَ غَدرٍ، فَالطُّمأنِینَهُ إلی کُلِّ أحَدٍ عَجزٌ؛ هرگاه زمانه، زمانه بیداد باشد و مردمش، اهل خیانت و پیمان شکنی، اعتماد کردن به هرکسی، [از] ناتوانی است».(۵)

۱۱. لقمان علیه السلام : «لا تَعرِفُ أخاکَ إلاّ عندَ حاجَتِکَ إلَیهِ؛ برادرت را نشناسی، مگر زمانی که به او نیاز پیدا کنی».(۶)

۱۲. سلیمان علیه السلام :

لا تَحکُمُوا علی رَجُلٍ بِشیءٍ حتّی تَنظُرُوا إلی مَن یصاحِبُ، فإنّما یعرَفُ الرَّجُلُ بِأشکالِهِ و أقرانِهِ، و یُنسَبُ إلی أصحابِهِ و أخدانِهِ.(۷)

۱- غررالحکم، ح ۲۰۱۴.

۲- غررالحکم، ح ۱۰۱۶۷.

۳- غررالحکم، ح ۱۰۲۵۷.

۴- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۲، ح ۷.

۵- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۹، ح ۲.

۶- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۸، ح ۲۱.

۷- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۸، ح ۱۷.

ص: ۳۲۱

درباره کسی قضاوت نکنید، تا آن گاه که ببینید با چه کسی دوستی می کند؛ زیرا آدمی به همگنان و همدمانش شناخته می گردد و به یاران و دوستانش نسبت داده می شود.

آزمایش دوست

آزمایش دوست

۱. امام علی علیه السلام : «عِنـدَ زَوالِ القُدرَهِ یَتَبَیَّنُ الصَّدیقُ مِن العَدُوِّ؛ به هنگام از دست رفتن قدرت است که دوست از دشمن، بازشناخته می شود».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «فی الشِّدَّهِ یَختَبَرُ الصَّدیقُ؛ در سختی هاست که دوست، آزموده می شود».(۲)

۳. امام علی علیه السلام :

لاـ یعرَفُ النـاسُ إلاّ بِالاختِبارِ، فَاختَبِرْ أهلَکَ و وَلَدَکَ فی غَیبَتِکَ، و صَدیقَکَ فی مُصیبَتِکَ، و ذا القَرابَهِ عنـدَ فاقَتِکَ، و ذا التَّوَدُّدِ و المَلَقِ عندَ عُطلَتِکَ؛ لِتَعلَمَ بذلکَ مَنزِلَتَکَ عِندَهُم.(۳)

مردم جز با آزمایش شناخته نمی شوند؛ پس زن و فرزند خود را در غیابت آزمایش کن و دوستت را در گرفتاری ات و خویشاوندت را در تنگ دستی ات و کسانی را که زبان مهر و محبت و ثنا دارند در بیکاری ات، تا بدین وسیله به موقعیت خود، نزد آنان پی ببری.

۴. امام صادق علیه السلام :

یمتَحَنُ الصَّدیقُ بثلاثِ خِصالٍ، فإن کان مُؤاتِیا فیها فهُو الصَّدیقُ

۱- غررالحکم، ح ۶۲۱۴.

۲- غررالحکم، ح ۶۴۷۲.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۰، ح ۶۷.

ص: ۳۲۲

المُصافِی، و إلّا کانَ صَدِیقَ رَخاءٍ لا صَدِیقَ شِدَّهٍ: تَبتَغِی مِنهُ مالاً، أو تَأمَنُهُ علی مالٍ، أو تُشارِکُهُ فی مَکروهٍ.(۱)

دوست با سه چیز آزموده می شود؛ اگر در آنها همراهی کرد، دوست یکرنگ است، و گرنه دوستِ دوران خوشی است، نه دوست دوران سختی: از او مالی بخواهی، یا او را بر مالی امین کنی، و یا در سختی و ناخوشی او را شریک خود گردانی.

۵. امام صادق علیه السلام : «مَن غَضِبَ عَلَیکَ مِن إخوانِکَ ثلاثَ مَرّاتٍ فَلَم یقُلْ فیکَ مَکروها فَأعِدَّهُ لِنَفسِکَ؛ هر یک از برادرانت که سه بار بر تو خشم گرفت و از تو بدی نگفت، او را برای خود نگه دار».(۲)

۶. امام صادق علیه السلام : «إذا أرَدتَ أن تَعلَمَ صِحَّهَ ما عندَ أخِیکَ فَأغضِبْهُ، فإن ثَبَتَ لکَ علی المَودَّهِ فهُو أخُوکَ و إلّا فلا؛ هرگاه خواستی از صداقت برادرت نسبت به خود آگاه شوی، او را خشمگین کن؛ اگر بر دوستی اش با تو پایداری ورزید، او برادر توست؛ وگرنه نیست».(۳)

برترین یاران

برترین یاران

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : « لَمّا سُئلَ: مَن أفضَلُ الأصحابِ؟ مَن إذا ذَکَرتَ أعانَکَ، و إذا نَسِیتَ ذَکَّرَکَ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به سؤال از برترین یاران فرمود: کسی که هرگاه [خدا را]یاد کردی، تو را کمک کند و هرگاه [خدا را] فراموش کردی، یادآوری ات کند».(۴)

۱- تحف العقول, ص ۳۲۱.

۲- تحف العقول, ص ۳۶۸.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۹، ح ۴.

۴- تحف العقول، ص ۳۵.

ص: ۳۲۳

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «خَیرُ الأصحابِ مَن قَلَّ شِقاقُهُ و کَثُرَ وِفاقُهُ؛ بهترین یاران، کسی است که ناسازگاری اش اندک باشد و سازگاری اش بسیار».(۱)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إذا أرادَ اللّه ُ بِعَبدٍ خَیرا جَعَلَ لَهُ وَزیرا صالِحا، إن نَسِیَ ذَکَّرَهُ، و إن ذَکَرَ أعانَهُ؛ هرگاه خداوند، خوبی بنده ای را بخواهد، دستیاری شایسته و نیک برایش قرار می دهد، که اگر فراموش کرد به او یادآوری کند و اگر یاد کرد وی را یاری رساند».(۲)

۴. امام علی علیه السلام : «المُعِینُ علی الطاعَهِ خَیرُ الأصحابِ؛ کسی که در راه طاعت خدا یاری کند، بهترین یاران است».(۳)

۵. امام علی علیه السلام : «لا تَقطَعْ صَدیقا و إن کَفَرَ؛ از هیچ دوستی مَبُر، هرچند ناسپاس باشد».(۴)

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. مسلمان و کتابی

۲. دوستی ای که بریده شد

۳. دو همکار

۴. کدام دستگیره ایمان مستحکم تر و محکم تر است؟

۱. مسلمان و کتابی

۱. مسلمان و کتابی

«در آن ایام، شهر کوفه مرکز ثقل حکومت اسلامی بود. در تمام قلمرو کشور وسیع اسلامی آن روز، به استثنای قسمت شامات، چشم ها به آن شهر دوخته بود که چه فرمانی صادر می کند و چه تصمیمی می گیرد.

در خارج این شهر دو نفر، یکی مسلمان و دیگری کتابی (یهودی یا مسیحی یا زردشتی)، روزی در راه به هم برخورد کردند. مقصد یکدیگر را پرسیدند. معلوم شد که مسلمان به کوفه می رود و آن مرد کتابی در

۱- تنبیه الخواطر، ج ۲, ص۱۲۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۴، ح ۲.

۳- غررالحکم، ح ۱۱۴۲.

۴- غررالحکم، ح ۱۰۱۹۶.

ص: ۳۲۴

همان نزدیکی، جای دیگری را در نظر دارد که برود. توافق کردند که چون در مقداری از مسافت، راهشان یکی است، با هم باشند و با یکدیگر مصاحبت کنند.

راه مشترک، با صمیمیت، در ضمن صحبت ها و مذاکرات مختلف طی شد. به سر دوراهی رسیدند. مرد کتابی با کمال تعجب مشاهده کرد که رفیق مسلمانش از آن طرف که راه کوفه بود نرفت و از این طرف آمد که او می رفت.

پرسید: مگر تو نگفتی من می خواهم به کوفه بروم؟

چرا.

پس چرا از این طرف می آیی؟ راه کوفه که آن یکی است.

می دانم، می خواهم مقداری تو را مشایعت کنم. پیغمبر ما فرمود: «هرگاه دو نفر در یک راه با یکدیگر مصاحبت کنند، حقی بر یکدیگر پیدا می کنند». اکنون تو حقی بر من پیدا کردی. من به خاطر این حق که به گردن من داری می خواهم چند قدمی تو را مشایعت کنم، و البته بعد به راه خودم خواهم رفت.

اوه، پیغمبر شما که این چنین نفوذ و قدرتی در میان مردم پیدا کرد و به این سرعت، دینش در جهان رایج شد، حتماً به واسطه همین اخلاق کریمه اش بوده.

تعجب و تحسین مرد کتابی، هنگامی به منتها درجه رسید که برایش معلوم شد این رفیق مسلمانش، خلیفه وقت، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده. طولی نکشید که همین مرد مسلمان شد و در شمار اصحاب مؤمن و فداکار علی علیه السلام قرار گرفت».(۱)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

ص: ۳۲۵

۲. دوستی ای که بریده شد

۲. دوستی ای که بریده شد

«شاید کسی گمان نمی برد که آن دوستی بریده شود و آن دو رفیق که همیشه ملازم یکدیگر بودند، روزی از هم جدا شوند. مردم، یکی از آنها را بیش از آن اندازه که به نام اصلی خودش بشناسند، به نام دوست و رفیقش می شناختند. معمولاً وقتی که می خواستند از او یاد کنند، توجه به نام اصلی اش نداشتند و می گفتند: «رفیق...».

آری او به نام «رفیق امام صادق علیه السلام » معروف شده بود، ولی در آن روز که مثل همیشه با یکدیگر بودند و با هم داخل بازار کفش دوزها شدند آیا کسی گمان می کرد که پیش از آنکه آنها از بازار بیرون بیایند، رشته دوستی شان برای همیشه بریده شود؟!

در آن روز او مانند همیشه همراه امام بود و با هم داخل بازار کفش دوزها شدند. غلام سیاه پوستش هم در آن روز با او بود و از پشت سرش حرکت می کرد. در وسط بازار ناگهان به پشت سر نگاه کرد، غلامش را ندید. بعد از چند قدم دیگر، دو مرتبه سر را به عقب برگرداند، باز هم غلام را ندید. سومین بار به پشت سر نگاه کرد، هنوز هم از غلام که سرگرم تماشای اطراف شده و از ارباب خود دور افتاده بود خبری نبود.

برای مرتبه چهارم که سر خود را به عقب برگرداند غلام را دید، با خشم به وی گفت:

مادر فلان! کجا بودی؟

تا این جمله از دهانش خارج شد، امام صادق علیه السلام به علامت تعجب، دست خود را بلند کرد و محکم به پیشانی خویش زد و فرمود:

سبحان اللّه! به مادرش دشنام می دهی؟! به مادرش نسبت کار ناروا

ص: ۳۲۶

می دهی؟! من خیال می کردم تو مردی باتقوا و پرهیزکاری. معلومم شد در تو ورع و تقوایی وجود ندارد.

یابن رسول اللّه! این غلام اصلاً سندی است و مادرش هم از اهل سند است. خودت می دانی که آنها مسلمان نیستند. مادر این غلام یک زن مسلمان نبوده که من به او تهمت ناروا زده باشم.

مادرش کافر بوده که بوده. هر قومی سنتی و قانونی در امر ازدواج دارند. وقتی طبق همان سنت و قانون رفتار کنند، عملشان زنا نیست و فرزندانشان زنازاده محسوب نمی شوند.

امام بعد از این بیان به او فرمود: دیگر از من دور شو.

بعد از آن، دیگر کسی ندید که امام صادق علیه السلام با او راه برود، تا مرگ بین آنها جدایی کامل انداخت».(۱)

۳. دو همکار

۳. دو همکار

صفا و صمیمیت و همکاری صادقانه هشام بن الحکم و عبدالله بن یزید اباضی، مورد اعجاب همه مردم کوفه شده بود. این دو نفر ضرب المثل دو شریک خوب و دو همکار امین و صمیمی شده بودند. این دو به شرکت یکدیگر یک مغازه خرازی داشتند، جنس خرازی می آوردند و می فروختند. تا زنده بودند میان آنها اختلاف و مشاجره ای رخ نداد.

چیزی که موجب شد این موضوع زبانزد عموم مردم شود و بیشتر موجب اعجاب خاص و عام گردد، این بود که این دو نفر از لحاظ عقیده مذهبی، در دو قطب کاملاً مخالف قرار داشتند؛ زیرا هشام از علما

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۹۲.

ص: ۳۲۷

و متکلمین سرشناس شیعه امامیه و یاران و اصحاب خاص امام جعفر صادق علیه السلام و معتقد به امامت اهل بیت علیهم السلام بود، ولی عبدالله بن یزید از علمای اباضیه (۱) بود. آنجا که پای دفاع از عقیده و مذهب بود، این دو نفر در دو جبهه کاملاً مخالف قرار داشتند، ولی آنها توانسته بودند تعصب مذهبی را در سایر شئون زندگی دخالت ندهند و با کمال متانت، کار شرکت و تجارت و کسب و معامله را به پایان برسانند. عجیب تر اینکه بسیار اتفاق می افتاد که شیعیان و شاگردان هشام به همان مغازه می آمدند و هشام اصول و مسائل تشیع را به آنها می آموخت و عبدالله از شنیدن سخنانی برخلاف عقیده مذهبی خود ناراحتی نشان نمی داد. نیز اباضیه می آمدند و در جلو چشم هشام تعلیمات مذهبی خودشان را که غالباً علیه مذهب تشیع بود، فرا می گرفتند و هشام ناراحتی نشان نمی داد.

یک روز عبدالله به هشام گفت: من و تو با یکدیگر دوست صمیمی و همکاریم. تو مرا خوب می شناسی. من میل دارم که مرا به دامادی خودت بپذیری و دخترت فاطمه را به من تزویج کنی.

۱- اباضیه یکی از فرق شش گانه خوارجند. خوارج چنان که می دانیم نخست در حادثه صفین پیدا شدند. آنها جمعی از اصحاب علی علیه السلام بودند که یاغی شدند و بر آن حضرت شوریدند. این دسته چون از طرفی بر مبنای عقیده کار می کردند و از طرف دیگر جاهل و متعصب بودند، از خطرناک ترین گروه های منحرف در میان مسلمین و همیشه مزاحم حکومت های وقت بودند. خوارج عموماً در تبری از علی علیه السلام و عثمان اتفاق داشتند و بیشتر آنها دیگر مسلمین را که در عقیده با آنها متفق نبودند، کافر و مشرک می دانستند، ازدواج با دیگر مسلمین را جایز نمی دانستند و به آنها ارث نمی دادند و خون و مال آنها را مباح می دانستند؛ ولی فرقه اباضیه از دیگر فرقه های خوارج ملایم تر بودند، ازدواج و حتی شهادت آنان را صحیح می دانستند و مال و خون آنها را نیز محترم می شمردند. رئیس اباضیه مردی است به نام «عبدالله بن اباض» که در اواخر عهد خلفای اموی خروج کرد. (نک: ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، صص ۱۷۲ و ۲۱۲).

ص: ۳۲۸

هشام در جواب عبدالله فقط یک جمله گفت و آن اینکه: فاطمه مؤمنه است.

عبدالله به شنیدن این جواب سکوت کرد و دیگر سخنی از این موضوع به میان نیاورد.

این حادثه نیز نتوانست در دوستی آنها خللی ایجاد کند. همکاری آنها باز هم ادامه یافت. تنها مرگ بود که توانست بین این دو دوست جدایی بیندازد و آنها را از هم دور سازد.(۱)

۴. کدام دستگیره ایمان مستحکم تر و محکم تر است؟

۴. کدام دستگیره ایمان مستحکم تر و محکم تر است؟

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «ای عُرَی الْایمانِ أَوْثَقُ؟؛ کدام دستگیره ایمان، مستحکم تر و محکم تر است؟» ایمان، دستگیره های زیادی دارد که با تمام آنها انسان می تواند خود را نگهداری کند. فرمود: کدام یک از دستگیره های ایمان محکم تر است؟ یک نفر عرض کرد: نماز. دیگری عرض کرد: روزه. سومی گفت: زکات. چهارمی گفت: حج... فرمود: همه اینها که شما می گویید درست است و از دستگیره های ایمان هستند، ولی آن محکم ترین دستگیره ها چیز دیگری است.

عرض کردند: شما بفرمایید یا رسول الله. فرمود: «الْحُبُّ فِی الله وَ الْبُغْضُ فِی الله».(۲) اینکه افراد، یکدیگر را به خاطر حق دوست بدارند و به خاطر حق دشمن بدارند؛ یعنی انسان با کسی دشمن باشد به خاطر خدا، به خاطر ظلمش و فسقش؛ و با دیگری دوست باشد به خاطر توحیدش و

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۹۹.

۲- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۶.

ص: ۳۲۹

ایمانش و عدالتش و عمل صالحش. فرمود محکم ترین دستگیره های ایمان این است.(۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. اهل انس و دوستی بودن، از ویژگی های انسان مؤمن است.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که بین پیروانش، دوستی و رفاقت رواج یابد. بنابراین، مسلمان حقیقی نیز تلاش می کند که دوستی ها در بین مسلمانان زیاد شود.

۳. عقـل, انسان را به بهشت هـدایت می کنـد. از ویژگی های مهم انسان عاقل، آن است که مؤمن به خـدا و قیامت باشـد؛ دوستی با مردم، مرام و روش زندگی او گردد.

۴. بهترین راه برای تبدیل کدورت ها به دوستی، آن است که انسان بدی های دیگران را با خوبی پاسخ دهد.

۵. در میان عوامل دوستی، تواضع و خوش رویی از مهم ترین عوامل ایجاد دوستی و جلب محبت دیگران است.

۶. در میان موانع دوستی، بداخلاقی از مهم ترین عوامل بر هم زدن دوستی ها به شمار می رود.

منابع دیگر

منابع دیگر

ابطحی خراسانی، حسن، اتحاد و دوستی در اسلام، قم، موسسه مطبوعاتی طباطبایی، ۱۳۴۰.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۷، ص ۳۷۱.

ص: ۳۳۰

بابازاده، علی اکبر، جوانان و دوستی ها، قم، دانش و ادب، ۱۳۸۷.

تمدن، مهران، دوستی، ماه ریزی، ۱۳۸۲.

رحمانی، محبت الله، محبت دوستی و دوست یابی از نگاه قرآن کریم، قم، جامعه القرآن کریم، ۱۳۸۷.

رمضانی، احمد، دوستی، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۷.

شاطرزاده یزدی، مجتبی، نکاتی چند در رابطه با آداب دوستی و معاشرت، مشهد، ضریح آفتاب، ۱۳۸۸.

شمس الدین، مهدی، آداب دوستی و معاشرت، قم، شفق، ۱۳۷۴.

صالحی، نادعلی، قصه دلبری و دلدادگی، قم، مهرامیرالمومنین علیه السلام ، ۱۳۸۱.

صدیقی، اسماعیل، آیین دوستی و برادری، قم، روح، ۱۳۸۰.

طالعی نیا، محسن، در جستجوی دوست، تهران، ۱۳۶۶.

کریمی، رضا، آیین دوستی، قم، نسیم حیات، ۱۳۸۹.

نقاش، زهرا، نکاتی درباره دوستی موفق، تهران، تندیس علم، ۱۳۸۸.

ص: ۳۳۱

۱۰. دون همتی

اشاره

۱۰. دون همتی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ثَلاثٌ یحجُزنَ المرءَ عَن طَلَبِ المَعالی: قِصَرُ الهِمَّهِ، وقِلَّهُ الحِیلَهِ، وضَعفُ الرّأی؛ سه چیز انسان را از رفتن به دنبال مقامات عالی و اهداف بزرگ باز می دارد (که عبارتند از): کوتاهی همت، چاره اندیش نبودن و سستی اندیشه».(۱)

انسان به طور طبیعی، موجودی کمال طلب و بلندپرواز است. او دوست دارد به سوی ترقی و پیشرفت حرکت کند و دوست ندارد متوقف شود یا در حد پایین بماند. او همیشه در طلب بهترین هاست. میل به بهشت و زندگی جاوید هم از همین ویژگی انسان سرچشمه می گیرد، اما گاه به سبب برخی ویژگی های روحی و روانی که عارضش می شود، از این میل طبیعی فاصله می گیرد و به امور پست قناعت می کند. این حالت، بیانگر کوتاهی همت انسان است. دون همتی به همراه عوامل

۱- تحف العقول، ص ۳۱۸.

ص: ۳۳۲

دیگر، انسان را از طلب و رسیدن به اوج باز می دارد و سبب می شود در دنیا به امور پست قناعت کند. همت او ممکن است در حدّ طلب امور پست دنیایی تنزل کند. و فقط به خوردن و شهوت اکتفا کند.

در بیان شریف امام صادق علیه السلام ، کوته همتی، اولین عامل بازدارنده انسان از پیش رفتن به سوی قله های ترقی دنیا و آخرت معرفی شده است.

در این مقام، چند پرسش مطرح است:

۱. همت، دون همتی و بلندهمتی چیست؟

۲. نشانه های دون همتی کدام است؟

۳. آثار دون همتی چیست؟

۴. چگونه می توان دون همتی را درمان کرد؟

۵. از دیدگاه کتاب و سنت، سزاوار است، همت آدمی کجا صرف شود؟ (نشانه های بلندهمتی)

۶. آثار بلندهمتی چیست؟

۱. چیستی همت، دون همتی و بلندهمتی؟

۱. چیستی همت، دون همتی و بلندهمتی؟

همت در کتاب های لغوی فارسی، اراده، آرزو، خواهش و عزم، معنا شده است.(۱) این واژه به صورت فعل در قرآن کریم (آیه ۱۱ سوره مائده و آیه ۲۴ سوره یوسف) آمده است. مترجمان قرآنی، واژه «هَمَّ» و «هَمّت» را به آهنگ، قصد، خواست و تصمیم معنا کرده اند.

صاحب کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم درباره این واژه می نویسد: همت به معنای ابتدای عزم و اراده است و گاهی به معنای

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل ماده همت.

ص: ۳۳۳

عزم و اراده قوی است. هَمَمتُ بالشی در جایی گفته می شود که اراده و عزم به کاری شده باشد، اما هنوز اقدامی صورت نگرفته باشد.(۱)

این واژه با دو پیشوند استفاده می شود که دارای دو معنای متضاد است: یکی، بلندی همت که صاحب آن را بلندهمت نامند، و دیگری، کوتاهی همت یا دون همتی که صاحب آن را کوتاه همت و دون همت می نامند.

با توجه به کاربردهای این واژه، به نظر می رسد وقتی از بلندهمتی سخن گفته می شود، فقط به معنای قصد و اراده و آهنگ نیست، بلکه داشتن قصد و آرزو های بزرگ و متعالی، همراه با تلاش و کار جدی، مقصود است. بنابراین، دون همتی، نقطه مقابل آن است و انسان دون همت، کسی است که قصد و آرزوهای کوچک دارد، به کارهای کوچک اکتفا می کند و تلاش و کوشش جدی ندارد. او حتی برای رسیدن به آرزوهای کوچک خویش نیز کار و تلاش لازم را ندارد و این صفت، نشانه ضعف نفس آدمی است. البته ممکن است کسی اهل تلاش و کوشش باشد، اما چون هدف او از نظر کتاب و سنت حقیر است، باز این شخص دون همت نامیده می شود؛ مانند شخصی که نهایت هدف او شکم و شهوت است. چنین شخصی اگر هم دارای تلاش و کوشش باشد، باز دون همت به شمار می رود.

۲. نشانه های دون همتی کدام است؟

اشاره

۲. نشانه های دون همتی کدام است؟

اندیشه، اعتقادات و حالات روحی، از امور باطنی انسان هستند و انسان ها به طور معمول از باطن افراد خبر ندارند، مگر از راه نشانه ها و آثار. دون همتی، یک حالت روحی است که نشانه ها و آثاری دارد. با

۱- نک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۲۸۵.

ص: ۳۳۴

بررسی نشانه ها و آثار می توان به دون همتی انسان ها پی برد. در این جا، به برخی نشانه های دون همتی اشاره می شود. این نشانه ها عبارتند از:

الف) انجام دادن کارهای پست

الف) انجام دادن کارهای پست

کار پست از دیدگاه قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام ، گناه و فعل حرام است. انسان های دون همت، کسانی هستند که به راحتی کارهای خلاف و گناه را انجام می دهند و در آنها اراده و تصمیمی برای توبه وجود ندارد. بنابراین، ارتکاب گناه از نشانه های دون همتی است.

ب) حسادت ورزیدن

ب) حسادت ورزیدن

امیر مؤمنان، علی علیه السلام حسادت به نعمت های دوستان را از دون همتی انسان می شمرد.(۱)

ج) شکم بارگی و شهوت رانی

ج) شکم بارگی و شهوت رانی

از جمله نشانه های دون همتی، آن است که همّ و غم انسان، شکم و شهوتش باشد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «چه دور است خیر و خوبی از کسی که هم و غمش، شکم و شهوتش باشد».(۲)

د) دنیاطلبی و دنیاپرستی

د) دنیاطلبی و دنیاپرستی

کسی که فقط دنیا را می بیند و نهایت آرزویش دنیاست، همتش کوتاه است.

۱- غررالحکم، ح ۹۲۵۶.

۲- غررالحکم، ح ۹۶۴۲.

ص: ۳۳۵

ه) نداشتن انفاق و بخشش

ه) نداشتن انفاق و بخشش

انسان های دون همت، اهل بخشش و انفاق نیستند. آنها اهل هم دردی با مردم نیستند و فقط به خود می اندیشند. در یک کلام، انسان های بی خیر یا کم خیری هستند.

و) طمع به مال و منال مردم

و) طمع به مال و منال مردم

انسان های دون همت، همیشه به مال و منال مردم چشم طمع دارند.

۳. آثار دون همتی چیست؟

اشاره

۳. آثار دون همتی چیست؟

دون همتی در زندگی فردی و اجتماعی، پی آمدها و آثاری دارد که برخی از آن آثار عبارتند از:

الف) حقارت

الف) حقارت

انسان های دون همت، در نظر دیگران حقیرند و این اثر طبیعی دون همتی است. کسی که منتهای آرزویش دنیا باشد و جز شهوت و شکم بارگی به چیز دیگری نیندیشد، در دیدگاه مردم، انسانی حقیر است.

ب) از بین رفتن فضیلت ها

ب) از بین رفتن فضیلت ها

دون همتی، همانند آتشی است که هر فضیلت و خوبی را نابود می کند. در روایتی از امیر مؤمنان، علی علیه السلام می خوانیم: «هر کس همتش حقیر باشد، فضیلتش از بین می رود».(۱)

۱- غررالحکم، ح ۸۰۱۹.

ص: ۳۳۶

ج) محرومیت از دوستی با انسان های بافضیلت

ج) محرومیت از دوستی با انسان های بافضیلت

از جمله آثار دون همتی، محروم شدن از دوستی و هم نشینی با انسان های بافضیلت و باایمان است؛ چرا که از سفارش های نورانی حضرت امیر مؤمنان، علی علیه السلام به اهل ایمان، این است که از هم نشینی با دون همتان خودداری کنند. حضرت امیر فرمود: «با کسی که دون همت است، هم نشین و هم صحبت مشو».(۱)

د) حسرت و پشیمانی

د) حسرت و پشیمانی

انسان های دون همت، در دنیا و آخرت دچار حسرت و پشیمانی می شوند؛ زیرا رسیدن به مراتب آخرتی و حتی دنیایی، به همت بلند، تلاش و کوشش جدی نیاز دارد که در انسان های دون همت، چنین چیزی یافت نمی شود. بنابراین، در پایان و هنگام مرگ، دچار حسرت و پشیمانی می شوند.

ه) نرسیدن به اهداف عالی

ه) نرسیدن به اهداف عالی

انسان های دون همت از اهداف عالی به دورند و راهی برای رسیدن به آن ندارند.

و) دوری از رحمت الهی

و) دوری از رحمت الهی

انسان های دون همت که همّ و غمشان به امور پست تعلق می گیرد، از رحمت الهی به دور هستند. در روایتی از امیر مؤمنان، علی علیه السلام

۱- غررالحکم، ح ۹۰۸۶.

ص: ۳۳۷

می خوانیم: «مغبوض ترین بندگان نزد خداوند سبحان، کسی است که هم و غم او، شکم و شهوتش باشد».(۱)

۴. چگونه می توان دون همتی را درمان کرد؟

۴. چگونه می توان دون همتی را درمان کرد؟

پیش از بیان راه های درمان دون همتی، باید مصداق های دون همتی را مشخص کرد که همه آنها در یک سطح نیستند. به بیان دیگر، دون همتی نمونه ها و مراتب متفاوتی دارد. بنابراین، با توجه به هر یک از آنها باید درباره درمان و اصلاح آن برنامه ریزی کرد. برای مثال، انسانی که اهل گناه است، از دیدگاه دینی، انسانی دون همت است. انسانی که فقط به شکم و شهوت می اندیشد نیز نمونه دیگری از انسان های دون همت به شمار می رود. همچنین انسانی را که فقط به دنیا می اندیشد و تنها آرزویش، جلوه های مختلف دنیایی است و از آخرت غافل است، و نیز انسانی را که آرزو های کوچک دارد و اهل کار و تلاش نیست، دون همت می نامند.

درمان هر یک از اینها متفاوت است، اما بیشتر دو راه اصلی وجود دارد: تغییر دادن فکر و اندیشه، اقدامات عملی.

برای تغییر اندیشه و بینش، باید از عقل فطری استفاده کرد و با تشویق انسان دون همت به مطالعه در حقیقت خود و جهان هستی، وی را متوجه خدا و قیامت کرد. چنین انسانی باید توجه پیدا کند که بعد از مرگ، زندگی ای هست که آن زندگی، اصل است؛ چون ابدی است و ارتباط مستقیم با زندگی این دنیا دارد: «اَلدُّنیا مَزْرَعهُ الْاخِرَه». پس باید او

۱- غررالحکم، ح ۳۲۹۴.

ص: ۳۳۸

را به ایمان دعوت کرد؛ دعوت به پایبندی به آنچه که عقل خود آن را می فهمد و می یابد. او در این صورت می تواند خود را از سرزمین گناه و پستی برکند و از اسارت شکم و شهوت آزاد سازد.

اما اقدامات عملی که پیشنهاد می شود، عبارتند از:

تلقین: انسان با تلقین خوبی ها، می تواند خود را به خوبی ها نزدیک کند. او باید هر روز اهمیت و جایگاه خود را به خویش یادآوری کند و با خود بگوید: در ارزش انسان، والاتر و بالاتر از این امور پست است. کمترین قیمت تو، بهشت برین است، پس خود را به کمتر از بهشت نفروش.

هم نشینی با انسان های مؤمن و بلندهمت: انسان ها به طور معمول از دوست و هم نشین اثر می پذیرند. خلق و خوی و اعمال انسان های بلندهمت می تواند در دیگران آثار مثبت بگذارد. آنها هم فکر آدمی را عوض می کنند و هم وی را به سوی کار و فعالیت سوق می دهند.

دوری از امور پست، تنبلی و بی عاری و انجام دادن کارهای صالح و خوب.

برای تغییر، خود انسان باید عزم و اراده کند. بنابراین یکی از راه های مؤثر درمان دون همتی، آن است که انسان دون همت، با مطالعه سرگذشت انسان های بزرگ و تفکر و تعقل در آن، راه تقویت عزم و اراده را پیدا کند. فرد دون همت در ابتدا می تواند کمی بلندپروازی و به عبارتی خطر کند و از عواقب آن نترسد؛ چنانکه در فرهنگ عموم مردم آمده است: «ترس برادر مرگ است». البته تشویق و حمایت اطرافیان بسیار مؤثر است. دون همتی ممکن است ریشه در ترس داشته باشد. بنابراین، با اقدام عملی، تا حد زیادی می توان بر این حالت چیره شد.

ص: ۳۳۹

افزایش اعتماد به نفس: اعتماد به نفس گاهی با پیروزی در فعالیت های اجتماعی به دست می آید. بنابراین، انسان می تواند محاسبه کند که چه کاری را بهتر از دیگران می تواند انجام دهد که در زندگی او هم اثر مثبت داشته باشد. سپس با برنامه ریزی اقدام به انجام دادن آن کند.

۵. از دیدگاه کتاب و سنت، سزاوار است همت آدمی کجا صرف شود؟ (نشانه های بلندهمتی)

۵. از دیدگاه کتاب و سنت، سزاوار است همت آدمی کجا صرف شود؟ (نشانه های بلندهمتی)

نخستین دغدغه انسان های باهمت، حقیقت وجودی خودشان است. انسان باهمت تلاش می کند که جایگاه خود را در نظام هستی بیابد. او بعد از آنکه وجود خود را حق یافت، به راحتی خدا، صاحب و پروردگار خود را می شناسد؛ چنانکه فرموده اند: «مَن عَرَفَ نَفسَه عَرَفَ رَبَّه؛ هر کس خود را شناخت، پروردگارش را شناخته است.» این انسان در مرحله بعد، همّ و غمش را صرف کسب ایمان می کند و می کوشد که مؤمن به حق گردد.

روشن است پس از ایمان و اعتقاد قلبی انسان به حق، همّ و غم او عمل صالح، و هدف اصلی اش آخرت خواهد بود و دنیا را مقدمه آن زندگی حقیقی می داند.

البته مصداق های ایمان و عمل صالح، فراوان و والاست. برای مثال، یکی از مصداق های عمل صالح، ارتباط با خدا و اهل نماز بودن است. از دیگر مصداق های آن، توجه به خلق خدا است که در اسلام به انفاق و بخشش تعبیر شده است. همت مردان بزرگ آن است که در کنار توجه به خدا، به بندگان او نیز توجه دارند.

انسان های بلندهمت، انسان های بزرگی هستند. شهید مطهری رحمه الله بیانی در تعریف انسان بزرگ دارد که مناسب این مقام است:

ص: ۳۴۰

مرد بزرگ یعنی چه؟

مقیاس عظمت و بزرگی افراد، شخصیت روحی آنهاست. البته واضح است که مقیاس عظمت افراد، مشخصات بدنی یا نژادی آنها نیست. ما در تاریخ، به افراد و اشخاصی برمی خوریم که افراد برجسته تاریخ به شمار می روند و در صفحات تاریخ مانند قله های کوه بر روی صفحه زمین، برجستگی دارند و نمایان می باشند، برخلاف سایر افراد که در حکم سنگریزه ها بر روی صفحه تاریخ به شمار می روند که انسان در همان نقطه بالخصوص اگر بایستد و مطالعه کند، آنها را می بیند، و بعضی ها هم این قدر ریز و کوچکند که اصلاً دیده نمی شوند.

مثلاً ـ اسکندر و ناپلئون و نادر و شاه اسماعیل و امثال اینها، افراد بزرگ و برجسته تاریخند؛ همان طور که انبیای بزرگ و اولیای بزرگ الهی نیز مانند ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از برجستگان تاریخ و بزرگان بشریتند.

حالا ـ می خواهیم ببینیم بزرگی دسته اول و دسته دوم با هم قابل مقایسه هستند یا نه؟ البته نه؛ زیرا درست است که آن افراد از آن جهت که همت بزرگ و اراده قوی داشته اند و شعاع دایره خواستشان طولانی بوده و به کم و کوچک قناعت نداشته اند. [قابل تحسینند] و قهراً انسان وقتی که همت و دلاوری برخی از آنها را می خواند، در مقابل عظمت آنها خیره و مبهوت می شود و احیاناً سر تعظیم فرود می آورد و در قلب خود یک نوع محبتی نسبت به آنها احساس می کند (اثری که از شاهنامه فردوسی در نفوس پیدا می شود، از این نوع است)، ولی بزرگی

ص: ۳۴۱

دسته دوم، یک نوع دیگر و یک جنس دیگر است؛ از آن نوع بزرگی است که مقام تقدّس پیدا می کند تا آنجا که نام آنها مقدس می شود، همان طوری که می بینیم نام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و همچنین ابراهیم و موسی و عیسی: را هاله ای از قدس احاطه کرده است، چرا؟ برای اینکه درست است که دسته اول بزرگ و عظیمند، ولی عظمت آنها و درشتی آنها از نوع عظمت و درشتی خودخواهی است. هر یک از آنها سَبُع بزرگی و حیوان بزرگی هستند. فرق نمی کند؛ انسان در برابر کسی هم که خیلی پرخور است و برابر ده نفر می خورد، اعجاب و احیاناً تحسین دارد. یکی خورنده ریز است و دیگری خورنده درشت، یکی جاه طلب ریز است و یکی جاه طلب درشت. مثلاً- یک کدخدای ده دَه خانواری که همه همت و آرزویش کدخدایی این ده است، یک جاه طلب خرده پاست و آنکه دنبال کدخدایی قصبه هزار خانواری می رود، از نوع اولی است، ولی درشت تر، و آنکه دنبال حکومت یک شهرستان یا یک استان و یا یک کشور می رود به همین نسبت درشت تر است و آنکه سودای جهانگیری و جهانداری در سر دارد، یک جاه طلب درشت تر است. شخصیت اینها عظیم است و شخصیت خودخواهی شان عظیم است؛ سبع عظیم و جاه طلب عظیم و استثمارگر عظیم هستند.

اینها وسعت روح و سعه شخصیت پیدا کرده اند، ولی تمام آن توسعه و وسعت در ناحیه حوایج شخصی خودشان است، می خواهند تمام دنیا را در هاضمه بزرگ خود بریزند.

ص: ۳۴۲

اینها پرخورهای روزگارند؛ می خواهند همه دنیا را جزء خود بکنند؛ همه شخصیت ها را فانی بکنند مگر شخصیت خودشان را و شخصیت های طفیلی خودشان؛ یعنی آن شخصیت ها که جزء شخصیت آنهاست و هضم شده در شخصیت آنهاست. پس آنها بزرگند و فعال، ولی مانند غده سرطآنکه یک سلول، بی تناسب شروع می کند به رشد و همان منشأ هلاکت بدن می شود.

ولی دسته دوم، توسعه شخصیت پیدا می کنند، آن طور که مادر توسعه شخصیت پیدا می کند که فرزند و شخصیت فرزند، مستقل و محفوظ و محترم می ماند و او همان طور برای آن شخصیت کار می کند که برای خودش کار می کند. او نمی خواهد آن شخصیت ها را در خودش هضم کند، بلکه می خواهد آنها را حفظ کند و مستقل و محترم بشمارد. او به منزله غده سرطان نیست، به منزله یک روح قوی است که در پیکر اجتماع می دمد و همه را زنده و فعال می سازد. او مصداق مخالف «مَنْ اصْبَحَ وَ لَمْ یهْتَمَّ بِامورِ الْمُسْلِمینَ فَلَیسَ بِمُسْلِمٍ» است. او شخصیت انسانی اش توسعه پیدا کرده و روح بشری، نه حیوانی او بزرگ شده. او توسعه وجدان و ایمان پیدا کرده و به قول مولوی:

روح حیوانی ندارد اتحاد

تو مجو این اتحاد از روح باد

گر خورد این نان نگردد سیر آن

ور کشد بار این نگردد آن گران

ص: ۳۴۳

ما چرا امروز فدایی حسین هستیم؟ چون آنچه را پیغمبر فرمود که «حُسَینٌ مِنّی وَ انَا مِنْ حُسَینٍ»، همه ما در خودمان احساس می کنیم؛ یعنی حسین را از خود و خود را از حسین جدا نمی بینیم. ما حسین را به صورت یک فرد که منظورش انجام تقاضاهای شخصی خود است، نمی بینیم. ما او را یک روح کلی می بینیم که قبل از وقت در فکر ما بوده. پس او از ماست و ما از او هستیم؛ او از بشریت است و بشریت از اوست؛ او با روح ما و سرنوشت ما آمیخته است؛ ما از او و او از ماست. ...

توسعه شخصیت این است که واقعاً انسان بگوید:

من از بینوایی نِیم روی زرد

غم بینوایان رخم زرد کرد

توسعه شخصیت این است که حسین علیه السلام فرمود: «انّی لَمْ اخْرُجْ اشِراً وَ لا بَطِراً ...» یا گفت: «مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلّاً لِحُرُمِ الله...».(۱)

۶. آثار بلندهمتی چیست؟

۶. آثار بلندهمتی چیست؟

بلندهمتی آثار فراوانی در زندگی فردی و اجتماعی فرد دارد، از جمله:

جلب خشنودی خدا و سعادت ابدی؛

احساس عزت و غرور؛

اعتماد به نفس؛

رسیدن به بسیاری از اهداف زندگی؛

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۴۶۳.

ص: ۳۴۴

عزت در خانواده و اجتماع؛

افزایش فضیلت ها و خوبی ها؛

جلب ثروت و ایجاد کار برای خود و دیگران؛

مفید بودن؛

جلب دوستان خوب؛

دوری از خسران و زیان؛

دور شدن از بسیاری از رذایل اخلاقی مانند حسد و ترس و چشم دوختن به مال و منال مردم.

گلبانگ حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

ارزش همت

آنچه سزاوار اهتمام است

عالی ترین همت ها

نتایج بلند همتی

کسی که همتش دنیا باشد

ارزش همت

ارزش همت

۱. امام علی علیه السلام : «قَدرُ الرّجُلِ علی قَدرِ هِمَّتِهِ؛ ارزش مرد، به اندازه همت اوست».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «المَرءُ بِهِمَّتِهِ لا بِقُنیتِهِ؛ [ارزش] انسان به همت اوست، نه به ثروتش».(۲)

۳. امام علی علیه السلام : «مَن شَرُفَت هِمَّتُهُ عَظُمَت قِیمَتُهُ؛ هرکس همّتش والا باشد، ارزشش عظیم شود».(۳)

۴. امام علی علیه السلام : «ما رَفَعَ امرأً کَهِمَّتِهِ، و لا وَضَعَهُ کَشَهوَتِهِ؛ انسان را چیزی مانند همت او بلند نگردانید و او را چیزی چون شهوتش پست نساخت».(۴)

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۷.

۲- غررالحکم، ح ۲۱۶۷.

۳- غررالحکم، ح ۸۳۲۰.

۴- غررالحکم، ح ۹۷۰۷.

ص: ۳۴۵

آنچه سزاوار اهتمام است

آنچه سزاوار اهتمام است

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله : «أیها النّاسُ، أقبِلوا علی ما کُلِّفتُموهُ مِن إصلاحِ آخِرَتِکُم ... و اصرِفُوا هِمَّتَکُم بِالتَّقَرُّبِ إلی طاعَتِهِ؛ ای مردم! به آباد کردن آخرت خویش که بدان مکلّفید روی آورید... و همت خود را مصروف نزدیک شدن به طاعت او کنید».(۱)

۲. از جمله نجواهای خداوند متعال با موسی علیه السلام این بود: «کَیفَ لا یکونُ هَمُّکَ فیما عِندی و إلَی تَرجِعُ لا مَحالَهَ؛ چگونه همت تو متوجه آنچه نزد من است نباشد، در حالی که ناچار به سوی من برمی گردی!».(۲)

۳. امام علی علیه السلام :

اِجعَلْ هَمَّکَ لِآخِرَتِکَ، و حُزنَکَ علی نَفسِکَ، فکَم مِن حَزینٍ وَفَدَ بِهِ حُزنُهُ علی سُرورِ الأبَدِ! و کَم مِن مَهمومٍ أدرَکَ أمَلَهُ.(۳)

اهتمام خود را مصروف آخرتت گردان و اندوهت را مصروف خودت؛ زیرا چه بسیار اندوهگینی که اندوهش او را به شادی جاویدان رساند و چه بسیار با همّ و غمی که به آرزویش دست یافت.

۴. امام علی علیه السلام : «اِجعَلْ کُلَّ هَمِّکَ و سَعیکَ لِلخَلاصِ مِن مَحَلِّ الشَّقاءِ و العِقابِ، و النَّجاهِ مِن مَقامِ البَلاءِ و العَذابِ؛ تمام همت و کوشش خود را برای رهایی از جایگاه بدبختی و کیفر، و نجات از سرای بلا و عذاب قرار ده».(۴)

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۲، ح ۱۰.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۴۵، ح ۸.

۳- غررالحکم، ح ۲۴۵۳.

۴- غررالحکم، ح ۲۴۳۸.

ص: ۳۴۶

۵. امام علی علیه السلام : «اِجعَل هَمَّکَ و جِدَّکَ لاخِرَتِکَ؛ همت و تلاش خود را به آخرتت اختصاص ده».(۱)

عالی ترین همت ها

عالی ترین همت ها

۱. امام علی علیه السلام : «أحسَنُ الهِمَمِ إنجازُ الوَعدِ؛ بهترین همت ها، وفا کردن به وعده است».(۲)

۲. امام زین العابدین علیه السلام در دعا گفت: «أسألُکَ مِن الشَّهادَةِ أقسَطَها، و مِن العِبادَةِ أنشَطَها ... و مِن الهِمَم أعلاها؛ [بار خدایا!] از گواهی و شهادت، عادلانه ترین آن را از تو مسئلت دارم و از عبادت، بانشاط ترین آن را... و از همت، عالی ترین آن را».(۳)

۳. امام زین العابدین علیه السلام در دعا گفت: «فَقدِ انقَطَعَت إلَیکَ هِمَّتی، و انصَرَفَت نَحوَکَ رَغبَتی، فأنتَ لا غَیرُکَ مُرادی، و لَکَ لا ـ لِسواکَ سَهَری و سُهادی؛ همتم به تمامی متوجه توست و رغبتم به توست، تو مراد من هستی نه غیر؛ تو و شب زنده داری و بی خوابی کشیدن های من برای توست، نه برای جز تو».(۴)

نتایج بلند همتی

نتایج بلند همتی

۱. امام علی علیه السلام : «الحِلمُ و الأناةُ تَوأمانِ ینتِجُهُما عُلُوُّ الهِمَّهِ؛ بردباری و وقار، دو همزادند که از بلندی همت زاده می شوند».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۲۲۸۸.

۲- غررالحکم، ح ۳۳۲۸ .

۳- الصحیفه السجّادیّه الجامعه، دعای ۱۹۹ .

۴- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۸، ح ۲۱.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۴۶۰.

ص: ۳۴۷

۲. امام علی علیه السلام : «الكَرَمُ نَتيجَهُ عُلُوِّ الهِمَّهِ؛ کَرَم داشتن، زاییده بلندی همت است».(۱)

۳. امام علی علیه السلام : «الفِعلُ الجَميلُ ينبئُ عَن عُلُوِّ الهِمَّهِ؛ کردار زیبا، از بلندی همت خبر می دهد».(۲)

۴. امام علی علیه السلام : «الكَفُّ عمّا فی أيدی النّاسِ عِفَّهٌ و كِبَرُ هِمَّهٍ؛ طمع نداشتن به آنچه در دست مردم است، [نشانِ] عزت نفس و بزرگی همت است».(۳)

۵. امام علی علیه السلام : «مِن شَرَفِ الهِمَّهِ لُزومُ القَناعَهِ؛ پایبندی به قناعت، از والایی همت است».(۴)

۶. امام علی علیه السلام : «مِن شَرَفِ الهِمَّهِ بَذلُ الإحسانِ؛ احسان کردن، از والایی همت است».(۵)

۷. امام علی علیه السلام : «بقَدرِ الهِمَمِ تَكونُ الهُمومُ؛ اندوه ها به اندازه همت ها و خواسته هاست».(۶)

۸. امام علی علیه السلام : «هُمومُ الرَّجُلِ على قَدرِ هِمَّتِهِ؛ اندوه های مرد به اندازه همت اوست».(۷)

۹. امام علی علیه السلام : «على قَدرِ الهِمَّهِ تَكونُ الحَمِيهُ؛ حمیت (عار داشتن از زشتی ها) به اندازه همت است».(۸)

۱- غررالحکم، ح ۱۴۷۷.

۲- غررالحکم، ح ۱۳۸۸.

۳- غررالحکم، ح ۱۳۸۷.

۴- غررالحکم، ح ۹۴۳۵.

۵- غررالحکم، ح ۹۲۸۰.

۶- غررالحکم، ح ۴۲۷۷.

۷- غررالحکم، ح ۱۰۰۵۹.

۸- غررالحکم، ح ۱۶۷۴.

ص: ۳۴۸

۱۰. امام علی علیه السلام : «مَن کَبُرَت هِمَّتُهُ کَبُرَ اهتِمامُهُ؛ هر کس همّتش بزرگ باشد، همّ و غمش بزرگ است». (۱)

۱۱. امام علی علیه السلام : «الطّاعَهُ هِمَّهُ الأکیاسِ، المَعصِیهُ هِمَّهُ الأرجاسِ؛ فرمان بری [از خداوند] همت زیرکان است؛ نافرمانی [از خدا] همت پلیدان است». (۲)

۱۲. امام علی علیه السلام : «مَن صَحّت مَعرِفَتُهُ انصَرَفَت عَنِ العالَمِ الفانی نَفسُهُ و هِمَّتُهُ؛ هرکس معرفتش درست باشد، جان او و همتش از این جهانِ فانی روی برتابد». (۳)

۱۳. امام علی علیه السلام : «إن سَمَت هِمَّتُکَ لإصلاحِ النّاسِ فابدأْ بنَفسِکَ، فإنّ تَعاطِیکَ صَلاحَ غَیرِکَ و أنتَ فاسِدٌ أکبَرُ العَیبِ؛ اگر همت والای اصلاح مردم را در سر داری، از خودت آغاز کن؛ زیرا پرداختن تو به اصلاح دیگران، در حالی که خود فاسد باشی؛ بزرگ ترین عیب است». (۴)

۱۴. امام علی علیه السلام : «اقصُرْ هِمَّتَکَ علی ما یلزَمُکَ، و لا تَخُضْ فیما لا یعنیکَ؛ همت خویش را مصروف چیزی گردآنکه برایت لازم است و در آنچه به کارَت نمی آید، فرو مرو». (۵)

۱۵. امام علی علیه السلام : «أمقَتُ العِبادِ إلَی اللّهِ سبحانَهُ مَن کانَ هِمَّتُهُ بَطنَهُ و فَرجَهُ؛ مبغوض ترین بندگان نزد خداوند سبحان، کسی است که همّ و غم او شکم و شرمگاهش باشد». (۶)

۱- غررالحکم، ح ۷۸۵۰.

۲- غررالحکم، ح ۶۱۶ و ۶۱۷.

۳- غررالحکم، ح ۹۱۴۲.

۴- غررالحکم، ح ۳۷۴۹.

۵- غررالحکم، ح ۲۳۰۳.

۶- غررالحکم، ح ۳۲۹۴.

ص: ۳۴۹

۱۶. امام علی علیه السلام : «ما أبعَدَ الخَيرَ مِمَّن هِمَّتُهُ بَطنُهُ و فَرجُهُ؛ چه دور است خیر و خوبی از کسی که همّ و غمش، شکم و شرمگاه اوست».(۱)

۱۷. امام باقر علیه السلام : «اِستَجلِبْ عِزَّ اليأسِ بِبُعدِ الهِمَّهِ؛ عزتِ طمع نداشتن را با بلندی همت به دست آر».(۲)

کسی که همتش دنیا باشد

کسی که همتش دنیا باشد

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله :

القَلبُ ثَلاثَهُ أنواعٍ: قَلبٌ مَشغولٌ بِالدُّنيا، و قَلبٌ مَشغولٌ بِالعُقبى، و قَلبٌ مَشغولٌ بِالمَولى. أمّا القَلبُ المَشغولُ بِالدُّنيا فَلَهُ الشِّدَّهُ و البَلاءُ، و أمّا القَلبُ المَشغولُ بِالعُقبى فلَهُ الدَّرَجاتُ العُلى، و أمّا القَلبُ المَشغولُ بِالمَولى فلَهُ الدُّنيا و العُقبى و المَولى.(۳)

دل سه گونه است: دلِ گرفتار دنیا، دلِ گرفتار عُقبی و دلِ گرفتار مولا. دلی که گرفتار دنیا باشد، سختی و رنج نصیب اوست؛ و دلی که گرفتار عقبی باشد، درجات بلند نصیبش شود؛ و دلی که گرفتار مولا باشد، هم دنیا دارد و هم عقبی را و هم مولا را.

۲. امام علی علیه السلام : «مَن كانَتِ الدُّنيا هِمَّتَهُ، اشْتَدَّت حَسرَتُهُ عِند فِراقِها؛ هر کس دنیا همّ و غم او باشد، در هنگام جدا شدن از آن، سخت حسرت خورد».(۴)

۱- غررالحکم، ۹۶۴۲.
۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۴، ح ۱.
۳- سید بن طاووس، محاسبه النفس، ص ۳۵.
۴- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۷۶، ح ۱.

ص: ۳۵۰

۳. امام علی علیه السلام : «مَن کانَتِ الدُّنیا هَمَّهُ، طالَ یومَ القِیامَهِ شَقاؤهُ و غَمُّهُ؛ کسی که همّ و غمش دنیا باشد، در روز قیامت، شقاوت و اندوهش به درازا کشد».(۱)

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. کتاب جواهرالکلام، مظهر نبوغ و همت

۲. در عالم همت، نان از شغل خسیس خوردن به که بار منّت رئیس بردن

۳. مردی که کمک خواست (دون همتی ممنوع)

۴. بار نخل (یا همت بلند)

۵. عرق کار (نشانه همت بلند)

۶. اسکندر و دیوژن (اگر اسکندر نبودم دلم می خواست دیوژن باشم)

۷. پیامبر و پیرمرد دون همت

۱. کتاب جواهرالکلام، مظهر نبوغ و همت

۱. کتاب جواهرالکلام، مظهر نبوغ و همت

کتاب جواهرالکلام، شرح شرایع محقق است و می توان آن را دایره المعارف فقه شیعه خواند. اکنون هیچ فقیهی خود را از جواهر بی نیاز نمی داند. کتاب جواهر، عظیم ترین کتاب فقهی مسلمین است و با توجه به اینکه هر سطر این کتاب، مطلب علمی است و مطالعه یک صفحه آن وقت و دقت زیاد می خواهد، می توان حدس زد که تألیف این کتاب بیست هزار صفحه ای چقدر نیرو برده است. شیخ محمدحسن، صاحب کتاب جواهر الکلام، سی سال تمام یکسره کار کرد تا چنین اثر عظیمی به وجود آورد. این کتاب مظهر نبوغ و همت و استقامت و عشق و ایمان یک انسان به کار خویشتن است. صاحب جواهر، شاگرد کاشف الغطاء و شاگرد شاگرد او سیدجواد، صاحب مفتاح الکرامه است و خود در نجف حوزه عظیمی داشته و شاگردان زیادی تربیت کرده است. صاحب جواهر عرب است. در زمان خود، مرجعیت عامه یافت و در سال ۱۲۶۶ که اوایل جلوس ناصرالدین شاه در ایران بود، درگذشت.(۲)

۱- غررالحکم، ح ۹۱۱۰.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۴۳۶. (با اندکی دخل و تصرف)

ص: ۳۵۱

۲. در عالم همت، نان از شغل خسیس خوردن به که بار منّت رئیس بردن

۲. در عالم همت، نان از شغل خسیس خوردن به که بار منّت رئیس بردن

بوعلی سینا مدتی وزیر بود. داستان عجیبی از این دوران زندگی او در کتاب نامه دانشوران آمده است:

«روزی با کوکبه وزارت از راهی می گذشت؛ کنّاسی را دید که خود بدان شغل کثیف مشغول، و زبانش بدین شعر لطیف مترنّم است:

گرامی داشتم ای نفس از آنت

که آسان بگذرد بر دل جهانت

شیخ را از شنیدن آن شعر تبسم آمد. با شکرخنده، از روی تعریض آواز داد: الحق حد تعظیم و تکریم همان است که تو درباره نفس شریف مرعی داشته ای؛ قدر جاهش این است که در قعر چاه به ذلت کنّاسی دچارش کرده و عزّ و شأنش این است که بدین خفت و خواری گرفتارش ساخته ای.

عمر نفیس را در این امر خسیس تباه می کنی و این کار زشت را افتخار نفس می شماری. مرد کنّاس دست از کار، کوتاه و زبان بر وی دراز کرده، گفت: «در عالم همت، نان از شغل خسیس خوردن به که بار منت رئیس بردن». بوعلی غرق عرق شد و با شتاب تمام گذشت».(۱)

۳. مردی که کمک خواست (دون همتی ممنوع)

۳. مردی که کمک خواست (دون همتی ممنوع)

«به گذشته پرمشقت خویش می اندیشید. به یادش می افتاد که چه روزهای تلخ و پرمرارتی را پشت سر گذاشته؛ روزهایی که حتی قادر نبود قوت روزانه زن و کودکان معصومش را فراهم نماید. با خود فکر می کرد که چگونه یک جمله کوتاه فقط یک جمله که در سه نوبت

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۱۱۸.

ص: ۳۵۲

پرده گوشش را نواخت، به روحش نیرو داد و مسیر زندگانی اش را عوض کرد و او و خانواده اش را از فقر و نکبتی که گرفتار آن بودند، نجات داد.

او یکی از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. فقر و تنگ دستی بر او چیره شده بود. در یک روز که حس کرد دیگر کارد به استخوانش رسیده، با مشورت و پیشنهاد زنش تصمیم گرفت برود و وضع خود را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرح دهد و از آن حضرت استمداد مالی کند.

با همین نیت رفت، ولی قبل از آنکه حاجت خود را بگوید، این جمله از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به گوشش خورد: «هرکس از ما کمکی بخواهد ما به او کمک می کنیم، ولی اگر کسی بی نیازی بورزد و دست حاجت پیش مخلوقی دراز نکند، خداوند او را بی نیاز می کند.» آن روز چیزی نگفت و به خانه خویش برگشت. باز با هیولای مهیب فقر که همچنان بر خانه اش سایه افکنده بود، روبه رو شد. ناچار روز دیگر به همان نیت به مجلس رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر شد. آن روز هم همان جمله را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنید: «هرکس از ما کمکی بخواهد ما به او کمک می کنیم، ولی اگر کسی بی نیازی بورزد، خداوند او را بی نیاز می کند.» این دفعه نیز بدون اینکه حاجت خود را بگوید به خانه خویش برگشت. و چون خود را همچنان در چنگال فقر، ضعیف و بیچاره و ناتوان می دید، برای سومین بار به همان نیت به مجلس رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت. باز هم لب های رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حرکت آمد و با همان آهنگ که به دل قوّت و به روح اطمینان می بخشید همان جمله را تکرار کرد.

این بار که آن جمله را شنید، اطمینان بیشتری در قلب خود احساس کرد. حس کرد که کلید مشکل خویش را در همین جمله یافته است.

ص: ۳۵۳

وقتی که خارج شد با قدم های مطمئن تری راه می رفت. با خود فکر می کرد که دیگر هرگز به دنبال کمک و مساعدت بندگان نخواهم رفت. به خدا تکیه می کنم و از نیرو و استعدادی که در وجود خودم به ودیعت گذاشته شده، استفاده می کنم و از او می خواهم که مرا در کاری که پیش می گیرم، موفق گرداند و بی نیاز سازد.

با خودش فکر کرد که از من چه کاری ساخته است؟ به نظرش رسید عجالتاً این قدر از او ساخته هست که به صحرا برود و هیزمی جمع کند و بیاورد و بفروشد.

رفت و تیشه ای عاریه کرد و به صحرا رفت؛ هیزمی جمع کرد و فروخت. لذت حاصل دسترنج خویش را چشید. روزهای دیگر به این کار ادامه داد، تا تدریجاً توانست از همین پول برای خود تیشه و حیوان و سایر لوازم کار را بخرد. باز هم به کار خود ادامه داد تا صاحب سرمایه و غلامانی شد.

روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او رسید و تبسم کنان فرمود: «نگفتم، هرکس از ما کمکی بخواهد ما به او کمک می دهیم، ولی اگر بی نیازی بورزد، خداوند او را بی نیاز می کند».(۱)

۴. بار نخل (یا همت بلند)

۴. بار نخل (یا همت بلند)

«علی بن ابی طالب علیه السلام از خانه بیرون آمده بود و طبق معمول به طرف صحرا و باغستان ها که با کارکردن در آنجاها آشنا بود، می رفت. ضمناً باری نیز همراه داشت. شخصی پرسید: یا علی! چه چیز همراه داری؟

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۱۹۷.

ص: ۳۵۴

درخت خرما، ان شاءالله.

درخت خرما؟!

تعجب آن شخص وقتی زایل شد که بعد از مدتی، او و دیگران دیدند تمام هسته های خرمایی که آن روز علی همراه می برد که کشت کند و آرزو داشت در آینده هر یک درخت خرمای تناوری شود، به صورت یک نخلستان درآمد و تمام آن هسته ها سبز و هر کدام درختی شد».(۱)

۵. عرق کار (نشانه همت بلند)

۵. عرق کار (نشانه همت بلند)

امام کاظم علیه السلام در زمینی که متعلق به شخص خودش بود، مشغول کار و اصلاح زمین بود. فعالیت زیاد، عرق امام را از تمام بدنش جاری ساخته بود. علی بن ابی حمزه بطائنی در این وقت رسید و عرض کرد:

قربانت گردم، چرا این کار را به عهده دیگران نمی گذاری؟

چرا به عهده دیگران بگذارم؟ افرادِ از من بهتر همواره از این کارها می کرده اند.

مثلاً چه کسانی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و همه پدران و اجدادم. اساساً کار و فعالیت در زمین، از سنن پیغمبران و اوصیای پیغمبران و بندگان شایسته خداوند است».(۲)

۶. اسکندر و دیوژن (اگر اسکندر نبودم دلم می خواست دیوژن باشم)

۶. اسکندر و دیوژن (اگر اسکندر نبودم دلم می خواست دیوژن باشم)

همین که اسکندر، پادشاه مقدونی، به عنوان فرمانده و پیشوای کل یونان در لشکرکشی به ایران انتخاب شد، از همه طبقات برای تبریک نزد او می آمدند.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۲۸۹.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۲۹۱.

ص: ۳۵۵

اما دیو گنس (دیوژن)، حکیم معروف یونانی، که در کورینت به سر می برد، کمترین توجهی به او نکرد. اسکندر شخصاً به دیدار او رفت. دیوژن که از حکمـای کلبی یونـان بود (شـعار این دسـته، قنـاعت و اسـتغنا و آزادمنشـی و قطع طمع بود) در برابر آفتـاب دراز کشیده بود. چون حس کرد جمع فراوانی به طرف او می آینـد، کمی برخـاست و چشـمان خود را به اسـکندر که با جلال و شـکوه پیش می آمد خیره کرد، اما هیچ فرقی میان اسـکندر و یک مرد عادی که به سـراغ او می آمد نگذاشت و شـعار استغنا و بی اعتنایی را حفـظ کرد. اسـکندر به او سـلام کرد، سـپس گفت: اگر از من تقاضایی داری بگو. دیوژن گفت: یک تقاضا بیشتر نـدارم؛ من از آفتاب استفاده می کردم، تو اکنون جلو آفتاب را گرفته ای، کمی آن طرف تر بایست!

این سـخن در نظر همراهان اسـکندر خیلی حقیر و ابلهانه آمد. با خود گفتند عجب مرد ابلهی است که از چنین فرصتی اسـتفاده نمی کند. اما اسـکندر که خود را در برابر مناعت طبع و اسـتغنای نفس دیوژن حقیر دید، سـخت در اندیشه فرو رفت. پس از آنکه به راه افتاد، به همراهان خود که فیلسوف را ریشخند می کردند، گفت: به راستی اگر اسکندر نبودم دلم می خواست دیوژن باشم.(۱)

۷. پیامبر و پیرمرد دون همت

۷. پیامبر و پیرمرد دون همت

امام باقر علیه السـلام نقل فرمود: «رسول خـدا صـلی الله علیه و آله پیش از (ظهور) اسـلام، در طائف بر مردی وارد شـد و آن مرد از حضـرت با احترام پذیرایی کرد. پس از آنکه خداوند، محمد صـلی الله علیه و آله را به سوی مردم فرسـتاد، به آن مرد گفته شد: آیا می دانی

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۳۹۷.

ص: ۳۵۶

آن کسی که خداوند عزّوجلّ به سوی مردم فرستاده است، کیست؟ گفت: نه. گفتند: او محمد بن عبدالله، یتیم ابوطالب و همان کسی است که در فلان روز در طائف میهمان تو شد و تو او را گرامی داشتی. پس آن مرد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: خوش آمدی، حاجتت را بخواه. عرض کرد: دویست گوسفند با چوپانان آنها را به من عطا فرمایید. حضرت دستور داد به او دادند. آن گاه به اصحاب خود فرمود: این مرد همت آن را نداشت که از من چیزی بخواهد که پیرزن بنی اسرائیلی از موسی علیه السلام خواست. اصحاب عرض کردند: مگر پیرزن بنی اسرائیلی از موسی علیه السلام چه خواست؟ فرمود: خداوند عزّوجلّ به موسی وحی فرمود که پیش از آنکه مصر را به قصد سرزمین مقدس شام ترک گویی، استخوان های یوسف را با خود ببر. موسی از قبر یوسف جویا شد. پیرمردی آمد و گفت: اگر کسی جای قبر او را بلد باشد، فلان پیرزن است. موسی علیه السلام در پی او فرستاد. وقتی پیرزن آمد، موسی به او فرمود: تو جای قبر یوسف را می دانی؟ عرض کرد آری. موسی فرمود: پس آن را به من نشان بده، هر چه بخواهی به تو می دهم. پیرزن گفت: آن را نشانت نمی دهم مگر اینکه هرچه من بگویم همان را به من بدهی. موسی گفت: بهشت از آن تو باشد. پیرزن گفت: نه، من تعیین می کنم. خداوند عزّوجلّ به موسی وحی فرمود که نگران نباش، بگذار او تعیین کند. موسی علیه السلام به او فرمود: تعیین با تو. عرض کرد: می خواهم روز قیامت در بهشت با تو هم درجه باشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این مرد همت آن را نداشت که تا از من همان چیزی را بخواهد که آن پیرزن بنی اسرائیلی خواست»! (۱)

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۶۸۳، ح ۲۱۳۵۳.

ص: ۳۵۷

آموزه ها

اشاره

آموزه ها

زیر فصل ها

۱. دون همت، نصیبش سختی و رنج است.

۲. دو ویژگی مهم دون همتی

۳. همت بزرگ نشانه روح بزرگ و همت کوچک نشانه روح کوچک است.

۴. دون همتی، در مواردی می تواند انسان را جهنمی کند

۵. دون همتان(اهل دنیا) چهار گروهند

۶. دون همتی و شهوت

۷. دون همتی و حقارت

۱. دون همت، نصیبش سختی و رنج است.

۱. دون همت، نصیبش سختی و رنج است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «دل سه گونه است: دل گرفتار دنیا، دل گرفتار آخرت و دل گرفتار مولا. دلی که گرفتار دنیا باشد، سختی و رنج نصیب اوست؛ و دلی که گرفتار آخرت باشد، درجات بلند نصیبش می شود؛ و دلی که گرفتار مولا باشد، هم دنیا دارد، هم آخرت و هم مولا را».(۱)

۲. دو ویژگی مهم دون همتی

۲. دو ویژگی مهم دون همتی

انسان دون همت در دو جنبه دچار مشکل است: در ناحیه اهداف و آرزوها؛ او به امور حقیر و پست می اندیشد؛ یا در عمل؛ او اهل کار و تلاش نیست. به عبارت دیگر، انسان دون همت یا آرزوهایش حقیر و کوچک است و یا تنبل است و اهل کار و تلاش نیست و یا هر دو ویژگی را با هم دارد.

۳. همت بزرگ نشانه روح بزرگ و همت کوچک نشانه روح کوچک است.

۳. همت بزرگ نشانه روح بزرگ و همت کوچک نشانه روح کوچک است.

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند به جایی رسیده اند

۴. دون همتی، در مواردی می تواند انسان را جهنمی کند

۴. دون همتی، در مواردی می تواند انسان را جهنمی کند

این آیه که راجع به گروهی از اشـقیاست، می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ الله واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فِیها.» این آیه جزء آیات هجرت است.

۱- مواعظ عددیه، ص ۱۴۶.

ص: ۳۵۸

می فرماید گروهی از مردم که فرشتگان آنها را تحویل می گیرند، فرشتگان از آنها می پرسند فِیمَ کُنْتُمْ؛ شما در دنیا در چه حال و وضعی بودید؟ آنها که دست خودشان را از همه چیز تهی می بینند، موضوعی را که واقعاً راست بوده به عنوان یک عذر ذکر می کنند: «قالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ؛ ما یک عده مردم مستضعف (یعنی ضعیف شمرده شده و به حساب نیامده) و بیچاره ای بودیم که دستمان به دین و خدا و پیغمبر و دستور نمی رسید.» البته خود آیه حکایت می کند (احادیث هم وارد شده) که درباره گروهی از مسلمانان است که در بلاد کفر زندگی می کردند، در حالی که وظیفه شان این بود که هجرت کنند به بلاد اسلام، ولی حال و همت هجرت کردن را نداشتند؛ همان جا ماندند... هر مسلمانی اگر در چنین شرایطی قرار گرفت، هجرت کردن برایش واجب است. (بنابراین، کم همتی و دون همتی در مواردی می تواند انسان را جهنمی سازد. قرآن کریم درسوره نازعات می فرماید: «فَأَمَّا مَنْ طَغی وَ آثَرَ الْحَیاهَ الدُّنْیا فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوی؛ اما هر که طغیان کرد، و زندگی پستِ دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است». (نازعات: ۳۷ ۳۹)(۱)

۵. دون همتان(اهل دنیا) چهار گروهند

۵. دون همتان(اهل دنیا) چهار گروهند

امیرمؤمنان در خطبه ۳۲ مردم را ابتدا به دو گروه تقسیم می کند: اهل دنیا و اهل آخرت. اهل دنیا به نوبه خود به چهار گروه تقسیم شده اند:

گروه اول، مردمی آرام و گوسفندصفت می باشند و هیچ گونه تباهکاری (نه به صورت زور و تظاهر و نه به صورت فریب و زیر پرده)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۵۵۳.

ص: ۳۵۹

از آنها دیده نمی شود، ولی تنها به این دلیل که عرضه اش را ندارند. اینها آرزویش را دارند، اما قدرتش را ندارند؛

گروه دوم، هم آرزویش را دارنـد و هم همّت و قـدرتش را؛ دامن به کمر زده، پول و ثروت گرد می آورند یا قدرت و حکومت به چنگ می آورند و یا مقاماتی را اشغال می کنند و از هیچ فسادی کوتاهی نمی کنند؛

گروه سوم، گرگ هـایی هسـتند در لباس گوسـفند؛ جوفروشانی هسـتند گنـدم نما؛ اهل دنیا اما در سـیمای اهل آخرت؛ سـرها را به علامت قدس فرو می افکنند، گام ها را کوتاه برمی دارند، جامه را بالا می زنند، در میان مردم آن چنان ظاهر می شوند که اعتمادها را به خود جلب کنند و مرجع امانات مردم قرار گیرند؛

گروه چهـارم، در حسـرت آقـایی و ریـاست به سـر می برنـد و در آتش این آرزو می سوزنـد؛ اما حقارت نفس، آنان را خانه نشـین کرده است و برای اینکه پرده روی این حقارت بکشند به لباس اهل زهد در می آیند.

علی علیه السـلام این چهار گروه را علی رغم اختلافاتی که از نظر برخورداری و محرومیت، و از نظر روش و سبک، و از نظر روحیه دارند، جمعاً یک گروه می داند.

اهل دنیا، چرا؟ برای اینکه همه آنها در یک خصیصه مشترکند و آن اینکه همه آنها مرغانی هستند که به نحوی، مادیات دنیا آنها را شکار کرده و از رفتار و پرواز انداخته است؛ انسان هایی هستند اسیر و برده.

در پایان خطبه به توصیف گروه مقابل (اهل آخرت) می پردازد؛ در ضـمن توصـیف این گروه می فرمایـد: «وَ لَبِئْسَ الْمَتْجَرُ انْ تَرَی الدُّنْیا لِنَفْسِکَ ثَمَناً» بد معامله ای است که شخصیت خود را با جهان برابر کنی و برای

ص: ۳۶۰

همه جهان ارزشی مساوی با انسانیت خویش قایل شوی، جهان را به بهای انسانیت خویش بخری... .

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت معروف خود به امام حسن علیه السلام که جزء نامه های نهج البلاغه است می فرماید: «اکْرِمْ نَفْسَکَ عَنْ کُلِّ دَنِیهٍ ... فَانَّکَ لَنْ تَعْتاضَ بِما تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِکَ عِوَضاً؛ نفس خویش را از آلودگی به پستی ها گرامی بدار، که در برابر آنچه از خویشتن خویش می پردازی، بهایی نخواهی یافت».(۱)

۶. دون همتی و شهوت

۶. دون همتی و شهوت

از نشانه های روشن دون همتی، آن است که همّ و غم آدمی، شکم و شهوتش باشد. چنین شخصی از مبغوض ترین بندگان نزد خدا به شمار می رود. حضرت علی علیه السلام فرمود: «مبغوض ترین بندگان نزد خداوند سبحان، کسی است که همّ و غمش، شکم و شرمگاهش باشد».(۲)

۷. دون همتی و حقارت

۷. دون همتی و حقارت

دون همتی، آدمی را از وادی انسانیت، عزت و سربلندی، دور می سازد و به وادی حقارت و پستی می کشاند. بنابراین بر انسان مؤمن لازم است با آرزوهای بلند و اخروی و با تلاش خود از دون همتی فرار کند.

منابع دیگر

منابع دیگر

جمعی از پژوهشگران، همت و تلاش در کلام امام خمینی و مقام معظم رهبری، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۶۴.

۲- غررالحکم، ح ۳۲۹۴.

ص: ۳۶۱

حیدری نراقی، علی محمد، همت مضاعف، قم، سروش هدایت، ۱۳۸۹.

درخشان، علی حسین، عزت و ذلت از دیدگاه قرآن و حدیث، قم، خاکریز، ۱۳۸۴.

سلیمی، محمد، راهبردهای رسانه ای در موضوع همت و تلاش، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.

غلامرضایی، علی اصغر، همت بلند کار ارجمند، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.

فلسفی، محمدتقی، عزت و ذلت از دیدگاه نهج البلاغه، تهران، به یاد نهج البلاغه، ۱۳۷۹.

مطهری، مرتضی، همت مضاعف، کار مضاعف از دیدگاه شهید مطهری، اداره کل پژوهش و آموزش سیما، ۱۳۸۹.

ملک زاده، محمد، عزت و ذلت در آینه آیات و روایات، نشریه زائر، ش ۱۰۸، آذر ۱۳۸۲.

ص: ۳۶۲

ص: ۳۶۳

۱۱. دیدار با خدا

اشاره

۱۱. دیدار با خدا

«قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یوحی إِلَی أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً.؛ بگو: من هم مثل شما بشری هستم، و[لی] به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هرکس به لقا و دیدار پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.» (کهف: ۱۱۰)

دیدار با خدا، از معارفی است که در قرآن کریم و مکتب اهل بیت علیهم السلام مطرح شده و از مسلّمات ثقلین (قرآن و عترت) است؛ هر چند در تبیین و تفسیر آن، بین مکتب اهل بیت علیهم السلام و غیر آن، تفاوت اساسی وجود دارد.

بحث دیدار با خدا در قرآن کریم و در روایات ما با تعبیر «لقاءالله» آمده است، ولی در مکتب غیر اهل بیت، بیشتر تعبیر به «رؤیت الله» شده است.

بحث دیدار با خدا یا لقاءالله از دیدگاه های مختلف، بررسی می شود.

ص: ۳۶۴

برای مثال، از منظر علم کلام یا فلسفه یا عرفان، اما در این مقاله، نگاه ما به این بحث، نگاه تربیتی و اخلاقی است. در این زمینه لازم است چند مطلب روشن شود:

۱. لقاءالله یا دیدن خدا؛ کدام؟

۲. آیات قرآن کریم در باب لقاءالله و دیدار با خدا کدام است؟

۳. آثار ایمان به لقاءالله و دیدار الهی چیست؟

۴. لقاءالله یا دیدار با خدا به چه معناست؟

۵. ریشه انکار لقاءالله چیست؟

۶. دیدار و زیارت مؤمن چه حکمی دارد؟

۱. لقاءالله یا دیدن خدا؟

اشاره

۱. لقاءالله یا دیدن خدا؟

در قرآن کریم دو تعبیر وجود دارد: لقاءالله که آن را به دیـدار خدا ترجمه می کنیم، دوم رؤیت الله که آن را به دیدن خدا تعبیر می کنیم.

رؤیت یا دیـدن خـدا از نظر قرآن کریم امکان ندارد و در قرآن این مسئله نفی گردیده، اما بر لقاءالله و دیدار خدا تأکید شده است. باید ملاحظه کرد که این دو مفهوم و دو تعبیر چه تفاوتی دارند.

در قرآن وقتی داستان قوم موسی علیه السلام را می خوانیم، می بینیم یکی از خواسته های این قوم از حضرت موسی علیه السلام این بوده است که خداونـد سبحان را آشـکارا ببیننـد و تـا جـایی بر این مسئله پافشـاری داشـتند که شـرط ایمان آوردن خود به پیامبری حضرت موسی علیه السلام را دیدن آشکارای خداوند اعلام کردند.

در قرآن کریـم ایـن واقعه چنین نقـل شـده است: «وَ إِذْ قُلْتُمْ یـا مُوسـی لَنْ نُـؤْمِنَ لَـکَ حَـتَّی نَرَی الله جَهْرَهً فَأَخَـذَتْکُمُ الصَّاعِقَهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ». (بقره: ۵۵)

ص: ۳۶۵

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام لوح هایی برای قوم خود آورد که تورات در آنها بود، آنان به موسی گفتند که ما باور نمی کنیم اینها از جانب خدا باشد؛ مگر آن که خدا را آشکارا ببینیم و به صراحت می گویند شرط ایمان آوردن ما به تو همین است پاسخ این درخواست، صاعقه عذاب بود. فرود آمدن این عذاب الهی، می تواند نشان دهنده آن باشد که آنان می دانستند خداوند، با چشم رؤیت شدنی نیست، اما از روی لجاجت و عناد چنین درخواستی کردند و پاسخ لجاجت و عناد، عذاب است.

مرحوم امید مجد این آیه را به نظم درآورده است:

به خاطر بیارید ای قوم خوار

به موسی چه گفتید آن روزگار

نگردیم مؤمن به یکتا خدا

مگر آن که بینیم آن کبریا

پس آن گه چون دم زین سخن ها زدید

یکی صاعقه ز آسمان شد پدید

یکی آذرخش بیامد فرود

بدیدید کان برق چون رو نمود

در آیه ۱۰۳ سوره انعام نیز می خوانیم: «لا تُـدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیر؛ چشم ها او را نمی بینند، ولی او همه چشم ها را می بیند؛ و او بخشنده [انواع نعمت ها، و باخبر از دقایق موجودات] و آگاه [از همه] چیز است».

نشاید که هرگز به چشم و بصر

کسی بر خداوند سازد نظر

ولیکن به هر حال و در هر کجا

همه دیدگان را ببیند خدا

خدا هست حقاً لطیف و خبیر

بداند همه رازهای ضمیر

در این مقام دو روایت ذکر می کنیم:

روایت اول: در کافی، احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی، روایت کرده است که گفت: «ابو قره محدث از من درخواست کرد او را نزد امام ابو الحسن، حضرت رضا علیه السلام ببرم. پس من

ص: ۳۶۶

از آن جناب برایش اجازه گرفتم. آن جناب هم اجازه داد. ابو قره داخل شد و از حلال و حرام و احکام، سؤال ها کرد، تا سؤالش به توحید منجر شد.

ابو قره گفت: برای ما این چنین روایت شده که خدای تعالی، مشاهده و کلام خود را میان دو پیغمبر تقسیم کرد؛ کلام خود را به موسی علیه السلام ، و دیده شدنش را به محمد صلی الله علیه و آله داد. ابوالحسن علیه السلام فرمود: پس آن کس که از طرف پروردگار متعال، مأمور شد به جن و انس ابلاغ کند که «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ؛ (دیدگان)، او را نمی بینند» و «وَ لا یحِیطُونَ بِهِ عِلْماً؛ و احاطه علمی به او نمی یابند» و «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَی ءٌ؛ و چیزی همانند او نیست» آیا محمد صلی الله علیه و آله نبود؟ گفت: آری، او بود. فرمود: چطور ممکن است مردی در برابر تمامی خلق برخیزد و به ایشان خبر دهد که از ناحیه خدا آمده و مأمور شده ایشان را به سوی خدا دعوت کند، سپس در ضمن دعوتش، در معرفی خدای تعالی بگوید: «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ» و «لا یحِیطُونَ بِهِ عِلْماً» و «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَی ءٌ»؛ آن وقت همین شخص به ایشان بگوید: من خدا را به دو چشم خود دیده ام و احاطه علمی به او یافته ام و او را به صورت بشری دیدم. آیا شرم نمی کنید؟ زنادقه (که دشمنان اسلامند) چنین جرئتی به خود نمی دهند که به پیغمبر اسلام چنین تناقض گویی نسبت دهند... . قرآن صریحاً فرموده: «وَ لا یحِیطُونَ بِهِ عِلْماً» و کسی که خدای را با چشم ببیند، احاطه علمی به آن یافته و معرفت به او پیدا کرده است.

ابو قره گفت: پس شما این روایت را تکذیب می کنید؟ فرمود: روایت وقتی مخالف با قرآن باشد، البته تکذیب می کنیم، و مسئله رؤیت نه تنها مخالف با قرآن است، بلکه با اتفاق مسلمین نیز معتقدند که خدا محاط

ص: ۳۶۷

علمی کسی واقع نمی شود و دیدگان، او را نمی بینند و مانند او کسی نیست، مخالف است».(۱)

روایت دوم: حضرت امیر مؤمنان، علی علیه السلام می فرماید: «اَلحَمدُلِلهِ الَّذی لاتُدرِکُه الشَّواهِدُ؛ ستایش خداوندی را سزاست که حواس پنجگانه، او را درک نکنند».(۲)

مسلّم است که رؤیت به معنای دیدن با چشم ظاهری، از دیدگاه عقل، کتاب و سنت، امری محال و نشدنی است.

برای حسن ختام این بحث، مطالبی از تفسیر نمونه نقل می شود.

چشم ها خدا را نمی بینند

چشم ها خدا را نمی بینند

دلایل عقلی گواهی می دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد؛ زیرا چشم، تنها اجسام یا به طور صحیح تر، بعضی از کیفیات آنها را می بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم هم نیست، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد. به بیان دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتماً باید دارای مکان و جهت و ماده باشد، در حالی که خدا برتر از همه اینهاست؛ او وجودی نامحدود است و به همین دلیل بالاتر از جهان ماده است؛ زیرا در جهان ماده، همه چیز محدود است.

در بسیاری از آیات قرآن، از جمله آیاتی که در مورد بنی اسرائیل و تقاضای رؤیت خداوند سخن گفته شده، با صراحت کامل، امکان رؤیت خداوند نفی گردیده است.

عجیب این است که بسیاری از اهل تسنن معتقدند خداوند اگر در

۱- اصول کافی، ج ۱ ۲، ص ۱۲۸؛ به نقل از: ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

ص: ۳۶۸

این جهان دیده نشود، در عالم قیامت دیده می شود! به گفته نویسنده تفسیر المنار: «این عقیده اهل سنت و دانشمندان حدیث است» و عجیب تر اینکه حتی محققان معاصر و به اصطلاح روشنفکران آنها نیز به این موضوع تمایل نشان می دهند و گاهی سرسختانه بر آن پافشاری نیز می کنند! در حالی که بطلان این عقیده به حدی روشن است که نیاز به بحث ندارد؛ زیرا دنیا و آخرت (با توجه به معاد جسمانی) هیچ تفاوتی در این مسئله نخواهد داشت. آیا خداوند که وجودی مافوق ماده است، در قیامت به یک وجود مادی تبدیل می شود و از آن مقام نامحدودی، به محدودی خواهد گرایید، آیا او در آن روز به جسم و یا عوارض جسم تبدیل می شود؟ و آیا دلایل عقلی، بر امکان ناپذیری رؤیت خدا هیچ گونه تفاوتی میان دنیا و آخرت می گذارد؟ با اینکه داوری عقل در این زمینه تغییرناپذیر است.(۱)

این عذر که بعضی از آنها برای خود آورده اند که ممکن است در جهان دیگر، انسان درک و دید دیگری پیدا کند، عذری کاملاً غیرموجه است؛ زیرا اگر منظور از این درک و دید، درک و دید فکری و عقلانی است، در این جهان نیز وجود دارد و ما با چشم دل و نیروی عقل، جمال خدا را مشاهده می کنیم. اگر هم منظور، چیزی است که با آن جسم را می توان دید، چنین چیزی در مورد خداوند محال است؛ خواه در این دنیا باشد، خواه در جهانی دیگر. بنابراین، این کلام که انسان در این جهان خدا را نمی بیند، ولی مؤمنان در قیامت خدا را می بینند، سخنی غیر منطقی و نپذیرفتنی است.

۱- تفسیر المنار، ج ۷، ص ۶۵۳.

ص: ۳۶۹

تنهـا چیزی که سـبب شـده آنها از این عقیـده دفاع کننـد، این است که براساس برخی احادیث که در کتاب های معروف ایشان نقل شـده، رؤیت خداونـد در قیامت امکان پذیر است، ولی آیا بهتر نیست که باطل بودن این موضوع را به حکم عقل، دلیل بر ساختگی بودن آن روایـات و بی اعتبـاری کتـاب هـایی بـدانیم که این گونه روایـات در آنهـا آمـده است؛ مگر اینکه این روایات را به معنای مشاهده با چشم دل تفسیر کنیم. آیا صحیح است از حکم خرد و عقل به خاطر چنین احادیثی سرپیچی کنیم. اگر در بعضی از آیات قرآن، تعبیرهایی وجود دارد که در نگاه نخست، بر رؤیت خداونـد دلالت دارد؛ماننـد «وُجُوهٌ یوْمَئِـذٍ ناضِـرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ؛ صورت هایی در آن روز پرطراوت است و به سوی پروردگارش می نگرد.» (قیامت: ۲۶ و ۲۶) این تعبیرات مانند «یدُ الله فَوْقَ أَیدِیهِمْ؛ دست خدا بالای دست آنهاست.» (فتح: ۱۰) جنبه کنایه دارد؛ زیرا می دانیم هیـچ گاه آیه ای از قرآن برخلاف حکم و فرمان خرد نخواهد بود.

جالب اینکه در روایات اهل بیت علیهم السـلام این عقیـده خرافی به شـدت نفی و با تعبیرات کوبنـده ای از معتقـدان آن انتقاد شـده است؛ از جمله یکی از یاران معروف امام صادق علیه السـلام به نام هشام می گوید: «نزد امام صادق علیه السـلام بودم که معاویه بن وهب (یکی دیگر از دوسـتان آن حضـرت) وارد شـد و گفت: ای فرزنـد پیامبر، چه می گویی در مورد خبری که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شـده مبنی بر اینکه او خداونـد را دیـد؟ به چه صورت دیـد؟! همچنین در خبر دیگری از آن حضـرت، نقل شـده که مؤمنـان در بهشت، پروردگـار خود را می بیننـد؛ به چه شـکل خواهنـد دیـد؟! امام صادق علیه السـلام تبسم [تلخی] کرد و فرمود: ای معـاویه بن وهب! چقـدر زشت است که انسـان هفتـاد، هشـتاد سال عمر کنـد، در ملك خـدا زنـدگی کنـد و نعمت او را بخورد، اما او را درست نشناسد، ای

ص: ۳۷۰

معاویه! پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خداوند را با این چشم مشاهده نکرد. مشاهده بر دو گونه است: مشاهده با چشم دل و مشاهده با چشم ظاهر. هرکس مشاهده با چشم دل را بگوید، درست گفته و هرکس مشاهده با چشم ظاهر را بگوید، دروغ گفته و به خدا و آیات او کافر شده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خدا را شبیه خلق بداند کافر است».(۱)

در روایت دیگری که در کتاب توحید صدوق، از اسماعیل بن فضل نقل شده، آمده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا خدا در قیامت دیده می شود؟ فرمود: «منزه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزه است...».

«اِنَّ الاَبصارَ لا تُدرِکُ اِلّا ما لَه لَونٌ وَ الکیفیهُ و اللهُ خالِقُ الاَلوانِ وَ الکیفیاتِ؛ چشم ها نمی بیند جز چیزهایی را که رنگ و کیفیتی دارند، در حالی که خداوند آفریننده رنگ ها و کیفیت ها است».(۲)

جالب اینکه در این حدیث، به ویژه بر کلمه «لون» (رنگ) تکیه شده و امروز این مطلب بر ما روشن است که خود جسم هرگز دیده نمی شود، بلکه همواره رنگ آن دیده می شود، و اگر جسمی هیچ رنگی نداشته باشد، هرگز دیده نخواهد شد.(۳)

۲. آیات قرآن کریم در باب لقاء و دیدار با خدا

اشاره

۲. آیات قرآن کریم در باب لقاء و دیدار با خدا

در قرآن کریم، مسئله «لقاءالله» امری حتمی تلقی شده است که همه انسان ها (کافر و مؤمن) در قیامت، به آن نایل می شوند.

۱- معانی الاخبار؛ به نقل از: المیزان، ج ۸، ص ۲۶۸.

۲- نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۵۳.

۳- تفسیرنمونه، ج ۵، ص ۳۸۴.

ص: ۳۷۱

اما در این دنیا انسان های مشرک و کافر، لقاءالله و دیدار خدا را در قیامت نفی می کنند و برعکس، اهل ایمان به لقاءالله و دیدار خداوند اعتقاد دارند. هر دو اعتقاد، آثار خاص خود را دارد. ابتدا دو دسته از آیات را ذکر می کنیم:

آیات دسته اول: انکار لقاءالله از طرف مشرکان و کافران

آیات دسته اول: انکار لقاءالله از طرف مشرکان و کافران

الف)

قَدْ خَسِرَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الله حَتَّی إِذا جاءَتْهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً قالُوا یا حَسْرَتَنا عَلی ما فَرَّطْنا فیها وَ هُمْ یحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلی ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما یزِرُون. (انعام: ۳۱)

آنها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زیان دیدند؛ [و این تکذیب، ادامه می یابد] تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید؛ می گویند: «ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم!» و آنها [بار سنگین] گناهانشان را بر دوش می کشند؛ چه بد باری بر دوش خواهند داشت!

ب)

إِنَّ الَّذینَ لا یرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُون. (یونس: ۷)

آنها که به ملاقات ما [و روز رستاخیز] ایمان ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند.

ج)

وَ یوْمَ یحْشُرُهُمْ کَأَنْ لَمْ یلْبَثُوا إِلاَّ ساعَهً مِنَ النَّهارِ یتَعارَفُونَ بَینَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الله وَ ما کانُوا مُهْتَدین. (یونس: ۴۵)

ص: ۳۷۲

[به یاد آور] روزی را که [خداوند] آنها را جمع [و محشور] می سازد؛ آن چنان که [احساس می کنند] گویی جز ساعتی از روز [در دنیا] توقف نکردند؛ به آن مقدار که یکدیگر را [ببینند و] بشناسند! مسلّماً آنها که لقای خداوند [و روز رستاخیز] را تکذیب کردند، زیان بردند و هدایت نیافتند!

د)

أُولئِکَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقیمُ لَهُمْ یوْمَ الْقِیامَهِ وَزْناً. (کهف: ۱۰۵)

آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند. به همین دلیل، اعمالشان حبط و نابود شد! ازاین رو، روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد.

ه)

وَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ الله وَ لِقائِهِ أُولئِک یئِسُوا مِنْ رَحْمَتی وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیم. (عنکبوت: ۲۳)

کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، از رحمت من ناامیدند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است.

و)

أَلا إِنَّهُمْ فی مِرْیهٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِکُلِّ شَی ءٍ مُحیطٌ. (فصلت: ۵۴)

آگاه باشید که آنها به لقای پروردگارشان تردید دارند و آگاه باشید که خداوند به همه چیز احاطه دارد.

ز)

أَ وَ لَمْ یتَفَکَّرُوا فی أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ الله السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ

ص: ۳۷۳

ما بَینَهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ إِنَّ کَثیراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَکافِرُون. (روم: ۸)

آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم، [رستاخیز و] لقای پروردگارشان را منکرند.

آیات دسته دوم: ایمان به لقاءالله و دیدار با خدا

آیات دسته دوم: ایمان به لقاءالله و دیدار با خدا

الف)

نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا الله وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنین. (بقره: ۲۲۳)

زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند. پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنها آمیزش کنید. و [سعی کنید از این فرصت بهره گیرید و با پرورش فرزندان صالح] اثر نیکی برای خود، از پیش بفرستید و از خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان، بشارت ده.

ب)

فَلَمَّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ إِنَّ الله مُبْتَلیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیسَ مِنِّی وَ مَنْ لَمْ یطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاَّ قَلیلاً مِنْهُمْ فَلَمَّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنَا الْیوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ الَّذینَ یظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا الله کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثیرَةً بِإِذْنِ الله وَ الله مَعَ الصَّابِرین. (بقره: ۲۴۹)

ص: ۳۷۴

و هنگامی که طالوت [به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد و] سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می کند؛ آنها [که به هنگام تشنگی] از آن بنوشند، از من نیستند؛ و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند» جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند [و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند] از آن نهر گذشتند، [از کمی نفرات خود ناراحت شدند؛ و عده ای] گفتند: «امروز، ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم.» اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد [و به روز رستاخیز ایمان داشتند] گفتند: «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند، با صابران [و استقامت کنندگان] است.

ج)

قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ یوحی إِلَی أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً. (کهف: ۱۱۰)

بگو: من فقط بشری هستم مثل شما؛ [ولی امتیازم این است که] به من وحی می شود که تنها معبودتان معبود یگانه است؛ پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

ص: ۳۷۵

د)

یا أَیهَا الْإِنْسانُ إِنَّک کادِحٌ إِلی رَبِّک کَدْحاً فَمُلاقِیهِ. (انشقاق: ۶)

ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد.

ه)

ثُمَّ آتَینا مُوسَی الْکِتابَ تَماماً عَلَی الَّذی أَحْسَنَ وَ تَفْصیلاً لِکُلِّ شَی ءٍ وَ هُدی وَ رَحْمَهً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ یؤْمِنُونَ. (انعام: ۱۵۴)

سپس به موسی کتاب [آسمانی] دادیم [و نعمت خود را] بر آنها که نیکوکار بودند، کامل کردیم؛ و همه چیز را [که مورد نیاز آنها بود، در آن] روشن ساختیم؛ کتابی که مایه هدایت و رحمت بود؛ شاید به لقای پروردگارشان [و روز رستاخیز]، ایمان بیاورند.

و)

وَ یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ مالاً إِنْ أَجرِی إِلاَّ عَلَی الله وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذینَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُون. (هود: ۲۹)

ای قوم! من به خاطر این دعوت، پاداشی از شما نمی طلبم. اجر من، تنها بر خداست! و من، آنها را که ایمان آورده اند، [به خاطر شما] از خود طرد نمی کنم؛ چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد؛ [اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود،] ولی شما را قوم جاهلی می بینم.

ز)

الله الَّذی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یجْری لِأَجَلٍ مُسَمًّی یدَبِّرُ الْأَمْرَ یفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُون. (رعد: ۲)

ص: ۳۷۶

خدا همان کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت. سپس بر عرش استیلا یافت [و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت]؛ و خورشید و ماه را مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند! کارها را او تدبیر می کند؛ آیات را [برای شما] تشریح می کند؛ شاید به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.

ح)

مَنْ كانَ يرْجُوا لِقاءَ الله فَإِنَّ أَجَلَ الله لَآتٍ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ. (عنکبوت: ۵)

کسی که امید به لقاء الله [و رستاخیز] دارد، [باید در اطاعت فرمان او بکوشد؛] زیرا سرآمدی را که خدا تعیین کرده فرامی رسد؛ و او شنوا و داناست.

۳. آثار ایمان به لقاء و دیدار الهی

اشاره

۳. آثار ایمان به لقاء و دیدار الهی

گفتیم که لقاءالله یا دیدار با خدای سبحان و متعال از دیدگاه قرآن، امری حتمی است و انسان ها در این موضوع دو دسته اند: مؤمنان به لقاءالله؛ و کافران به لقاءالله یا کسانی که شک دارند. بر این اساس، می توان این بحث را پی گرفت که ایمان به دیدار الهی یا ایمان نداشتن به آن، چه آثار و عواقبی دارد.

یک . اهل صبر و اهل نماز شدن

یک . اهل صبر و اهل نماز شدن

یکی از آثار ایمان به لقاءالله، یاری جستن به روزه و نماز است.

در آیه ۴۵ سوره بقره، فروتنان این گونه معرفی شده اند: «آنان کسانی

ص: ۳۷۷

هستند که می داننـد با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت» و در آیه ۴۴، همین سوره، به دو ویژگی این گروه اشاره دارد که اهل صبر و نمازند.

دو شجاعت، مقاومت و پایداری

دو شجاعت، مقاومت و پایداری

در داسـتان حضـرت موسـی علیه السـلام ، هنگامی که ساحران حقیقت معجزه آن حضـرت را دریافتنـد، به او ایمان آوردنـد و اعلام کردند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسـی و هارون».(۱) فرعون آنها را به قتل تهدیـد کرد و گفت: دست ها و پاهایتـان را یکی از چپ و یکی از راست خواهم بریـد سـپس همه شـما را به دار خواهم آویخت. آن گروه در پاسـخ گفتنـد: مـا به سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت.(۲)

این ایمان به خدا و ایمان به بازگشت به سوی او، چنان در روح و جان این افراد اثر گذاشت که در مقابل فرعون زمان خود، قد علم کردنـد و ایسـتادند و از مرگ و به دار آویخته شـدن هراسـی به خود ندادند، بلکه به درگاه الهی دعا کردند: «رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَینا صَبْراً وَ تَوَفَّنا مُسْلِمینَ؛ پروردگارا، بر ما شکیبایی فرو ریز و ما را مسلمان بمیران». (اعراف: ۱۲۶)

سه هدایت به سوی بهشت و رستگاری

سه هدایت به سوی بهشت و رستگاری

خداوند در جای جای قرآن کریم، خود را معرفی می کند؛ از جمله در سوره یونس می فرماید: «پروردگار شما آن خدایی است که آسمان ها و زمین

۱- اعراف: ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲- اعراف: ۱۲۵.

ص: ۳۷۸

را در شش هنگام آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت و کار [آفرینش] را تدبیر می کند. شفاعت گری جز پس از اذن او نیست، این است خدا، پروردگار شما؛ پس او را بپرستید. آیا پند نمی گیرید»(۱) سپس می افزاید: «بازگشت همه شما به سوی اوست، وعده خدا حق است و....»(۲) در ادامه، به دو گروه اشاره می کند:

گروه اول: کسانی هستند که به لقاءالله و دیدار خدا امید ندارند، به زندگی این جهان خشنودند و به آن دل خوش کرده اند، و از آیات و نشانه های الهی غافلند. این گروه، اهل جهنم و آتش هستند؛

گروه دوم: این گروه، مقابل گروه اولند؛ یعنی اهل ایمان و عمل صالحند. به قرینه مقابله می توان گفت این گروه به لقاءالله و دیدار خدا ایمان دارند، به زندگی این دنیا دل خوش نکرده اند، از آیات الهی غافل نیستند، و اهل عمل صالحند. خداوند درباره اهل ایمان و عمل صالح می فرماید: «یهْدیهِمْ رَبُّهُمْ بِإیمانِهِمْ؛ پروردگارشان، آنان را به سبب همین ایمانشان هدایت می کند». (یونس: ۹) بنابراین، یکی از آثار ایمان به خدا و لقاءالله، بهره مند شدن از هدایت الهی است.

چهار آثار دیگر ایمان به دیدار الهی

چهار آثار دیگر ایمان به دیدار الهی

با توجه به همین آیات سوره یونس می توان گفت که از دیگر آثار ایمان به لقاءالله و دیدار خداوند، دل نبستن به دنیا و اطمینان نکردن به آن، هم چنین دور شدن از وادی غفلت از آیات الهی است.

۱- یونس: ۳.

۲- یونس: ۴۶.

ص: ۳۷۹

ایمان به لقاء و دیدار خدا می تواند بعضـی از رذایل اخلاقی را ریشه کن سازد؛ رذایل اخلاقی چون تکبر، بزرگ منشـی و سرکشی. در آیه ۲۱ سوره فرقان، وقتی از کسانی سـخن به میان می آیـد که به لقاء و دیـدار الهی امید ندارند، می فرماید چنین افرادی درباره خویشـتن، بزرگ منشـی و تکبر ورزیدند و سرکشـی کردند، در حالی که اگر کسـی به دیدار و لقاء الهی ایمان داشته باشد، به خود جرئت تکبر و سرکشی نمی دهد.

در ضـمن، کسـی که به لقـاء و دیـدار الهی ایمـان دارد، در حقیقت به حیـات مجـدد و قیـامت اعتقاد دارد. چنین شخصـی اهل عمل صالح، و رستگار و اهل بهشت خواهد شد.

۴. لقاءالله یا دیدار با خدا چیست؟

۴. لقاءالله یا دیدار با خدا چیست؟

در این باره علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید:

مراد از «لِقاءَ الله» قرار گرفتن بنـده است در موقعی که دیگر بین او و بین پروردگارش حجابی نباشـد، همچنان که روز قیامت نیز این چنین است. چون روز قیـامت روز ظهور حقایق است، که قرآن کریم درباره اش فرمود: «وَ يعْلَمُونَ أَنَّ الله هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ؛ (نور: ۲۵) آن روز یقین می کنند که خدا حق آشکار است».

بعضـی از مفسـرین در معنـای «لقـای خـدا» گفته انـد: مراد از آن، بعث است. بعضـی دیگر گفته انـد: مراد از آن، رسـیدن به عاقبت زنـدگی، و دیـدار ملك الموت، و حساب و جزا است. بعضـی دیگر گفتند: مراد، ملاقات جزای خدا، یعنی ثواب و یا عقاب اوست. بعضی دیگر گفته اند: مراد، ملاقات حکم او در روز

ص: ۳۸۰

قیامت است. بنا بر بعضی از این وجوه، کلمه «رجاء» به معنای ترس است.

و این وجوه خرافه گویی و دور از ظاهر کلام است، که هیچ احتیاجی به ارتکاب آنها نیست، مگر آنکه بگوییم خواسته اند «لِقاءَ الله» را به لازمه معنایش تفسیر کنند. پس معنای صحیح، همان است که گفتیم لقای هر چیز، علم یافتن به وجود اوست، و روز قیامت، مردم به حقانیت خدا علم پیدا می کنند و لقای علمی برایشان حاصل می شود.(۱)

در تفسیر نمونه می خوانیم:

تعبیر به «لقاء الله» در قرآن مجید کراراً آمده است و همه به معنی حضور در صحنه قیامت می باشد. بدیهی است منظور از «لقاء» و ملاقات خداوند، ملاقات حسی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست؛ چه اینکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت او در صحنه قیامت و پاداش ها و کیفرها و نعمت ها و عذاب های اوست، چنان که گروهی از مفسران گفته اند؛ یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است؛ زیرا انسان گاه به جایی می رسد که گویی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می کند، به طوری که هیچ گونه شک و تردیدی برای او باقی نمی ماند.

این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۱۵۱.

ص: ۳۸۱

نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود؛ چنان که در نهج البلاغه می خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی علیه السلام به نام ذعلب یمانی از امام علیه السلام پرسید: «هَل رَایتَ رَبَّک؛ آیا خدای خود را دیده ای!»

امام علیه السلام فرمود: «اَفَاعَبُد مَا لَا اَری؛ آیا خدایی را که نبینم پرستش کنم؟» و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست، امام اضافه کرد: «لا تُدرِکُه العُیونُ بِمُشاهَدهِ العَیان وَ لَکنْ تُدرِکه الْقُلوبُ بِحَقائقِ الایمانِ؛ چشم های ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلب ها به وسیله نور ایمان، او را درک می نمایند».(۱)

ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می شود؛ چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آن چنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می کند.(۲)

آنچه مهم است، جایگاه این باور و آثار فردی، اجتماعی، دنیایی و آخرتی آن است. لقاءالله به هر معنایی باشد، به یک اصل مهم و ضروری دین اسلام اشاره مستقیم یا غیرمستقیم دارد و آن اصل، زندگی آخرت است، یعنی به غیر از زندگی دنیایی، زندگی دیگری وجود دارد که از دیدگاه قرآن کریم و مکتب اهل بیت علیهم السلام ، آن زندگی، زندگی واقعی و حقیقی است و نکته مهم این است که این زندگی دنیایی، رابطه مستقیم با آن زندگی دارد.

بنابراین، معنای ملازمی لقاءالله یا دیدار با خدا، وجود زندگی اخروی

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

۲- تفسیرنمونه، ج ۱، ص ۲۱۸.

ص: ۳۸۲

(معاد) و رابطه زندگی دنیا با آخرت است که اهمیت خاصی دارد. آنچه از نظر اخلاقی و تربیتی مؤثر است و باید مورد توجه قرار گیرد، آثار معادباوری، آخرت باوری و به تعبیری، آثار اعتقاد به لقاءالله است.

باید توجه داشت که مقصود ما این نیست که لقاءالله را با معاد و زندگی اخروی، یکسان بدانیم. لقاءالله می تواند جلوه هایی از زندگی اخروی یا حتی زندگی دنیایی باشد و به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله «مراد از«لِقاءَ الله» قرار گرفتن بنده است در موقعی که دیگر بین او و بین پروردگارش حجابی نباشد»؛ اما کمترین لازمه اعتقاد به لقاءالله و دیدار با خدا در قیامت، اعتقاد به معاد و زندگی اخروی است. چنین اعتقادی، آثار خاص خود را دارد که از نظر تربیتی و اخلاقی، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در بحث آثار اعتقاد به لقاء الله، به برخی از این آثار اشاره شد.

۵. ریشه انکار لقاءالله چیست؟

۵. ریشه انکار لقاءالله چیست؟

چرا بعضی، دیدار و لقای الهی را انکار می کنند؟ به نظر می رسد این انکار و تکذیب، در عملکرد خود آنها ریشه دارد. انسان هایی که اهل کوتاهی هستند و درباره حقیقت خود و جهانی که در آن زندگی می کنند به خوبی نمی اندیشند و به این مسئله مهم توجه لازم را ندارند، آن را انکار می کنند. در سوره انعام می خوانیم: «کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند، قطعاً زیان دیدند تا آن گاه که قیامت، به ناگاه بر آنان در رسد، می گویند: «ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می کشند. چه بد است باری که می کشند».(۱)

۱- انعام: ۳۱.

ص: ۳۸۳

لقاء و دیـدار با خدا، هرچه باشد، در آخرت محقق خواهد شد. در قرآن کریم افرادی معرفی می شوند که روز قیامت و روز حساب و پاداش را دروغ می شمرند. این افراد، تجاوزگر، گنه پیشه و تکذیب کنندگان قرآن کریم هستند.

دروغین بخوانند روز جزا

بکردند انکار روز لقا

به غیر از تجاوزگر زشتکار

دروغین که خواندست روز شما؟

بر آنان چو خوانند آیات ما

بگویند کاین آیه های خدا

نباشد جز افسانه ای بیشتر

ز قومی که بودند زین پیشتر(۱)

۶. دیدار و زیارت مؤمن

۶. دیدار و زیارت مؤمن

در روایات و مکتب اهل بیت علیهم السلام در باب زیارت و دیدار، نکته ای بسیار جالب وجود دارد و آن این است که کسانی که به دیدار مؤمنی بروند، در حکم زائر و دیدارکننده خدا هستند.

در روایتی از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمده است: «هر کس نه به قصد درخواست و نیازخواهی، بلکه برای دیدن برادر مؤمن خود به خانه او رود، از دیدارکنندگان خدا نوشته می شود و سزاوار است بر خدا که دیدارکننده خود را گرامی دارد.»(۲) و از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر کس به خاطر خـدا به دیـدن برادر خود رود، خدای عزّوجلّ می فرماید: تو مرا دیدار کرده ای و پاداش تو به عهده من است و من به پاداشی کمتر از بهشت برای تو راضی نمی شوم».(۳)

۱- نک: مطففین: ۱۱ ۱۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۹۲، ح ۱۱.

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۴۵، ح ۴.

ص: ۳۸۴

گلبانگ حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

شوق دیدار

عوامل شوق دیدار خدا

دوستدار دیدار خدا

امام حسین علیه السلام و دیدار خدا

شوق دیدار

شوق دیدار

۱. پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله : «المَعرِفَهُ رأسُ مالی، و العَقلُ أصلُ دِینی، و الحُبُّ أساسـی، و الشَّوقُ مَرکَبی، و ذِکرُ اللّه ِ أنیسـی؛ شناخت، سرمایه من است؛ و خرد، ریشه دین من؛ و عشق، بنیاد من؛ و شوق، مرکب من و یاد خداوند، همدم من».(۱)

۲. پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله در دعا گفت: «سألُکَ الرِّضا بالقَضاءِ، وَ بَردَ العَیشِ بَعـدَ المَوتِ، و لَـذّهَ النَّظَرِ إلی وَجهِکَ، و شَوقا إلی رؤیتِکَ و لِقائکَ؛ [بار خـدایا!]خشـنودی به قضای تو و زنـدگی خوشِ بعـد از مرگ و لذتِ دیدنِ روی تو و شوق به مشاهده و دیدار تو را، از درگاهت می خواهم».(۲)

.۳

فی أخبـارِ داوودَ علیه السـلام أنَّ اللّه َ عزّوجـلّ أوحی إلَیهِ: یـا داوودُ، إلی کَم تَـذکُرُ الجَنّهَ و لاـ تَسـألُنی الشَّوقَ إلَی؟! قالَ: یا رَبِّ، مَنِ المُشـتاقونَ إلَیـکَ ؟ قـالَ: إنّ المُشـتاقینَ إلَی الّـذینَ صَـفَّیتُهُم مِن کُلِّ کَـدَرٍ، و أنبَهتُهُم بالحَـذَرِ، و خَرَقتُ مِن قُلوبِهِم إلَی خَرْقا ینظُرونَ إلَی.(۳)

در اخبار داوود علیه السـلام آمـده است که خداوند عزّوجلّ به او وحی فرمود: ای داوود! تا کی از بهشت یاد می کنی و شوقِ به مرا از من نمی خواهی؟! عرض کرد: ای پروردگار من! مشـتاقان تو کیسـتند؟ فرمود: مشتاقان من کسانی هستند که آنان را از هر تیرگی صاف کرده ام و با هوشیاری بیدارشان کرده ام و از دل های آنان روزنه ای به سوی خودم گشوده ام که از آن به من می نگرند.

۱- المحجه البیضاء، ج ۸، ص ۱۰۱.

۲- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۳۱، ح ۲۰۶۹.

۳- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۵۹.

ص: ۳۸۵

عوامل شوق دیدار خدا

عوامل شوق دیدار خدا

۱. در اخبار داوود علیه السلام آمده است که خداوند عزّوجلّ، به او وحی فرمود: «ای داوود! من دل های مشتاقان را از خشنودی خود آفریدم و آنها را به نور ذات خود منعّم گردانیدم... داوود عرض کرد: پروردگارا! به چه وسیله به این مقام نزد تو رسیدند؟ فرمود: به خوش گمانی و دور نگه داشتن خویش از دنیا و اهل آن، و خلوت کردن و مناجات با من. و این، مقامی است که بدان دست نیابد، مگر کسی که دنیا و اهل آن را کنار نهد و هرگز از آن یاد نکند و دلش را برای من خالی گرداند و مرا بر همه آفریدگانم برگزیند. در این صورت است که من به او رو می کنم و نفس او را برای او فارغ گردانم و حجابِ میان خود و او را کنار زنم، به طوری که مرا [با چشم دل] ببیند، همچون کسی که با چشم [سر] خود چیزی را می بیند».(۱)

.۲

علی علیه السلام لَمّا سُئِلَ: بما ذا أحبَبتَ لِقاءَ اللّه؟ : لَمّا رأیتُهُ قَدِ اختارَ لِی دِینَ مَلائکَتِهِ و رُسُلِهِ و أنبیائهِ عَلِمتُ أنَّ الّذی أکرَمَنی بهذا لَیسَ ینسانی، فأحبَبتُ لِقاءَهُ.(۲)

امام علی علیه السلام در پاسخ به این پرسش که به چه دلیل شیفته دیدار خدا هستی، فرمود: چون دیدم که خداوند، دین فرشتگان و فرستادگان و پیغمبران خود را برای من برگزید، دانستم کسی که مرا چنین گرامی داشته است، فراموشم نمی کند. ازاین رو دوستدارِ دیدار او شدم.

۱- مکارم الأخلاق، ج ۲، صص ۵۹ و ۶۱.

۲- بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۲۷، ح ۱۱.

ص: ۳۸۶

دوستدار دیدار خدا

دوستدار دیدار خدا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «مَن أحَبَّ لِقاءَ اللّهِ أحَبَّ اللّهُ لِقاءَهُ، و مَن کَرِهَ لِقاءَ اللّهِ کَرِهَ اللّهُ لِقاءَهُ؛ هرکس دیدار خدا را دوست داشته باشد، خدا دیدار او را دوست دارد و هرکس دیدار خدا را خوش نداشته باشد، خدا نیز دیدار او را خوش ندارد».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «مَنِ اشتاقَ أدلَجَ؛ کسی که مشتاق باشد، سراسر شب [یا پاس آخر شب] را راه بپیماید».(۲)

۳. امام علی علیه السلام : «مَنِ اشتاقَ سَلا؛ کسی که شوق [به چیزی] داشته باشد، [غیر آن را] فراموش کند».(۳)

۴. امام علی علیه السلام : «مَن أحَبَّ لِقاءَ اللّهِ سُبحانَهُ سَلا عَنِ الدُّنیا؛ کسی که دوستدار دیدار خداوند سبحان باشد، دنیا را از یاد ببَرَد».(۴)

امام حسین علیه السلام و دیدار خدا

امام حسین علیه السلام و دیدار خدا

۱. امام باقر علیه السلام فرمود: «چون نصرت خدا برای حسین بن علی علیه السلام فرود آمد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت، او را در انتخاب نصرت یا دیدار خدا مخیر ساختند او دیدار خدا را انتخاب کرد».(۵)

نمونه های رفتاری

نمونه های رفتاری

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دیدار خدا را دوست داشته باشد، خدا نیز دیدار او را دوست می دارد. و هر کس دیدار خدا را خوش نداشته

۱- کنزالعمال، ح ۴۲۱۲۱.
۲- غررالحکم، ح ۹۱۵۹.
۳- غررالحکم، ح ۷۷۳۰.
۴- غررالحکم، ح ۸۴۲۵.
۵- ۱أصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۷.

ص: ۳۸۷

باشـد، خـدا نیز دیـدار بـا او را خـوش نـدارد. عرض کردنـد: ای رسـول خـدا! همه مـا مرگ را نـاخوش داریم! فرمود: این، ربطی به نـاخوش داشـتن مرگ نـدارد؛ بلکه مؤمن چون زمان مرگش فرا رسـد، بشارت دهنـده ای از جانب خـدا می آیـد و او را به آنچه به سویش می رود، بشـارت می دهـد. در این هنگام، برای او چیزی محبوب تر از این نیست که به دیـدار خـدا رود. بنابراین، او دیـدار خـدا را دوست دارد و خـدا هم دیـدار او را دوست دارد. امـا گنهکـار، چون زمـان مرگش فرا رسـد، سـرنوشت بـدی که در انتظـار اوست، پیش او می آید. ازاین رو، دیدار خدا را ناخوش می دارد و خدا هم دیدار او را ناخوش می دارد».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «به آنچه خداوند، شـما را بدان فرمان داده است، چنگ در زنید؛ زیرا میان هر یک از شـما و رسـیدنش به شادی و دیـدن آنچه دوست دارد، جز این نیست که رسول خدا صـلی الله علیه و آله نزد او حاضـر شود. و آنچه نزد خداست، بهتر و ماندنی تر است و بشارتی از جانب خداوند عزّوجلّ به او رسد که در نتیجه، چشمش روشن شود و دیدار خدا را دوست بدارد».(۲)

۳. از کتاب ابن خالویه و کتاب مناقب خوارزمی (۳) به نقل از عبدالله بن مسـعود آمده است که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه زینب، دختر جحش خارج شـد و به خانه امّ سـلمه آمد. پس کسـی بیامد و در بکوفت. پیامبر گفت: ای امّ سـلمه برخیز و در را بگشای. امّ سلمه نقل می کرد: گفتم: این

۱- کنزالعمال، ح ۴۲۱۹۸.

۲- الخصال، ص ۶۱۴، ح ۱۰.

۳- به نسخه ای از کتاب ابن خالویه دست نیافتیم، ولی این روایت در مناقب خوارزمی، ص ۴۳ دیده می شود.

ص: ۳۸۸

کیست یا رسول الله که آن قدر مهم است که من باید در را برای او بگشایم و در حالی که مچ های من پیداست، او را دیدار کنم، حال آنکه دیروز درباره من آیاتی نازل شده است؟ پیامبر فرمود: ای امّ سلمه! فرمان بری از پیامبر، فرمان بری از خداست و سرکشی از پیامبر، سرکشی از خداوند عزّوجلّ. به کنار در، مردی است نه سبک سر و نه ساده لوح، و به منزلی در نمی آید که صدایش شنیده نشود و او، خدا و پیامبرش را دوست دارد [و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند].

امّ سلمه می گوید: در را گشودم. او دو طرف در را گرفت و من بازگشتم تا به پرده در آمدم و چون دیگر صدای پایی نشنید، داخل شد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد. پیامبر سپس فرمود: ای امّ سلمه آیا او را می شناسی؟ گفتم: آری، او علی بن ابی طالب است. پیامبر فرمود: او برادر من است، محبت او محبت من و گوشت او گوشت من و خون او خون من است. ای امّ سلمه! او پس از من، از میان برنده دشمنان من است. پس گوش کن و گواه باش؛ ای امّ سلمه، او ظرف علم من است و پس از من ولی من. پس گوش کن و گواه باش؛ او کُشنده پیمان شکنان و ستمکاران و از دین برون رفتگان است پس از من. پس گوش کن و گواه باش؛ به خدا سوگند او زنده کننده سنّت من است، پس گوش کن و گواه باش، اگر کسی خدا را میان رکن و مقام، هزار سال و در پس آن هزار سال پرستش کند و سپس در حالی به دیدار خدا رود که بغض علی در سینه دارد، خداوند او را به رو در آتش دوزخ افکند».(۱)

۴. عبد الصمد بن بشیر از یکی از یاران خود نقل کرده که گفت: به

۱- حسن بن یوسف بن مطهر علامه حلِی، کشف الیقین، مترجم: آژیر، ص ۲۳۲.

ص: ۳۸۹

امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: خدا توفیقت دهد، آیا چنین است که هر فردی ملاقات با خدا را دوست بدارد، خدا هم ملاقات با او را دوست می دارد و هرکس که دیدار خدا را دوست نداشته باشد، خدا هم میل به دیدار او ندارد؟ فرمود: آری. گفتم: به خدا قسم ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: آن چنان نیست که تو گمان برده ای. قطعاً هنگام رو در رو شدن با مرگ، اگر با صحنه ای مقابل گردد و آن را آن چنان دوست بدارد که چیزی برایش محبوب تر از آن نباشد، به گونه ای که خود استقبال کند، پس خداوند هم لقای او را دوست می دارد، و او در این هنگام دوست خواهد داشت لقای پروردگار را و اگر آن هنگام، صحنه ای ببیند که او را خوش نیاید، پس چیزی برایش دشمن تر از مرگ نخواهد بود و خداوند هم دیدار او را دوست نمی دارد. (۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. قرآن، علم یا گمان به ملاقات رب را موجب خشوع و صبر و عبادت معرفی، و به آن دعوت کرده است: «الَّذِینَ یظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ...، وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ مُلاقُوهُ». (از آیات ۷ و ۱۱ سوره یونس)

همچنین اعلام می کند که فرو فرستادن کتاب آسمانی، برای ایمان به ملاقات رب است و کوشش در عمل شایسته، ترتّب به آن است: «ثُمَّ آتَینا مُوسَی الْکِتابَ تَماماً عَلَی الَّذِی أَحْسَنَ وَ تَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیءٍ وَ هُدی وَ رَحْمَهً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ یؤْمِنُونَ.» (بقره: ۴۶ و ۲۲۲)؛ «فَمَنْ کانَ یرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً...» (انعام: ۱۵۴) و کفر به ملاقات رب و تکذیب آن را

۱- ۵محمد بن علی ابن بابویه، معانی الأخبار، مترجم: محمدی، ج ۲، ص ۸۶.

ص: ۳۹۰

منشأ زیان، ناامیدی از رحمت، انکار حق، سرکشی، و سقوط در عذاب، دانسته است: «قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللهِ.» (انعام: ۳۱ و یونس: ۴۵)؛ «وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللهِ وَ لِقائِهِ أُولئِکَ یئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ.» (عنکبوت: ۲۳)؛ «وَ قالَ الَّذِینَ لا یرْجُونَ لِقاءَنا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَینَا الْمَلائِکَهُ أَوْ نَری رَبَّنا لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا کَبِیراً.» (فرقان: ۲۱)؛ «إِنَّ الَّذِینَ لا یرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا... أُولئِکَ مَأْواهُمُ النَّارُ... فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یعْمَهُونَ». (یونس: ۷ و ۱۱)

ملاقات رب، که آیه «یا أَیهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ...» با ندای تنبیهی از آن خبر داده، هدف و مقصد کوشش ذهنی انسان متعالی و برترین مقام معرفت است. همین ایمان است که قوای فکری و عملی و استعدادهای خاص انسانی را به کوشش پیوسته در صراط مستقیم برمی انگیزد و هیچ گاه در این تلاش، ناامیدی و توقف پیش نمی آید.(۱)

۲. از مهم ترین آثار اعتقاد به دیدار خدا، دو مطلب است.

الف) اهل کار شایسته بودن: «فَمَنْ کانَ یرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً». (کهف: ۱۱۰)

ب) اخلاص و توحید عبادی و به تعبیر قرآن کریم: «وَ لا یشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً». (کهف: ۱۱۰)

۳. از ظاهر قرآن کریم، بلکه نص قرآن و صریح روایات استفاده می شود که دیدن خدا غیر از لقاء الله است. دیدن خدا امری نشدنی است، «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصار؛ چشم ها او را درنمی یابند.» (انعام: ۱۰۳) اما لقاءالله که تعبیر به دیدار خدا می شود، امکان دارد و شدنی است.

۱- پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۲۸۹.

ص: ۳۹۱

۴. هرگاه سخن و حتی روایتی با آیات قرآن سازگار نبود، آن سخن و روایت تکذیب می شود. اهل بیت پیامبر علیهم السلام با توجه به سه جمله از قرآن، رؤیت و دیدن خدا را تکذیب کرده اند.آن سه جمله عبارت است از: «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصار»؛ (انعام: ۱۰۳) «وَ لا یحیطُونَ بِهِ عِلْماً»؛ (طه: ۱۱۰) «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَی ءٌ». (شوری: ۱۱)

ص: ۳۹۲

ص: ۳۹۳

۱۲. دیوانگی

اشاره

۱۲. دیوانگی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إنَّ مَن أجابَ فی کلِّ ما یسْألُ عَنهُ لَمَجْنونٌ؛ کسی که به هر پرسشی پاسخ دهد، به یقین دیوانه است».(۱)

دیوانگی و دیوانه، برگردان واژه جنون و مجنون است. جنون از مـاده جَنّ، و «جنّ» به معنـای پنهان بودن چیزی از حس است.(۲) به انسان دیوانه از آن جهت مجنون می گویند که گویی چیزی عقل او را می پوشاند.

بحث دیوانگی و دیوانه، ممکن است در علوم مختلف، مثل روان شناسـی، پزشکی، فقه و حتی اخلاق و تربیت، از زوایای گوناگون بررسـی شود. در فقه، انسان دیوانه کسی است که یکی از شرایط تکلیف را که عقل باشد، ندارد. بنابراین، دیوانه احکام خاص خود را دارد. برای مثال، وی تکلیف ندارد؛ یعنی اعمال عبادی مانند نماز، روزه و

۱- معانی الاخبار، ج ۲، ص ۲۳۸.

۲- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۴۱۴.

ص: ۳۹۴

نظایر آن بر او واجب نیست. حتی اعمالی که منوط به قصد فاعل است، مانند انواع عقدها و معاملات. اگر دیوانه آنها را انجام دهد، صحیح نیست.

از دیگر آثار فقهی دیوانگی، آن است که انسان دیوانه از تصرّف در اموالش منع می شود. در علم فقه، دیوانگی از اسباب حجر و محجور بودن است؛ یعنی دیوانه حق تصرف در اموالش را ندارد و نمی تواند اموالش را بفروشد یا اجاره دهد یا ببخشد و اگر این کار را انجام دهد، از نظر شرعی صحیح نیست. براین اساس، گفته شده است: پدر و جدّ پدری بر اموال دیوانه ولایت دارند.

دیوانگی در مسئله زوجیت هم اثر دارد؛ چنان که دیوانگی شوهر، سبب ثبوت حق فسخ عقد برای زن می شود در مورد دیوانگی زن نیز گفته شده است که اگر قبل از عقد دیوانه بوده و مرد هم اطلاع نداشته، مرد حق فسخ عقد را دارد و به طلاق نیازی نیست. اگر دیوانگی زن بعد از عقد ثابت شود، بنابر نظر مشهور علما، برای مرد حق طلاق وجود دارد.

با توجه به اینکه داشتن عقل، شرط تکلیف است، انسان دیوانه در صورت ارتکاب کارهای حرامی که موجب حدّ است، حدّ ندارد. دیگر احکام نیز در ابواب مختلف فقه مانند باب قصاص، دفاع و... مطرح شده است.

روشن است بحث مجنون و دیوانه در زمینه اخلاقی و تربیتی، کاربرد چندانی ندارد، اما در روایات و بعضی از آیات، معنای آن توسعه یافته است و انسان های عاقل که دارای رفتارهای خاص هستند، دیوانه معرفی شده اند. در مقابل، وقتی بعضی مسلمانان، فردی را دیوانه معرفی می کردند، پیامبر می فرمود او شخصی آسیب دیده است؛ یعنی در دیدگاه آن حضرت، چنین افرادی بیمار به شمار می رفتند.

ص: ۳۹۵

برای دیوانه حقیقی، ویژگی های خاصی بیان شده است که اشاره خواهد شد. با توجه به این مقدمه، چند بحث مطرح است:

۱. بررسی لغوی واژه مجنون (دیوانه)؛

۲. جنون و مجنون در روایات؛

۳. رباخواری و دیوانگی (بررسی آیه ۲۷۵ سوره بقره).

۱. جنون و مجنون (دیوانگی و دیوانه) در لغت

۱. جنون و مجنون (دیوانگی و دیوانه) در لغت

واژه مجنون از کلمه «جن» گرفته شده است. اهل لغت در این باره می نویسند: جَنَ (به فتح اول) به معنای پوشیدن است. در مفردات در ذیل واژه جنّ آمده است: «اصل الجنّ، ستر الشّی ء عن الحاسّه.» در قرآن در این باره می خوانیم: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ؛ چون ظلمت شب او را پوشید و مستور کرد». (انعام: ۷۶)

به قلب آدمی، جنان گویند؛ زیرا در میان بدن پوشیده است. به سپر، مجنّ و مجنّه گویند؛ زیرا صاحب سپر را می پوشاند. به باغ و مزرعه و چمن که روی زمین را می پوشانند، جنّت و جنّات گویند. بچه را از آن جهت جنین گویند که شکم مادر او را پوشانده و جنین به معنای مجنون و پوشانده شده است: «إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّهٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ؛ آن گاه که شما در شکم مادران جنین ها بودید.» (نجم: ۳۲)؛ «اتَّخَذُوا أَیمانَهُمْ (جُنَّهً)؛ قسم های خود را سپر قرار دادند و در زیر آن پوشانده شدند». (مجادله: ۱۶)

«مجنون» کسی است که عقلش پوشانده شده باشد: «وَ قالَ ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ؛ گفت: ساحر است یا دیوانه». (ذاریات: ۳۹)

در قرآن کریم واژه دیگری هم آمده است که اهل لغت و مفسران، آن را دیوانگی معنا کرده اند. در سوره بقره می خوانیم: «الَّذِینَ یأْکُلُونَ الرِّبا لا

ص: ۳۹۶

یقُومُونَ إِلَّا کَما یقُومُ الَّذِی یتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَیعُ مِثْلُ الرِّبا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا...». (بقره: ۲۷۵)

مسّ در این آیه به معنای جنون و ممسوس به معنای مجنون است (کشّاف). راغب گوید: «آن کنایه از جنون است...».

بر این اساس، معنای آیه چنین می شود: «کسانی که ربا می خورند برنمی خیزند (زندگی نمی کنند) مگر مانند کسی که شیطان به او دیوانگی و اختلال حواس رسانده باشد؛ زیرا آنها می گویند بیع مثل رباست؛ حال آنکه خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده است».(۱)

۲. جنون و مجنون در روایات

۲. جنون و مجنون در روایات

عقل در مکتب اهل بیت علیهم السلام ، حقیقتی است که انسان را به بهشت هدایت می کند. عاقل نیز کسی است که اهل آخرت باشد، زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح ندهد، اگر اشتباه کرد، اهل پشیمانی و توبه باشد و متکبر و خودپسند نباشد. چنین کسی، مصیبتی به عقلش وارد نشده و عقلش در سلامت کامل است. در مقابل کسی که این ویژگی ها را نداشته باشد، از مدار عقل و عقلا خارج شده است. باید توجه داشت، شخصی را که مردم دیوانه می پندارند، در روایات، انسان مبتلا و بیمار معرفی شده است و شخصی که مردم، وی را زیرک و زرنگ می دانند، در روایات مجنون و دیوانه خوانده شده است.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اِنَّما المَجْنون مَنْ آثَرَ الدُّنیا عَلَی الاخِرَه؛ دیوانه و مجنون کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد».(۲)

۱- نک: قاموس، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲- مشکات الانوار، ص ۲۷۰.

ص: ۳۹۷

در قرآن کریم نیز درباره کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهد، می خوانیم: «فَأَمَّا مَنْ طَغی، وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا، فَإِنَّ الْجَحیمَ هِی الْمَأْوی؛ اما هر کس طغیان کرد و زندگی پستِ دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است». (نازعات: ۳۷ ۳۹)

انسانِ اهل جهنم، در دنیا عاقلانه نزیسته و در حقیقت، دیوانه ای بوده که زندگی دنیا را مقدّم داشته است. به تعبیر قرآن: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا؛ ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید». (اعلی: ۱۶)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلامی دیگر می فرماید: «مرد یا زنی که جوانی اش را در راهی غیر از اطاعت خدا هدر دهد، مجنون و دیوانه است».(۱)

در جای دیگر، تندخویی، نوعی دیوانگی معرفی شده است. امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام فرمود: «تندخویی، نوعی از دیوانگی است؛ چون تندخو پشیمان می شود و اگر نشود، دلیل پابرجایی دیوانگی اوست».(۲)

۳. رباخواری و دیوانگی (بررسی آیه ۲۷۵ سوره بقره)

۳. رباخواری و دیوانگی (بررسی آیه ۲۷۵ سوره بقره)

الَّذِینَ یأْکُلُونَ الرِّبَا لاَ یقُومُونَ إِلاَّ کَمَا یقُومُ الَّذِی یتَخَبَّطُهُ الشَّیطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ إِنَّمَا الْبَیعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللّهُ الْبَیعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَی فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَی اللّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ. (بقره: ۲۷۵)

کسانی که ربا می خورند، [در قیامت] برنمی خیزند مگر مانند

۱- مشکات الانوار، ص ۱۶۹.

۲- محمد شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه: انصاریان، حکمت ۲۵۵.

ص: ۳۹۸

کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده [و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می خورد، گاهی به پا می خیزد] این، به خاطر آن است که گفتند: «داد و ستد هم مانند رباست [و تفاوتی میان آن دو نیست]»؛ درحالی که خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام! [زیرا فرق میان این دو بسیار است.] و اگر کسی اندرز الهی به او رسد و [از رباخواری] خودداری کند، سودهایی که در سابق [پیش از نزول حکم تحریم] به دست آورده، مال اوست [و این حکم، گذشته را شامل نمی گردد] و کار او به خدا واگذار می شود [و گذشته او را خواهد بخشید.] اما کسانی که بازگردند [و بار دیگر مرتکب این گناه شوند]، اهل آتشند و همیشه در آن می مانند.

دیوانه شدن انسان و انحراف از نظام زندگی

دیوانه شدن انسان و انحراف از نظام زندگی

کلمه «خبط» به معنای کج و معوج راه رفتن است. «خبط البعیر»؛ یعنی راه رفتن این شتر، غیر طبیعی و نامنظم است. انسان نیز در زندگی، راهی مستقیم دارد که نباید از آن منحرف شود. اعمال و رفتار او در زندگی، متناسب با محیطی که در آن زندگی می کند، دارای نظام مخصوصی است. این نظام را بینش عقلایی انسان ها معین می کند و هر فردی افعال خود را، چه فردی و چه اجتماعی، با آن نظام تطبیق می دهد.

انسان طبیعی وقتی گرسنه شد، غذا می خورد؛ چون تشنه شد، آب می نوشد. برای استراحتش بستری فراهم می سازد؛ چون شهوتش طغیان کرد، ازدواج می کند. هنگام خستگی، استراحت می کند و چون

ص: ۳۹۹

گرمش شود، خانه می سازد و زیر سایه می رود. همچنین دیگر نیازهایش را تأمین می کند. در معاشرتش با دیگران نیز از برخی امور خوشحال و از بعضی دیگر، اندوهگین می شود. هر وقت مقصدی داشته باشد که نیازمند مقدماتی باشد، نخست مقدماتش را فراهم می آورد و هر هدفی را دنبال می کند که نیازمند سببی است، نخست سبب آن را فراهم می کند.

همه این افعال، بر اساس اعتقاداتی است که همه به هم مربوط و با هم متحد و سازگارند و با یکدیگر تناقض ندارند. مجموع این افعال را زندگی بشر می نامیم.

همانا این انسان به واسطه نیرویی که در او به ودیعت نهاده شده است (نیرویی که با آن، خیر و شر، نافع و مضر را تشخیص می دهد) راه صحیح زندگی را می یابد.

این وضع انسان معمولی است، اما انسانی که ممسوس شیطان شده، یعنی شیطان با او تماس گرفته و نیروی تمیز او را مختل ساخته، نمی تواند خوب و بد، سود و زیان و خیر و شر را از یکدیگر تمیز دهد، بلکه حکم هر یک از این موارد را در طرف مقابل آن جاری می سازد. برای مثال، به جای ستایش خیرها و سودها و خوبی ها، زشتی ها و بدی ها و زیان ها را می ستاید یا به جای اینکه دیگران را به سوی کارهای خیر و مفید دعوت کند، به سوی بدی ها می خواند. این به آن دلیل نیست که او معنای خوبی و خیر و نافع را فراموش کرده و نمی داند خوب و بد کدام است؛ بلکه از این جهت است که زشتی را زیبایی و حسن را قبح و خیر و سود را شر و زیان می بیند. پس او در تطبیق احکام و تعیین موارد، دچار خبط و اشتباه شده است.

ص: ۴۰۰

انسان مخبط، هرچند مخبط است، چنین نیست که همیشه عمل غیرعادی را نبیند. برای اینکه لازمه این فرض آن است که صاحب عقاید و افکاری منظم باشد، عادی و غیر عادی را تشخیص بدهد و مانند مستان مخمور که درخت سرو را نی و نی را سرو می بینند، این را به جای آن و آن را به جای این بگیرد. این در حالی است که عادی و غیرعادی برای او به هم آمیخته شده و نمی تواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد. برای او، عادی آن عملی است که خودش عادی بداند و غیر عادی آن عملی است که او غیر عادی تشخیص دهد. پس در نظر او عادی و غیر عادی، یکی است. عملی که او انجام داده، عادی و جز آن غیر عادی است. درست مانند شتری که در راه رفتن می لنگد. او با اینکه خلاف عادی راه می رود، آن را امری عادی می پندارد، از این رو هیچ گاه اشتیاقی به تغییر رفتارش ندارد.

رباخواری و خروج از نظام زندگی

رباخواری و خروج از نظام زندگی

وضع رباخوار نیز همین طور است؛ چون او مالی را برای مدتی به دیگری می دهد و در عوض، همان را به مقداری زیادتر پس می گیرد. این عمل، بر خلاف فطرت آدمی است؛ زیرا فطرت که پایه و اساس زندگانی اجتماعی بشر است، حکم می کند آدمی آنچه را از آن بی نیاز است، با آنچه دیگران دارند و او به آن نیازمند است، معاوضه کند، (آن مقدار که از مال خود می دهد، به همان مقدار از مال دیگران بگیرد و جای خالی را پر کند؛ نه بیشتر و نه کمتر) اما اینکه مالی را بدهد و عین همان را با چیزی اضافه بگیرد از دو جهت غلط است: اول اینکه مبادله ای صورت نگرفته؛ دیگر اینکه بیشتر از آنچه داده، دریافت کرده است و این حکم

ص: ۴۰۱

فطرت و اساس اجتماع را تباه می سازد؛ زیرا به اختلاس رباخوار و ربودن اموال بـدهکاران می انجامـد و برای بـدهکاران نیز به تهی دستی و جمع شـدن اموالشـان در دست ربـاخوار می انجامـد. پس ربـاخواری، کـاهش یـافتن بنیه مالی عـده ای است. این کاهش و نقصـان از یـک طرف، و تکـاثر اموال از سوی دیگر، منجر به این می شود که به مرور زمـان، خرج بـدهکار و مصـرف او بیشـتر می شود. با افزایش احتیاج و مصرف، و نبودن درآمدی که آن را جبران کند، روز به روز خرج بیشتر می شود و ربا نیز تصاعد می یابد. این تصاعد از یک طرف، و نبودن جبران از طرف دیگر، زندگی بدهکار را نابود می سازد.

خبطی که ربـاخوار به آن مبتلاـست، ماننـد خبطی است که جن زده به آن مبتلاـست؛ چرا که معاملاـت ربوی، رباخوار را در نهایت دچار این خبط می کند که میان معامله مشـروع، یعنی خرید و فروش، با معامله نامشـروع، یعنی ربا فرقی نمی گذارد. در نتیجه، وقتی به او بگوینـد: از ربا دست بردار و به خرید و فروش بپرداز، می گوید: چه فرقی میان ربا و بیع است و بیع بر ربا چه مزیتی دارد تا من ربا را ترک کنم و به خریـد و فروش بپردازم. خـدای تعالی با همین سـخن رباخواران (که چه فرق میان بیع و ربا است) بر خبط آنان استدلال کرده است.

این استدلال، قوی و به جاست؛ زیرا ربا تعادل و موازنه ثروت را در جامعه به هم می زند و نظامی را که فطرت الهی به آن راهنمایی می کند و باید در جامعه حاکم باشد، مختل می سازد.(۱)

۱- نک: ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۶۳۱.

ص: ۴۰۲

گلبانگ حدیث

اشاره

دیوانه حقیقی

دیوانه حقیقی

۱.

مَرَّ رسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله بمَجْنونٍ، فقالَ: ما لَهُ؟ فقیلَ: إنّهُ مَجْنونٌ. فقالَ: بَلْ هُو مُصابٌ، إنَّما المَجْنونُ مَن آثَرَ الدُّنیا علی الآخِرَهِ.(۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر دیوانه ای گذشت و پرسید: او را چه شده است؟ گفتند: او دیوانه است. فرمود: نه، او آسیب دیده است. دیوانه واقعی کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد.

۲.

مَرَّ برسولِ الله صلی الله علیه و آله رجُلٌ و هو فی أصْحابِهِ، فقالَ بعضُ القَومِ: مَجْنونٌ! فقالَ النّبی صلی الله علیه و آله : بَلْ هذا رجُلٌ مُصابٌ، إنّما المَجْنونُ عَبدٌ أو أمَهٌ أبْلَیا شَبابَهُما فی غَیرِ طاعهِ اللّهِ.(۲)

پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله با اصـحاب خود بود که مردی به آنان برخورد. یکی از اصـحاب گفت: این مرد دیوانه است. پیامبر فرمود: نه، او آسیب دیده است. دیوانه، آن مرد یا زنی است که جوانی اش را در راهی جز طاعت خدا صرف کرده باشد.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود:

إنَّ مَن أجابَ فی کلِّ ما یسْألُ عَنهُ لَمَجْنونٌ؛ هر کس به هر سؤالی که از او می شود جواب دهد، دیوانه است.(۳)

۱- مشکاه الأنوار، ص ۴۶۹، ح ۱۵۷۱.

۲- مشکاه الأنوار، ص ۲۹۴، ح ۸۹۸.

۳- شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۳۸، ح ۲.

ص: ۴۰۳

جوانی و دیوانگی

جوانی و دیوانگی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الشَّبابُ شُعْبَهٌ مِن الجُنونِ؛ جوانی، شعبه ای از دیوانگی است».(۱)

شیعه و ایمنی از دیوانگی

شیعه و ایمنی از دیوانگی

از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی، به شیعیان و یاران خود با ده خصلت بشارت بده: نخستینِ آنها پاکی ولادت (حلال زاده بودن) و دومین آنها نیکو بودن ایمانشان به خدا و سومین آنها دوست داشتن خدا آنها را و چهارمین آنها گشادگی در قبرهایشان، و پنجمین آنها، بودن نور در میان چشمانشان در پل صراط و ششمین آنها کنده شدن فقر در برابر چشمانشان و بی نیازی در دل هایشان و هفتمین آنها خواری دشمنانشان از جانب خدا و هشتمین آنها ایمنی از جذام و پیسی و دیوانگی و نهمین آنها ریختن گناهان و بدی ها از آنان و دهمین آنها این است که در بهشت با من هستند».(۲)

دیوانه واقعی

دیوانه واقعی

امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جمعیتی می گذشت. فرمود: «برای چه اجتماع کرده اید؟ عرض کردند: یا رسول الله، او دیوانه ای است که غش می کند و ما گِردش جمع شده ایم. فرمود: «غش کردن، از دیوانگی نیست، بلکه یک نوع بیماری است» و سپس فرمود: «آیا شما را از

۱- الاختصاص، ص ۳۴۳.

۲- الخصال، ترجمه: جعفری، ج ۲، ص ۱۴۷.

ص: ۴۰۴

دیوانه به معنـای واقعی آگاه نکنم؟ به راستی که دیوانه، کسـی است که خرامان و با ناز راه رود و به راست و چپ خود نگاه کنـد و پهلوهای خویش را به هنگام راه رفتن می جنباند. با نگاهی که می کند، از خداوند آرزوی بهشت دارد. نه از شرش ایمنی است و نه به خیرش امید. چنان شخصی را باید دیوانه گفت و این فرد را بیمار».(۱)

تندخویی و دیوانگی

تندخویی و دیوانگی

۱. امام علی علیه السلام فرمود: «الحِدَّهُ ضَرْبٌ مِن الجُنونِ؛ لأنَّ صاحِبَها يَنْدَمُ، فإنْ لَم يَنْدَمْ فجُنونُهُ مُسْتَحكِمٌ؛ عصبانیت، نوعی دیوانگی است؛ زیرا انسان عصبانی پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود، دیوانگی اش قطعی و ثابت است».(۲)

۲. امام علی علیه السـلام فرمود: «إياك والغَضَبَ، فَأَوَّلُهُ جُنونٌ وآخِرُهُ نَدَمٌ؛ زنهار از خشم؛ زیرا آغاز آن دیوانگی و انجامش پشیمانی است».(۳)

ذکری برای در امان ماندن از دیوانگی

ذکری برای در امان ماندن از دیوانگی

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

چون نماز شام و صبح را به جا آوری، هفت مرتبه بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِی الْعَظِیمِ؛ به نام خـدای بخشاینده مهربان. نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدای بلندمرتبه و بزرگ». پس به درستی که هر که این ذکر را

۱- الخصال، ترجمه: فهری، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۵۵.

۳- غررالحکم و دررالکلم، ح ۲۶۳۵.

ص: ۴۰۵

بگوید، خوره و پیسی و دیوانگی و هفتاد نوع از انواع بلا از او دور می شود.(۱)

بر حذر داشتن از امید دروغین

بر حذر داشتن از امید دروغین

امام علی علیه السلام درباره کسی که مدعی بود امیدوار است، فرمود:

یـدَّعِی بزَعمِهِ أنّهُ یرجُو اللّهَ، کَذَبَ والعظیم! ما بالُهُ لا یتَبینُ رجاؤهُ فی عَمَلِهِ؟! فکُلُّ مَن رجا عُرِفَ رجاؤهُ فی عَمَلِهِ وکلُّ رَجاءٍ إلّا رجاءَ اللّهِ تعالی فإنّهُ مَدخولٌ وکُلُّ خَوفٍ مُحَقَّقٌ إلّا خَوفَ اللهِ فإنّهُ مَعلولٌ.(۲)

به گمان خود ادعا می کنـد به خـدا امیـد دارد؛ به خـدای بزرگ قسم که دروغ می گوید، وگرنه چرا امیدواری او در کردارش پیدا نیست؟ چرا که هر کس امیـدوار باشـد، امیـد او از کردارش معلوم می شود. هر امیـدی، جز امیـد به خـدا، دیوانگی است و هر ترس حقیقی، جز ترس از خدا، آفت و بیماری است.

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

مردی که اندرز خواست

مردی که اندرز خواست

مردی از بادیه به مدینه آمد و به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید. او از آن حضرت نصیحتی تقاضا کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «خشم مگیر» و بیش از این چیزی نفرمود.

۱- تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص ۴۳۳، ح ۴۸. باب در بیان گفتار، هنگام بامداد و شام، ص ۴۱۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

ص: ۴۰۶

آن مرد به قبیله خویش برگشت. وقتی به قبیله خود رسید، اطلاع یافت که در نبودن او حادثه مهمی پیش آمده است. جوانان قوم او به مال قبیله ای دیگر دستبردی زده و آنها نیز مقابله به مثل کرده بودند و به تدریج کار به جاهای باریک رسیده بود. دو قبیله در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده و آماده جنگ بودند. شنیدن این خبر هیجان آور، خشم او را برانگیخت. بی درنگ سلاح خویش را خواست و به صف قوم خود پیوست و آماده همکاری شد.

در این بین، یادش آمد که به مدینه رفته و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده بود، جلو خشم خود را بگیر.

سپس در اندیشه فرو رفت که چرا من تهییج شدم و به چه دلیل سلاح به دست گرفته ام و اکنون خود را مهیای کشتن و کشته شدن کرده ام؟ چرا بی جهت برافروخته و خشمناک شده ام؟! با خود فکر کرد اکنون وقت آن است که آن جمله کوتاه را به کار بندم.

با این اندیشه، جلو آمد و زعمای صف مخالف را پیش خواند و گفت: این ستیزه برای چیست؟ اگر منظور، غرامت آن تجاوزی است که جوانان نادان ما کرده اند، من حاضرم آن را از مال شخصی خودم ادا کنم. دلیلی ندارد که ما برای همچو چیزی به جان یکدیگر بیفتیم و خون یکدیگر را بریزیم.

طرف مقابل که سخنان عاقلانه و بزرگوارانه مرد را شنیدند، غیرت و مردانگی شان تحریک شد و گفتند: ما هم از تو کمتر نیستیم. حالا که چنین است، ما از اصل ادعای خود صرف نظر می کنیم. هر دو گروه به میان قبیله خود بازگشتند.(۱)

۱- مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۲۱۴ (با دخل و تصرف).

ص: ۴۰۷

گناه و دیوانگی

گناه و دیوانگی

«مردی بود در زمان معاویه به نام بُسر بن ارطاه که بسیار جانی بود. معاویه او را برای ارعاب رعیت های امیرالمؤمنین فرستاد و گفت: به هر جا رسیدی از هیچ کار مضایقه نکن. او هم دستور معاویه را به حد اعلی به کار بست و حتی گاهی اگر بچه صغیر هم گیر می آورد سر می برید؛ کما اینکه دو بچه از عبیدالله بن عباس را که حاکم یمن بود، جلوی مادرشان سر برید. بعد کم کم همین آدم دیوانه شد.

می گویند خلبان هیروشیما الآن در دارالمجانین است... با اینکه چقدر از این آدم استقبال کردند و مدال دادند، بعدها خودش به فکر فرو رفت و دید کار زشتی کرده است و هر کاری کردند نتوانستند وجدان این آدم را راضی کنند».(۱)

خشکه مقدسی و دیوانگی

خشکه مقدسی و دیوانگی

«از درس های بسیار آموزنده تاریخ تشیع خصوصاً، و جهان اسلام عموماً، داستان خوارج است. علی علیه السلام خود به اهمیت و فوق العادگی کار خود از این جهت واقف است و آن را چنین بازگو می کند: «فَانَا فَقَأْتُ عَینَ الْفِتْنَهِ وَ لَمْ یکُنْ لِیجْتَرِئَ عَلَیها احَدٌ غَیری بَعْدَ انْ ماجَ غَیهَبُها وَ اشْتَدَّ کَلَبُها؛ چشم این فتنه را من درآوردم. غیر از من احدی جرئت چنین کاری را نداشت؛ پس از آنکه موج دریای تاریکی و شبهه ناکی آن بالا گرفته و «هاری» آن فزونی یافته بود».

در اینجا امیرالمؤمنین، علی علیه السلام دو تعبیر جالب دارد: یکی شبهه ناکی و

۱- مجموعه آثار، ج ۴، ص ۱۲۱.

ص: ۴۰۸

تردیدآوری این جریان. قداست و تقوای ظاهری خوارج به گونه ای بود که هر مؤمن نافذالایمانی را به تردید وامی داشت. از این جهت، جوّ تاریک و مبهم و فضایی پر از شک به وجود آمده بود.

تعبیر دیگر، تشبیه این حالت خشکه مقدسان به «کَلَب» (به فتح کاف و لام) است. کَلَب یعنی هاری. هاری، همان دیوانگی است که در سگ پیدا می شود و به هر کس می رسد گاز می گیرد و اتفاقاً حامل یک بیماری (میکروب) مسری است. نیش سگ هار به بدن هر انسان یا حیوانی فرو رود و از لعاب دهان وی چیزی وارد خون آنها گردد، آنها هم پس از چندی به همان بیماری مبتلا می شوند. آنها هم هار می شوند و گاز می گیرند و دیگران را هار می کنند. اگر این وضع ادامه پیدا کند، بسیار خطرناک می گردد. این است که خردمندان بلافاصله سگ هار را اعدام می کنند تا دست کم دیگران از خطر هاری نجات یابند.

امام علی علیه السلام می فرماید: «خوارج حکم سگ هار را پیدا کرده بودند؛ چاره پذیر نبودند، می گزیدند و مبتلا می کردند و مرتب بر عدد هارها می افزودند».

وای به حال جامعه مسلمین از آن وقت که گروهی خشکه مقدس یک دنده جاهل بی خبر، پا را در یک کفش کنند و به جان این و آن بیفتند. چه قدرتی می تواند در مقابل این مارهای افسون ناپذیر ایستادگی کند؟ کدام روح قوی و نیرومند است که در مقابل این قیافه های زهد و تقوا تکان نخورد؟ کدام دست است که برای فرود آوردن شمشیر بر فرق اینها بالا رود و نلرزد؟

این است که علی علیه السلام می فرماید: «وَ لَمْ یکُنْ لِیجْتَرِئَ عَلَیها احَدٌ غَیری»؛ یعنی غیر از من احدی جرئت چنین اقدامی نداشت. غیر از علی و

ص: ۴۰۹

بصیرت علی و ایمان نافذ علی، احدی از مسلمانانِ معتقد به خدا و رسول و قیامت، به خود جرئت نمی داد که بر روی اینها شمشیر بکشد. این گونه کسان را تنها افراد بی اعتقاد به خدا و اسلام جرئت می کنند بکشند، نه افراد معتقد و مؤمن معمولی.

این است که علی علیه السلام به عنوان یک افتخار بزرگ برای خود می گوید: «من بودم و تنها من که خطر بزرگی که از ناحیه این خشکه مقدسان متوجه اسلام می شد، درک کردم. پیشانی های پینه بسته خوارج و جامه های زاهدمآبانه شان و زبان های دائم الذکرشان و حتی اعتقاد محکم و پابرجایشان، نتوانست مانع بصیرت من گردد.

من بودم که فهمیدم اگر اینها قدرت یابند، همه را به درد خود مبتلا خواهند کرد و جهان اسلام را به جمود و ظاهرگرایی و تقشّر و تحجری خواهند کشانید تا کمر اسلام خم شود. مگر نه این است که پیغمبر فرمود: دو دسته پشت مرا شکستند: عالم لاابالی و جاهل مقدس مآب».

علی علیه السلام می خواهد بگوید اگر من با نهضت خارجی گری در دنیای اسلام مبارزه نمی کردم، دیگر کسی پیدا نمی شد که جرئت کند این چنین مبارزه کند؛ غیر از من. کسی نبود که به جنگ آنها بیاید و خونشان را بریزد؛ جنگ با جمعیتی که پیشانی شان از کثرت عبادت پینه بسته؛ مردمی مسلکی و دینی، اما در عین حال سد راه اسلام؛ مردمی که خودشان خیال می کنند به نفع اسلام کار می کنند، اما در حقیقت دشمن واقعی اسلامند. من این کار را کردم.

عمل آن حضرت، راه خلفا و حکام بعدی را هموار کرد که با خوارج بجنگند و خونشان را بریزند. سربازان اسلامی نیز بدون چون و چرا پیروی می کردند؛ زیرا علی علیه السلام با آنان جنگیده بود. در حقیقت، سیره امام

ص: ۴۱۰

علی علیه السلام ، راه را برای دیگران نیز باز کرد که بی پروا بتوانند با جمعیتی ظاهرالصلاح مقدس مآب دین دار ولی احمق، پیکار کنند».(۱)

عُجب، دیوانگی است

عُجب، دیوانگی است

«مردم مدینه دو قبیله به نام اوس و خزرج بودند که همیشه با هم جنگ داشتند. یک نفر از آنها به نام اسعد بن زُراره به مکه می آید تا از قریش استمداد کند. وی بر یکی از مردم قریش وارد می شود. کعبه از قدیم معبد بود؛ گو اینکه در آن زمان بت خانه بود و رسم طواف که از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام معمول بود، هنوز ادامه داشت. هر کس که می آمد، طوافی هم دور کعبه می کرد. این شخص وقتی خواست به زیارت کعبه برود و طواف کند، میزبانش به او گفت: «مواظب باش! ساحر و جادوگری در میان ما پیدا شده که گاهی به مسجدالحرام می آید و سخنان دلربای عجیبی دارد. یک وقت سخنان او به گوش تو نرسد که تو را بی اختیار می کند. سِحری در سخنان او هست.» آن مرد موقعی برای طواف رفت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کنار کعبه، در حِجر اسماعیل نشسته بود و قرآن می خواند. در گوش این شخص پنبه کرده بودند تا چیزی نشنود. وی مشغول طواف کردن بود که چهره حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را جذب کرد. (رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیمای عجیبی داشت.)

با خود گفت: نکند این همان کسی باشد که اینها می گویند؟ سپس فکر کرد که عجب دیوانگی است که من در گوش هایم پنبه کرده ام. سپس پنبه را از گوشش بیرون انداخت. آیات قرآن را شنید و تمایل پیدا کرد. این امر، منشأ آشنایی مردم مدینه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله شد».(۲)

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۳۲۰ (با دخل و تصرف).

۲- مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۲۲۴ (با دخل و تصرف).

ص: ۴۱۱

بهلول و ساختن مسجد

بهلول و ساختن مسجد

«بهلول، مرد عاقلی بود، ولی خودش را به دیوانگی زده بود و در همان عالم دیوانگی سر به سر بزرگان می گذاشت و در میان شوخی هایش حقایق را به آنها می گفت (می گویند قوم و خویش و پسرعموی هارون هم بود). به هارون نیز در همان عالم دیوانگی، حرف هایی می زد که هیچ عاقلی جرئت نمی کرد بگوید. یک وقتی وی از جایی می گذشت که مسجدی می ساختند. از بانیان آن پرسید: برای چه مسجد می سازید؟ گفتند: مسجد را برای خدا می سازیم. بهلول محرمانه دستور داد تابلویی سنگی درست کردند و بر آن نوشت: مسجد بهلول. سپس نصف شب که کسی نفهمید آن تابلو را بر سر در مسجد نصب کرد: یک تابلوی بسیار بزرگ با این عنوان: مسجد بهلول. صبح مردم آمدند و دیدند در سر در این مسجد تازه ساز نوشته است: مسجد بهلول. صاحب کارها نیز آمدند و دیدند و عصبانی شدند و تابلو را کندند.

آنها بهلول را دستگیر کردند و کتکش زدند و گفتند: این چه کاری بود که کردی؟ چرا نوشتی مسجد بهلول؟ بهلول گفت: چه عیبی داشت؟ گفتند: ما این همه پول خرج کردیم که مسجد به نام تو باشد؟! بهلول گفت: برای چه کسی خرج کردید؟ برای خدا یا مردم؟ اگر برای خدا خرج کردید که خدا اشتباه نمی کند. اگر من نوشتم «مسجد بهلول» آیا خدا در حسنات من می نویسد؟ خدا در حسنات شما می نویسد. اما اگر برای مردم خرج کردید، پس چرا می گویید که ما برای خدا کردیم. پس بر خودتان مطلب را مشتبه نکنید».(۱)

۱- مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۳۶۶ (با دخل و تصرف).

ص: ۴۱۲

شکایت از عقل

شکایت از عقل

«یکی از مسائلی که در ادبیات ما نمایان است، مسئله شکایت از عقل است که خودش مسئله ای است. ما در ادبیات، مخصوصاً در اشعار خودمان بسیار می بینیم که مردم از عقل شکایت کرده اند که ای کاش من این عقل را نمی داشتم؛ فایده اش چیست که آدم هوش داشته باشد و در جامعه، هوشیار و عاقل و حساس باشد؟! این حساس بودن و عاقل بودن و هوشیار بودن، آسایش را از انسان سلب می کند:

دشمن جان من است عقل من و هوش من

کاش گشاده نبود چشم من و گوش من

دیگری می گوید:

عاقل مباش تا غم دیوانگان خوری

دیوانه باش تا غم تو عاقلان خورند

یعنی آسایش توأم با جنون را بر ناآرامی و ناراحتی توأم با عقل و فکر و درک، ترجیح می دهند، ولی این حرف ها غلط است. آن کسی که به مقام انسانیت برسد و ارزش درد داشتن و حساس بودن را درک کند، هرگز نمی گوید: دشمن جان من است عقل من و هوش من، بلکه کلام پیغمبر را می گوید: «صَدِیقُ کُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ؛ دوست راستین هر کس، عقل و هوشیاری او و دشمن واقعی هر کس، جهل و نادانی اوست».(۱)

آن کسی که گفته است: «دشمن جان من است عقل من و هوش من» و از ناراحتی های ناشی از عقل و هوش این گونه شکایت می کند، معلوم

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۴.

ص: ۴۱۳

می شود ناراحتی ها و بدبختی های ناشـی از جهل و نادانی را حس نکرده است؛ والّا هرگز چنین حرفی را نمی زد. بله، اگر امر دایر باشد میان اینکه «موجب درد» نباشد و انسان درد نداشته باشد، درد نداشتن به دلیل نبودن موجب درد، از درد داشتن بهتر است. ولی اگر موجب و منشأ درد وجود داشـته باشد، اما انسان درد ناشـی از اینها را احساس نکند، بدبختی و بیچارگی و بی خبری است. لهذا در بیماری های جسـمی هم این طور است که هر بیماری ای که درد نداشـته باشـد کُشـنده است؛ برای اینکه انسان وقتی خبردار می شود که کار از کار گذشـته است. سـرطان که کُشنده است، علتش این است که لااقل در ابتدا درد ندارد؛ والّا اگر از آن ابتدایی که این بیمـاری پیـدا می شـود درد داشـته باشـد، ممکن است قبـل از اینکه وارد خون و لنف هـا شود، به کلی آن را از بین ببرنـد. خطر عمده سرطان از این جهت است که بی خبر، یعنی بی درد وارد می شود.

پس این مطلب را که «ارزش ارزش ها در انسان، درد داشتن است» نمی شود به این عنوآن که درد، بدچیزی است، رد کرد».(۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. بعضـی از مصـداق هـای رفتـار غیر عاقلانـه (دیوانه گونه) از دیـدگاه قرآن و روایات عبارتنـد از: رباخواری، ترجیـح دادن دنیا بر آخرت، جوانی را در غیر طاعت خدا صـرف کردن، ادعای علم کردن و پاسخ دادن به هر پرسشی، تکبر ورزیدن، بدون عمل صالح آرزوی بهشت داشتن («بهشت

۱- المحاسن، ج ۲۳، ص ۱۳۵.

ص: ۴۱۴

را به بها دهند نه به بهانه» شهید بهشتی)، تندخویی و عصبانیت، انسانی که به خیرش امید و از شرش ایمنی نیست.

۲. انسان در بعضی دوره های زندگی اش، بیشتر در معرض خطر کارهای غیرعاقلانه (مانند عصبانیت، تکبر و...) قرار دارد که دوره جوانی مصداق روشن آن است.

۳. ارتکاب گناه، مصداقی از کار غیر عاقلانه و نوعی دیوانگی است که به جسم و جان آدمی ضرر و آسیب می زند. ضرر جسمی آن، دچار شدن به بیماری دیوانگی است و در بعد روح و جان، ایمان را از دل انسان می رباید؛ چنان که خداوند در قرآن می فرماید: «ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یسْتَهْزِؤُنَ؛ آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند». (روم: ۱۰)

۴. رفتار خوارج و امثال آنها، نوعی بی تعادلی رفتاری و دیوانگی است که باید با آن مبارزه شود.

۵. گوش ندادن به سخن حق، نوعی دیوانگی و رفتاری غیر انسانی و غیر عاقلانه به شمار می رود که دشمنان اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله از این روش استفاده می کردند. آنها گاهی پنبه در گوش می کردند تا قرآن را که سخن خداست، نشنوند.

۶. دشمنان اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فرار از حقیقت، دست به دامن تهمت می شدند؛ از جمله به آن حضرت نسبت جنون می دادند، در حالی که رفتار آنان مصداق جنون و دیوانگی بود.

۷. بعضی بزرگان برای مبارزه با ستم، خود را به دیوانگی می زدند.

۸. مؤثرترین راه درمان دیوانگی، توجه به خدا و توحید افعالی است.

ص: ۴۱۵

روایتی که در گلبانگ حدیث نقل شد، به همین معنا اشاره دارد. امام صادق علیه السلام فرمودند: «بعد از نماز شام و صبح، هفت مرتبه این ذکر گفته شود: بسم الله الرحمن الرحیم. لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

منابع دیگر

منابع دیگر

ابن بابویه(شیخ صدوق)، محمد بن علی، الخصال، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۲.

، محمد بن علی، معانی الاخبار، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۴.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مشکوه الانوار، تهران، میقات، ۱۳۷۱.

محمد بن محمد (شیخ مفید)، الاختصاص، قم، کنگره شیخ مفید، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.

میچل، معنی دیوانگی، مترجم: جهانگیر جهانبگلو، ۱۳۵۵.

ص: ۴۱۶

ص: ۴۱۷

حرف «ذ»

اشاره

حرف «ذ»

۱۳. ذکر

ص: ۴۱۸

ص: ۴۱۹

۱۳. ذکر

اشاره

۱۳. ذکر

خداونـد، انسان را با ویژگی هایی فطری آفریـد. انسان از دیـدگاه قرآن کریم، موجودی است متفاوت با دیگر موجودات و آفرینش او نیز متفـاوت است. خداونـد حکیم آنجـا که مراحـل آفرینش انسـان را می شـمارد، می فرمایـد: «آن گـاه نطفه را به صـورت علقه درآوردیم، پس آن علقه را استخوان هایی ساختیم، بعـد اسـتخوان ها را با گوشتی پوشاندیم، آن گاه او را در آفرینشـی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است».(۱)

این انسـان که اولین ویژگی او داشـتن آفرینشـی متفـاوت بـا دیگر موجـودات است، دارای نیروی عقـل است. او از نعمت اختیـار نیز برخـوردار است. این انسـان، خداشـناس است و در جـان خـود، خـدا را می شـناسد و به سـوی او میـل دارد. او بـدی و خوبی را می شناسد: «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها». (شمس: ۸)

قسم بر کسی که او بر نفس بشر

بفرموده الهام هر خیر و شر

۱- نک: مؤمنون: ۱۴.

ص: ۴۲۰

انسان ماهیت، از خدایی و به سوی خدایی دارد «اِنّا لِله وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ». (بقره: ۱۵۶)

به این ترتیب انسان از دیدگاه قرآن کریم، موجودی خداآشنا، از خدا و به سوی او در حرکت است؛ یعنی سیری تکاملی برای او ترسیم شده است. «یا أَیهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقیه؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد». (انشقاق: ۶)

همین انسان، ویژگی های منفی هم دارد. او ممکن است حریص، حسود و غافل باشد. آنچه در مسیر تکاملی وی، خطرناک است، غفلت از خدا و قیامت است. به تعبیر دیگر، نداشتن توجه به حقیقت خود و سرمنزلگاه اصلی.

غفلت از خدا، خود و قیامت، ریشه هلاکت ابدی انسان است. خداوند در قرآن کریم، آن گاه که سرگذشت حضرت موسی علیه السلام و فرعون را بیان می کند، می فرماید: «سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم؛ چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند».(۱)

در آیه ای دیگر می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین، به ناحق تکبر می ورزند، از آیاتم روی گردان سازم؛ [به طوری که] اگر هر نشانه ای [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند و اگر راه صواب را ببینند آن را راه خود قرار ندهند. [بلکه] اگر راه گمراهی را بیابند، آن را پیش گیرند. این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و غفلت ورزیدند».(۲)

بنابراین، یکی از ریشه های اصلی هلاکت و بدبختی انسان، غفلت است. انسان غافل، به خود و مسیری که می پیماید و منزلگاه اصلی توجه ندارد، اما انسان اهل ذکر و یاد خدا و قیامت، به آخر خط توجه کامل

۱- نک: اعراف: ۱۳۶.

۲- نک: اعراف: ۱۴۶.

ص: ۴۲۱

دارد. او بـا توجه داشـتن به دنیـا و حقیقت خود، از سـرمایه وجودی اش غفلت نمی کنـد و از لحظه لحظه حیات دنیوی بهره می برد. ریشه و اصـل همه این توجهات، توجه و یاد خـداست. خداونـد مهربان از سـر لطف و محبت می فرمایـد: «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون». (جمعه: ۱۰)

در آیه ای دیگر نیز می فرماید: «این یاد سطحی نباشد، بلکه شدید باشد».

انسان در کنار توجه کامل به خدا و قیامت، از دنیاپرستی دور می شود و فقط خدا و قیامت را می بیند:

فَإِذا قَضَيتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يقُولُ رَبَّنا آتِنا فِى الدُّنْيا وَ ما لَهُ فِى الْآخِرَهِ مِنْ خَلاق. (بقره: ۲۰۰)

و هنگامی که مناسک [حـج] خود را انجام دادیـد، خـدا را یاد کنیـد؛ همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! [در این مراسم، مردم دو گروهنـد:] بعضـی از مردم می گویند: «خداوندا! به ما در دنیا، (نیکی) عطا کن!» ولی در آخرت، بهره ای ندارند.

یـک مرحله از ذکر که کمـک می کنـد انسـان بـا تمـام وجود، به یـاد خـدا و قیـامت باشـد، ذکر زبانی است. ذکر زبانی در همه جا سفارش شـده است؛ از جمله فرموده انـد: هر کاری را با بسم الله شـروع کنیـد. امید است این ذکر زبانی، دل انسان را متوجه حقیقت آن سازد.

ذکر و یاد خـدا در مقابل غفلت قرار دارد. ازاین رو، می توان گفت: همان طور که غفلت مایه هلاکت آدمی است، نقطه مقابل آن، یعنی ذکر و یاد خدا مایه نجاتش است.(۱)

۱- بعضـی ذکر را مقابل نسیان و فراموشی می دانند که باز هم تفاوت چندانی نمی کند؛ زیرا ریشه نسیان و فراموشی، معمولاً غفلت است.

ص: ۴۲۲

اهمیت ذکر آن چنان والاست که قرآن کریم، ذکر معرفی شده است: «وَ هذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ أَنْزَلْناهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ؛ و این (کتاب) که آن را نازل کرده ایم، پند و ذکری خجسته است. آیا باز هم آن را انکار می کنید». (انبیا: ۵۰)

از وظایف مهم پیامبر در مقام هدایت انسان، تذکر و یادآوری است: «إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ؛ پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده ای». (غاشیه: ۲۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اهمیت و جایگاه ذکر و ذاکر بودن، می فرماید:

آیا شما را به بهترین کارها و پاکیزه ترین آنها نزد خداوند و از بالاترین آنها در [تأثیر] بر درجات شما آگاه سازم، که از درهم و دینار (ثروت دنیا) برای شما بهتر و [حتی] از اینکه با دشمنان روبه رو شوید و بکشید و کشته شوید، ارزشمندتر است؟ ذکر الله عزّوجلّ کثیرا. [آن عمل] بسیار به یاد خدای عزّوجلّ بودن [است].(۱)

در بحث ذکر و یاد خدا، مباحث متعددی مطرح است که به برخی از آنها اشاره می شود.

الف) معنای ذکر

الف) معنای ذکر

در قاموس قرآن آمده است:

ذکر: یاد کردن، خواه با زبان باشد یا با قلب و یا هر دو؛ خواه بعد از نسیان باشد یا به دنبال ذکر (مفردات).

... طبرسی در ذیل آیه ۴۰ سوره بقره فرموده است: «ذکر، حفظ شیی ء، و ضد آن نسیان است...».

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۷، ح ۲۹.

ص: ۴۲۳

راغب می گوید: «گاهی مراد از ذکر، هیئت نفسانی است که شخص به واسطه آن می تواند آنچه از دانایی به دست آورده، حفظ کند و آن مانند حفظ است: الّا آنکه حفظ، به اعتبار نگه داشتن و ذکر، به اعتبار حاضر کردن آن در ذهن است و گاهی [ذکر] به حضور شیء در قلب اطلاق می شود. تذکره به معنای پند دادن و چیزی را به یاد کسی آوردن است. تذکر از باب تفعل به معنای یادآوری است.

ناگفته نماند معنای جامع، همان یادآوری به قلب و به زبان است که در ابتدا گفته شد. اکنون به بعضی از آیات در این باره اشاره می شود:

«لِمَنْ کانَ یرْجُوا اللَّهَ وَ الْیوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً» (احزاب: ۲۱) به نظر می آید مراد از ذکر در این آیه، اعم از یادآوری و ذکر زبانی باشد.

«فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ... .» (بقره: ۱۵۲) در این آیه مقصود از ذکر معنای اعم است و آیه نویدبخشی است که می فرماید هر کس خدا را یاد کند، خدا او را به یقین یاد خواهد کرد، زیرا در آیه ای دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یخْلِفُ الْمِیعادَ».(۱)

علامه طباطبایی رحمه الله در این باره می نویسد:

این نکته را باید در نظر داشت که کلمه ذکر بسا می شود که در مقابل غفلت قرار می گیرد؛ مانند آیه «وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا؛ کسی را که ما دلش را از یاد خود غافل کرده ایم، اطاعت مکن.» و غفلت عبارت است از نداشتن علم به علم؛ یعنی اینکه ندانم که می دانم و ذکر در مقابل غفلت، عبارت است از اینکه بدانم که می دانم.

۱- قاموس، ج ۳، ص ۱۸.

ص: ۴۲۴

و بسا می شود که در مقابل نسیان استعمال می شود، و نسیان عبارت است از اینکه صورت علم به کلی از خزانه ذهن زایل شود، و ذکر بر خلاف نسیان عبارت است از اینکه آن صورت همچنان در ذهن باقی باشد، و در آیه «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ» به همین معنا آمده و بنابراین، در چنین استعمالی، ذکر مانند نسیان، معنایی است دارای آثار و خواصی که آن آثار بر وجود ذکر مترتب می شود، و به همین جهت کلمه ذکر، مانند نسیان، در مواردی که خودش نیست، ولی آثارش هست، استعمال می شود. مثلاً وقتی من ببینم که شما دوست صمیمی خود را با اینکه می دانی احتیاج به نصرتت دارد، نصرت ندادی و کمک نکردی، می گویم: چرا دوستت را فراموش کردی؟ با اینکه او را فراموش نکرده ای و برعکس همواره با او و به یاد او بوده ای، اما از آنجا که این یاد، اثری نداشته و برعکس اثر فراموشی از شما سر زده، مثل این است که اصلاً در ذهن شما وجود نداشته و از یادش برده باشی.

و گویا استعمال ذکر بر ذکر لفظی (مثلاً ذکر خدا با گفتن سبحان الله و امثال آن) از همین باب باشد؛ یعنی استعمال کلمه (ذکر) در اثر آن باشد، نه خودش؛ چون ذکر زبانی هر چیز، از آثار ذکر قلبی آن است و از این باب است آیه «قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیکُمْ مِنْهُ ذِکْراً؛ بگو به زودی ذکری از او برایت می خوانم»، و نظایر این استعمال بسیار است.(۱)

۱- ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۵۱۰.

ص: ۴۲۵

درباره حقیقت ذکر در روایات اهل بیت علیهم السلام ، سخنان روشن و دقیقی وجود دارد. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هر کس خـدای عزّوجلّ را فرمان برد، خدا را یاد کرده است؛ هرچند نماز خواندن و روزه گرفتن و قرآن خواندنش اندک باشد».(۱)

امام صادق علیه السـلام : «سه چیز را از سخت ترین کارهای بندگان دانسته است: انصاف داشتن، کمک مالی انسان به برادرش و به یاد خدا بودن در همه حال.»(۲) یکی از حالات این است که آدمی هنگام روبه رو شدن با گناه و تصمیم به انجام آن، خدا را به یاد آورد. پس یاد خدا او را از آن گناه باز می دارد. این است سـخن خدای عزّوجلّ که می فرماید: «إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُون». (اعراف: ۲۰۱)

ب) انواع ذکر

ب) انواع ذکر

معمولاً ذکر را به دو نوع اصلی تقسیم می کنند: ذکر زبانی و ذکر قلبی.

در قرآن کریم می خوانیم:

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خیفَهً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغافِلین. (اعراف: ۲۰۵)

و در دل خویش، پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس، بی صدای بلند، یاد کن و از غافلان مباش.

ذکر قلبی که در مقابـل ذکر زبانی است، در روایات به ذکر خفی هم ترجمه شـده است و بهترین ذکر به شـمار می رود. امام سـجاد علیه السلام می فرماید:

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۶، ح ۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۴۵.

ص: ۴۲۶

معبودا، یاد خود را در تنهایی و در جمع، در شب و روز، در آشکارا و در نهان، و در آسایش و سختی، به آل ما الهام فرما و ما را با ذکر خفی همدم ساز.(۱)

در قرآن کریم این تعابیر وجود دارد: «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِک»، (اعراف: ۲۰۵)؛ «وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا». (کهف: ۲۸)

علامه طباطبایی رحمه الله درباره انواع یا مراتب ذکر می نویسد:

ذکر دارای مراتبی است و به فرض اینکه ذکر لفظی از مصادیق ذکر واقعی باشد، از مراتب آن است، نه اینکه به کلی کلمه «ذکر» به معنای ذکر لفظی و معنایش منحصر در آن باشد. و سخن کوتاه آنکه ذکر دارای مراتبی است که اختلاف آن مراتب در این آیات کاملاً مشهود است:

«أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.» (رعد: ۲۸)؛ «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَهً، وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ؛ پروردگار خود را در دل به یاد آور، هم از تضرع و هم از ترس و هم آهسته به زبان.» (اعراف: ۲۰۵)؛ «فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً؛ پس خدا را به یاد آرید، آن طور که به یاد پدران خود هستید و یا شدیدتر از آن.» (بقره: ۲۰۰) در این آیه، ذکر را با واژه «شدت» توصیف کرده و معلوم است که مقصود از آن، ذکر باطنی و معنوی است؛ چون ذکر لفظی، شدت و ضعف ندارد.

«وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ، وَ قُلْ عَسی أَنْ یهْدِینِ رَبِّی لِأَقْرَبَ

۱- کافی، ج ۹۴، ص ۱۵۱، ح ۲۱.

ص: ۴۲۷

مِنْ هذا رَشَداً.» (کهف: ۲۴) در این آیه می فرماید امیدوار باش که بالاتر از ذکر، به مقامی بالاتر از آن که داری برسی؛ یعنی وقتی از یک مرتبه از مراتب ذکر خدا پایین آمدی، بگو چنین و چنان. پس به حکم این آیه، تنزل از مقامی بالاتر از ذکر و یاد خدا نیز نسیان است. آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه ذکر قلبی هم برای خود مراتبی دارد. از اینجا روشن می شود اینکه بعضی گفته اند: ذکر به معنای حضور معنا در نفس است، سخنی درست است؛ برای اینکه حضور مراتبی دارد.(۱)

ج) آثار و پی آمدهای ذکر

اشاره

ج) آثار و پی آمدهای ذکر

ذکر و یاد خدا برای انسان ذاکر، آثار و پی آمدهای مهمی دارد که بعضی از آنها منحصر به فرد است؛ یعنی فقط ذکر و یاد خداست که آن اثر و پی آمد را دارد و هیچ جای گزینی ندارد.

۱. آرامش

۱. آرامش

همه انسان ها به صورت فطری دوست دارند روح و روان آنها در آرامش باشد تا در پناه آن، زندگی همراه با اطمینان و آرامشی داشته باشند. آنها این آرامش را گاه در علم و ثروت می جویند، اما خداوند می فرماید: تنها به ذکر و یاد خدا دل ها آرام می شود: «الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است. آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد!» (رعد: ۲۸)

۱- ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۵۱۱.

ص: ۴۲۸

۲. استغفار

۲. استغفار

یاد خدا روح انسان را برای جبران گذشته آماده می سازد و نوعی مصونیت برای آینده ایجاد می کند.

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لَمْ يصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يعْلَمُونَ. (آل عمران: ۱۳۵)

و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند [گناه است]، پافشاری نمی کنند.

۳. اسوه پذیری از آخرین پیامبر خدا

۳. اسوه پذیری از آخرین پیامبر خدا

در قرآن کریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله اسوه و الگو معرفی شده است، اما اشاره شده این اسوه و الگو برای کسانی است که دارای ویژگی هایی باشند از جمله امید به خدا و روز قیامت و فراوان یاد خدا کردن؛ یعنی مؤمنانی که به خدا و قیامت امیدوارند و بسیار اهل ذکرند، لیاقت می یابند رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسوه و الگوی خود در زندگی قرار دهند.

۴. حلال شدن گوشت قربانی

۴. حلال شدن گوشت قربانی

به زبان آوردن نام خدا هنگام ذبح حیوانات، شرط حلال بودن خوردن گوشت حیوانات حلال گوشت است: «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآياتِهِ مُؤْمِنِين؛ از [گوشت] آنچه نام خدا [هنگام سر بریدن] بر آن گفته شده، بخورید [و غیر از آن نخورید] اگر به آیات او ایمان دارید». (انعام: ۱۱۸)

ص: ۴۲۹

۵. خروج از حزب شیطان

۵. خروج از حزب شیطان

شیاطین با تسلط بر انسان، ذکر الهی را از یاد وی می برند که نتیجه آن، خسران و زیان ابدی است. بنابراین، یاد و ذکر خدا انسان را از تسلط شیطان نجات می دهد.

اسْتَحْوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ. (مجادله: ۱۹)

شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیان کارانند.

به تعبیر روایات، یاد خدا مایه راندن شیطان است. در روایتی از حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «یاد خدا مایه راندن شیطان است.»(۱) و «یاد خدا سرمایه هر مؤمنی و سود آن، سالم ماندن از گزند شیطان است».(۲)

۶. خوف و ترس از خدا

۶. خوف و ترس از خدا

خداوند می فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیتْ عَلَیهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یتَوَکَّلُون. (انفال: ۲)

مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل هاشان ترسان می گردد و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فزون تر می گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.

۱- غررالحکم، ح ۵۱۶۲.

۲- غررالحکم، ح ۵۱۷۱.

ص: ۴۳۰

۷. رستگاری

۷. رستگاری

یکی از عوامل مهم رستگاری، ذاکر بودن انسان است.

خداوند می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی؛ به یقین کسی که پاکی جست [و خود را تزکیه کرد]، رستگار شد و [آن که] نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند». (انفال: ۲)

۸. یاد خدا

۸. یاد خدا

یکی از آثار شیرین و معنوی ذکر، آن است که خداوند مهربان، انسان ذاکر را یاد، و به او توجه می کند. در قرآن کریم می خوانیم: «فَاذْکُرُونی أَذْکُرْکُمْ وَ اشْکُرُوا لی وَ لا تَکْفُرُون؛ پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گویید و [در برابر نعمت هایم] کفران نکنید». (بقره: ۱۵۲)

در روایات، این ثمره با عنوان محبت خدا آمده است؛ یعنی یکی از آثار یاد خدا، دوستی و محبت اوست. پیامبر فرمود: «هر کس زیاد به یاد خدا باشد، خداوند دوستش بدارد».(۱)

۹. مغفرت و آمرزش الهی

۹. مغفرت و آمرزش الهی

إِنَّ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتینَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصّادِقینَ وَ الصّادِقاتِ وَ الصّابِرینَ وَ الصّابِراتِ وَ الْخاشِعینَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقینَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصّائِمینَ وَ الصّائِماتِ وَ الْحافِظینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذّاکِرینَ اللّهَ کَثیراً وَ الذّاکِراتِ أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظیماً. (احزاب: ۳۵)

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۰، ح ۳۹.

ص: ۴۳۱

به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راست گو و زنان راست گو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان باخشوع و زنان باخشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداشی عظیم فراهم ساخته است.

۱۰. منع از فحشا و منکر

۱۰. منع از فحشا و منکر

نماز از بارزترین اذکار به شمار می رود. ویژگی این ذکر الهی به تصریح قرآن کریم، آن است که انسان را از فحشا و منکر باز می دارد.

اتْلُ ما أُوحِی إِلَیکَ مِنَ الْکِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلاهَ إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ وَ اللَّهُ یعْلَمُ ما تَصْنَعُون. (عنکبوت: ۴۵)

آنچه را از کتاب [آسمانی] به تو وحی شده، تلاوت کن و نماز را برپا دار که نماز [انسان را] از زشتی ها و گناه باز می دارد و یاد خدا بزرگ تر است و خداوند می داند شما چه کارهایی انجام می دهید!

۱۱. زمینه برخورداری بیشتر از هدایت الهی

۱۱. زمینه برخورداری بیشتر از هدایت الهی

خداوند در قرآن کریم می فرماید: هر کس که بازگردد (یعنی اهل انابه و توبه باشد)، به سوی او هدایت می شود. این افراد مؤمنانی هستند که اهل

ص: ۴۳۲

ذکرنـد و بـا ذکر الهی دل هایشـان آرام می گیرد. ایمـان، ذکر، توبه و انـابه، زمینه برخورداری بیشتر از هـدایت الهی را برای انسـان فراهم می سازد.

وَ یقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ لاـ أُنْزِلَ عَلَیهِ آیهٌ مِنْ رَبِّهِ قُـلْ إِنَّ اللَّهَ یضِلُّ مَنْ یشاءُ وَ یهْـدی إِلَیهِ مَنْ أَنابَ الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِـذِکْرِ اللَّهِ أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. (رعد: ۲۷ و ۲۸)

کسانی که کافر شدنـد می گویند: «چرا آیه [و معجزه]ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟!» بگو: «خداوند هر کس را بخواهد گمراه، و هر کس را که بـازگردد، به سوی خودش هـدایت می کنـد! (کمبودی در معجزه ها نیست؛ لجاجت آنها مانع است!)» آنها کسـانی هسـتند که ایمان آورده انـد و دل هایشان به یاد خـدا مطمئن [و آرام] است. آگاه باشـید، تنها با یاد خـدا دل ها آرامش می یابد.

۱۲. آبادانی قلب و روح

۱۲. آبادانی قلب و روح

امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام به فرزندش، امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «فرزندم تو را به تقوای الهی و پای بندی به فرمان او و آباد کردن دلت به وسیله یاد و ذکر او، سفارش می کنم».(۱)

۱۳. زیبایی اعمال

۱۳. زیبایی اعمال

انسـان اهـل ذکر، وقتی قلبش بـا ذکر دائمی خو گرفت و آبـاد گردیـد، یکی از آثـار مهم آن، زیبایی عمل است و انسان اهل عمل، صالح خواهد شد.

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۹۹، ح ۱.

ص: ۴۳۳

حضرت امیر علی علیه السلام در این باره می فرماید: «هر کس دل خویش را با یاد پیوسته خدا آباد کند، در نهان و آشکار نیکوکردار شود».(۱)

۱۴. تحت ولایت و تربیت الهی در آمدن

۱۴. تحت ولایت و تربیت الهی در آمدن

در حدیث قدسی آمده است:

أیما عَبدٍ اِطَّلَعتُ عَلی قَلبِهِ فَرَأیتُ الغالِبَ علَیهِ التَّمَسُّکَ بِذِکری تَوَلِّیتُ سیاسَتَهُ، و کنتُ جَلِیسَهُ و مُحادِثَهُ و أنِیسَهُ.(۲)

هر گاه که به دل بنده ای سر زنم و ببینم که یاد من بر آن چیره شده است، اداره و تربیت او را خود به عهده گیرم و هم نشین و همدم و هم سخنش شوم.

۱۵. عامل تقویت عقل و خرد

۱۵. عامل تقویت عقل و خرد

یکی از آثار مهم ذکر، این است که قدرت تعقل ذاکر را بالا می برد و به او بینش و بصیرت می دهد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هر کس بسیار به یاد خدا باشد، خِردش روشنی گیرد.»(۳) و «هر کس به یاد خدا باشد، بینش و بصیرت یابد».(۴)

۱۶. شفادهنده امراض روحی (مانند نفاق و دورویی و...)

۱۶. شفادهنده امراض روحی (مانند نفاق و دورویی و...)

در دعای کمیل می خوانیم: «یا مَنِ اسْمُه دَواءٌ وَ ذِکرُهُ شِفاءٌ؛ ای خدایی که نامش دارو و یادش شفاست».

۱- غررالحکم، ح ۸۸۷۲.

۲- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۲، ح ۴۲.

۳- غررالحکم، ح ۵۱۶۸.

۴- غررالحکم، ح ۷۸۰۰.

ص: ۴۳۴

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز می فرماید: «هر کس خدا را بسیار یاد کند، از نفاق به دور ماند».(۱)

د) آثار مداومت بر ذکر

د) آثار مداومت بر ذکر

ذکر، چه زبانی و چه قلبی، آن گاه اثرگذار است که مداوم و پیوسته باشد. قرآن کریم آنجا که از صفات مؤمنان صحبت می کند، می فرماید: آنان اهل نمازند. می دانیم که نماز از بزرگ ترین ذکرهای خداست. اهل نماز به دو مطلب توجه دارند: تداوم نماز و محافظت بر نماز: «عَلَی صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (معارج: ۲۳) و «عَلَی صَلَاتِهِمْ یحَافِظُونَ». (معارج: ۳۴)

در روایات نیز به بسیار یاد کردن خدا تشویق شده است. چنان که در قرآن کریم می خوانیم: «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ أَصیلاً؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گویید». (احزاب: ۴۱ و ۴۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «بر تو باد به تلاوت قرآن و بسیاری یاد خدا؛ زیرا که آن در آسمان برای تو نام (آوازه) است و در زمین نور».(۲)

آنچه اهمیت بیشتری دارد، تداوم در ذکر است. در روایت آمده است که مؤمن، دائم الذکر است.

حضرت علیه السلام می فرماید: «اَلْمُؤمِنُ دائِمُ الذِّکرِ، کَثیرُ الْفِکرِ؛ مؤمن پیوسته به یاد خداست و بسیار اندیشه می کند».(۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می فرماید: «هر لحظه ای که بر فرزند آدم بگذرد و

۱- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۸۵۲، ح ۶۴۳۳.

۲- الخصال، ص ۵۲۵، ح ۱۳.

۳- غررالحکم، ح ۱۹۳۳.

ص: ۴۳۵

در آن به یاد خدا نباشد، در روز رستاخیز برای آن لحظه افسوس می خورد».(۱)

تداوم در ذکر، آن چنان اهمیت دارد که خداوند به پیامبر خود سفارش می کند هنگام صبح و عصر و در طول روز که معمولاً وقت کار و تلاش است، ذکر خدا را فراموش نکند. چنان که می فرماید:

«إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَویلاً- وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیهِ تَبْتیلاً؛ و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت! و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند!» (مزمل: ۷ و ۸) همچنین می فرماید: «وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَ أَصیلاً؛ و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور!» (انسان: ۲۵) و «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغافِلینَ؛ پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش». (اعراف: ۲۰۵)

ه) ویژگی های ذاکران

ه) ویژگی های ذاکران

ذکر، حقیقتی است که آثاری در ظاهر و باطن انسان دارد. با توجه به آن آثار و مضمون بعضی آیات و روایات، می توان ویژگی هایی برای ذاکر و یادکننده خدا برشمرد که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. اهل اطاعت از فرمان های الهی است و واجبات را انجام می دهد؛

۲. از گناه و حرام دوری می کند و هنگام رویارویی با گناه، از آن می گریزد و مرتکب حرام نمی شود. نمونه کامل در این زمینه، حضرت

۱- کنزالعمال، ح ۱۸۱۹.

ص: ۴۳۶

یوسف علیه السلام است که وقتی با گناه مواجه شد، یاد خدا در دلش زنده تر گشت و فرمود: معاذالله (ذکر زبانی) و در نهایت از آن صحنه گناه گریخت؛

۳. نام خدا را بر زبان می برد (اهل ذکر زبانی هم هست)؛

۴. به نماز اهمیتی ویژه می دهد و اهل نماز است؛

۵. در مصیبت ها، شکیباست. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «یاد خدا دو گونه است: یاد او در هنگام مصیبت که نیکو و زیباست و برتر از آن، یاد کردن خدا هنگام روبه رو شدن با حرام های خداست که یاد کردن خدا در این حال تو را از ارتکاب حرام باز می دارد»؛(۱)

۶. اهل فکر و عبرت است؛

۷. زرق و برق دنیا، چشم او را نمی گیرد و اهل دنیا نیست؛

۸. دیدن وی انسان را به یاد خدا و آخرت می اندازد؛

در مکتب اهل بیت علیهم السلام مصداق کامل اهل ذکر، ائمه اطهار علیهم السلام معرفی شده اند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «ذکر، قرآن است و اهل ذکر، خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند»؛(۲)

۹. همه چیز را از خدا می داند و حتی یاد خدا را توفیق الهی می شمارد؛

۱۰. با توجه به ویژگی نهم، او اهل شکر و سپاس است.

و) عوامل بازدارنده از یاد خدا

اشاره

و) عوامل بازدارنده از یاد خدا

در مسائل اخلاقی و تربیتی، پیش گیری جایگاه و اهمیت ویژه ای دارد؛ زیرا همیشه درمان بیماری، جسمی باشد یا روحی، بسیار سخت تر است

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۵۵، ح ۱۱۰.

۲- نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۷، ح ۹۷.

ص: ۴۳۷

تـا پیش گیری از آن. علاوه بر آن که بعـد از مـداوای بیمـاری، اصـل بیماری، به ویژه در بیماری های روحی آثار خود را در انسان گذاشته است.

روح آدمی در حـال طبیعی به یـاد خـدا و قیـامت است، امـا این حـالت طبیعی ممکن است از انسان دور شود و می دانیم در دنیا، هر چیزی علتی دارد. به عبارت دیگر، زمینه و عواملی دارد.

پرسـش اساسـی این است که زمینه ها و عوامل بازدارنده انسان از ذکر خدا چیست؟ پاسخ این پرسـش را از قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام می توان گرفت.

۱. نداشتن توجه و ایمان به نشانه های خدا

۱. نداشتن توجه و ایمان به نشانه های خدا

در قرآن کریم، اسراف، یکی از زمینه های روی گردانی از ذکر و یاد خدا معرفی شده است. در سوره طه می خوانیم:

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَإِنَّ لَهُ مَعیشَهً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنی أَعْمی وَ قَدْ کُنْتُ بَصیراً قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسیتَها وَ کَذلِکَ الْیوْمَ تُنْسی کَذلِکَ نَجْزی مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ یؤْمِنْ بِآیاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَ أَبْقی. (طه: ۱۲۴ ۱۲۷)

و هر کس از یـاد مـن روی گردان شـود، زنـدگی [سـخت و] تنگی خواهـد داشت و روز قیـامت، او را نابینـا محشـور می کنیم!» می گویـد: «پروردگارا! چرا نابینا محشورم کردی، درحالی که من بینا بودم!» می فرمایـد: «آن گونه که آیات من برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد!» و این گونه جزا می دهیم کسی را که اسراف کند و به آیات

ص: ۴۳۸

پروردگارش ایمان نیاورد و عذاب آخرت، شدیدتر و پایدارتر است.

در این آیات به دو مطلب اساسی اشاره شده است:

یک آثار روی گردانی از ذکر و یاد خدا که بحثی جداگانه است و به آن اشاره خواهد شد؛

دو زمینه یا علت روی گردانی از ذکر و یاد خدا.

بر اساس این آیه، اسراف به معنای گسترده آن، زمینه یا علت اساسی روی گردانی انسان از یاد خداست. البته در کنار آن، نداشتن توجه و ایمان به آیات و نشانه های خدا، در روی گردانی انسان از یاد خدا نقش دارد.

۲. رفاه زدگی

۲. رفاه زدگی

در روایات و بعضی از دعاها، ائمه اطهار علیهم السلام بارها از خداوند کفاف را درخواست کرده و عرض داشته اند: «خدایا از دنیا آن قدر به ما عطا بفرما که برای زندگی دنیای ما کافی باشد و نیازمند دیگران نباشیم».

این درسی برای پیروان آن بزرگان است. مال و منال بیش از حد نیاز، رفاه زدگی می آورد که خود زمینه ساز دوری از یاد و ذکر خدا و قیامت است. در سوره فرقان می خوانیم:

وَ یوْمَ یحْشُرُهُمْ وَ ما یعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبادی هؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبیلَ قالُوا سُبْحانَک ما کانَ ینْبَغی لَنا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِک مِنْ أَوْلِیاءَ وَ لکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آباءَهُمْ حَتَّی نَسُوا الذِّکْرَ وَ کانُوا قَوْماً بُوراً. (فرقان: ۱۷ و ۱۸)

[به خاطر بیاور] روزی را که همه آنان و معبودهایی را که غیر از خدا می پرستند، گرد می آورد، آن گاه به آنها می گوید: «آیا

ص: ۴۳۹

شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنان راه را گم کردند؟!» [در پاسخ] می گویند: منزهی تو! برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت ها برخوردار کردی تا اینکه [به جای شکر نعمت،] یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند.

۳. نداشتن تفکر و تأمل جدی

۳. نداشتن تفکر و تأمل جدی

خداوند، انسان را با قوه عقل و درک آفرید و او می تواند با این نیرو، عمق مطالب، حوادث و پدیده ها را دریابد. بی توجهی به پیام پیامبران و استفاده نکردن از قدرت تعقل به صورت جدی، سبب می شود انسان به زندگی معمولی دنیا قناعت کند و در پی آن، با نوعی بی خبری و بی توجهی خودخواسته، در عمل، یاد خدا و قیامت را از زندگی اش حذف می کند. خداوند در قرآن کریم، در موارد مختلف، انسان را به تفکر تشویق می کند تا در پی آن، اهل ذکر و یاد خدا و قیامت شود. به نمونه ای از این آیات اشاره می شود:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فی کَبَدٍ أ یحْسَبُ أنْ لَنْ یقْدِرَ عَلَیهِ أَحَدٌ یقُولُ أَهْلَکْتُ مالاً لُبَداً أَیحْسَبُ أنْ لَمْ یرَهُ أَحَدٌ أ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَینَینِ وَ لِساناً وَ شَفَتَینِ وَ هَدَیناهُ النَّجْدَینِ. (بلد: ۴ ۱۰)

به تحقیق ما انسان را در رنج آفریدیم (زندگی او پر از رنج هاست)! آیا او گمان می کند هیچ کس نمی تواند بر او دست یابد؟! می گوید: «مال زیادی را [در کارهای خیر] نابود کرده ام!» آیا [انسان] گمان می کند هیچ کس او را ندیده [که عمل خیری انجام نداده] است؟! آیا برای او دو چشم قرار

ص: ۴۴۰

ندادیم و یک زبان و دو لب؟! و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم!

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ يخْرُجُ مِنْ بَينِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ إِنَّهُ عَلى رَجْعِهِ لَقادِرٌ يوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ. (طارق: ۵ ۹)

انسان بایـد بنگرد از چه چیز آفریـده شـده است! از یک آب جهنـده آفریـده شـده است؛ آبی که از میان پشت و سـینه ها خارج می شود! مسلّماً او (خدایی که انسان را از چنین چیز پستی آفرید) می تواند او را بازگرداند؛ در آن روز که اسرار نهان [انسان] آشکار می شود.

خداونـد در این آیات، با توجه دادن انسان به آفرینش خودش، او را به فکر وامی دارد تا خـدا و قیامت را به یاد آورد. در بعضـی از آیات نیز با یادآوری تاریخ گذشتگان، یاد خدا و قیامت را در زندگی وی زنده می کند. در سوره فجر می خوانیم:

أَلَمْ تَرَ كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعادٍ إِرَمَ ذات الْعِمادِ الَّتِى لَمْ يخْلَقْ مِثْلُها فِى الْبِلادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِى الْأَوْتادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِى الْبِلادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسادَ فَصَبَّ عَلَيهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ. (فجر: ۶ ۱۴)

آیا ندیدی پروردگارت با قوم «عاد» چه کرد؟! و با آن شـهر «ارَم» باعظمت؛ همان شـهری که مانندش در شهرها آفریده نشده بود! و قوم «ثمود» که صخره های عظیم را از [کنار] دره می بریدند [و از آن خانه و کاخ می ساختند]! و فرعونی که قدرتمند و شکنجه گر بود؛ همان اقوامی که در شهرها طغیان

ص: ۴۴۱

کردنـد و فساد فراوان در آنها به بار آوردنـد. به همین سـبب، خداونـد تازیانه عـذاب را بر آنان فرو آورد! به یقین، پروردگار تو در کمینگاه [ستمگران] است!

۴. گناه

اشاره

۴. گناه

گنـاه به صورت مطلق، از زمینه هـا و عوامل دوری انسان از یاد خـداست، اما در قرآن و روایات، به بعضـی از گناهان توجه خاصـی شده است. برای مثال، شـراب خواری، قماربازی، چشم چرانی و نگاه به نامحرم، پیروی از شـهوت، به ویژه ارضای شـهوت جنسی از راه حرام، حتی گاهی پرخوری و سـستی اراده، از عوامل بازدارنده ذکر و یاد خدا هستند. به نمونه ای از آیات و روایات در این باره اشاره می شود:

یک شراب و قمار

یک شراب و قمار

إِنَّما یریدُ الشَّیطانُ أَنْ یوقِعَ بَینَکُمُ الْعَداوَهَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیسِـرِ وَ یصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاهِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُون. (مائده: ۹۱)

شیطان می خواهد به وسـیله شـراب و قمار، در میان شـما دشـمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا [با این همه زیان و فساد و با این نهی أکید] خودداری خواهید کرد؟

دو چشم

دو چشم

خداوند به پیامبر خود می فرماید که به مردان و زنان مؤمن بگوید مواظب نگاه های خود باشند:

ص: ۴۴۲

قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما یصْنَعُونَ. (نور: ۳۰)

به مردان باایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه تر است؛ زیرا خدا به آنچه می کنند آگاه است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «در میان اعضای بدن، ناسپاس تر از چشم وجود ندارد. پس خواسته های آن را برآورده مسازید که شما را از یاد خدا باز می دارد».(۱)

سه پرخوری، سستی اراده و نظایر آن

سه پرخوری، سستی اراده و نظایر آن

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «پرخوری و سستی اراده و سیری و غفلت حاصل از قدرت، از عوامل بازدارنده و کندکننده در عمل است و ذکر [خدا] را از یاد می برد».(۲)

ز) آثار روی گردانی از ذکر خدا

اشاره

ز) آثار روی گردانی از ذکر خدا

همان گونه که ذکر و یاد خدا آثار فردی و اجتماعی فراوان دارد، روی گردانی از آن نیز آثار دنیایی و آخرتی مخرب فراوانی به دنبال دارد. در آیات قرآن کریم و روایات اسلامی، برای روی گردانی از ذکر و یاد خدا آثاری برشمرده شده است که به تعدادی از آنها اشاره می شود:

۱. هم نشینی و تسلط شیطان

۱. هم نشینی و تسلط شیطان

آن گاه که ذکر و یاد خدا از دل و زبان کسی خارج شد، شیطان هم نشین او می شود و تحت ولایت شیطان قرار می گیرد. خداوند در قرآن کریم،

۱- غررالحکم، ح ۷۵۱۹.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۹، ح ۱.

ص: ۴۴۳

این نزدیکی و قرین شدن را بد می شمرد. هرچند این ابتدای راه است و دوستی شیطان، آثار مخرب زیادی خواهد داشت.

در سوره زخرف می خوانیم:

وَ مَنْ یعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیضْ لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ. (زخرف: ۳۶)

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم. پس همواره قرین اوست!

۲. از دست دادن قدرت تشخیص درست

۲. از دست دادن قدرت تشخیص درست

از دیدگاه قرآن کریم، انسانی که از ذکر و یاد خدا دور شد، شیطان هم نشین و دوست او می گردد. در مراحل بعد، این شخص دچار بدفهمی می شود و خود را راه یافته و هدایت شده می پندارد. او دچار جهل مرکب می شود و به گمراهی و کج روی خود نمی تواند آگاهی یابد و به تعبیر قرآن کریم: «وَ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ؛ چنین افرادی خود را هدایت یافته گمان می کنند».

خداوند می فرماید:

وَ مَنْ یعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیضْ لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ وَ إِنَّهُمْ لَیصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبیلِ وَ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ. (زخرف: ۳۶ و ۳۷)

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم. پس همواره قرین اوست! و آنها (شیاطین) این گروه را از راه خدا باز می دارند، درحالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!

ص: ۴۴۴

۳. زیان آشکار (ضرر از اصل سرمایه)

۳. زیان آشکار (ضرر از اصل سرمایه)

خداونـد در قرآن کریم، گروه هـای مختلف آدمی را از لحاظ اعتقادی و عملی معرفی می کنـد و ویژ گی های آنان را برمی شـمرد. گـاهی از متقین و صـفات آنان سـخن می گویـد، گاهی از کافران و ویژگی های آنان و گاه از منافقان و اوصافشان. برای مثال، آن گاه که می خواهد از اهل خسران سخن بگوید، در سوره عصر، همه انسان ها را اهل خسران معرفی می کند، مگر اهل ایمان و عمل صالح را؛ آنان که به حق و به صبر سفارش می کنند.

در آیه ای دیگر به مؤمنان هشدار می دهد که مبادا اموال و فرزندانتان، شما را از ذکر خدا غافل سازد که هر کس به واسطه مشغول شدن به مال و اموال و فرزندان از یاد خدا غافل شود، او اهل خسران است:

یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُون. (منافقون: ۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان، شما را از یاد خدا غافل نکند و کسانی که چنین کنند، زیان کارانند!

۴. ستم

۴. ستم

روی گردانی از یاد خدا، در درجه اول سبب می شود انسان به خویش ستم کند. در سوره زخرف می خوانیم:

وَ مَنْ یعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیضْ لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ... وَ لَنْ ینْفَعَکُمُ الْیوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُون. (زخرف: ۳۶ و ۳۹)

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او

ص: ۴۴۵

می فرستیم. پس همواره قرین اوست!... [ولی به آنها می گوییم:] هرگز این گفت وگوها امروز به حال شما سودی ندارد؛ چرا که ظلم کردید و همه در عذاب مشترکید!

همچنین در سوره اسرا می خوانیم:

وَ جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّهً أَنْ یفْقَهُوهُ وَ فی آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی أَدْبارِهِمْ نُفُوراً نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ یسْتَمِعُونَ إِلَیکَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوی إِذْ یقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً. (اسرا: ۴۶)

و بر دل هایشان پوشش هایی قرار دادیم تا آن را نفهمند و در گوش هایشان سنگینی و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، آنها پشت می کنند و از تو روی می گردانند. هنگامی که به سخنان تو گوش فرامی دهند، ما بهتر می دانیم برای چه گوش فرا می دهند [و همچنین] در آن هنگام که با هم نجوا می کنند؛ آن گاه که ستمگران می گویند: «شما جز از انسانی که افسون شده، پیروی نمی کنید!

۵. گمراهی

۵. گمراهی

خداوند در سوره زمر می فرماید:

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَیلٌ لِلْقاسِیهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ أُولئِکَ فی ضَلالٍ مُبِینٍ (زمر: ۲۲ و ۲۳)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته]همچون کوردلان گمراه است؟[

ص: ۴۴۶

وای بر آنآن که قلب هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند! آنها در گمراهی آشکاری هستند!

همچنین در سوره نجم می فرماید:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یرِدْ إِلاَّ الْحَیاهَ الدُّنْیا ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدی. (نجم: ۲۹ و ۳۰)

حال که چنین است، از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد، اعراض کن! این آخرین حدّ آگاهی آنهاست. پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند و [همچنین] هدایت یافتگان را از همه بهتر می شناسد!

۶. هدایت ناپذیری

۶. هدایت ناپذیری

شاید بدترین اثری که در نهایت برای دوری از یاد خدا سراغ داریم و در قرآن کریم به آن اشارتی شده، کوری و کری معنوی است؛ تا جایی که پیامبر هم با آن مقام و نفوذ نمی تواند آنان را به شنیدن وادارد یا چیزی به ایشان نشان دهد. آیا انسان کر را می توان به شنیدن واداشت یا به انسان کور می توان چیزی نشان داد؟

خداوند می فرماید: «و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمساز باشد و مسلّماً آنها (شیاطین)، ایشان را از راه باز می دارند و [ایشان] می پندارند که راه یافتگانند. تا آن گاه که او [با دمسازش] به حضور ما آید؛ [خطاب به شیطان] گوید: «ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود، که چه بد دمسازی هستی!» و امروز هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی بخشد؛ چون ستم کردید. در حقیقت، شما در عذاب،

ص: ۴۴۷

مشترک خواهید بود. پس آیا تو می توانی کران را شنوا کنی یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است، راه بنمایی؟» (زخرف: ۳۶ ۴۰)

۷. خودفراموشی

۷. خودفراموشی

خداوند در سوره حشر می فرماید: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقانند». (حشر: ۱۹)

در تفسیر نمونه در تفسیر این آیه می خوانیم:

به دنبال دستور به تقوا و توجه به معاد، «یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ.»(۱) بر یاد خدا تأکید می کند و چنین می فرماید: «همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خودفراموشی گرفتار کرد.» (وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ)

اصولاً ـ خمیرمایه تقوا دو چیز است: یاد خدا؛ یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد، مگر اینکه در آن ثبت می شود، و به همین دلیل، توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سرلوحه برنامه های تربیتی انبیا و اولیا قرار داشته و تأثیر آن در پاک سازی فرد و اجتماع کاملاً چشم گیر است.

۱- حشر: ۱۸.

ص: ۴۴۸

قابل توجه اینکه قرآن در اینجا صریحاً می گوید: فراموش کردن خدا سبب «خودفراموشی» می شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا از یک سو فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند. از سوی دیگر، فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک اوست که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آنِ اوست و هر چه غیر اوست، وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد و همین امر سبب می شود که انسان، خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند.

اصولاً یکی از بزرگ ترین بدبختی ها و مصائب انسان، خودفراموشی است؛ چرا که ارزش ها و استعدادها و لیاقت های ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می سپرد و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است، و چنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود! و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور، بلکه این خودفراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خداست، و به همین دلیل در پایان آیه می گوید: «چنین افراد فراموش کار، فاسقند». (أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ)

این نکته نیز قابل توجه است که نمی گوید خدا را فراموش نکنید، بلکه می گوید: مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و

ص: ۴۴۹

خدا آنها را به خودفراموشی گرفتار ساخت، نباشید و این در حقیقت، یک مصداق روشن حسی را نشان می دهد که می توانند عاقبت فراموش کردن خدا را در آن ببینند.(۱)

۸. سختی و کوری دل

۸. سختی و کوری دل

خداوند سبحان خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «ای موسی، در هیچ حالی مرا فراموش نکن و به مال و دارایی زیاد شادمان مشو؛ زیرا از یاد بردن من، دل ها را سخت می کند و همراه ثروت زیاد، گناهان زیاد می گردد».(۲)

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هر کس خدای سبحان را فراموش کند، خداوند خودش را از یادش ببرد و دلش را کور کند».(۳)

۹. زندگی تنگ و کوری در آخرت

۹. زندگی تنگ و کوری در آخرت

خداوند به صراحت می فرماید:

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَإِنَّ لَهُ مَعیشَهً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی... قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسیتَها وَ کَذلِکَ الْیوْمَ تُنْسی. (طه: ۱۲۴ و ۱۲۶)

و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی [سخت و] تنگی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا محشور می کنیم... می فرماید آن گونه که آیات من برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد.

۱- تفسیرنمونه، ج ۲۳، ص ۵۴۱.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۴۵، ح ۸.

۳- غررالحکم، ح ۸۷۷۵.

ص: ۴۵۰

۱۰. نابودی در دنیا در آخرت و جهنم

۱۰. نابودی در دنیا در آخرت و جهنم

در آیه ۱۸ سوره فرقان، ابتـدا به یکی از زمینه های دوری از یاد خدا که همان برخورداری انسان از نعمت هاست، سـپس به هلاکت فراموش کنندگان یاد خدا اشاره دارد:

قالُوا سُبْحانَکَ ما کانَ ینْبَغی لَنا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِکَ مِنْ أَوْلِیاءَ وَ لکِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آباءَهُمْ حَتَّی نَسُوا الذِّکْرَ وَ کانُوا قَوْماً بُوراً. (فرقان: ۱۸)

[در پاسخ] می گویند: «منزّهی تو! برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت ها برخوردار ساختی تا اینکه [به جای شکر نعمت] یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند.

در آیه ای دیگر، به آخرین آثار روی گردانی از یاد خـدا اشاره می شود؛ دوری از یاد خدا، انسان را از بهشت دور می سازد و او را شایسته دوزخ می گرداند. در قرآن می خوانیم:

لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَمَن یعْرِضْ عَن ذِکْرِ رَبِّهِ یسْلُکْهُ عَذَابًا صَعَدًا. (جن: ۱۷) هـدف این است که ما آنها را با این نعمت فراوان بیازماییم و هر کس از یاد پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و فزاینده ای گرفتار می سازد!

خداوند در آیه ای دیگر می فرماید:

وَ عَرَضْنا جَهَنَّمَ یوْمَئِذٍ لِلْکافِرِینَ عَرْضاً الَّذینَ کانَتْ أَعْینُهُمْ فی غِطاءٍ عَنْ ذِکْری وَ کانُوا لا یسْتَطیعُونَ سَمْعاً. (کهف: ۱۰۰ و ۱۰۱)

در آن روز، جهنم را بر کافران عرضه می داریم؛ همان ها که

ص: ۴۵۱

پرده ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بود و قدرت شنوایی نداشتند.

گلبانگ احادیث

اشاره

گلبانگ احادیث

زیر فصل ها

یاد خدا، خوی پرهیزکاران

ارزشِ به یاد خدا بودن

ذکرِ بسیار

یاد خدا در همه حال

یادکنندگان خدا

یادکننده خدا، به منزله نمازگزار است

ثمرات یاد خدا

کسانی که مشاهده آنها یادآور خداست

یاد خدا، خوی پرهیزکاران

یاد خدا، خوی پرهیزکاران

۱. امام علی علیه السلام : «ذِکرُ اللهِ شِیمَهُ المُتّقینَ؛ یاد خدا بودن، خوی پرهیزکاران است».(۱)

۲. امام علی علیه السلام : «ذِکرُ اللهِ سَجِیهُ کُلِّ مُحسِنٍ و شِیمَهُ کُلِّ مُؤمنٍ؛ یاد خدا کردن، خوی هر نیکوکار و خصلت هر مؤمن است».(۲)

ارزشِ به یاد خدا بودن

ارزشِ به یاد خدا بودن

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلیکَ بتِلاوَهِ القرآنِ و ذِکرِ اللهِ کثیراً، فإنّهُ ذِکرٌ لکَ فی السماءِ و نورٌ لکَ فی الأرضِ؛ بر تو باد تلاوت قرآن و بسیاری یاد خدا؛ زیرا آن در آسمان برای تو نام (آوازه) است و در زمین نور».(۳)

۲. امام صادق علیه السـلام در پاسـخ به این سؤال که گرامی ترین انسان نزد خدا کیست، فرمود: «أکثَرُهُم ذِکراً للّهِ و أعمَلُهُم بطاعَتِهِ؛ کسی که بیش از همه به یاد خدا باشد و به فرمان او عمل کند».(۴)

۳. ابن قداح از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

ما مِن شیءٍ إلّا و لَهُ حَدٌّ ینتَهِی إلَیهِ إلّا الذِکرَ فلَیسَ لَهُ حَدٌّ

۱- غررالحکم، ح ۵۱۶۳.

۲- غررالحکم، ح ۵۱۷۳.

۳- الخصال، ص ۵۲۵، ح ۱۳.

۴- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۴، ح ۴۳.

ص: ۴۵۲

ینتَهی إلَیهِ، فَرَضَ اللّه ُ عزّوجلّ الفرائضَ، فَمَن أدّاهُنَّ فهُو حَدُّهُنَّ ... إلاّ الذِّکرَ فإنّ اللهَ عزّوجلّ لم یرضَ مِنهُ بالقَلیلِ، و لَم یجعَلْ لَهُ حدّاً ینتَهی إلَیهِ. ثُمّ تَلا هذِهِ الآیَهَ: «یا أیها الذینَ آمَنوا اذْکُرُوا اللهَ ذِکراً کَثیراً». (احزاب: ۴۱)(۱)

هر چیزی حدّی دارد که در آنجا به پایان می رسد، مگر یاد خدا که آن را حدی پایان پذیر نیست. خداوند عزّوجلّ فرایض را واجب کرد و هر کس آنها را به جای آورد، همان حدّ آنهاست... مگر ذکر که خداوند عزّوجلّ به اندک آن رضایت نداده و حدّی که در آنجا پایان پذیرد، برایش قرار نداده است. سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید».

ذکرِ بسیار

ذکرِ بسیار

۱. امام علی علیه السلام : «مَن ذَکَرَ اللهَ فی السِّرِّ فقَد ذَکَرَ اللهَ کثیراً؛ کسی که در نهان به یاد خدا باشد، خدا را بسیار یاد کرده است».(۲)

۲. امام صادق علیه السلام : «أکثِرُوا ذِکرَ اللهِ ما استَطَعتُم فی کُلِّ ساعهٍ مِن ساعاتِ اللیلِ و النَّهارِ، فإنَّ اللهَ أمَرَ بکَثرَهِ الذِّکرِ لَهُ؛ تا آنجا که می توانید در تمام لحظات و ساعات شب و روز، خدا را بسیار یاد کنید؛ زیرا خداوند به بسیار یاد کردن خود فرمان داده است».(۳)

۳. امام صادق علیه السلام : «تَسبیحُ فاطمهَ الزهراءِ علیها السلام مِنَ الذِّکرِ الکثیرِ الذی قالَ

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۸، ح ۱.

۲- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۲، ح ۱۱.

۳- بحارالانوار، ج ۸، ص ۷، ح ۱.

ص: ۴۵۳

اللّه ُ عزّوجلّ: اُذْکُرُوا اللهَ ذِکْراً کثیراً؛ تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام از جمله همان ذکر کثیر است که خداوند عزّوجلّ فرموده است: خدا را بسیار یاد کنید».(۱)

۴. عبدِ اللهِ بنِ بکیرٍ: «سَألْتُ أبا عبدِاللهِ علیه السلام عن قولِ اللهِ تَبارَکَ وَ تَعالی «اُذْکُرُوا اللهَ ذِکراً کثیراً.» قُلتُ: ما أدنی الذِّکرِ الکثیرِ؟ فقالَ: التَّسبیحُ فی دُبُرِ کُلِّ صلاهٍ ثلاثینَ مَرّهً؛ عبداللّه بن بکیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «خدا را بسیار یاد کنید» پرسیدم: کمترین حدّ ذکر کثیر چیست؟ فرمود: سی و سه بار سبحان اللّه گفتن پس از هر نماز».(۲)

یاد خدا در همه حال

یاد خدا در همه حال

۱. امام علی علیه السلام چنین دعا می کرد:

أسأَلُکَ بِحَقِّکَ و قُدْسِکَ و أعظَمِ صِفاتِکَ و أسمائکَ أن تَجعَلَ أوقاتِی مِنَ اللیلِ و النَّهارِ بِذِکرِکَ مَعمُورهً، و بِخِدمَتِکَ مَوصولهً و أعمالِی عِندَک مَقبولَهً، حتّی تَکونَ أعمالِی و أورادِی کُلُّها وِرداً واحِداً، و حالِی فی خِدمَتِکَ سَرمَداً.(۳)

خدایا! به حقّ تو و قداست تو و بزرگ ترین صفات و نام هایت، از تو مسئلت دارم که اوقات شب و روز مرا به یاد خودت آباد کنی و مرا پیوسته در خدمت خودت قرار دهی و اعمالم نزد تو مقبول باشد، تا آنکه همه اعمال و اورادم یک ورد شود و پیوسته در حال خدمت تو باشم.

۲. امام علی علیه السلام در سفارش های خویش به فرزندش امام حسن علیه السلام در

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۰۰، ح ۴.

۲- قرب الإسناد، ص ۱۶۹.

۳- سید بن طاووس، الإقبال، ج ۳، ص ۳۳۶.

ص: ۴۵۴

هنگام وفات فرمود: «و کُن للّه ِ ذاکِراً علی کلِّ حالٍ؛ در همه حال به یاد خدا باش».(۱)

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «قالَ موسی علیه السلام : یا ربِّ، إنّی أکونُ فی حالٍ اُجِلُّكَ أن أذکُرَكَ فیها. قالَ: یا موسی، اُذکُرْنی علی کُلِّ حالٍ؛ موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! [گاه] من در حالی هستم که شأن تو را بالاتر از آن می دانم که یادت کنم. خداوند فرمود: ای موسی! مرا در همه حال یاد کن».(۲)

۴. امام صادق علیه السلام :

أفضَلُ الوَصایا و ألزَمُها أن لا تَنسی رَبَّكَ، و أن تَذکُرَهُ دائماً و لا تَعصِیهُ، و تَعبُدَهُ قاعِداً و قائماً.(۳)

بهترین و لازم ترین سفارش ها این است که پروردگارت را فراموش نکنی و پیوسته به یادش باشی و نافرمانی اش نکنی و نشسته و ایستاده عبادتش کنی.

یادکنندگان خدا

یادکنندگان خدا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الذّاکِرُ فی الغافِلینَ کالمُقاتِلِ فی الفارِّینَ؛ کسی که در میان غافلان به یاد خدا باشد مانند کسی است که در میان فراریان [از جنگ] می جنگد».(۴)

۲. امام علی علیه السلام : «ذاکِرُ اللهِ مِنَ الفائزینَ؛ کسی که به یاد خدا باشد، از رستگاران است».(۵)

۱- امالی طوسی، ج ۸، ص ۸.

۲- بحارالانوار، ج ۸۰، ص ۱۷۶، ح ۲۱.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۰۰، ح ۲۷.

۴- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۲۶۶۱.

۵- غررالحکم، ح ۵۱۶۴.

ص: ۴۵۵

۳. امام علی علیه السلام : «مَنِ اشتَغَلَ بِذِکرِ اللهِ طَیبَ اللّهُ ذِکرَهُ؛ هر کس به یاد خدا مشغول باشد، خداوند او را خوش نام گرداند».(۱)

۴. کنز العمال از عصمه بن مالک: «عنه صلی الله علیه و آله : أحَبُّ الأعمالِ إلی اللهِ سُبْحَهُ الحدیثِ... قیلَ: و ما سُبْحَهُ الحدیثِ؟ قالَ: یکونُ القومُ یحَدِّثونَ و الرَّجُلُ یسَبِّحُ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: محبوب ترین کارها نزد خداوند، تسبیحِ سخن است... عرض شد: تسبیح سخن چیست؟ فرمود: اینکه عده ای مشغول صحبت کردن باشند و انسان تسبیح خدا گوید».(۲)

یادکننده خدا، به منزله نمازگزار است

یادکننده خدا، به منزله نمازگزار است

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله : «لا تَزالُ مُصلِّیاً قانِتاً ما ذَکَرتَ اللّهَ، قائماً و قاعِداً أو فی سُوقِکَ أو فی نادِیکَ أو حَیثُما کُنتَ؛ تا وقتی به یاد خدا باشی، ایستاده یا نشسته، در بازار یا در محفل صمیمی یا هر کجا که باشی، پیوسته در حال نماز و عبادت هستی».(۳)

۲. امام باقر علیه السلام : «لا یزالُ المُؤمنُ فی صلاهٍ ما کانَ فی ذِکرِ اللهِ، قائماً کانَ أو جالِساً أو مُضطَجِعاً، إنّ اللهَ تعالی یقولُ: «اَلَّذِینَ یذْکُرُونَ اللهَ قِیاماً و قُعُوداً و عَلَی جُنوبِهِم»؛ مؤمن تا زمانی که به یاد خدا باشد، ایستاده یا نشسته یا خفته، پیوسته در نماز است. خداوند متعال می فرماید: «آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می کنند».(۴) (آل عمران: ۱۹۱)

۱- غررالحکم، ح ۸۲۳۵.

۲- کنزالعمال، ح ۴۴۰۶۰.

۳- کنزالعمال، ح ۱۹۲۷.

۴- امالی طوسی، ص ۷۹، ح ۱۱۶.

ص: ۴۵۶

ثمرات یاد خدا

ثمرات یاد خدا

۱. امام علی علیه السلام : «ذاکِرُ اللهِ سبحانَهُ مُجالِسُهُ؛ کسی که به یاد خدای سبحان باشد، هم نشین اوست».(۱)

۲. در حدیث قدسی آمده است:

عَبدِی! إذا ذَکرتَنِی خالِیاً ذَکَرتُکَ خالِیاً، و إن ذَکَرتَنی فی مَلَأٍ ذَکَرتُکَ فی مَلَأٍ خَیرٍ مِنهُم و أکثَرَ.(۲)

بنـده ام! اگر مرا در تنهـایی یاد کنی، تو را در تنهایی یاد کنم و اگر در میان جماعتی یادم کنی، تو را در میان جماعتی بهتر و فراوان تر از جمع تو یاد کنم.

۳. در حدیث قدسی آمده است:

أیما عَبدٍ اِطَّلَعتُ عَلی قَلبِهِ فَرَأیتُ الغالِبَ علَیهِ التَّمَسُّکَ بِذِکری تَوَلَّیتُ سیاسَتَهُ، و کنتُ جَلِیسَهُ و مُحادِثَهُ و أنِیسَهُ؛ هرگاه به دل بنده ای سر زنم و ببینم که یاد من بر آن چیره شده است، تربیت او را خود بر عهده گیرم و هم نشین و هم سخن و همدم او شوم.(۳)

۴. امام علی علیه السـلام : «مَن عَمَرَ قَلبَهُ بـدَوامِ الـذِکرِ حَسُنَت أفعالُهُ فی السِّرِّ و الجَهرِ؛ هرکس دل خویش را با یاد پیوسـته خـدا آباد کند، در نهان و آشکار نیک کردار شود».(۴)

۵. امام علی علیه السـلام : «مَن ذَکَرَ اللهَ سـبحانَهُ أحیا اللّه ُ قَلبَهُ و نَوَّرَ عَقلَهُ و لُبَّهُ؛ هر که یاد خـدا کند خداوند دل او را زنده می کند و عقلش را نورانی می گرداند».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۵۱۵۹.

۲- کنزالعمال، ح ۱۷۹۷.

۳- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۲، ح ۴۲.

۴- غررالحکم، ح ۹۸۳۲.

۵- غررالحکم، ح ۸۸۷۶.

ص: ۴۵۷

کسانی که مشاهده آنها یادآور خداست

کسانی که مشاهده آنها یادآور خداست

۱. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله : «أولیاءُ اللهِ الـذینَ إذا رُؤوا ذُکِرَ اللّهُ؛ دوسـتان خدا کسانی هسـتند که مشاهده آنها، خدا را به یاد آورد».(۱)

۲. «خِیارُکُمُ الذینَ إذا رُؤوا ذُکِرَ اللّهُ؛ بهترین شما آنانند که دیدنشان یادآور خدا باشد».(۲)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «أفضَلُکُمُ الذینَ إذا رُؤوا ذُکِرَ اللّه ُ تعالی لِرُؤیتِهِم؛ برترینِ شما کسانی هستند که بر اثر دیدن آنها، خداوند به یاد آورده شود».(۳)

۴. پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله : «خِیـارُکُم مَن ذَکَّرَکُم بِـاللهِ رُؤیتُهُ، و زادَ عِلمَکُم مَنطِقُهُ، و رَغَّبَکُم فی الآـخِرَهِ عَمَلُهُ؛ بهـترین شـما کسی است که دیدنِ او شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش بر دانش شما بیفزاید و کردارش شما را مشتاق آخرت کند».(۴)

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. بنده است یا آزاد (نمونه ای زیبا از ذکر خدا)

۲. آخرین سخن (اهمیت بزرگ ترین ذکر از دیدگاه امام صادق علیه السلام)

۳. یادآوری آخرت

۴. تأثیر آیات قرآن بر حاکم ظالم

۱. بنده است یا آزاد (نمونه ای زیبا از ذکر خدا)

۱. بنده است یا آزاد (نمونه ای زیبا از ذکر خدا)

«صـدای سـاز و آواز بلنـد بـود. هر کس کـه از نزدیـک آن خـانه می گـذشت، می تـوانست حـدس بزنـد کـه در درون خـانه چه خبرهـاست؟ بسـاط عشـرت و می گسـاری پهن بود و جـام «می» بود که پیاپی نوشـیده می شـد. کنیزک خـدمت کار، درون خانه را

جاروب زده و خاکروبه ها را در دست گرفته، از خانه بیرون آمده بود تا آنها را در کناری بریزد. در همین

۱- کنزالعمال، ح ۱۷۸۳.

۲- کنزالعمال، ح ۱۷۸۶.

۳- کنزالعمال، ح ۱۷۸۴.

۴- کنزالعمال، ح ۱۷۸۷.

ص: ۴۵۸

لحظه، مردی که آثار عبادت زیاد از چهره اش نمایان بود و پیشانی اش از سجده های طولانی حکایت می کرد، از آنجا می گذشت؛ از آن کنیزک پرسید:

صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟

آزاد.

معلوم است که آزاد است. اگر بنده می بود، پروای صاحب و مالک و خداوندگار خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.

ردوبدل شدن این سخنان بین کنیزک و آن مرد، موجب شد کنیزک مکث زیادتری در بیرون خانه بکند. هنگامی که به خانه برگشت، اربابش پرسید: چرا این قدر دیر آمدی؟

کنیزک ماجرا را تعریف کرد و گفت: مردی با چنین وضع و هیئت می گذشت و چنان پرسشی کرد و من چنین پاسخی دادم.

شنیدن این ماجرا، او (ارباب) را چند لحظه در اندیشه فرو برد؛ مخصوصاً آن جمله [که] «اگر بنده می بود، از صاحب اختیار خود پروا می کرد» مثل تیر بر قلبش نشست. بی اختیار از جا جست و به خود مهلت کفش پوشیدن نداد. با پای برهنه به دنبال گوینده سخن رفت. دوید تا خود را به صاحب سخن که جز امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نبود، رساند. به دست آن حضرت به شرف توبه نائل شد و به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود، دیگر کفش به پا نکرد. او که تا آن روز به بشر بن حارث بن عبد الرحمان مروزی معروف بود، از آن به بعد لقب «الحافی»، یعنی «پابرهنه» یافت و به «بشر حافی» معروف و مشهور [گردید]. تا زنده بود به پیمان خویش وفادار ماند و دیگر گرد گناه نگشت. تا آن روز در سلک اشراف زادگان

ص: ۴۵۹

و عیاشان بود. از آن به بعد در سلک مردان پرهیزکار و خداپرست درآمد».(۱)

۲. آخرین سخن (اهمیت بزرگ ترین ذکر از دیدگاه امام صادق علیه السلام)

۲. آخرین سخن (اهمیت بزرگ ترین ذکر از دیدگاه امام صادق علیه السلام)

«تا چشم ام حمیده، مادر امام کاظم علیه السلام ، به ابوبصیر که برای تسلیت گفتن به او به مناسبت وفات شوهر بزرگوارش، امام صادق علیه السلام آمده بود افتاد، اشک هایش جاری شد. ابوبصیر نیز لختی گریست. همین که گریه ام حمیده ایستاد، به ابوبصیر گفت: تو در ساعت احتضار امام حاضر نبودی، قضیه عجیبی اتفاق افتاد.

ابوبصیر پرسید: چه قضیه ای؟ گفت: لحظات آخر زندگی امام بود. امام دقایق آخر عمر خود را طی می کرد. پلک ها روی هم افتاده بود. ناگهان امام پلک ها را از روی هم برداشت و فرمود: همین الآن جمیع افراد خویشاوندان مرا حاضر کنید. مطلب عجیبی بود. در این وقت امام همچو دستوری داده بود. ما هم همت کردیم و همه را جمع کردیم. کسی از خویشان و نزدیکان امام باقی نماند که آنجا حاضر نشده باشد. همه منتظر و آماده که امام در این لحظه حساس می خواهد چه بکند و چه بگوید.

«امام همین که همه را حاضر دید، جمعیت را مخاطب قرار داده، فرمود: شفاعت ما هرگز نصیب کسانی که نماز را سبک می شمارند، نخواهد شد».(۲)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۸۵.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۳۱۳.

ص: ۴۶۰

۳. یادآوری آخرت

۳. یادآوری آخرت

«امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی از پیامبر پرسید: من امروز برای دو کار دعوت شده ام: دعوت ولیمه (طعام و سور) و دعوت برای تشییع جنازه. کدام را انتخاب کنم؟

پیامبر فرمود: دومی را؛ زیرا دیدن جنازه موجب یادآوری آخرت می شود، اما ولیمه (سور) را رها کن که موجب یادآوری دنیا می گردد». (۱)

۴. تأثیر آیات قرآن بر حاکم ظالم

۴. تأثیر آیات قرآن بر حاکم ظالم

«یکی از آیات قرآن، آیه ۱۰ سوره نساء است: «إِنَّ الَّذینَ یأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیتامی ظُلْماً إِنَّما یأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیصْلَوْنَ سَعیراً؛ کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند، [در حقیقت،] تنها آتش می خورند و به زودی در شعله های آتش(دوزخ) می سوزند».

یکی از حاکمان ظالم، نزد وصی مرده ای که سرپرست فرزندان او نیز بود، پیام فرستاد که شنیده ام فلانی مرده و هزار تومان از او باقی مانده. دویست تومان آن را به ما قرض بده.

وصی، دو کیسه پر از سکه، محتوی دویست تومان (به پول آن زمان) به دامن یتیم گذاشت و نامه ای نگاشت و در آن نامه، آیه فوق را نوشت و به یتیم داد که نزد آن شخص ظالم ببرد.

ظالم وقتی که نامه را خواند و آیه را نیز مطالعه کرد، از تهدید خداوند، هراسناک و اشک بار شد. از کودک یتیم پرسید: آیا به مکتب می روی؟ گفت: آری. پرسید: درس قرآن می خوانی؟ گفت: آری. پرسید:

۱- داستان ها و پندها، ج ۱۰، ص ۸۷.

ص: ۴۶۱

حفظ می کنی؟ گفت: آری. گفت: یکی از آیاتی را که حفظ کرده ای بخوان. کودک یتیم گفت: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِی أَحْسَنُ حَتَّی یبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلاً؛ و به مال یتیم، جز به بهترین راه نزدیک نشوید تا به سر حد بلوغ رسد! و به عهد(خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود!». (اسرا: ۳۴)

حاکم باز تحت تأثیر آیه قرار گرفت و بی اختیار گریست و بعد از آن گفت: برخلاف فرمان خدا، کاری انجام نمی دهم. کیسه ها را برنداشت و لباس و جایزه به کودک داد و او را به خانه اش برگرداند و برای وصی او نیز خلعتی فرستاد». (۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. شکی نیست که بین دنیا و آخرت، ارتباطی بسیار محکم برقرار است. دنیا و آخرت مانند دو بخش از یک عمر و دو فصل از یک سالند؛ در یک فصل باید کاشت و در فصل دیگر باید درو کرد، بلکه اساساً یکی کشت است و دیگری محصول، یکی هسته است و دیگری میوه آن. بهشت و جهنم آخرت در دنیا پدید می آیند.

در حدیث است:

انّ الجنّه قیعان، و انّ غُرّاسَها سُبحانَ اللّه، وَ الحَمدللّه، وَ لا اله الّا اللّهُ، و اللّهُ اکبرُ، وَ لاحولَ و لا قوّهَ اِلّا بِاللّه.(۲)

بهشت [فعلاً] صحرایی خالی است [بی کشت و زراعت]؛ همانا

۱- داستان ها و پندها، ج ۱۰، ص ۹۹.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۳.

ص: ۴۶۲

اذکار «سبحان اللّه» و «الحمدللّه» و «لا اله الا اللّه» و «اللّه اکبر» و «لا حول و لا قوّه الّا باللّه» درخت هایی هستند [که ذکرها در اینجا گفته، و درخت ها در آنجا کاشته می شوند].

در حدیثی دیگر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

در شب معراج وارد بهشت شدم، فرشتگانی دیدم که بنایی می کنند؛ خشتی از طلا ـ و خشتی از نقره، گاهی هم از کار دست می کشند. به ایشان گفتم: چرا گاهی کار می کنید و گاهی از کار دست می کشید؟ پاسخ دادند: تا مصالح بنایی برسد. پرسیدم: مصالحی که می خواهید چیست؟ گفتند: ذکر مؤمن که در دنیا می گوید: سبحان اللّه و الحمدللّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر. هر وقت [این ذکرها را] بگوید، ما می سازیم و هر وقت خودداری کند، ما نیز خودداری می کنیم.(۱)

آن حضرت در کلامی دیگر فرمود:

هر کس بگوید سبحان اللّه، خدا برای او درختی در بهشت می نشاند، و هر کس بگوید الحمدللّه، خدا برای او درختی در بهشت می نشاند، و هرکس بگوید لا اله الّا اللّه، خدا برای او درختی در بهشت می نشاند، و هر کس بگوید اللّه اکبر، خدا برای او درختی در بهشت می نشاند. مردی از قریش گفت: پس درختان ما در بهشت بسیار است. حضرت فرمودند: بلی، ولی مواظب باشید آتشی نفرستید که آنها را بسوزاند و این به دلیل گفتار خدای عزّوجلّ است که «ای کسانی که ایمان آوردید!

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، جزء چهارم، ص ۱۲۰۸.

ص: ۴۶۳

خدا و فرستاده او را فرمان برید و عمل های خویش را باطل نکنید.» (محمد: ۳۳) یعنی همچنان که با کارهای نیک این جهانتان، درختان بهشت را به وجود می آورید، با اعمال بد خویشتن نیز آتش جهنم را شعله ور می سازید و ممکن است این آتش، آنچه را که حسنات شما ایجاد کرده اند، نابود سازند.(۱)

۲. «ذکر از انواع تلقین است، ولی تلقین یاد خدا. می فرماید: «انَّ اللّهَ سُبْحانَهُ وَ تَعالی جَعَلَ الذِّکْرَ جِلاءً لِلْقُلوبِ... .» خدا ذکر خودش را، یاد خودش را، تلقین یاد خودش را سبب روشنایی دل ها قرار داده است. به طوری که گوش دل و چشم دل به این وسیله باز می شود. مقصود این است که یک نوع روشنایی در روحِ انسان پیدا می شود، چیزی را می شنود که قبلاً نمی شنید، چیزی را می بیند که قبلا نمی دید».(۲)

۳. ذکر یاد خداست، اما آن ذکری پسندیده تر است که همیشگی، پایدار و حقیقی باشد. نشانه چنین ذکری، این است که انسان در پنهان, تقوای الهی را رعایت کند؛ یعنی واجبات را انجام دهد و از محرّمات دوری کند.

۴. از وعده های حتمی خداوند در قرآن کریم این است که فرمود: «فَاذْکُرُونی أَذْکُرْکُمْ وَ اشْکُرُوا لی وَ لا تَکْفُرُونِ؛ پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گویید و [در برابر نعمت هایم] کفران نکنید!» (بقره: ۱۵۲)

۵. تنها راه آرامش حقیقی انسان، ذکر و یاد خداست. انسان برای رسیدن به آرامش حقیقی راه دیگری ندارد؛ زیرا اساساً راه دیگری وجود ندارد.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۴۴۱.

ص: ۴۶۴

۶. ذکر زبانی نباید فراموش شود؛ زیرا راهی برای رسیدن به ذکر قلبی و حقیقی است.

۷. در ذکر و یاد خدا باید به دو اصل مهم توجه کرد: الف) مداومت بر ذکر؛ ب) کثرت و فراوانی ذکر.

۸. از مصداق های مهم ذکر کثیر و فراوان، تسبیح حضرت زهرا علیها السلام است که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام بعد از هر نماز واجب، این ذکر را می گویند.

۹. نماز از دیگر مصداق های مهم ذکر است. نماز یک ذکر واجب است و شیعه امام صادق علیه السلام آن را حقیر نمی شمرد. بنابراین، نماز اول وقت باید اخلاق عملی شیعه باشد.

۱۰. باید مراقب بود یاد خدا از دل و جان دور نشود. برای این منظور، لازم است به زمینه های دور شدن یاد خدا از دل ها توجه کرد. از جمله آن زمینه ها و عوامل، می توان این موارد را برشمرد:

رفاه زدگی؛

پرخوری؛

گناه؛

سبک شمردن یا ترک نماز؛

مال و فرزند.

۱۱. آیات قرآن کریم درباره ذکر و ذاکران، همه مهم و در خور تأمل است، اما به نظر می رسد باید به این پیام قرآن کریم توجه خاص کرد؛ زیرا هشدار مهمی به شمار می رود. خداوند فرمود:

وَ مَنْ یعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیضْ لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ . وَ إِنَّهُمْ لَیصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ. (زخرف: ۳۶ و ۳۷)

ص: ۴۶۵

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم. پس همواره قرین اوست! و آنها (شیاطین) این گروه را از راه خدا بازمی دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند».

۱۲. ذکر در نهان و پنهان، ارزش فراوانی دارد و نباید از ذکر آشکار، که مصداق بارز آن نماز واجب است، غفلت کرد. ذکر نهان، آن است که انسان در جایی که کسی او را نمی بیند، خدا را یاد کند، هنگام گناه یاد خدا باشد و در موقع انجام واجب یاد خدا باشد یا اعمال مستحب مانند نماز شب به جا آورد. ذکر نهان از مصادیق ذکر کثیر معرفی شده است.

۱۳. قرآن کریم وسیله ذکر است. خداوند به پیامبرش دستور می دهد:

نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یقُولُونَ وَ ما أَنْتَ عَلَیهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَکِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ یخافُ وَعید. (ق: ۴۵)

ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم، و تو مأمور به اجبار آنها (به ایمان) نیستی؛ پس به وسیله قرآن، کسانی را که از عذاب من می ترسند متذکر ساز(وظیفه تو همین است)!

منابع دیگر

منابع دیگر

اسفندیاری، حسن، اخلاق محتشمی، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۴۸.

تاج لنگرودی، محمدمهدی، چشم روشنی، تهران، بی نا، بی تا.

جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج۱۳، تهران، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.

دستغیب، عبدالحسین، نیایش، شیراز، کانون تربیت، ۱۳۶۳.

سادات، محمدعلی، اخلاق اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۶۵.

ص: ۴۶۶

سبحانی، جعفر مربی نمونه، تفسیر سوره لقمان، باختران، دانش اسلامی، ۱۳۶۲.

صنعتکار، حسن، اخلاق در بازار، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.

قرائتی، محسن، جهان و انسان از دیدگاه قرآن به ضمیمه یاد خدا، قم، جامعه مدرسین،۱۳۶۱.

، درسهایی از قرآن، قم، جامعه مدرسین.

محقق داماد، مصطفی، یاد خدا دینامیم اصالت انسان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.

محمدشرقاوی، حسن، گامی فراسوی روانشناسی اسلامی، مترجم سید محمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴.

محمدی ری شهری، محمد، آگاهی و مسئولیت، قم، دارالتبلیغ اسلامی،۱۳۵۶.

محمدی، کاظم، یاد خدا تجلی ذکر در آیینه وحی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی،۱۳۸۱.

مصباح یزدی، محمدتقی، راهنما شناسی، قم، مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۶۷.

معادیخواه، عبدالحمید، فرهنگ آفتاب، تهران، ذر، ۱۳۷۴.

واثقی، قاسم، درسهایی از اخلاق مدیریت، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

واثقی راد، محمدحسین، اخلاق و تربیت اسلامی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.

یاد خدا در توحید خانه، مهر و امامزاده، تهران، تابش.

ص: ۴۶۷

کتاب نامه

کتاب نامه

قرآن، دار القرآن الکریم، تهران، ۱۴۱۵ ه. .ق.

نهج البلاغه، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۹.

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد أبوالفضل ابراهیم، دار إحیاء التراث بیروت، الطبعه الثانیه ۱۳۸۵ ه. .ق.

ابن أبی جمهور، محمد بن علی بن ابراهیم الأحسائی، عوالی اللآلی الغزیزیّه فی الأحادیث الدینیّه، تحقیق: مجتبی العراقی، مطبعه سید الشهداء علیه السلام قم، الطبعه الاولی ۱۴۰۳ ه. .ق.

ابن شعبه الحرانی، محمد الحسن بن علیّ بن الحسین، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله ، تحقیق: علی اکبر الغفّاری، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، الطبعه الثانیه ۱۴۰۴ ه. .ق.

ابن طاووس، لرضیّ الدین علی بن موسی بن جعفر بن الحلّی، فلاح السائل، مکتب الإعلام الإسلامی قم.

ابن ورام، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورّام)، دارالتعارف و دار صعب بیروت.

الأصفهانی، نُعیم أحمد بن عبدالله، حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء. دار الکتاب العربی بیروت، الطبعه الثانیه، ۱۳۸۷ ه. .ق.

ص: ۴۶۸

الأصول السّته عشر، عدّه من الرواه، دارالشبستری قم. الطبعه الثانیه ۱۴۰۵ ه. .ق.

تمیمی الآمـدی، عبدالواحـد، غررالحکم و درر الکلم، تحقیق: میر سـید جلال الـدین المحدّث، جامعه طهران، الطبعه الثالثه، ۱۳۶۰ ه. .ش.

جاحظ، بکر عمر و بن بحر، مائه کلمه للإمام امیر المؤمنین علیه السـلام ، تحقیق: ریاض مصـطفی العبدالله، دار المختار العربیه بیروت، الطبعه الأولی ۱۴۱۶ه. .ق.

حرّ العاملی محمد بن الحسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. تحقیق: الشیخ عبدالرحیم الرّبانی الشیرازی، دار إحیاء التراث العربی بیروت، الطبعه الخامسه، ۱۴۰۲ ه. .ق.

حسینی، محمد بن الحسن، المواعظ العددیّه، تحریر: المیرزا علی المشکینی الأردبیلی، الهادی قم، الطبعه الاولی ۱۴۰۶ ه. .ق.

الحصـیفه السّـجادیه الجامعه، أدعیه مأثوره عن الامام زین العابدین علیه السـلام ، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قم الطبعه الاولی ۱۴۱۱ ه. .ق.

خسرو حسینی، سید غلامرضا، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، انتشارات مرتضوی، تهران ۱۳۷۵ ه. .ش.

دیلمی، للحسن بن أبی الحسن، أعلاـم الـدین فی صـفات المؤمنین، تحقیق و نشـر: مؤسـسه آل البیت علیهم السـلام قم، الطبعه الاولی ۱۴۰۸ ه. .ق.

راوندی، قطب الدین، الدعوات، تحقیق و نشر: مؤسسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قم، الطبعه الاولی ۱۴۰۷ ه. .ق.

شهیـد الاـول، الـدّره البـاهره من الأصـداف الطـاهره، تحقیق: داود الصابری، مؤسـسه الطبع و النشـر التابعه للحضـره الرضویّه المقدسـه مشهد، ۱۳۶۵ه. .ش.

ص: ۴۶۹

صدوق، أبی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، الأمالی، مؤسسه الأعلمی بیروت، الطبعه الخامسه، ۱۴۰۰ه. .ق.

، الخصال، تحقیق: علی اکبر الغفّاری، مؤسسه النشر الاسلامی قم، ۱۴۰۳ ه. .ق.

، الفقیه (من لا یحضره الفقیه). تحقیق: علی أکبر الغَفّاری، مؤسسه النشر الاسلامی قم.

، علل الشرایع، دار إحیاء التراث بیروت، الطبعه الثانیه.

، مصادقه الاخوان، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قم، الطبعه الاولی ۱۴۱۰ ه. .ق.

، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر الغفّاری، مؤسسه النشر الاسلامی قم، الطبعه الاولی ۱۳۶۱ ه. .ش.

طباطبایی، سید محمد حسینی، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ه. .ق.

طبرسی، نصر الحسن بن الفضل بن الحسن، مکارم الاخلاق، تحقیق: علاء آل جعفر، مؤسسه النشر الأسلامی قم الطبعه الاولی ۱۴۱۴ ه. .ق.

طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، الأمالی. تحقیق: مؤسسه البعثه، دار الثقافه قم، الطبعه الأولی ۱۴۱۴ ه. .ق.

، تهذیب الأحکام، تحقیق: السید حسن الموسوی الخراسانی، دارالتعارف و دار صعب بیروت، ۱۴۰۱ ه. .ق.

عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ه. .ق.

فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر.

قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ ه. .ق.

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ه. .ش.

قشیری نیسابوری، الحسین مسلم بن الحجّاج، صحیح مسلم، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، دارالحدیث القاهره، الطبعه الاولی ۱۴۱۲ ه. .ق.

قمّی، الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم (القرن الرابع الهجری)، تفسیر القمّی، تحقیق: السید طیّب الموسوی الجزائری، مؤسسه دار الکتاب قم، الطبعه الثالثه ۱۴۰۴ ه. .ق.

کلینی الرازی، جعفر محمدبن یعقوب بن أسحاق، الکافی، تحقیق: علی اکبر الغَفّاری، دارالکتب الاسلامیّه، طهران، الطبعه الثالثه، ۱۳۸۸ ه. .ق.

مجلسی، محمدتقی، بحارالأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار علیه السلام ، دارإحیاء التراث، بیروت، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه. .ق.

مرتضی، مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۷۸ ه. .ش.

مفید، عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر الغفّاری، مؤسسه النشر الإسلامی قم، الطبعه الرابعه ۱۴۱۴ ه. .ق.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ه. .ش.

المنذری الشامی ابن عبد القوی، الترغیب و الترهیب من الحدیث الشریف، تحقیق: مصطفی محمد عماره، دار أحیاء التراث، بیروت، الطبعه الثالثه، ۱۳۸۸ ه. .ق.

موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ه. ش.

نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، سازمان انتشارات جاویدان.

ص: ۴۷۱

نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم، الطبعه الأولی ۱۴۰۷ ه. .ق.

هاشمی رفسنجانی، اکبر و جمعی از محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ قرآن، مؤسسه بوستان کتاب قم، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه. .ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان –خیابان عبدالرزاق – بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای – کوچه شهید محمد حسن توکلی –پلاک ۱۲۹/۳۴– طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹